

افغانستان؛

رنگین کمان اقوام

مسیح ارزگانی

فهرست مطالب

عریضه و پیش‌درآمد

فصل اول:

مفاهیم و کلیات

بخش اول: مفهوم‌شناسی و تعاریف

الف) تنوع

ب) قوم، قومیت و گروه قومی

۱/۱- واژه‌شناسی

۱/۲- تعریف قوم

۱/۳- سیر تحول و تطوّر مفهوم قوم

۱/۴- جایگاه قوم در سلسله مراتب گروه‌های اجتماعی

۱/۵- معیارهای تشخیص و تفکیک اقوام و گروه‌های قومی

ج) فرهنگ

د) نژاد

هـ) انسان‌شناسی

و) مردم‌شناسی یا قوم‌شناسی

بخش دوم: کلیاتی در ارتباط با تنوع قومی - فرهنگی افغانستان

پیش درآمد:

۲/۱- تنوع قومی افغانستان به روایت ارقام و فهرست‌ها

۲/۲- تنوع قومی - فرهنگی افغانستان به روایت پژوهندگان

۲/۳- تنوع قومی افغانستان از نگاه و دیدگاه محققان داخلی

فصل دوم

سیمای اقوام افغانستان

پیش درآمد

۱- ناگزیر از گزیده‌گویی

۲- اقوام موجود و شناخته شده

۳- دشواری تشخیص و تفکیک برخی سرچشمه‌ها

۴- منشأ نژادی اقوام افغانستان

سیمای اقوام افغانستان

۱- پشتون یا افغان

پیش درآمد

الف) تبارشناسی و منشأ نژادی

ب) قبایل و طوایف قوم پشتون

ج) رقابت‌های قبیله‌ای پشتون‌ها

(د) جمعیت و زیست‌بوم

(هـ) فرهنگ و زبان

(و) مردم‌شناسی فرهنگی پشتون‌ها

۲- تاجیک

(الف) تبارشناسی و منشأ نژادی

(ب) چارچوب اتنیک‌ی یا فرهنگی؟

(ج) زیست‌بوم و جمعیت

(د) فرهنگ و زبان

(هـ) مردم‌شناسی و پیشینه فرهنگی تاجیک‌ها

۳- هزاره

پیش درآمد

(الف) تبارشناسی و منشأ نژادی

(ب) تاریخ و منشأ پیدایش

(ج) زیست‌بوم

(د) جمعیت

(هـ) فرهنگ و زبان

۴- ازبک یا ازبیک

(الف) پیشینه و منشأ نژادی

(ب) ورود ازبک‌ها به آسیای میانه و ترکستان افغانی

(ج) جمعیت و زیست‌بوم

(د) فرهنگ و زبان:

۵- ترکمن یا ترکمان

الف) پیشینه و منشأ نژادی

ب) ورود ترکمن‌ها به آسیای میانه و افغانستان

ج) جمعیت و زیست‌بوم

د) فرهنگ و زبان

۶- چارایماق

الف) قبایل فراموش شده

ب) طوایف تشکیل دهنده چارایماق

ج) خاستگاه نژادی

د) زبان، مذهب و زیست‌بوم

ه) جمعیت

۷- بلوچ

الف) تبارشناسی و منشأ نژادی

ب) فرهنگ و زبان

ج) زیست‌بوم و جمعیت

۸- قزلباش

الف) پیدایش و اسکان

ب) تبارشناسی و منشأ نژادی

ج) زیست‌بوم و جمعیت

د) فرهنگ و زبان

۹- نورستانی

الف) تبارشناسی و خاستگاه نژادی

ب) فرهنگ و زبان

ج) دین

د) زیست‌بوم و جمعیت

۱۰- پشه‌ای

الف) تبارشناسی و خاستگاه نژادی

ب) فرهنگ، زبان و مذهب

ج) زیست‌بوم

د) جمعیت

۱۱- عرب

الف) محل سکونت

ب) فرهنگ، زبان و مذهب

ج) جمعیت و پیشینه تاریخی

۱۲- سادات

۱۳- قیرقیز

۱۴- یفتلی‌های پامیر

الف) پامیری‌ها

ب) یفتلی‌های پامیر

۱۵- قزاق

۱۶- تاتار

۱۷- مغول

۱۸- براهویی

۱۹- گجراتی

۲۰- جَت

۲۱ و ۲۲- هندو و سیک

۲۳- یهود

۲۴- فارسی‌وان

۲۵- قره‌قالپاق

تناسب و ترکیب قومی جمعیت افغانستان

پیش درآمد

۱- نمایه‌های پیشین

۲- نمایه‌های میانه

۱/۲) منابع غربی

۲/۲) منابع ایرانی و عرب

۳- نمایه‌های متأخر

نتایج، یافته‌ها و جمع‌بندی فصل

فصل سوم:

دلایل و عوامل تنوع قومی و فرهنگی افغانستان

پیش درآمد:

الف) میراث گذشته

ب) محیط و گستره جغرافیایی پیرامون

۱) کشورها و سرزمین‌های مجاور افغانستان

۲) حوزه‌های بزرگ جغرافیایی و تمدنی مجاور

ج) یورش‌ها، کشورگشایی‌ها و تاریخ پرآشوب

د) مهاجرت‌ها و جابجایی‌ها

ه) مرزهای تحمیلی و مصنوعی

و) سرزمین دشوارگذر و فقدان راه‌های ارتباطی و وسایل ارتباط جمعی

جمع‌بندی فصل

ضمیمه ۱

نمایه‌ها، جدول‌ها و نقشه‌ها

ضمیمه ۲

نمایه‌ای اقوام، قبایل، طوایف، زبان‌ها، مکان‌ها و اشخاص

منابع و مآخذ:

الف: کتاب‌نامه :

ب: مقالات، مجله‌ها، جزوه‌ها و نشرات الکترونیک و مکتوب:

يَا أَيُّهَا النَّاسُ إِنَّا خَلَقْنَاكُمْ مِنْ ذَكَرٍ وَأُنْثَىٰ وَ
جَعَلْنَاكُمْ شُعُوبًا وَقَبَائِلَ لِتَعَارَفُوا إِنَّ أَكْرَمَكُمْ
عِنْدَ اللَّهِ أَتْقَىٰكُمْ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ.

حجرات / ۱۳ .

ای مردم! ما شما را از یک مرد و زن
آفریدیم و شما را تیره‌ها و قبیله‌ها قرار دادیم
تا یکدیگر را بشناسید؛ (اینها ملاک امتیاز
نیست) گرمی‌ترین شما نزد خداوند با
تقواترین شماست؛ خداوند دانا و آگاه است.

پیشگفتار

سرزمین کهن و باستانی‌ای از هامون تا جیحون که اینک «افغانستان» نام دارد و در گذشته‌ها
«خراسان» یا «آریانا» نامیده می‌شد، از دیرباز زیستگاه و گذرگاه اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و آیین‌های
گوناگون بوده است. این قلب پرطپش آسیا به دلیل مختصات ویژه جغرافیایی‌اش بعنوان چهارراه
ارتباطی قاره کهن، در درازنای تاریخ پرآشوب خود شاهد مهاجرت‌ها، جابجایی‌ها، لشکرکشی‌ها،
کشورگشایی‌ها، نفوذ و افول فرهنگ‌ها، ظهور و زوال تمدن‌ها، استیلا و انقراض امپراتوری‌ها، رونق
و فترت آیین‌ها، صعود و سقوط مکتب‌ها و دیگر تحولات و رویدادهای عظیم و پرشتاب بوده
است.

برایند و پیامد طبیعی و بدیهی چنان گذشته پراشوب و پرتلاطم، تکوین و تشکیل ملتی با ساختار شدیداً متنوع و پیچیده در چارچوب افغانستان کنونی بوده است؛ ملتی که اکنون به شکل آیینی تمام نمای تاریخ تحولات گذشته و موزه زنده اقوام و فرهنگ‌ها ظهور و تبارز نموده است. از دیگرسو، نه تنها محدوده جغرافیایی موسوم به افغانستان؛ بلکه حوزه‌ها و گستره‌های بزرگ جغرافیایی و تمدنی پیرامون آن مانند شبه قاره هند، آسیای مرکزی، خاور میانه و ترکستان شرقی (سین کیانگ چین) نیز سرزمین‌های برخوردار از تنوع زیستی، قومی، فرهنگی و مذهبی اند و طبعاً افغانستان در مرکز و حدفاصل این چهار حوزه تمدنی نیز نمی‌تواند از گوناگونی و پیچیدگی انسانی موجود در آن ساحت‌ها برکنار بماند.

به دلایل یادشده و دیگر دلایل و عوامل طبیعی، محیطی، تاریخی و انسانی (که بعداً به تفصیل بررسی خواهد شد)، جامعه موزاییکی افغانستان با ساختار اجتماعی ناهمگون و ناهمسان فرهنگی و انسانی خود پدید آمده است. گروه‌های گوناگون نژادی، قومی، زبانی و مذهبی در چارچوب این موزه زنده تاریخ و گنجینه اقوام و فرهنگ‌ها زندگی می‌کنند.

افغانستان از نظر تنوع و تکثر قومی و فرهنگی، چهارمین کشور قاره پهناور آسیا (پس از هند، چین و مالزی) به شمار می‌رود. بیش از پنجاه گروه قومی با خصوصیات فرهنگی متمایز و صدها قبیله و عشیره در قلمرو این سرزمین کثیرالاقوام به سر می‌برند. گویشوران و سخنگویان به بیش از سی زبان و گویش مستقل یا نیمه مستقل در گستره جغرافیای افغانستان گسترده‌اند. پیروان مذاهب و فرق گوناگون اسلامی و معتقدان به سایر ادیان نیز در قلمرو این سرزمین زندگی می‌کنند. مجموعه و منظومه این تنوع‌ها و تکثرها، رنگین‌کمان زیبا و دل‌انگیز رنگ‌ها و فرهنگ‌ها، اقوام و مذاهب را در آسمان نیلگون سرزمین خورشید (خراسان کبیر) شکل داده و «گلشن خاورزمین» را با گل‌های متنوع و رنگارنگ، مزین و معطر نموده است.

در اثر پیش روی، ما با رویکرد قوم‌شناسانه، مردم‌شناسانه و تاحدودی جامعه‌شناسانه، به معرفی و دسته‌بندی گل‌های معطر و رنگارنگ همین بوستان غنی و پر بار پرداخته‌ایم؛ چه اینکه بر بنیان تعالیم کتاب آسمانی ما، فلسفه وجودی اقوام، قبایل، تیره‌ها و گروه‌ها در جوامع بشری، صرفاً شناسایی و تشخیص گروه‌های انسانی از یکدیگر است؛ نه دلیل و انگیزه‌ای برای برتری، تبعیض و تعصب (قرآن کریم، حُجرات: ۱۳).

ما هم در اثر حاضر با الهام از همین نگاه و دیدگاه قرآنی، به شناسایی و معرفی گروه‌های قومی افغانستان با رویکردها و ملاحظات پیش‌گفته پرداخته‌ایم؛ تا شناخت و معرفت متقابل اقوام و گروه‌های اجتماعی، بستر هم‌پذیری و درک متقابل و در نهایت، تفاهم و مودت بین الاقوام را بر محور ارزش‌های مشترک انسانی و آرمان‌های مشترک ملی در کشور بلادیده‌ما فراهم سازد.

بر بنیان طرح اولیه، قرار بود این جزوه مشتمل بر چهار فصل و بخش باشد. فصل نخست به نام «سیمای اقوام افغانستان» به معرفی‌نامه اجمالی و ارائه نیم‌رخ از سیمای گروه‌های قومی - فرهنگی موجود در جغرافیای افغانستان اختصاص داشت. فصل دوم تحت عنوان «شکاف‌های اجتماعی و منازعات قومی - فرهنگی در جامعه افغانستان» به تعارضات، کشمکش‌ها و نابرابری‌هایی مبتنی بر تبار، قومیت، زبان و مذهب در درون ساختار اجتماعی ناهمگون و ناموزون افغانستان می‌پرداخت. فصل سوم به نام «جنبش‌ها و تلاش‌های برابری طلبانه سیاسی و اجتماعی» مشتمل بود بر جستارها و جنبش‌های گروهی و فردی از سوی گروه‌ها و اقلیت‌های قومی - فرهنگی بمنظور تأمین حقوق و فرصت‌های برابر برای تمام گروه‌های اجتماعی موجود در این سرزمین. فصل چهارم زیر نام «مدیریت منازعات قومی - فرهنگی» به ارائه تدابیر و سازوکارهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی بمنظور ترمیم شکاف‌ها و مهار و مدیریت صحیح تضادها و کشمکش‌های قومی، زبانی و مذهبی اختصاص داشت.

اما علی‌رغم چنان طرح و چارچوب نسبتاً مبسوط ذهنی و فرضی، آنچه اینک در اثر حاضر در معرض دید و داوری خوانندگان قرار گرفته، تنها فصل و بخش اول (سیمای اقوام افغانستان) از آن طرح گسترده اولیه است. به دلیل کثرت گروه‌های قومی در افغانستان؛ و نیز فقدان سابقه و پیشینه مطالعات قوم‌شناسی و مردم‌شناسی در این سرزمین و ناگفته‌های فراوانی که در این عرصه وجود دارد، تنها معرفی اقوام موجود (همراه با مقدمات و ملحقات خود) کلیت تألیف حاضر را در بر گرفت و مجالی برای طرح و شرح سه فصل دیگر باقی نماند.

بر بنیان توضیحات فوق، محتوا و مطالب این وجیزه به «کلیاتی در ارتباط با تنوع قومی - فرهنگی افغانستان» «سیمای اقوام افغانستان» و «دلایل و عوامل تنوع قومی و فرهنگی افغانستان» اختصاص دارد؛ با اینحال همه آنچه در اینجا آمده در واقع تنها طرحی برای مطالعات گسترده قومی - فرهنگی و مقدمه‌ای برای پژوهش‌های نظام‌مند و آکادمیک قوم‌شناسی، مردم‌شناسی فرهنگی و زبان‌شناسی در افغانستان است.

نگارنده به کاستی‌ها، ناراستی‌ها و نارسایی‌های این نبشته به صراحت و صداقت تمام اذعان و اعتراف دارد. اثر بی‌عیب مانند انسان بی‌عیب است که به دشواری یافت می‌شود. از هرگونه نقد منصفانه، نظر اصلاحی، دیدگاه انتقادی و پیشنهاد تکمیلی، با سینه فراخ و آغوش باز استقبال خواهد شد.

مسیح ارزگانی (علی نجفی)

خزان ۱۳۸۷

فصل اول:

مفاهيم و کلیات

بخش اول: مفهوم‌شناسی و تعاریف:

موضوع و محور مباحث و مطالب این جزوه «تنوع قومی و فرهنگی» موجود در افغانستان است. قبل از ورود به مباحث اصلی، تعریف برخی مفاهیم و اصطلاحات بنیادی که از اجزاء و مفردات موضوع اثر به شمار می‌رود و کتاب حاضر بر محور آنها شکل گرفته است، ضروری به نظر می‌رسد؛ تا خواننده هم با معنا و مفهوم آن کلیدواژه‌ها و اصطلاحات آشنا شود و هم تصویر و برداشت درست و روشنی از تلقی و مقصود نویسنده از آنها داشته باشد. برای نیل به این مقصود، در اینجا مفهوم‌شناسی مختصری از سه کلیدواژه «قوم»، «فرهنگ» و «نژاد» به ضمیمه توضیح مختصری در باره اصطلاح «تنوع» ارائه می‌دهیم. در پایان این بخش نیز تعاریف موجزی از برخی شاخه‌های علوم اجتماعی (انسان‌شناسی، مردم‌شناسی، مردم‌نگاری و ...) که در این جزوه از آنها مدد گرفته شده است، بیان خواهد شد:

الف) تنوع (Diversity):

تنوع واژه عربی است که در زبان فارسی هم با همان ساخت و به همان معنا به کار می‌رود. تنوع مصدر باب تَفَعَّل است که بُن و ریشه آن ماده «نَ وَع» می‌باشد و معنای گونه‌گون بودن و گونه‌گون شدن را افاده می‌کند. معادل فارسی آن «گوناگونی» و یکی از معادل‌های انگلیسی آن Diversity است.

در حوزه‌های جامعه‌شناسی، مردم‌شناسی، سیاست و جغرافیا، اصطلاح تنوع به ساختار ناهمگون و ناهمسان اجتماعی در درون جوامع انسانی اشاره دارد و معطوف به وضعیتی است که گروه‌های مختلف نژادی، قومی، مذهبی و زبانی هرکدام با هویت و مرزهای خاص خود که ریشه در تجربیات، منافع، تبار مشترک، و خودآگاهی‌شان دارد، در درون یک اجتماع بزرگ‌تر یا در قلمرو یک سرزمین قرار گیرند. چنین جوامع و واحدهای سیاسی را جوامع و کشورهای برخوردار از تنوع، تکثر و گوناگونی می‌خوانند.

اما جوامع و کشورهایی که از جمعیت همسان و یکدست برخوردارند و تمام یا اکثریت قاطع اعضاء و شهروندان آن از قومیت، زبان و فرهنگ واحد تشکیل گردیده باشد مانند جاپان (ژاپن) و کره؛ اصطلاح تنوع یا جامعه متنوع در مورد آنها به کار نمی‌رود.

به دلیل یورش‌ها، لشکرکشی‌ها، فتوحات، مهاجرت‌ها، جابجایی‌ها و دیگر عوامل و دلایل طبیعی و غیرطبیعی که در بستر تاریخ بشر اتفاق افتاده است، امروزه اکثریت قاطع جوامع انسانی موجود، جوامع متنوع و متکثر هستند و گوناگونی نژاد، زبان، مذهب، رنگ، فرهنگ و شیوه زندگی، بر اکثریت اجتماعات انسانی حاکم گردیده است.

ب) قوم، قومیت و گروه قومی (ethnos / Ethnicity / groupe ethnique)

۱/۱- واژه‌شناسی:

قوم واژه‌ای است عربی که در زبان فارسی هم کاربرد گسترده و عمومی دارد. لغت‌شناسان زبان فارسی معنای لغوی آن را «گروهی از مردان و زنان» یا «گروهی از مردان» و نیز به معنای «اقاریب و خویشاوندان نسبی یا سببی» ذکر کرده‌اند (لغت‌نامه دهخدا/ فرهنگ فارسی معین: ذیل واژه) که همین اختلاف اندک در معنای لغوی نیز ریشه در زبان عرب دارد.

واژه‌ی «قوم» در زبان عرب اسم جمع است؛ مانند کلمات «لشکر» و «مردم» در زبان فارسی که ساختار مفرد اما معنای جمع دارند. معنای لغوی آن عبارت است از: دسته‌ای از مردم و شامل زن و مرد هر دو می‌شود؛ ولی هنگامی که در برابر زن استعمال می‌شود، تنها معنای مردان را افاده می‌کند. راغب اصفهانی گفته است: قوم در اصل به معنای جماعت مردان می‌باشد. صاحب لسان العرب گفته است: به زنان و مردان هر دو اطلاق می‌شود ... واژه‌ی قوم و مشتقات آن ۳۸۲ بار در قرآن مجید ذکر گردیده که به معنای گروهی از مردم، گروهی از مردان، امت، پیرو، عشیره و امثال آن به کار رفته است (فرهنگ لغات قرآن: ذیل ماده قوم).

معادل‌های واژه قوم در زبان عربی عبارتند از: امت (مجموعه پیروان یک آیین و شریعت) شعب (مردم) رعیت (اتباع و شهروندان یک حکومت) و رهط (عشیره و گروه) (فرهنگ فرزنان: ذیل قوم).

معادل واژه قوم در زبان انگلیسی Ethno یا Ethnos است و به گروهی از مردم اطلاق می‌شود که خود را از لحاظ قومیت (Ethnicity) از دیگران متمایز می‌دانند.

۱/۲- تعریف قوم:

برخلاف علوم طبیعی و تجربی، یکی از معضلات دیرپا و متداول در علوم انسانی و اجتماعی، فقدان اجماع و وفاق بر سر تعریف مفاهیم، دانشواژه‌ها و اصطلاحات رایج در این علوم است. کمتر مفهوم و اصطلاحی را می‌توان یافت که تعریف و تحدید واحد، دقیق و مورد پذیرش همه صاحب نظران در مورد آن به ثبت رسیده باشد.

مفاهیم و اصطلاحاتِ «قوم» و «قومیت» هم از این قاعده مستثنی نیست. جامعه‌شناسان و مردم‌شناسان، تعاریف متعددی از پدیده فرهنگی و اجتماعی «قوم» ارائه کرده‌اند که در اینجا به چند نمونه اشاره می‌کنیم:

الف) در یک تعریف ساده و معطوف به دانش مردم‌شناسی گفته می‌شود: قوم یا گروه قومی (groupe ethnique) به گروهی از افراد اطلاق می‌شود که به یک فرهنگ (زبان، آداب، رسوم و غیره) تعلق داشته، از این طریق شناخته می‌شوند (پانوف و پرن، ۱۳۸۴: ۱۱۲).

ب) در یک تعریف متوسط و نسبتاً فنی گفته می‌شود: قوم عبارت است از یک جمعیت انسانی مشخص با یک افسانه اجدادی مشترک، خاطرات مشترک، عناصر فرهنگی، پیوند با یک سرزمین تاریخی یا وطن و میزانی از حس منافع و مسئولیت (اسمیت، ۱۳۷۷: ۱۸۷، به نقل از: فصلنامه مطالعات راهبردی).

ج) در یک تعریف نسبتاً مفصل گفته می‌شود: قوم اجتماعی از افراد است که دارای منشأ مشترک (اعم از واقعی یا خیالی)، سرنوشت مشترک، احساس مشترک و انحصار نسبی منابع ارزشمند مشترک (پاداش، زور، احترام و معرفت) باشند و در ارتباط با سایر گروه‌ها و اقوام بر اساس رموز و نمادهای فرهنگی مشترک در یک میدان تعامل درون گروهی با کسب هویت جمعی، مبدل به «ما» شوند (چلبی و همکاران، ۱۳۷۸: ۱۴۱).

در یک نگاه کلی و مختصر می‌توان گفت: قوم یا گروه قومی به جماعتی از مردم اشاره دارد که دارای نام اختصاصی، وجوه مشترک فرهنگی و تاریخی (یا در مواردی وجوه مشترک جسمانی) باشند و نسبت به یکدیگر احساس تعلق و همبستگی کنند و خود را از گروه‌های دیگر متمایز احساس نمایند. بنابر این قوم و گروه قومی صرفاً تجمعی از مردم و یا بخشی از یک جمعیت انبوه

و متراکم نیست؛ بلکه مجموعه‌ای از مردمی مرتبط به هم از طریق تجربیات مشترک است که به این تعلق و پیوند شان آگاهی دارند.

۱/۳- سیر تحول و تطوّر مفهوم قوم:

اصطلاحات قوم و گروه قومی در زادگاه خود یعنی مغرب زمین، نخست حامل مفهوم مذهبی بود و به اقلیت‌ها و گروه‌های غیر مسیحی اطلاق می‌شد؛ چنانکه متأثر از همین بار مفهومی، فرهنگ انگلیسی «آکسفورد» واژه قوم را به مفهوم «کفر یا موهومات کفرآمیز» معنا کرده و فرهنگ «وبستر» یکی از معانی آن را «کسانی که غیر مسیحی و کلیمی هستند» ذکر کرده است. سپس در قرن ۱۸م. اصطلاحات یادشده دستخوش تحول شد و مفهوم نژادی به خود گرفت و با اشاره به گروه‌ها و اقلیت‌های نژادی به کار رفت (احمدی، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، ش ۱۱۵-۱۱۶: ۶۱).

به نظر می‌رسد این تحول و توسعه در معنا و مفهوم قوم و قومیت، در سراسر قرن نوزده و نیمه اول قرن بیست، تحت تأثیر فضای نژادگرایی و افکار برتری و تمایز نژادی آن زمان، پدید آمد و ادامه یافت.

در حال حاضر اصطلاحات یادشده بیشتر جنبه فرهنگی - اجتماعی دارند و با اشاره به گروه - های دارای آداب، سنن و فرهنگ متمایز و مشخص به کار می‌روند. این تحول مفهومی در نیمه دوم قرن بیست و به دنبال پیامدهای ناگوار اندیشه تمایز و برتری نژادی در آلمان، ایتالیا (در جریان جنگ جهانی دوم)، آفریقای جنوبی و دیگر مناطق جهان، پدید آمد و واکنشی بود در جهت مهار گرایش‌های حاد نژادی.

به دلیل همین تحولات و دگرگونی‌های معنایی، در تعاریف متأخر و معاصر از قوم و قومیت، بیشتر بر اشتراکات فرهنگی و هنجاری اعضای گروه تأکید می‌شود؛ نه اشتراکات خونی و نژادی.

هدف از اشاره به نکته فوق، یادآوری این حقیقت است که به نظر می‌رسد در ممالک شرقی و بویژه خاور میانه، آسیای میانه و افغانستان - که جوامع به شدت چند قومی هستند - هنوز اصطلاح قوم به معنا و مفهوم دوم و با رویکرد تباری و نژادی به کار می‌رود؛ در این سوی دنیا هنوز تحت تأثیر نگاه و دیدگاه سنتی از مقوله یادشده، «قوم» به گروهی از انسان‌ها که دارای تبار و منشأ مشترک (اعم از واقعی یا فرضی) و فرهنگ مشترک هستند، اطلاق می‌شود و در تلقی و دیدگاه اینان، نیای واقعی یا خیالی مشترک و خاستگاه تباری مشترک، ستون خیمه قوم و قومیت را تشکیل می‌دهد و اشتراکات فرهنگی (نمادها، ارزش‌ها، هنجارها و مناسک) در مراحل بعدی قرار دارند.

با توجه به اینکه جزوه حاضر در چنین فضایی شکل گرفته است و موضوع آن هم تنوع قومی و فرهنگی در یکی از همین سرزمین‌هاست؛ نمی‌توان انکار کرد که نگارنده در این اثر نیز کمابیش از چنان نگاه و دیدگاهی تأثیر پذیرفته است.

۱/۴- جایگاه قوم در سلسله مراتب گروه‌های اجتماعی:

اجتماع بزرگ انسانی از گروه‌ها و دسته‌های گوناگون تشکیل شده است؛ و گروه‌ها نیز از اجتماع افراد و انسان‌ها. پس در نهایت، قاعده و بدنه جامعه بشری را افراد و اشخاص تشکیل می‌دهند. از اجتماع و پیوند دو نفر به شیوه خاص، گروه نخستین «خانواده» پدید می‌آید. مجموعه چند خانواده به هم پیوسته و خویشاوند «طایفه» را پدید می‌آورند. از اتحاد و همبستگی چند طایفه «قبیله» شکل می‌گیرد. از اتحاد و همسویی قبایل گوناگون «عشیره» پدید می‌آید. از پیوند و همبستگی ایلات و عشایر نزدیک به هم «قوم» شکل می‌گیرد (آقابخشی و افشاری‌راد، ۱۳۷۹: ۱۹۵).

از کنارهم قرار گرفتن چند گروه قومی که دارای خاستگاه و منشأ خونی و تباری مشترک باشند «نژاد» پدید می‌آید که این چارچوب و مفهوم عمدتاً به تفاوت‌ها و اشتراکات فیزیکی و جسمانی گروه‌های انسانی اشاره دارد. و در نهایت، اجتماع نژادها و گونه‌های مختلف انسانی «جامعه بشری» یا «اجتماع انسانی» را تشکیل می‌دهند.

ترتیب و رده‌بندی یادشده هرچند ممکن است مورد قبول و اجماع همه جامعه‌شناسان نباشد و ملاحظات پیرامون آن وجود داشته باشد؛ اما با همه‌ی این احوال می‌تواند نمودار اجمالی از فرایند و نظم گروه‌های اجتماعی ارائه نماید و جایگاه قوم را در آن فراگرد مشخص سازد. چنانکه در طبقه‌بندی فوق دیده می‌شود، قوم و گروه قومی در سلسله مراتب گروه‌های اجتماعی، پس از کلان‌گروه «نژاد» و قبل از «عشیره» قرار دارد. قوم از زیر مجموعه‌های گروه نژادی به حساب می‌آید و عشیره از زیر مجموعه‌های قوم.

۱/۵ - معیارهای تشخیص و تفکیک اقوام و گروه‌های قومی:

حدود و مرزهای یک گروه قومی با کدام مؤلفه‌ها و عناصر از سایر گروه‌های قومی، قابل تشخیص و تفکیک است؟ برای تشخیص و تمییز گروه‌های قومی از یکدیگر از ویژگی‌ها و ممیزات فراوانی می‌توان مدد جست که معمول‌ترین آنها عبارتند از: زبان، تاریخ، تبار، مذهب و شیوه لباس پوشیدن و آرایش (گیدنز، ۱۳۷۴: ۲۷۴).

در این زمینه (معیارها و ابزارهای تفکیک اقوام) دو رویکرد عمده و مشهور وجود دارد: در رویکرد سنتی و نخست، تمایزات و ویژگی‌های ملموس، عینی و بیرونی هم‌چون زبان، نژاد، تفاوت‌های جسمی و شیوه پوشش را به مثابه شاخص‌های تمایز گروه‌های قومی از یکدیگر در نظر می‌گیرند؛ و در رویکرد دوم و جدیدتر، به ویژگی‌های غیرملموس و ذهنی (مانند آداب،

رسوم، هنجارها، ارزش‌ها و دیگر جلوه‌ها و چهره‌های فرهنگ) بیشتر توجه دارد و آنها را مشخص کننده حدود و ثغور گروه‌های قومی می‌داند.

چنانکه در بحث و بخش «تطور و تحول مفهوم قوم» گذشت، رویکرد نخست از نظر زمانی در قرن نوزدهم و نیمه اول قرن بیستم رایج بود و رویکرد دوم از نیمه دوم قرن بیست بدینسو بیشتر مورد توجه قرار گرفته است.

آنگونه که قبلاً هم یادآور شدیم، در ممالک شرقی و جهان سوم (از جمله افغانستان) رویکرد غالب و حاکم در خصوص شاخص‌های تعیین هویت و حدود اقوام، هنوز همان رویکرد سنتی اول است که با ابزارها و معیارهای ملموس و عینی، خطوط مرزی و حدود هویتی اقوام را تعیین و ترسیم می‌کنند.

ج) فرهنگ (culture) :

در مباحث گذشته یادآور شدیم که بر اساس دیدگاه‌های سنتی و پیشین، تفکیک و تمیز گروه‌های انسانی بیشتر با معیارهای عینی، ملموس و قابل مشاهده مانند رنگ، شکل فیزیکی، پوشش و امثال آنها صورت می‌گرفت؛ اما دیدگاه‌های جدید جامعه‌شناسی و انسان‌شناسی، تمایز و تفاوت گروه‌های انسانی را بیشتر بر اساس تفاوت‌های ذهنی، درونی و غیرملموس انسان‌ها مانند باورها، ارزش‌ها، بینش‌ها، سنت‌ها و امثال آنها می‌سنجد که از مجموع آنها به عنوان عام «فرهنگ» تعبیر می‌شود.

براین اساس، هویت و مرزهای گروه‌ها و نحله‌های گوناگون بشری توسط مقوله فرهنگ، تعیین و تشخیص می‌گردد و به همین دلیل، مطالعه و شناخت فرهنگ و میراث فرهنگی ملل، اقوام و جوامع بشری، نقش برجسته‌ای در مطالعات قوم‌شناسی، مردم‌شناسی فرهنگی و دلایل تنوع

اجتماعات انسانی به عهده دارد. با در نظر داشت شأن و اهمیت مقوله فرهنگ در موضوع جزوه حاضر، لازم به نظر می‌رسد که تعریف و مفهوم‌شناسی مختصری از آن ارائه گردد.

کالبد شکافی و تعریف دقیق و جامع فرهنگ از مقولات «سهل و ممتنع» است؛ سهل از این جهت که هر انسانی یک تلقی و برداشتی از اصطلاح فرهنگ دارد و بطور اجمال می‌داند که منظور از فرهنگ چیست. ممتنع هم از این جهت که تا کنون صدها تعریف متفاوت از مقوله گسترده و سیال فرهنگ ارائه شده که نقد و تحلیل آنها و گزینش یک تعریف جامع و مانع، کار دشواریست. از میان آن همه تعاریف گوناگون، ما در اینجا به ذکر دو نمونه بسنده می‌کنیم:

(۱) یکی از قدیمی‌ترین تعاریف مربوط به «ادوارد تایلور»^۱ انسان‌شناس انگلیسی است که در سال ۱۸۷۱ م. فرهنگ را اینگونه تعریف کرده است:

«فرهنگ آن کلیت پیچیده است که شامل اعتقادات، هنر، اخلاق و روحیات، حقوق، آداب و رسوم و هرگونه توانایی، قابلیت و عاداتی است که به وسیله انسان به عنوان عضوی از جامعه کسب می‌شود.» (وایولو، ۱۳۷۸: ۲۰).

(۲) بروس کوئن^۲ جامعه‌شناس معاصر در یک تعریف کوتاه و گویا، تصویر زیر را از فرهنگ ارائه داده است: «فرهنگ را می‌توان به مجموع رفتارهای اکتسابی و ویژگی‌های اعتقادی اعضای یک جامعه معین تعریف کرد.» (کوئن، ۱۳۷۲: ۵۹).

در یک نگاه گذرا و کلی می‌توان گفت اصطلاح فرهنگ به مجموعه میراث‌ها، تجربیات و دستاوردهای معنوی و اکتسابی بشر مانند زبان و مذهب، علوم و دانش‌ها، آداب و رسوم، هنر و ادبیات، قوانین و مقررات، شیوه زندگی، طرز پوشش و ... اشاره دارد و همه آنچه انسان را از حیوان متمایز می‌سازد، در حوزه و گستره فرهنگ جای می‌گیرد.

¹ A. Tylor

² B. Cohen

د) نژاد (race):

در یک نگاه کلی، اصطلاح نژاد به تمایزات و تفاوت‌های فیزیکی و زیستی (فیزیولوژیک) انسان‌ها که دارای منشأ ارثی و ژنتیک هستند، اشاره دارد. هرگاه از تعبیری مانند «سیاه پوستان» «سرخ پوستان» و «سفید پوستان» و یا «مغول‌های چشم بادامی» «سیاه چشمان کشمیری» و «فرنگیان چشم آبی» استفاده می‌کنیم، در حقیقت به مقوله نژاد اشاره کرده‌ایم:

«از نظر زیستی، نژاد یک گروه انسانی است که از سایر گروه‌ها به وسیله مجموعه‌ای از صفات جسمانی توارثی متمایز شده است (صفات تشریحی: رنگ پوست، شکل سر و غیره؛ صفات فیزیولوژیک: تقسیم گروه‌های خونی؛ صفات مرضی: عکس العمل‌های متفاوت نسبت به بیماری‌ها و غیره).

ده‌ها نژاد وجود دارند که جزء تقسیمات فرعی چهار گروه بزرگ (یا نژاد بزرگ) هستند که نژادهای سفید (= قفقازی‌ها) ... نژاد زرد (= مغول‌ها) ... نژادهای سیاه ... و نژادهای اولیه ... را در بر می‌گیرند» (پانوف و پرن، ۱۳۸۴: ۲۵۲).

«آلن بیرو^۳ نیز تعریف مشابه با آنچه گفته شد، ارائه کرده است:

«نژاد race از ریشه هندو اروپایی ward به معنای «ریشه» و «شاخه» گرفته شده است. در

مورد حیوانات، نژاد به موجودات وابسته به یک نوع در درون یک جنس اطلاق می‌شود. به عنوان مثال، گفته می‌شود، شاروله نژادی است خاص در بین گاوها.

در انسان‌نگاری، نژاد شامل گروهی از انسان‌هاست که بر پایه ویژگی‌های زیستی خاص و دائمی منقسم و معین شده است. لیکن منزوی ساختن نژادها یا تمیز ویژگی‌های خاصی که امکان تشریح نژادهای معین و مشخص بین انسان‌ها را فراهم سازد، اگر نگوییم ناممکن، بسیار مشکل

³ Birou, Alain

است. فقط می‌توان برای سهولت بیان از چند نژاد بزرگ انسانی به طریق علمی و با در نظر گرفتن

مدل‌های خاص (یعنی نژاد سیاه، مغولی یا قفقازی) نام برد» (بیرو، ۱۳۸۰: ۳۱۶).

نژادشناسی (raciologie) نیز شاخه‌ای از انسان‌شناسی جسمانی است که به مطالعه پدیده-

های نژادی می‌پردازد و معادل آن «انسان‌شناسی نژادی» است. این واژه گاه برای نشان دادن یک

رشته که موضوعش مطالعه علمی تفاوت‌های نژادی است، به کار رفته است. به نظر می‌رسد که

نژادشناسی چیزی جز یک شبه علم نباشد که در اثر زیاده‌روی‌هایش (مانند نظریهٔ مجموعه‌شناسی

به منظور طبقه‌بندی موهوم نژادها بر حسب شاخص سر) به یک نژادپرستی ظاهراً علمی منجر

گردیده و مسلک نازی‌ها به نحو تعجب‌آوری باعث اشتهار آن شده است (پانوف و پرن، همان: ۲۵۲ و

۲۵۳).

ه) انسان‌شناسی (Anthropology):

در معنای تحت اللفظی، انسان‌شناسی عبارت از مطالعهٔ انسان یا صفات انسانی است. ساده-

ترین تعریفی که در سال‌های اخیر در زمینهٔ انسان‌شناسی پیشنهاد شده است، مربوط به جرال

ویس^۴ می‌باشد. او انسان‌شناسی را به عنوان علم مطالعهٔ مجموعه پدیده‌های مرتبط با انسان در هر

جای سیاره زمین و حتی فراتر از آن در تمامی زمان‌ها ... تعریف کرده است» (وایولو، پیشین: ۱).

«آلن بیرو» نیز در تعریف دانشواژهٔ فوق چنین گفته است:

«با توجه به ریشهٔ واژه (Anthropology) انسان‌شناسی را باید دانشی دانست که انسان یا

انسانیت را بطور کلی مورد مطالعه قرار می‌دهد (بیرو، پیشین: ۱۷).

⁴ Gerald Weiss

ساحت‌های مختلف انسان‌شناسی:

«انسان‌شناسی به عنوان ۱) یک علم طبیعی یا بیولوژیک که در آن تحول فیزیکی طبیعت بشر مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ و هم چنین به عنوان ۲) علمی اجتماعی که در آن رفتارهای انسان به عنوان عضوی از گروه‌های اجتماعی مورد مطالعه قرار می‌گیرد؛ و نیز تحت عنوان ۳) رشته‌ای تاریخی که در آن ترتیب تحولات فرهنگی بازسازی می‌گردد؛ و بالاخره ۴) به عنوان علمی از علوم انسانی که به مطالعه هنر، فولکلور، سنت‌های شفاهی و ... می‌پردازد، شناخته شده است» (وایولو، همان).

«از این رو انسان‌شناسی احتمالاً از جمله گستاخ‌ترین کاوش‌های محققانه به حساب می‌آید؛ زیرا این تنها رشته‌ای است که تلاش می‌کند تا تمام ابعاد بیولوژیکی و فرهنگی انسان را در بر داشته باشد. بقیه رشته‌ها به یک بُعد یا چند بُعد از ابعاد زیستی و فرهنگی انسان توجه می‌کنند؛ اما هیچ‌یک از آنها مانند انسان‌شناسی داعیه مطالعه همه ابعاد مربوط به انسان در همه زمان‌ها و مکان‌هایی که انسان در آن وجود دارد یا پیدا می‌شود را در سر ندارد» (همان).

و) مردم‌شناسی یا قوم‌شناسی (Ethnology):

«مردم‌شناسی یا Ethnology از ریشه «مردم» و «گفتار» گرفته شده است. مردم‌شناسی مطالعه مردمان ابتدایی است، خصوصاً آنان که فاقد خط و کتابت‌اند و عقب مانده خوانده می‌شوند. در این رشته به تحلیل حیات مادی، اجتماعی، فرهنگی و همچنین هنرها، فنون، آداب و رسوم و اعتقادات این مردم پرداخته می‌شود. مردم‌شناسی شیوه‌ای مقایسه‌ای دارد، چه، سعی در درک همبستگی‌ها، شناخت پدیده‌های لایتغیر و یا تمایزات بین گروه‌های مختلف دارد. هم‌چنین این رشته در صدد آن

است که تبیینی نیز باشد و فرهنگ‌ها و شیوه‌های زندگی را مورد فهم و درک قرار دهد» (بیرو، همان: ۱۲۱).

در حالی که به اعتقاد پژوهشگر نامبرده (آلن بیرو) «مفهوم مردم‌شناسی تا حدود زیادی قلمرو انسان‌شناسی را می‌پوشاند و مرزهای دقیق بین این دو رشته وجود ندارد» (همان؛ اما به باور چهارتن از پژوهندگان دیگر (پانوف^۵، پرن^۶، گولد^۷ و کولب^۸، مردم‌شناسی و قوم‌شناسی، واژه‌های مترادف و هم‌معنا هستند. پانوف و پرن، واژه Ethnology را به «مردم‌شناسی» و «قوم‌شناسی» معنا کرده، آن دو را دانش واحد معرفی کرده‌اند (پانوف و پرن، پیشین: ۱۱۵). گولد و کولب نیز همان واژه را به معنای «مردم‌شناسی» «مردم‌نگاری» و «قوم‌نگاری» معنا کرده‌اند (گولد و کولب، ۱۳۷۶: ۷۷۱).

دو پژوهشگر اخیر، تعریف ذیل را از مردم‌شناسی ارائه کرده‌اند:

«در ادبیات انسان‌شناسی، در حال حاضر اصطلاح مردم‌شناسی (یا قوم‌شناسی) به طور ثابت و روشن برای اشاره به «مطالعات توصیفی در جوامع انسانی» به کار برده می‌شود. این جوامع معمولاً (اگرچه نه الزاماً) به جوامع «ابتدائی» موسوم‌اند که از نظر توسعه اقتصادی و سیاسی در یک سطح بالنسبه ساده قرار دارند ...» (همان).

ی) مردم‌نگاری یا قوم‌نگاری Ethnographie :

«مردم‌نگاری عبارت است از مطالعه دقیق و همه جانبه تظاهرات و فعالیت‌های انسانی در جامعه‌ای محدود. این تعریف و خصوصاً اصطلاحات «دقیق» و «همه جانبه» باعث شده است که

⁵ Panoff, Michel

⁶ Perrin, Michel

⁷ Gould, Julius

⁸ Kolb, William L.

مردم‌نگاری با مردم‌شناسی اشتباه شود. اما عبارت «تظاهرات فعالیت‌های انسانی» قلمرو مردم‌نگاری را محدود می‌سازد و به تعبیری دیگر، مردم‌نگاری را می‌توان مطالعه توصیفی مردم نامید» (روح الامینی، ۱۳۸۳: ۵۲-۵۱).

«مردم‌نگاری [و قوم‌نگاری]، مشاهده در محل (زمین تحقیق)، توصیف و تحلیل گروه‌های انسانی است که به قدر کفایت کوچکند و به این علت می‌توانند تماماً توسط تعداد محدودی از پژوهشگران، از طریق روش‌های عموماً غیرآماري مطالعه و درک شوند» (پانوف و پرن، پیشین: ۱۱۴).

بخش دوم: کلیاتی در ارتباط با تنوع قومی – فرهنگی افغانستان:

پیشگفتار:

افغانستان کشوریست دارای تنوع اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و مذاهب. گروه‌های گوناگون قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی در چارچوب این سرزمین زندگی می‌کنند تا آنجا که از سرزمین و کشور افغانستان به عنوان چون «موزه اقوام» «گنجینه اقوام» و «موزاییک قومیت‌ها» یاد شده است.

این سرزمین از لحاظ تنوع و ناهمگونی قومی چهارمین کشور آسیا (پس از هند، چین و مالزی)^۹ به شمار می‌رود و در سطح جهان مقام سی و هفتم را داراست (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۲۹). مردم-شناسان با اشاره به ساختار موزاییکی و تنوع و پیچیدگی ساخت و بافت چنین جوامعی، اصطلاح جامعه «شتر- گاو- پلنگ» را به کار می‌برند.

تنوع و ناهمگونی قومی و فرهنگی این سرزمین تا آنجا گسترده است که اگر مسافر یا سیاحی از یک ولایت به ولایت دیگر برود و از شهری به شهر دیگر، گمان می‌کند که از کشوری به کشور دیگر رفته است؛ زیرا در شهر یا ولایت فرضی دوم؛ زبان، آداب، رسوم، طرز لباس پوشیدن، ظاهر فیزیکی، شیوه زندگی، علایق نژادی و خرده فرهنگ مردم و ساکنان، تفاوت اساسی و ماهوی با شهر یا ولایت فرضی اول دارد و تنها حلقه وصل و پیوند آنها داشتن دین مشترک و قرار گرفتن در چارچوب یک واحد جغرافیایی موسوم به افغانستان است و بس.

۹ در شبه قاره پهنای و معروف به هفتاد و دو ملت هند، تعداد اقوام و نژادهای موجود در این سرزمین به حدی زیاد است که دسته‌بندی مردم این کشور براساس نژاد اساساً غیر ممکن است (گودوین، ۱۳۸۳: ۸۷). در کشور پهنای چین نیز ۵۶ گروه قومی رسمی و ۳۵۰ گروه قومی ثبت نشده (مجموعاً بیش از چهارصد گروه) وجود دارند (دفتر مطالعات س. ب. و. ا. خ. ا. ۱۳۸۷: ۱۳-۱۶). در مالزی نیز حدود ۶۰ گروه قومی که از چهار نژاد عمده تشکیل گردیده، زندگی می‌کنند (ملکی، ۱۳۸۸: ۷۸). افغانستان با حدود پنجاه گروه قومی، در رتبه چهارم پس از سه کشور یادشده قرار می‌گیرد.

کاربرد اصطلاحات و تعبیراتی چون «جامعه افغانستان» و «ملت افغانستان» در واقع نوعی مجاز و تسامح در گفتار است، نه کاربرد دقیق و علمی واژه‌های جامعه و ملت. هرگاه دقیق و بدون تسامح سخن گفته شود، جامعه واحد و ملت واحد افغانستان عملاً فاقد مصداق خارجی و الگوی بیرونی خواهد بود. آنچه در عالم واقع و بیرون از دایره مفاهیم و تعاریف وجود دارد، جامعه «چندگانه» و «چند پارچه» و ملتی با «هویت پنجاه تکه‌ی» افغانستان است که ناهمسانی‌ها و تمایزات آن پارچه‌ها، تکه‌ها و گونه‌های موزاییکی به مراتب فزون‌تر از همسانی‌ها و اشتراکات آنهاست.

آنچه با سرپنجه خشونت و شمشیر امرای ستمگر داخلی و استعمارگران خارجی، ناخواسته و ناخودآگاه در جغرافیایی بنام افغانستان گنجانده شده‌اند، در واقع مجمع الجزایری از اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های متفاوت است که تنها حلقه وصل و نقطه اشتراک بنیادین اکثر ساکنان آن داشتن آیین مشترک است. دین اسلام تنها پیوند دهنده اساسی مردمان و ساکنان افغانستان به شمار می‌رود. سایر عناصر و مؤلفه‌های ساختاری تشکیل دهنده ملت مانند زبان، قومیت، فرهنگ، سرزمین و نظام سیاسی مشترک عملاً در این واحد جغرافیایی وجود ندارد.

سه مؤلفه نخست نیازمند توضیح نیست. عناصر چهارم و پنجم (سرزمین و نظام سیاسی واحد) نیز به دلیل اینکه با تکیه بر جبر و شمشیر استعمارگران یا امرای خونریز داخلی و بر خلاف میل و اراده توده مردم پدید آمده، خواست و انتخاب مردم در تکوین و تشکیل آنها هیچ نقشی نداشته است؛ نمی‌توانند از مؤلفه‌های سازنده ملت به شمار آیند.

هرگاه غلبه و استیلای یک کشور، یک امپراتوری یا یک قوم بر سرزمین‌ها، اقوام و ملت‌های دیگر و گنجاندن خشونت‌بار آنها در یک قلمرو جغرافیایی و سیاسی واحد، بتواند عنصر سازنده ملت واحد به شمار آید و تمام تفاوت‌های اقوام و گروه‌ها را محو و مهار سازد؛ درین صورت باید

نیمی از بشریت به ملت واحد مغول تعلق داشته باشند و ملت‌های «شوروی» و «یوگسلاوی» نیز باید صورت تحقق و عینیت به خود گرفته باشند.

اطلاق و کاربرد اصطلاح «جامعه» به مفهوم رایج در جامعه‌شناسی و مردم‌شناسی نیز بر جماعت پریشان و فروپاشیده ساکن در افغانستان، خالی از اشکال نیست. به تعبیر «دورکیم»^{۱۰} جامعه‌شناس سرشناس فرانسوی، جامعه‌ی مانند افغانستان هنوز به «وجدان جمعی» نرسیده است و همبستگی موجود در چنین جوامعی بیشتر همبستگی مکانیکی است؛ در حالی که همبستگی اجتماعی در یک جامعه پیشرفته جنبه ارگانیکی داشته و برپایه نوعی تقسیم کار اجتماعی استوار است (آرون، ۱۳۶۴: ۳۷۰-۳۴۰).

حقیقت این است که ما امروز هم عملاً مجمع الجزایری از اقوام و گروه‌های جداگانه، فروپاشیده و فاقد وجدان جمعی و آرمان‌های مشترک ملی هستیم که جامعه جهانی با تهدید (لشکرکشی و اشغال نظامی) و تشویق (اعطای کمک‌های مالی و وعده آبادانی) مارا بطور مکانیکی در کنار هم نگه داشته است.

۲/۱- تنوع قومی افغانستان به روایت ارقام و فهرست‌ها

در یک نگاه کلی بیش از پنجاه قومیت با خصوصیات خاص قومی - زبانی و سنت‌های ویژه، در این سرزمین شناسایی شده‌اند (خسروشاهی، ۱۳۸۳: ۱۱). به گفته جورج آرنی^{۱۱} روزنامه نگار معروف انگلیسی «در جوار پشتون‌ها حداقل بیست و یک گروه قومی دیگری وجود دارند که به بیشتر از سی زبان گوناگون حرف می‌زنند.» (آرنی، ۱۳۷۶: ۴).

¹⁰ E. Durkheim

¹¹ G. Arney

پژوهشگر دیگری با اشاره به حقیقت یاد شده چنین می‌نویسد: «بررسی های اخیر نشان می‌دهد که ۵۵ گروه قومی در درون مرزهای افغانستان زندگی می‌کنند. با ورود و اقامت پناهندگان و مهاجرین از اتحاد شوروی سابق، در پی شکست جنبش ضد بلشویکی «باسمه‌چی» در دهه ۱۹۲۰ و در فرار از کشاورزی کلکتیو در دهه ۱۹۳۰ جمعیت غیر پشتون کشور افزایش یافت» (میظر، ۲۰۰۳).

اولین نقشه قومی افغانستان را شوروی‌ها تهیه کردند. این نقشه از سوی «بروک» (۱۹۵۵) در نشریه «سووتسکایا اتنوگرافیا» منتشر شد که شامل ۱۶ گروه قومی است و تا سال‌های دهه ۷۰م. بارها به همین صورت مورد استفاده قرار گرفته است (سان‌لیور: ۲۰۲).

در حال حاضر بهترین نقشه قومی در دسترس «اطلس خاور نزدیک توبینگر» (TAVO) متعلق به انستیتوی جغرافیای دانشگاه توبینگر (آلمان) است که در آن ۵۷ قوم از اقوام پشتون گرفته تا میش‌مست (ایماق‌های فارسی زبان ساکن شمال هرات، ۵۰۰۰ نفر)، طاهری (ایماق‌های فارس زبان در شمال فراه) جَت، بلوچ و هندو شناخته و معرفی شده‌اند (همان).

اما پرشمارترین فهرست قومی از اقوام افغانستان مربوط به «هیستوریا افغانیستانا» اثر ماسون^{۱۲} و روموندن (۱۹۶۵-۱۹۶۴) است که در آن نام بیش از ۲۰۰ قوم، از جمله نام قبایلی که در واقع گروه‌های قومی مجزایی به شمار نمی‌آیند، در سال‌های پیش از تهاجم اتحاد شوروی، ذکر شده است (همان: ۱۹۹).

¹² Masson

«اروین اریوال»^{۱۳} و همکارانش که جدی‌ترین تلاش را برای فهرست کردن اقوام افغانستان انجام داده‌اند، نام ۵۵ گروه قومی را در این سرزمین فهرست کرده و از ۵۴ گروه قومی زیر بطور مشخص نام برده اند:

«عرب (عرب زبان)، عرب (فارسی زبان)، ایماق، بلوچ، بلوچ (جت - بلوچ)، براهویی، اشکاشیمی، فارسیوان، فیروزکوهی، گاورباتی غربت، گوجار، هزاره، هزاره سنی، هندو، جلالی، جمشیدی، جت، جوگی، قیرقیز، کوتانا، ملکی، ماوری، میش مست، مغول، تاجیک کوهستانی، مونجانی، نورستانی، اورموری، پره‌چی، پشه‌ای، پشتون، پیکراج، قرلیق، قزاق، قبیچاق، قزلباش، روشانی، سنگلیچی، شادی‌باز، شقنانی، شیخ‌محمدی، سیک، طاهری، تاجیک، تاتار، تایمنی، تیموری، تیره‌ی، ترکمن، ازبک، واخی، وانگووالی، یهودی و زوری (گلاتزر، ۱۹۹۸، نقل از: میلی، ۱۳۷۷: ۲۲۶).

در فهرست ارائه شده توسط اریوال و همکاران، تکرار و تداخل فراوان به چشم می‌خورد؛ مثلاً از هر کدام از گروه‌های جمشیدی، فیروزکوهی، تایمنی، تیموری، زوری، طاهری، میش‌مست و ایماق به عنوان یک گروه قومی جداگانه یاد شده است؛ در حالی که سه گروه اولی به اضافه هزاره (هزاره‌های سنی مذهب بادغیس) همگی از زیر مجموعه‌های «چارایماق» به حساب می‌آیند و دو گروه تیموری و زوری نیز شاخه‌ای از تایمنی به شمار می‌روند که خود یکی از شاخه‌های چهارگانه ایماق است. چنانکه قبلاً گذشت «سان‌لیور» دو گروه «طاهری» و «میش‌مست» را نیز از زیرمجموعه‌های ایماق شمرده است.

¹³ Erwin, Orywal

بدین ترتیب در این فهرست، تنها از گروه قومی **ایماق** تحت عنوان هشت نام و گروه مستقل ذکر به میان آمده است. همین طور، عنوان‌های تاجیک و تاجیک کوهستانی، عرب‌های عرب زبان و عرب‌های فارسی زبان، هزاره و هزاره سنی و امثال آنها. با همه این کاستی‌ها، فهرست اریوال و همکاران، مفصل‌ترین فهرستی است که اسامی اقوام افغانستان در آن درج می‌باشد.

ملا فیض محمد کاتب در کتاب «نسب نامه افغان» که موضوع اصلی آن قوم شناسی قبایل پشتون است، علاوه بر معرفی تفصیلی گروه قومی یادشده، **حدود سی گروه قومی** غیر پشتون را نیز بطور مختصر معرفی کرده است. حاج کاظم یزدانی در مقدمه‌ای بر اثر مذکور می‌گوید: کاتب ... **جمعاً ۱۳۸ قوم و طایفه** را معرفی کرده است (کاتب، ۱۳۷۲: ۲۱).

مرحوم کاتب علاوه بر قبایل پشتون، اقوام و طوایف (یا به تعبیر خودش: فرقه‌های) ذیل را نیز نام برده است:

«سادات، قریش، عرب غیرقریش، تاجک [تاجیک]، هزاره، اویماق، قزلباش، کیانی، مغول جغتائی، اوزبک، دیگان، هندی، هندو، سواتی، شلمانی، تیراهی، کشمیری، کرد و ریکاء، لیزکی یا لکزی، ارمنی، قلماق، حبشی، یهود، بلوچ، دولت شاهی، جدید الاسلام (نورستانی)، ترکمان و اقوام سیستانی، قاینی، برجندی، کرمانی، مشهدی، همدانی، کاشغری، چتراری و بخارائی» (همان: ۱۵۶-۱۳۵).

در فهرست مرحوم کاتب، اسامی برخی از اقوامی که اینک در افغانستان موجود هستند، ذکر نگردیده است؛ مانند پشه‌ای‌ها، قیرقیزها، قزاق‌ها، دراویدی‌ها، گجراتی‌ها و امثال آنان. در مقابل، اقوامی در این فهرست درج گردیده که اینک نشانی از آنان در افغانستان نیست و ممکن است منقرض و یا در اقوام دیگر جذب شده باشند؛ مانند حبشی، ارمنی، دولت‌شاهی و امثال آنها.

دایرة المعارف بزرگ اسلامی (منتشره در ایران) در ذیل مدخل «افغانستان» و تحت عنوان تکمله‌ای بنام «قوم‌نگاری افغانستان»، معرفی و شرح حال مختصری از ۱۸ گروه قومی این کشور ارائه داده است به این شرح: پشتون، تاجیک، فارسیوان، بلوچ، ازبک، ترکمن، مغول، هزاره، ایماق، نورستانی، پشایی، جت، قزلباش، قیرقیز، هندو و سیک، براهویی، یهود و عرب (دایرة المعارف اسلامی، ذیل افغانسان).

در سرود ملی جمهوری اسلامی افغانستان نیز نام ۱۴ قوم از اقوام ساکن این سرزمین درج گردیده است: بلوچ‌ها، ازبک‌ها، پشتون‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها، عرب‌ها، گوجرها، پامیری‌ها، نورستانی‌ها، براهویی‌ها، قزلباش‌ها، ایماق‌ها و پشه‌ای‌ها.

در این سرود نیز اقوام عمده و قابل توجه افغانستان ذکر گردیده؛ اما احتمالاً به همین تعداد، اقوام خُرد و ریز دیگر از قلم افتاده‌اند؛ مانند قیرقیز، قزاق، تاتار، مغول، هندو، سیک، جت و امثال آنها.

از ترکیب و تلفیق مجموع گفته‌های فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که *حد اقل ۲۲* و *حد اکثر ۵۵* گروه قومی مستقل در جغرافیایی بنام افغانستان زیست می‌کنند که مجموعاً به بیش از سی زبان مختلف، صحبت می‌نمایند.

۲/۲- تنوع قومی - فرهنگی افغانستان به روایت پژوهندگان

بسیاری از پژوهشگران خارجی که دارای مطالعات، تألیفات و یا مقالاتی در رابطه با افغانستان هستند، به موضوع تنوع و پیچیدگی قومی و فرهنگی این سرزمین اشاره کرده‌اند:

«جرج آرنی» خبرنگار معروف انگلیسی و نویسنده کتاب «افغانستان؛ گذرگاه

کشورگشایان» با اشاره به تنوع و پیچیدگی قومی موجود در سرزمین افغانستان، چنین می‌گوید:

«از نظر نژاد شناسی، افغانستان کابوس انسان شناسان است. هرمداخله گر و یا مهاجرت جدید آثاری از خود بر جا گذاشته است. نام کشور افغانستان - یا سرزمین افغان‌ها - تصور نادرستی از تجانس قومی را در ذهن انسان القاء می نماید. اگر دقیق حرف زده شود، در گذشته‌ها چیزی به حیث مدلول کلمه [افغانستان] وجود نداشته است. این نام توسط دیگران برای تشخیص گروه قومی مسلط در جامعه به کار برده شده است (آرنی، همان).

«*مری لوئیس کلیفورد*»^{۱۴} نویسنده کتاب «*سرزمین و مردم افغانستان*» اینگونه اظهار نظر کرده است:

«افغانستان در سراسر تاریخ خود محل تلاقی اقوام گوناگون بوده و از همین‌رو قبایل کنونی این سرزمین برآمده از آمیزش گروه‌های مختلف این اقوام با یکدیگرند. در عین حال مهم‌ترین گروه‌های قومی این کشور نیز عمدتاً از اعقاب اقوام مهاجمی هستند که طی قرن‌ها به این سرزمین تاخته‌اند. در نتیجه امروز در ایل‌ها و قبایل اصلی افغانستان ویژگی‌ها و خصایصی به چشم می‌خورد که از درویدی‌های نخستین که اولین اقوام ساکن این سرزمین بوده‌اند، آریایی‌ها، پارسی‌ها، یونانی‌ها، هون‌ها، مغول‌ها و ترک‌ها باز مانده‌اند» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۴۹).

«*پیر سان‌لیور*»^{۱۵} نویسنده مقاله معروف «*نقشه جدید قومی افغانستان*» چنین گفته است:

«در میان کشورهای که دارای اقوام و فرهنگ‌های متعددند، افغانستان عالی‌ترین نمونه را عرضه می‌دارد. بخاطر بیاوریم که فهرست «*هیستوریا افغانیستانا*» اثر ماسون و روموند (۱۹۶۵-۱۹۶۶) نام بیش از ۲۰۰ قوم، از جمله نام قبایلی که در واقع گروه‌های قومی مجزایی به شمار نمی‌آیند را ارائه داده است. بر این تنوع قومی، تنوع زبانی نیز مترتب است. دانشمندان حدود سی زبان

¹⁴ M. L. Clifford

¹⁵ Pierre, Cénlivres

مختلف را که میان گروه‌های ایرانی، هندو اروپایی، ترک، مغول، سامی و دراویدی رواج دارد، برشمرده‌اند» (سان لیور، همان: ۱۹۹).

آقای پروفیسور «لودویگ و. آدامک»^{۱۶} افغانستان‌شناس معروفِ معاصر و نویسندهٔ «فرهنگ

تاریخی افغانستان» (Historical dictionary of Afghanistan- Ludwig w. Adamec) نیز اشاره-

ای به این موضوع دارد:

«جمعیت افغانستان مجموعه‌ای از گروه‌های کثیر و غیر متجانس قومی است که با لهجه‌های

مختلف و زبانی که برای طرف دیگر قابل فهم نیست، صحبت می‌کنند. بزرگ‌ترین گروه‌های قومی،

پشتون، تاجیک، ازبک و هزاره می‌باشد» (آدامک، به نقل از: گروه پژوهشی سینا، ۱۳۸۱: ۳۹).

«کلاوس فردیناند»^{۱۷} نویسنده مقالهٔ «کوچ‌نشینی در افغانستان» نیز تنوع فرهنگی و زبانی

این سرزمین را مورد اشاره قرار داده است:

«افغانستان در قلب آسیا با موقعیت بسته‌ای که دارد، محل تلاقی و تداخل فرهنگ‌ها و ملت-

ها از همه سو است. وقتی به وجود تقریباً سی زبان در آن کشور واقف می‌شویم، این واقعیت به

وضوح نمایان می‌شود. اهم این زبان‌ها عبارتند از: زبان‌های آریایی (پشتو، دری (تاجیکی)، بلوچی

و غیره)؛ ترکی (ازبکی، ترکمنی، قیرقیزی، قزاقی و غیره)؛ هندی (پشه‌ای، گوار، باقی و غیره) و پس

از آن مغولی؛ عربی؛ دراویدی (براهویی) و کافری (نورستانی).

گرچه دانش ما از چگونگی ساختار فرهنگی این کشور هنوز دقیقاً مشخص نیست؛ ولی در

رابطه با گروه‌های عمدهٔ زبانی در افغانستان تقریباً می‌توان گفت که شامل تقسیمات نژادی و حوزه-

¹⁶ Ludwig, w. Adamec

¹⁷ Klaus, Ferdinand

های فرهنگی زیر است: آریایی (و غرب آسیا)، ترکی (و آسیای مرکزی) و هندی (و شرق آسیا) (فردیناند: ۱۳).

«روبرت کنفیلد»^{۱۸} دارای تحقیقات متعدد در باره افغانستان، با اشاره به ریشه‌ها و بسترهای ظهور اقوام مختلف در این سرزمین، چنین نگاشته است:

«مردمان هندو-آریایی که در زمان‌های قدیم، ناحیه موسوم به افغانستان کنونی را به اشغال خود درآوردند، توسط دیگر اقوام و اغلب از شمال، مورد تاخت و تاز قرار گرفتند. مردمانی که هویت آنها فقط اندکی برای ما شناخته شده است: سیتیان، مساگت‌ها، سکاها، داردها، هان‌ها و یفتلی‌ها. در گذشته‌های نزدیک‌تر عرب‌ها، ترک‌ها، مغول‌ها و فارس‌ها این منطقه را اشغال کردند. این اقوام متعدد و گوناگون از این قلمرو عبور کردند، در آن پنهان شدند یا به دام افتادند و پشت-سر خود معجون افغانستان جدید را برجای گذاشتند» (موسوی، ۱۳۷۹: ۷۰، به نقل از: کنفیلد، ۱۹۸۶: ۸۹).

«آنتونی هیمن»^{۱۹} خبرنگار انگلیسی و نویسنده کتاب «افغانستان تحت سلطه شوروی» اشارات کوتاه به تنوع قومی افغانستان دارد:

«در افغانستان تقریباً نصف جمعیت از اقلیت‌های قومی مختلف تشکیل می‌شود. این جماعات نسبت به سلطه پشتون‌ها ظنین بوده، به آنها خصمانه نگاه می‌کردند» (هیمن، ۱۳۶۴: ۶). «این درهم و برهم بودن طوایف و گروه‌های قومی افغانستان چنین وضعی را پیش آورده است که پاره-ای از محققین افغانستان را موزه‌ای زنده از نژادها و ملل گوناگون معرفی کنند. در این موزه زنده، بقایای ساکنین اولیه در کنار تازه واردین به زندگی ادامه می‌دهند» (همان: ۱۰). «در این کشور بیش از بیست زبان اصلی و تعداد زیادی لهجه‌های محلی رایج است» (همان: ۱۲).

¹⁸ L. R. Canfield

¹⁹ Anthony, Hyman

یک انگلیسی دیگر بنام «سره‌ری رالین‌سون»^{۲۰} در سال ۱۸۷۵م. چنین اظهار عقیده کرده است: «این ملت از مجموعه‌ای از قبایل تشکیل می‌شود که دارای نیروهای متفاوت و عادات گوناگون می‌باشند که کمابیش آنها را بهم پیوند داده است» (همان: ۷).

یک روزنامه‌نگار عرب (فهمی هویدی) نیز مشاهدات و چشم‌دیده‌های خود را از بافت ناهمگون قومی و فرهنگی جامعه افغانستان به این صورت ثبت کرده است:

«ساخت آدم‌ها در خیابان‌های شهر، موزه‌ای را ترسیم می‌کند که بیانگر موزاییک انسانی ویژه افغانستان است. نژادها و قبایل متعددی با عادات، سنت‌ها و اشکال مختلف، اما همه در یک بافت و رشته دیده می‌شوند ... همه این شکل‌ها، رنگ‌ها، چهره‌ها، نژادها و ... در خیابان‌های کابل از پیش چشم می‌گذرند. حتی شاید باورت نیاید که همه آنها بسته به یک کشور و دارای یک هویت باشند (هویدی، ۱۳۶۲: ۱۱۹-۱۱۸).

برخی منابع ایرانی نیز به تنوع قومی افغانستان اشاره کرده اند:

«گروهی از محققان، افغانستان را موزه‌ای از نژادها و ملل گوناگون می‌دانند. در این موزه بزرگ، ساکنان اولیه در کنار تازه واردان سکونت دارند. سکنه فعلی بازماندگان دو نژاد عمده هستند: ۱- نژاد سفید شامل پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، نورستانی‌ها و ...؛ ۲- نژاد زرد شامل ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قیرقیزها، مغول‌ها و ...» (علی آبادی، ۱۳۷۲: ۲۰).

آقای نجیب مایل هروی پژوهشگر سرشناس افغانستان با اشاره به تعدد زبانی (و بطور ضمنی تنوع قومی) این سرزمین اینگونه آورده است:

²⁰ Henry, Rawlinson

«آنگاه که بر منطقه کوهستانی پامیر نظر افکنیم و از دیدگاه زبان‌شناسی و لهجه‌شناسی آن منطقه را واریسی کنیم، به اسامی زبان‌ها، گویش‌ها و لهجه‌هایی چون سجنی، وخی، غلچه‌ئی، منجی بودغا، اشکاشمی، سنگلیجی، یازغلامی، زباکی، سریکلی، شغنی، ارموری آشنا خواهیم شد. اینهمه زبان و لهجه فقط در منطقه پامیر افغانستان معمول است و متداول. و هم‌چنانکه گفتیم در افغانستان قبایل و اقوامی هم‌چون تاجیکان، هزارگان، چورآیماک‌های تاجیک، افغان‌ها، لران، کردان، بختیاران و بلوچان و ازبکان و ترکمن‌ها و هندیان و تازیان و یهودیان نیز می‌زیند که بیشترین اقوام یاده شده دارای زبان، گویش و یا لهجه ویژه‌ای هستند» (مایل، ۱۳۶۲: ۶۳).

۲/۳- تنوع قومی افغانستان از نگاه و دیدگاه محققان داخلی

چنانکه در دو فراز پیشین به روشنی مشاهده گردید، اکثر منابع و افرادی که به موضوع تنوع قومی - فرهنگی افغانستان اشاره نموده و یا فهرست مختصری از اقوام این سرزمین ارائه کرده‌اند، پژوهندگان، خاورشناسان یا سیاحان خارجی هستند؛ در حالی که از پژوهشگران خودی و داخلی تنها دو نفر به این موضوع پرداخته‌اند: نخست یک پژوهشگر (مایل هروی) که خود به اقوام حاشیه‌نشین متعلق است و در خارج از افغانستان سکونت دارد؛ در اثری که بیرون از کشور نوشته و چاپ کرده است، تنها اشاره‌ی ضمنی و گذرا به تنوع قومی افغانستان دارد. و دومی یک مؤرخ که خود به یکی از اقوام حاشیه‌نشین تعلق دارد (فیض محمد کاتب) با تفصیل بیشتر به این موضوع پرداخته است؛ آنهم در یک اثر دست‌نویس که در دهه اول سده جاری (۱۳۰۸) دور از دید حاکمان وقت نگارش یافته و پس از شصت سال ناپدید بودن، در دهه هفتم سده جاری (۱۳۷۳) کشف و نشر شده است.

اما اکثریت پژوهندگان، مؤرخان، مردم‌شناسان، مؤسسات مطالعاتی و حکومت‌های پیشین افغانستان، یک‌دست و یک‌صدا، این موضوع را با سکوت برگزار کرده‌اند. گویا حکومت‌ها، روشنفکران متمایل به حکومت‌ها و برخی از اصحاب تحقیق و قلم افغانستان، طرح اینگونه مسائل و موضوعات را مغایر با وحدت ملی و زمینه‌ساز بروز منازعات و کشمکش‌های قومی و زبانی می‌دانسته‌اند و به همین دلیل ترجیح داده‌اند در برابر این موضوع سکوت نمایند و آن را به مثابه «آتش زیر خاکستر» پنهان نگهدارند.

اما تحولات بعدی در کشور ما و بخصوص سه دهه جنگ داخلی ویرانگر احزاب و اقوام (دهه هفتاد خورشیدی و نود میلادی)، نشان داد که کتمان و بایکوت یک واقعیت آشکار، در واقع همان پاک کردن صورت مسئله است که بدترین راه حل ممکن برای گشودن یک گره و مشکل اجتماعی می‌باشد.

به دلیل همان رویه‌ای ناروای سکوت و بایکوت، موضوع اقوام ساکن در افغانستان و تنوع فرهنگی و زبانی این سرزمین، در داخل کشور و توسط پژوهشگران داخلی و سازمان‌های دولتی مسئول چندان مورد مطالعه و کالبد شکافی قرار نگرفته، داده‌ها و اطلاعات آماری، قوم‌شناسانه و مردم‌شناسانه در این مورد، نهایت اندک و محدود است.

در ارقام و آمارهایی که بعنوان نتایج سرشماری‌های عمومی از سوی دولت‌های گوناگون ارائه گردیده، هیچگاه به ترکیب قومی جمعیت افغانستان پرداخته نشده است. هم‌چنین در کتب جغرافیایی منتشر شده، از جمله کتب درسی مضمون جغرافیا در مکاتب افغانستان، اطلاعاتی در مورد اقوام ساکن کشور وجود ندارد.

یکی از کارها و آثار ماندگار علمی - تحقیقی در تاریخ متأخر کشور، تدوین دایرة المعارف شش جلدی «آریانا» بود. در این اثر حجیم و وزین، در باره کوه‌ها و دریاچه‌های اروپا، رودهای

هند و چین، حیوانات استرالیا و دیگر موضوعات بی‌اهمیت و نامربوط، اطلاعات مفصلی ارائه گردیده است؛ اما در باره اقوام و باشندگان کشور در ذیل مدخل‌های مانند تاجیک، هزاره، ازبک، ترکمن، ایماق، بلوچ و امثال آنها، توضیحات و مطالب قابل ملاحظه‌ای درج نشده و از برخی آنان حتی نامی هم برده نشده است.

یکی از کتاب‌های مهم و معتبری که در موضوع تاریخ این سرزمین تألیف شد «افغانستان در پرتو تاریخ» نوشته احمد علی کهزاد بود که باز هم در این اثر به موضوع قومیت‌های ساکن کشور پرداخته نشده است. کتاب مهم دیگر «افغانستان در مسیر تاریخ» نوشته غلام محمد غبار است که وی نیز در آغاز کتاب خود از شکل فیزیکی، حدود، نام‌های تاریخی، پرچم، نفوس، صحت عامه و ... بحث نموده؛ اما هیچ اشاره‌ای به وجود اقوام گوناگون در ساختار اجتماعی افغانستان نکرده است. عبد الحی حبیبی در «تاریخ افغانستان بعد از اسلام» و «تاریخ مختصر افغانستان» نیز از همین سیره پیروی کرده است و هکذا دیگر آثار و منابع.

تنها تاریخ نویسی که از سیره و شیوه رایج تا حدودی تخطی کرد و یادی از برخی اقوام ساکن این دیار نمود، میر محمد صدیق فرهنگ مؤلف «افغانستان در پنج قرن اخیر» بود که کتابش را در دیار غرب و بیرون از قلمرو افغانستان نوشت. با وجود اینکه مرحوم فرهنگ هم بخش یا فصل مشخصی را به موضوع اقوام اختصاص نداده، تنها اشاره‌ای گذرا به باشندگان خراسان نموده است؛ در عین حال همین یادآوری کوتاه نیز، اسباب خشم برخی از چهره‌های قوم حاکم را فراهم ساخته و توجه به این نکته را از معایب کتاب ایشان برشمرده‌اند؛ چنانکه پوهاند محمد یحیی امیر ابوی در نقد کتاب مذکور گفته است: فرهنگ، موجودیت اقوام را در افغانستان تذکار داده و بدین ترتیب ضد وحدت ملی افغانستان سخن رانده است» (فرهنگ، ۱۳۷۲، ج ۲: ۲۵۵).

آنچه بعنوان نمونه در اینجا نقل کردیم، سخن یک پوهاند (استاد دانشگاه) مقیم غرب می- باشد که به صراحت تمام، صرف نام بردن از اقوام را ضدیت با وحدت ملی کشور تلقی می‌کند. خواننده می‌تواند حدیث مفصل بخواند از این مجمل و دیدگاه دیگر روشنفکران و نیز حکومت های وقت را در خصوص مسأله قومیت‌ها دریابد.

نمونه و مثال دیگر: مرحوم داکتر علی رضوی غزنوی حکایت مستندی را از سرگذشت یک مقاله تحقیقی در ارتباط با موضوع تاریخ یکی از اقوام کشور و مؤلف آن، از عصر ظاهر شاه نقل کرده است که به روشنی، وضعیت و خطرات مطالعات قوم‌شناسی در افغانستان را نشان می‌دهد:

«زنده یاد داکتر احمد جاوید (اولین دوکتورای زبان و ادبیات فارسی در افغانستان) پس از اخذ درجهٔ یادشده از دانشگاه تهران، به صفت استاد فاکولته (دانشکده) ادبیات پوهنتون [دانشگاه] کابل مقرر گردید. وی مقاله علمی و تحقیقی در موضوع «خلجی و خلجی یا خلج (طایفه‌ای از ترکان) و تیره و تبار و ریشه و تاریخ آنها» نوشت و در مجله «ادب» نشریهٔ آن دانشکده به نشر رساند. هنوز از توزیع مجله چند شماره بیش نگذشته بود که فاکولته و پوهنتون مورد حمله مقامات بالا قرار گرفت. مجله متوقف و مصادره شد و جاوید از پوهنتون اخراج گردید و به عضویت شعبه‌ای در مرکز وزارت انداخته شد که چرا از چوکات [چارچوب] سیاست نشراتی حکومتی خارج شده است و چیزهایی را مورد بحث قرار داده است که ممنوع است» (همان: ۲۱۸).

پیش از کودتای ثور و تهاجم اتحاد شوروی به افغانستان، هیچ اثری که حاوی معلومات اندکی در ارتباط با اقوام ساکن کشور باشد، وجود نداشت و هرگونه سخنی دراین مقوله، ضدیت با وحدت ملی کشور تلقی می‌شد و ممکن بود سرنوشتی چون جاوید را برای گوینده به ارمغان آورد. تنها در عصر حضور ارتش سرخ و در سایهٔ حاکمیت کارمل و کشتمند - که هردو متعلق به

گروه‌های قومی حاشیه‌نشین بودند - برخی مطالعات در رابطه با اقوام موجود و زبان‌های رایج در کشور انجام شد و حتی نشریه‌هایی به زبان‌های غیر از پشتو و فارسی نیز به نشر رسید.

فقر و فقدان مطالعات و معلومات در بارهٔ ملیت‌ها و اقوام ساکن کشور به حدی بوده و هست که یک آکادمیسین آکادمی علوم، یک وزیر کابینه و رئیس انجمن و اتحادیه نویسندگان افغانستان (غلام دستگیر پنجشیری وزیر تعلیم و تربیت در اولین کابینه نظام خلقی) وقتی در کتاب خود (ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق) از گروه‌های قومی وطن خود و زبان‌های رایج در آن یاد می‌کند، به نوشتهٔ یک خبرنگار انگلیسی (جرج آرنی) و ترجمهٔ چاپ شدهٔ اثر وی در پاکستان استناد می‌کند (پنجشیری، ۱۳۷۷: ۱).

استناد یادشده نشان می‌دهد که یک پژوهشگر و سیاستمدار معروف در طول ۴۰ سال پیشینهٔ تحصیل، تحقیق، تألیف، تدریس و فعالیت‌های فرهنگی، سیاسی و دیوانی، به هیچ منبع و اثر داخلی که حداقل به فهرست اقوام کشور اشاره کرده باشد، دست نیافته است.

خلاصه کلام اینکه حکومت‌ها، نهادهای علمی - پژوهشی و روشنفکران دولتی افغانستان، نه از دریچهٔ مطالعه و تحقیق به عنوان یک واقعیت انکارناپذیر اجتماعی؛ بلکه با رویکرد و نگاه سیاسی و امنیتی به موضوع تعدد اقوام و فرهنگ‌ها نگریسته‌اند و پیامد طبیعی و بدیهی نگاه امنیتی هم این بوده است که هرگونه تحقیق و اظهار نظر در این حوزه‌ها و ساحت‌ها، جزء تابوها و ممنوعات قرار گیرد و عمل خائنانه و ضد ملی به شمار آید.

نگاه و تلقی امنیتی و شدیداً خطرآفرین به یک موضوع و پدیدهٔ اجتماعی مانند اقوام و زبان‌ها، هم میزان و کمیت پژوهش و تحقیق در چنان حوزه‌ای را به شدت کاهش می‌دهد و هم اعتبار

و ارزش پژوهش‌ها و مطالعات اندک احتمالی را به دلیل شائبه‌ی جانبداری و غرض‌ورزی، به شدت پایین می‌آورد.

آنگاه که فضای پژوهش و مطالعه در داخل کشور اینگونه تیره و تار، خطرآفرین و غیر قابل اعتماد باشد، نویسنده ناگزیر است دست به دامن منابع و مطالعات خارجی شود؛ زیرا گزینه قابل اطمینان دیگری را در دسترس ندارد.

فصل دوم

سیمای اقوام افغانستان

پیش درآمد:

فصل حاضر در واقع بدنه و پیکره اصلی و ستون فقرات این جزوه را تشکیل می‌دهد و فصل‌های اول و سوم جایگاه پیش‌درآمد و پس‌گفتار (تکمله‌ی) این فصل را دارا می‌باشند. در بخش و فصل محوری حاضر همانگونه که عنوان آن نشان می‌دهد، به معرفی مختصر گروه‌های قومی - فرهنگی افغانستان می‌پردازیم و سعی می‌کنیم تصویری اجمالی از سیمای گرد و غبار گرفته اقوام این سرزمین ارائه نماییم.

نگاهی به ساختار ناهمگون و ناموزون اجتماعی افغانستان و درنگی در تعدد و تنوع قومی و فرهنگی این دیار، رسالت اصلی این فصل است. اما پیش از ورود به اصل بحث، یادآوری چند نکته به عنوان پیش‌درآمد مباحث این فصل ضروری به نظر می‌رسد:

۱- ناگزیر از گزیده‌گویی:

در فصل حاضر به معرفی ۲۵ گروه قومی - فرهنگی ساکن در جغرافیای بنام افغانستان خواهیم پرداخت. نیاز به گفتن نیست که معرفی دقیق و تفصیلی هرکدام از گروه‌های یادشده، نیازمند ۲۵ جلد کتاب مفصل و قطور خواهد بود که از توان یک فرد خارج است و یک تلاش گروهی منظم را ایجاب می‌کند. از دیگرسو، نبود یا کمبود مطالعات قوم‌شناسی در افغانستان و فقدان اطلاعات قابل اعتماد در این زمینه، اجازه و امکان بررسی جامع و همه‌جانبه کلیه اقوام این سرزمین را دشوار می‌سازد.

به دلیل محدودیت‌ها و موانع یادشده، ما در این فصل به ارائه تصویری اجمالی و معرفی‌نامه مختصر از اقوام افغانستان بسنده کرده‌ایم و چاره‌ای جز این هم نیست. اگر در معرفی برخی از

اقوام، مطالب و مباحث کمتری ارائه شده، هرگز به مفهوم قابل اعتنا نبودن یا کوچک شمردن آن اقوام نیست؛ چنانکه ارائه اطلاعات و مطالب بیشتر در رابطه با برخی از اقوام دیگر هرگز به معنای برجسته ساختن عامدانه آنان نیست. ریشه و منشأ چنین تفاوت‌هایی در ضیق و وسعت مطالب و مباحث ارائه شده در مورد هر یک از اقوام، صرفاً به کمبود یا نبود اطلاعات و مستندات منتهی می‌شود و دلیل دیگر ندارد.

۲- اقوام موجود و شناخته شده:

چنانکه در فصل سوم خواهیم گفت، افغانستان در درازنای تاریخ پرآشوب خود همانگونه که گذرگاه کشورگشایان و یورشگران متعدد بوده، گذرگاه اقوام و گروه‌های مهاجر و مهاجم فراوان نیز بوده است. همین یورش‌ها و مهاجرت‌های پی در پی و پرشمار، یکی از عوامل عمده تنوع و پیچیدگی قومی - فرهنگی کنونی افغانستان به شما می‌رود.

بدیهی است که بخشی از این گروه‌های انسانی پس از مدتی سکونت و یا سیطره بر این سرزمین، راهی سرزمین‌های دیگر شده‌اند و بخش دیگر که در جغرافیای افغانستان ماندگار شده‌اند نیز به مرور زمان در درون دیگر اقوام به تحلیل رفته، اینک اثری از آنان نیست و تنها بخشی از آنها با حفظ نام و هویت خود، در این سرزمین ماندگار شده، گروه‌های قومی خاصی را تشکیل داده‌اند. با توجه به حقایق یادشده، آنچه در این فصل معرفی می‌گردد، شامل آن‌دسته از گروه‌های قومی - فرهنگی می‌شود که فعلاً در افغانستان وجود دارند و از آنها بعنوان یک گروه قومی مستقل یاد شده است. اما آنها که به تحلیل رفته، اثری از آنان باقی نیست و یا اینک به هر دلیلی، جزء دیگر اقوام به شمار می‌روند، طبعاً مورد بحث واقع نخواهند شد.

از دیگر سو چنانکه در فصل پیشین اشاره کردیم، به دلیل فقدان یا نقصان مطالعات قومی در افغانستان، ممکن است تعدادی از گروه‌های قومی ساکن این کشور اساساً ناشناخته باقی مانده

باشند و اطلاعاتی در مورد آنها موجود نباشد و یا اینکه نگارنده به آنها دست نیافته باشد؛ این گروه‌های احتمالی نیز بطور طبیعی و ناخواسته از مدار خارج خواهد بود.

بر این اساس، معرفی‌نامه حاضر به گروه‌های «شناخته شده موجود» در افغانستان اختصاص خواهد داشت؛ نه آنها که منقرض شده یا به سرزمین‌های دیگر کوچیده یا در اقوام دیگر به تحلیل رفته و یا اینک جزء اقوام دیگر به شمار می‌روند.

۳) دشواری تشخیص و تفکیک برخی سرچشمه‌ها:

یکی از موضوعاتی که در ضمن معرفی گروه‌های قومی مورد بحث قرار می‌گیرد، مسأله «منشأ نژادی» و «ریشه تباری» آنهاست. منظور از عنوان یادشده این است که خاستگاه و ریشه خونی و تباری هر یک از اقوام به کدام یک از نژادهای بزرگ بشر منتهی می‌شود.

منشأ نژادی برخی از اقوام افغانستان به «مغول‌ها» منتهی می‌شود و برخی دیگر به «ترک‌ها» و گروه سوم به اصطلاح دورگه هستند و ترکیبی از ترک و مغول. از آنجا که عموماً تفکیک و تشخیص اقوام ترک‌نژاد از اقوام مغول‌نژاد و بالعکس، به دلایل متعدد، دشوار و دور از دسترس است؛ ما ناگزیر در تبیین منشأ نژادی چنان اقوامی از عناوین ترکیبی و تلفیقی مانند «ترک - مغول» «اقوام آرال - آلتایی» و «اقوام زرد پوست آسیایی» استفاده کرده‌ایم.

اما دلایل و عوامل دشواری تشخیص ترک‌نژادان از مغول‌نژادان و بالعکس را به این شرح می‌توان خلاصه کرد:

الف) یکی از ابزارهای تفکیک و تمیز گروه‌های انسانی از همدیگر، زبان و ابزار تکلم آنان است. در موضوع مورد بحث ما (تفکیک ترک و مغول) این ابزار مهم چندان کمکی به ما نمی‌کند؛

زیرا بسیاری از اقوام مغول‌نژاد، زبان مادری‌شان (مغولی) را رها کرده، به زبان ترکی سخن می‌گویند.

ب) فاکتور مهم دیگر در تفکیک گروه‌های انسانی، آداب، رسوم، آداب و فرهنگ آنهاست. این فاکتور نیز نمی‌تواند در اینجا به مدد ما بیاید؛ زیرا آداب، رسوم، شیوه زندگی، طرز لباس پوشیدن و دیگر عناصر فرهنگ عمومی ترک‌ها و مغول‌ها، بسیار نزدیک بهم و در اغلب موارد مشترک است.

ج) از آنجا که در طی قرون و اعصار متمادی، ترک‌های شرقی و مغول‌ها در مجاورت هم زندگی کرده‌اند، اختلاط و امتزاج نژادی و فرهنگی گسترده میان آنها صورت گرفته است؛ به گونه‌ای که بخشی از اقوام آنها دو رگه شده‌اند. این اختلاط‌ها و درهم‌آمیختگی‌ها باعث دشواری مضاعف تفکیک ترک و مغول شده است.

د) مطالعه و مشاهده تفاوت‌های موجود میان گروه‌های مختلف انسانی در خصوص ظاهر فیزیکی و چهره‌شناسی آنان نیز یکی از ابزارها و شیوه‌های تفکیک و تشخیص اقوام به شمار می‌رود. در این زمینه هرچند مغول‌ها با ترک‌های غربی (ترک‌های قفقاز، ترکیه، آلبانی و شرق اروپا) تا حد زیادی قابل تشخیص هستند و همانندی‌های فیزیکی کمتری میان آنها وجود دارد؛ اما تشخیص مغول‌ها از ترک‌های شرقی (ساکنان ترکستان شرقی یا سین‌کیانگ چین و ترکستان غربی یا آسیای میانه کنونی) از نظر چهره و ظاهر فیزیکی نیز دشوار است و شباهت‌های فراوان میان آنها وجود دارد.

ه) به دلیل همان شباهت‌ها و اشتراکات فراوان میان ترک‌ها و مغول‌ها، مؤرخان و محققان، گاه همه ترک‌های شرقی و مغول‌ها را تحت نام «تاتار» و گاه زیر عنوان «ترک» و گاه هم بنام «مغول» یاد کرده‌اند که این بی‌دقتی‌ها نیز بر دشواری کار افزوده است.

۴- تبارشناسی و منشأ نژادی اقوام افغانستان:

چنانکه قبلاً گفته شد حدود ۵۰ گروه قومی و بیش از ۳۰ زبان و لهجه در قلمرو افغانستان امروز وجود دارد. در بخش معرفی اقوام این سرزمین که در ادامه همین فصل خواهد آمد، حتی المقدور در باره منشأ نژادی تک تک اقوام در بخش مربوط به هر یک از آنها بحث خواهد شد. آنچه در این فراز از نظر تان خواهد گذشت، خاستگاه و منشأ نژادی کلیه اقوام افغانستان در یک دسته‌بندی عام و در سطح کلان است:

در یک نگاه کلی و کلان و از منظر تعلق به یکی از نژاد های عمده بشر، کلیه ساکنان امروز افغانستان از نظر نژاد شناسی و بررسی مجموعه، به چهار گروه نژادی عمده به شرح زیر تقسیم می‌شوند:

۱- نژاد قفقازی یا آریایی یا هندو اروپایی که شامل پنج زیر شاخه ذیل می‌گردد: پشتون، تاجیک، بلوچ، نورستانی، پشه‌ای و هندی تباران (سیک ها، هندوها، گجراتی ها و کشمیری ها).

۲- نژاد زرد (مشمول بر اقوام ترک و مغول) که زیر مجموعه‌های ذیل را در برمی‌گیرد: هزاره، ازبک، ترکمن، ایماق یا چار ایماق، قزاق، قیرقیز، قزلباش و دیگر طوایف خُرد و ریز به نام های تاتار، مغول، جغتایی و امثال آن که در مناطق مختلف پراکنده‌اند.

۳- نژاد براهویی دراویدی زبان که قوم کوچکی است و گفته می‌شود اصالت هندی (بومیانی که پیش از ورود قفقازی‌ها در این سرزمین سکونت داشته‌اند) دارند و گویا از هندوستان به نقاط مرزی بین افغانستان و پاکستان مهاجرت کرده اند (غرجستان، ۱۳۶۶، ش ۱: ۵۷-۴۳).

۴- نژاد سامی که شامل اعراب و یهودیان می‌گردد و عنوان «اعراب» نیز مشتمل بر دو زیر مجموعه است: «سادات» شیعه و سنی که از اعقاب پیامبر اسلام هستند و در سراسر افغانستان

پراکنده اند و «عرب‌ها» که از بازماندگان سپاه اسلام و عرب هستند و در شمال افغانستان (ولایت بلخ) و شرق کشور (اطراف جلال آباد) زندگی می‌کنند و زبان و فرهنگ مردم محلی را پذیرفته اند. لویی دوپری^{۲۱} افغانستان‌شناس معروف امریکایی نیز همین طبقه بندی کلی را از زاویه دیگر مطرح کرده است:

«بر اساس خصوصیات رنگ، شکل، رنگ مو، شکل و ساخت سر و بینی و قامت، سه سنخ نژادی قفقازیوار، مغولوار و سیاهوار استرالیایی تغییر شکل یافته [احتمالاً منظور بومیان استرالیاست] را در میان اقوام افغانستان تشخیص داده اند. مثلاً اقوام پشتون، تاجیک، بلوچ و نورستانی را از سنخ قفقازیوار؛ اقوام هزاره، ایماق، ترکمن، ازبک و قرقیز را از سنخ مغولوار؛ و براهویی‌های دراویدی زبان را از سنخ سیاهواران استرالیایی شمرده اند (دوپری، ۱۹۸۰: ۶۵-۵۷).

این تقسیم بندی در حقیقت نسخه دیگری از همان تقسیم بندی پیشین است؛ تنها با این تفاوت که سادات و عرب‌ها که از نظر ساختار فیزیکی و شکل ظاهری از جمله گروه‌های قفقازیوار به حساب می‌آید، در اینجا از قلم افتاده است.

با توجه به اینکه دو گروه نژادی اخیر (عرب‌ها و براهویی‌ها) گروه‌های کوچک و کم جمعیتی هستند، می‌توان گفت اکثریت قاطع ساکنان افغانستان از دو نژاد عمده زرد و قفقازی تشکیل می‌گردد. با در نظر داشت موقعیت جغرافیایی افغانستان که در نقطه تلاقی دو نژاد یادشده قرار گرفته است، این ترکیب تا حدودی طبیعی هم هست.

از آنجا که هیچگونه آمار و احصائیه رسمی و قابل اعتماد در خصوص ترکیب قومی جمعیت افغانستان وجود ندارد، با اتکا به حدس و تقریب می‌توان گفت ۶۰ تا ۶۵٪ ساکنان این

²¹ Louis, Dupree

سرزمین از اقوام قفقازی یا آریایی تشکیل گردیده است و ۳۵ تا ۴۰٪ دیگر از اقوام زرد پوست یا ترک و مغول.

بر اساس این تقریب و تخمین، اقوام قفقازی ۲۰٪ از اقوام ترک و مغول بیشتر است. ولی هرگاه یک گمانه و فرضیه نسبتاً قوی به واقعیت پیوندد و از نظر علمی و تاریخی اثبات گردد، در این صورت، جمعیت قفقازی ها و زرد پوستان در افغانستان برابر خواهد شد. برخی از مورخان و قوم شناسان اشاره کرده اند که طائفه غلجایی یا غلزی - که اینک یکی از سه قبیله و شاخه اصلی تشکیل دهنده قوم پشتون به حساب می آید - دارای منشأ و اصالت ترکی و مرتبط با قوم ترک تبار خلیج و خلجی خراسان هستند که در اثر معاشرت با پشتونها، زبان و فرهنگ آنها را پذیرفته اند (فرهنگ، ۱۳۸۰، ج ۱: ۲۸).

علاوه بر مورخان قدیم و قوم شناسان معاصر پشتون و غیر پشتون مانند نعمت الله هروی در «مخزن افغانی»، بهادر شاه ظفر کاکا خیل در «پشتانه د تاریخ په رنا نکی»، در برخی اشعار خوشحال خان ختک و در اثر معروف داکتر حسن کاکر بنام «افغان، افغانان و تشکیل دولت در هند، فارس و افغانستان» که به این موضوع پرداخته اند؛ آخرین صاحب نظری که به موضوع یادشده اشاره کرده است، دابلیو. لی. فیشر^{۲۲} استرالیایی است که می گوید:

«گفته می شود غلزایی ها که در جوار پاکستان زندگی می کنند، ریشه ترکی دارند» (فیشر، ۱۹۹۴:

نقل از سراج، ش ۱۲: ۵۴). پیش از او نیز کلیفورد به این نکته اشاره کرده است: «سنت های خاص آنان

[غلزایی ها] حکایت از تعلق ایشان به نیاکان ترک دارد» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۵۳).

²² D. L. Fischer

هرگاه این نظریه به اثبات برسد و آنگاه با استفاده از تقریب و تخمین، جمعیت غلجایی ها را ۱۰٪ جمعیت کل کشور به حساب آوریم؛ با کم کردن ده درصد از نفوس قفقازی ها و افزودن ده درصد به جمعیت اقوام زرد، ترکیب قومی پنجاه - پنجاه به دست خواهد آمد.

در خصوص زبان های رایج و موجود در افغانستان نیز وضعیت تقریباً به همین روال است.

علی‌رغم اینکه به بیش از سی زبان در این سرزمین تکلم می‌شود، در عین حال تمام آنها به چهار خانواده بزرگ زبان‌های بشری منتهی می‌شود:

(الف) زبان‌های **هندو - اروپایی** مشتمل بر پشتو، فارسی، بلوچی، زبان‌های رایج در نورستان، تیراهی، به احتمال قوی پشه‌ای و...

(ب) خانواده زبان‌های **آرال - آلتایی** مشتمل بر ازبکی، ترکمنی، مغولی، تاتاری، قیریزی، قزاقی، اویغوری و دیگر زبان‌های اقوام زرد پوست.

(ج) زبان **دراویدی** که تعداد اندکی (براهویی‌ها) در چخانسور بدان تکلم می‌کنند و گفته می‌شود اینان از بقایای بومیان هندوستان هستند.

(د) خانواده زبان‌های **سامی** که تعداد اندکی از اعراب باقی مانده در ولایات شمال و شرق افغانستان در گذشته‌ها به زبان **عربی** سخن می‌گفتند و اینک به دری یا پشتو سخن می‌گویند و یهودیان نیز به زبان **عبری** تکلم می‌کنند.

در اینجا هم با توجه به قلت متکلمان به دو گروه زبانی اخیر، می‌توان گفت اکثریت قاطع مردم افغانستان به یکی از دو خانواده بزرگ زبان‌های (هند - اروپایی و آرال - آلتایی) تکلم می‌کنند. زبان حدود هشتاد درصد از مردم به خانواده هندو اروپایی تعلق دارد و بیست درصد دیگر هم به خانواده زبان‌های آرال - آلتایی.

دلیل فربهی و برتری گروه اول نسبت به دوم در عرصه زبان این است که بخشی از اقوام زرد پوست (ترک و مغول) مانند هزاره‌ها، ایماق‌ها و قزلباش‌ها نیز به زبان‌های هندو اروپایی تکلم می‌کنند. قبلاً گفتیم که قفقازی‌ها یا آریاتبارها که همگی به زبان‌های هندو اروپایی سخن می‌گویند، حدود ۶۰٪ از ساکنان افغانستان را تشکیل می‌دهند. هرگاه سه قومیت زرد پوست و فارسی‌گوی یادشده را که حد اقل ۲۰٪ ساکنان کشور را تشکیل می‌دهند، نیز به آن ۶۰٪ اضافه کنیم، همان ۸۰٪ به دست خواهد آمد.

پس از یادآوری نکات فوق که بعنوان پیش درآمد ضروری بر مباحث پیش‌رو مطرح گردید، اینک وارد بخش اصلی این فصل یعنی معرفی گروه‌های قومی - فرهنگی افغانستان می‌شویم و سعی می‌کنیم حتی المقدور به ترتیب کثرت نفوس و بزرگی اقوام به معرفی آنها بپردازیم.

سیمای اقوام افغانستان

۱- پشتون یا افغان

پیش درآمد:

گروه قومی پشتون در عرف سایر اقوام ساکن افغانستان «افغان» یا «اوغان» و در پاکستان «پتان» و در هند «پهتان» و در زبان انگلیسی (که این اصطلاح از طریق هندوستان به آن راه یافته) نیز «پهتان» خوانده می‌شود و خود آنان علاقمندند که «پشتون» یا «پختون» خوانده شوند. در برخی منابع عربی از پشتونها بنام «سلیمانی» یاد شده که احتمالاً به مسکن اولیه آنان یعنی کوه‌های سلیمان یا به دیدگاه یهودی تبار بودن آنان اشاره دارد.

هرچند قانون اساسی سال ۱۳۴۳ ه.ش. واژه «افغان» را معادل و مترادف با تبعه کشور افغانستان تعریف کرد و بدینوسیله آن را بر تمام اقوام و ساکنان این کشور تسری داد و در سطح بین‌المللی هم از هویت ملی اتباع افغانستان بعنوان «افغان» یاد می‌شود؛ اما با این حال در عرف مردم این سرزمین همواره کلمه افغان و پشتون، مساوی و مترادف تلقی شده، اقوام غیر پشتون تمایلی ندارند که خود را افغان بخوانند و هنوز آن را نام اختصاصی یک قوم می‌دانند.

پشتونها بزرگترین گروه قومی در افغانستان و بنیانگذار کشوری به همین نام هستند. از سال ۱۱۲۶ ه.ش. / ۱۷۴۷ م. که پشتونها سلسله «درانی» را در قلب خراسان کبیر تشکیل دادند و بعداً نام قبیله خود یعنی «افغان» را بر آن سرزمین نهادند و نام زیبا و تاریخی خراسان (سرزمین خورشید و گلشن خاور زمین) را به افغانستان تبدیل نمودند؛ آنان پیوسته قدرت و حاکمیت

سیاسی را در اختیار و انحصار خود داشته، از امتیازات اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی فراوان نسبت به سایر اقوام برخوردار بوده‌اند.

در مقاومت های ملی و ضد استعماری (مانند جنگ های افغان و انگلیس و مقاومت ضد اشغالگری در برابر اتحاد شوروی) نیز پشتون ها بزرگ ترین سهم را داشته و بیشترین آسیب ها را متحمل شده اند؛ چنانکه در یورش نظامی ایالات متحده و پیمان ناتو در سال ۲۰۰۱ میلادی نیز بیشترین آسیب ها به پشتون ها وارد گردیده و اینک پس از گذشت هفت سال هم آنها هستند که در برابر امریکا و ناتو مقاومت می کنند.

بنابراین آنان بنیانگذار، صاحب اختیار، گرداننده و مدافع کشوری بنام افغانستان بوده اند و امروزه اگر این سرزمین در اوج قله افتخار، پیشرفت، تمدن، رفاه و بهره مندی از دانش، فرهنگ و تکنولوژی بسر می برد، افتخار و نام نیک آن متعلق به پشتون ها است؛ و اگر در حضيض ذلت، پسمانی، ناداری، خاکستر نشینی و گمنامی بسر می برد، باز هم مسئولیت و بدنامی آن متوجه پشتون ها و بویژه حاکمان پیشین و معاصر آنان است.

الف) تبارشناسی و منشأ نژادی:

در خصوص هویت اتنیکی و منشأ نژادی پشتون ها نظرات گوناگون و متفاوت وجود دارد. خود آنان بر اساس شجره نامه قومی، علم نسب شناسی قدیم و تاریخ اسطوره ای، خود را از اعقاب بنی اسرائیل می دانند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۳۶/ کاتب، ۱۳۷۲: ۴۸-۴۵). بر اساس این دیدگاه و روایت، واژه افغان منسوب به شخصی است که «افغانا» یا «افغانه» نامیده می شد. وی نواده بنیامین فرزند یعقوب (ع) بوده که در روزگار عسرت و سختی بر بنی اسرائیل، همراه با چهل تن از فرزندان خود به سمت مشرق هجرت کرده، در شرق سرزمین فارس متوطن شده اند و افغان های فعلی از نسل بنیامین و افغانه هستند (شاکر، ۱۳۸۴: ۲۵).

گروه دیگر از آنان نیز نسب خود را به «افغانه» می‌رسانند و وی را از وزرای حضرت سلیمان می‌دانند. گروه سوم، همان حکایت را به گونه‌ای دیگر روایت می‌کنند:

«شاؤل شاه عبرانیان، نوه‌ای بنام «افغانه» داشته که نزد داوود نبی پرورش یافته بوده است. آنگاه که بلاها بر بنی اسرائیل نازل شد، افغانه همراه با چهل پسر خود از بیابان‌ها گذشته و به تپه‌های غور (یا هزاره‌جات کنونی) رفته است. بر اساس این افسانه، فردی به نام «قیس» در نسل سی و هفتم از اعقاب شاؤل، در مدینه خدمت پیامبر اسلام می‌رسد و اسلام اختیار می‌کند و پیامبر نام عبرانی «قیس» را به «عبد الرشید» تبدیل نموده، او را برای بسط اسلام در آسیا می‌فرستد» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۵۲-۵۱).

گروه چهارم از آنها نیز نسب خود را به **طالوت** پادشاه معروف یهود می‌رسانند. از جمله آقای ابراهیم زی در «تواریخ خورشید جهان» (تألیف ۱۳۱۱ هجری) می‌گوید:

«چون ملک طالوت به شهادت رسید، حضرت داوود علاوه بر نبوت پادشاه قوم اسرائیل شد و از زن‌های ملک طالوت دو فرزند به نام‌های برخیا و ارمیا در یکروز تولد [متولد] شدند و بعداً از ارمیا فرزندی پیدا شد که او را بنام «افغانه» می‌شناختند ... [و از روی این نوشته بوضاحت فهمیده می‌شود که کلمه «افغانه» به «افغان» مبدل شده که تا اکنون ورد زبان‌هاست] و افغان را هژده پسران عطا فرمود و هم در حالت حیات حضرت داوود (ع) اولاد و احفاد افغان را آنقدر کثرت داد که خیل و قبیله علیده [علیحده] گشته موسوم به بنی افغان شدند» (ابراهیم‌زی، ۱۳۱۱: ۴۶، به نقل از: شهرانی، ۲۰۰۷: پشتون‌ها).

روایت‌های یادشده علی‌رغم اختلافات جزئی، در یک موضوع اساسی توافق دارند و آن، ریشه و منشأ بنی اسرائیلی داشتن پشتون‌هاست. این نظریه از طرف برخی نویسندگان پشتون چون

حافظ رحمت خان، افضل خان خَتک و قاضی عطاء الله خان مورد تائید و پشتیبانی قرار گرفته است. بعضی از خاورشناسان مانند بیلو^{۲۳}، سرویلیام جونز^{۲۴} و میجر راورتی^{۲۵} نیز نظریه مذکور را که اساس physiognomy (علم سیما شناسی و یا چهره شناسی) دارد، حمایت کرده و باور دارند که بین خصوصیات سیمای پشتون‌ها و یهودی‌ها شباهت‌های شگفت‌آوری ملاحظه می‌شود (افریدی، ۲۰۰۲: تاریخ پختون‌ها).

پیش از ارائه نظریات جدید در مورد تقسیم‌بندی نژادهای بشری (و از جمله کشف نژاد آریایی) توسط اروپاییان، نظریه بنی‌اسرائیلی بودن پشتون‌ها در میان مورخان، سلاطین و طبقات خاص و عام آنها از عمومیت برخوردار بوده است؛ تا آنجا که امیر شیر علی خان حاکم معاصر با سید جمال الدین افغان در هنگام وفات، از جمله وصایای خود به این نکته اشاره می‌کند: «ما اصلاً از اهل اسرائیل می‌باشیم» (شهرانی، همان).

آن دسته از محققان غربی و داخلی که طرفدار تئوری بنی‌اسرائیلی بودن پشتون‌ها هستند، بطور کلی دلایل و مستندات مدعای آنان را به چهار دسته می‌توان طبقه‌بندی کرد:

الف) شجره‌نامه انسانی و نسبی خود افغان‌ها که منشأ نژادی شان را به بنی‌اسرائیل می‌رسانند.

ب) وجود شباهت‌های جسمانی و فیزیکی میان افغان‌ها و یهودی‌ها.

ج) وجود نام‌های مشترک میان آنها چون سلیمان، داود، یوسف، یعقوب و مانند آنها.

د) اسامی و نام‌های زیست‌بوم افغان‌ها منشأ یهودی و اسرائیلی دارند؛ مانند کوه «سلیمان» که

مسکن اصلی افغان‌ها بوده است؛ موجودیت نام «کابل» در تورات عهد عتیق؛ موجودیت کلمه

²³ H. W. Bellew

²⁴ S. Jones

²⁵ M. Raverty

«ارزارت» در کتاب تورات که آن را شکل پیشین کلمه «هزاره‌جات» کنونی دانسته‌اند و براساس تاریخ اسطوره‌ای، افغان‌ها توسط بخت النصر به ناحیه یادشده تبعید گردیدند.

اما دیدگاه یادشده علی‌رغم کثرت طرفداران در اعصار پیشین، اینک به دلایل متعدد، مورد قبول و پذیرش پژوهندگان قرار ندارد:

نخست اینکه دلایل چهره‌شناسی و وجود برخی صفات و خصوصیات مشترک میان اقوام، نمی‌تواند مبنا و اساس محکم و قابل قبولی برای تبیین و تشخیص خاستگاه نژادی و تبارشناسی گروه‌های قومی باشد. پشتون‌ها عین همان شباهت‌ها را با کشمیری‌ها و راجپوت‌های هندی هم دارند و این شباهت نه دلیل هندی‌تبار بودن پشتون‌هاست و نه نشانه‌ای بنی‌اسرائیلی بودن اقوام یادشده.

دوم اینکه زبان‌شناسان هیچگونه قرابت و خویشاوندی ریشه‌ای و خانوادگی میان زبان عبری و زبان پشتو نیافته‌اند؛ بلکه آنان زبان پشتو را به خانواده زبان‌های هندو اروپایی متعلق می‌دانند؛ در حالی که زبان عبری به گروه زبان‌های سامی تعلق دارد.

سوم اینکه برخی از پژوهشگران اعتقاد دارند که دیدگاه بنی‌اسرائیلی بودن قوم پشتون تحت تأثیر انگیزه‌های خاصی ساخته و پرداخته شده است: چنانکه «آلفرد جاناتا»^{۲۶} در مقدمه‌ای بر کتاب الفنستون^{۲۷} اظهار عقیده می‌کند که «بنی اسرائیلی بودن افغان‌ها ساخته و پرداخته مورخان دربار حاکمان افغان هند می‌باشد که خواسته‌اند برای آن فرمان‌روایان شجره‌نامه‌ای با پیشینه‌ای دیرینه و استوار بسازند» (الفنستون، ۱۳۷۶: مقدمه: ۲۰). کلیفورد نیز اعتقاد دارد که این داستان‌ها در عصر مغولان هند و پس از پذیرش اسلام توسط پشتون‌ها، ساخته شده است (کلیفورد، همان: ۵۲).

^{۲۶} Alfred, Janata

^{۲۷} Elphinstone

چنانکه به اعتقاد «وارتان گریگوریان» نویسنده کتاب «**ظهور افغانستان معاصر**» پشتون‌ها به قصد اینکه برای خود پیشینه یکتاپرستی بسازند و سابقه خود را با ادیان آسمانی پیوند دهند، ایده یهودی بودن قوم پشتون را ابداع کرده‌اند:

«در این زمینه که افغانان به راستی از نسل یهود باشند، چیز قانع کننده‌ای در دست نیست که بر مبنای آن استناد شود. بطور یقینی می‌توان گفت که میان زبان پشتو و عبری هیچگونه ارتباطی نیست، و نه هم بر آن شجره‌نامه‌های قبیلوی که تسلسل زمانی آنها به گونه افسانوی بیان شده، نمی‌توان باور کرد.

در مورد منشأ نسل افغان‌ها نظریه [و] روایتی که کم و زیاد توجیه پذیر می‌نماید، از سوی نویسندگان معاصر کشف و توسعه یافته است، چنانچه [چنانکه] گفته می‌شود: افغان‌ها شاید چنین می‌خواستند که در گام نخست در میان خود و در گام بعدی در میان قبایل دیگر پیوند عمومی کلتوری [فرهنگی] و نژادی را حفظ کنند، پس برای اینکه افتخارات «مونوتیزم» (یکتاپرستی) قبل از اسلام [را] کمایی کرده باشند، با قبول کتب مقدسه تورات و انجیل، این راه را هموار کردند تا توانسته باشند میان شجره قبیلوی خود با روایات موسوی [موسایی = کلیمی] و عیسوی [مسیحی] و اسلامی پیوند برقرار سازند» (سیستانی، ۲۰۰۶: ۱۴، نقل از: افغان رساله، ۲۰۰۵: ۲۰).

برخی نظرات دیگر مانند مورخان قدیم پشتون تبار، ریشه و منشأ قبایل پشتون را به قبطیان مصر و اعراب رسانده‌اند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۲۵). آقای اعظم افریدی در مقاله تاریخ پختون‌ها می‌گوید: هرگاه ساختار اجتماعی و نیز آداب و رسوم یک قوم دلیلی بر منشأ نژادی آنها به شمار آید، درین صورت پشتون‌ها بیشترین قرابت و مشابهت را با اعراب دارند (افریدی، همان). وی برخی از مشترکات افغان‌ها و عرب‌ها را برمی‌شمارد که ما در بخش فرهنگ و آداب جامعه پشتون ذکر خواهیم کرد.

در کنار دو دیدگاه نسبتاً مشهور یاد شده در خصوص منشأ نژادی افغان‌ها (خاستگاه یهودی یا

عربی)؛ دو دیدگاه غیر مشهور هم توسط منابع اروپایی و غربی در این زمینه ابراز شده است:

الف) افغان‌ها ارمنی الاصل هستند و با طایفه‌ای از ارمنی‌های قفقاز موسوم به «اغوانان» از

یک ریشه و تبار می‌باشند. این دیدگاه توسط شخصی بنام «سینت مارتین» در کتاب «خاطرات

ارمنستان» مطرح شده است.

ب) افغان‌ها با گرجی‌های قفقاز از یک ریشه و تبار هستند.

ولی این دیدگاه‌ها نه طرفداران قابل توجهی دارند و نه دلایل و مستندات قابل اعتناء.

اما پژوهشگران و مردم‌شناسان جدید و معاصر که نظرات شان بیشتر متکی بر کاوش‌های

باستان‌شناسی، مطالعات زبان‌شناسی و یافته‌های تاریخ علمی می‌باشد، پشتون‌ها را شاخه‌ای از اقوام

هندو اروپایی (قفقازی) می‌دانند که در مرور زمان و جریان تاریخ، عناصری از اقوام هندی، ترک،

تاجیک و عرب را نیز درخود جذب کرده و ملتی را با زبان و فرهنگ مشخص پدید آورده اند

(فرهنگ: همان).

گریگوریان هم در این خصوص چنین می‌گویند: «دانشمندان عصر حاضر نژاد افغانان و ایران

را از یک منشأ می‌دانند که از هندو اروپایی یا آریایی جدا شده و در آخر کم و بیش گروپ‌های

[گروه‌ها] دیگر اتنیکی چون: مغول و ترک و دیگران با آنها ترکیب شده است» (سیستانی، همان).

پوهاند «تژی» در کتاب «پشتانه» به نقل از «دورن» مستشرق سرشناس انگلیسی قرن نوزده

چنین نقل می‌کند:

«من این نظر را قبول دارم که افغان‌ها عضوی از آن خانواده بزرگی است که جرمن‌ها،

هندی‌ها، سلوانی‌ها و یونانیان به آن پیوند دارند. مگر از آنجا که برای اثبات این امر سندی در

دست نیست که نشان بدهد یونانی‌ها و جرمن‌ها از نسل هندی‌ها اند، همین‌گونه بطور یقینی نمی‌-

توان گفت افغان‌ها اولادۀ فارسیان قدیم یا فرزندان هندیان قدیم اند» (پوهاند تژی، ۱۹۹۹: ۳۲).

این نظریه در حال حاضر دیدگاه پذیرفته شده ایست و خود پشتون‌ها نیز آن را پذیرفته اند. به همان پیمانۀ که پیش از عصر امان الله خان دیدگاه یهودی بودن پشتون‌ها رایج و شایع بود، به همان پیمانۀ پس از عصر یادشده و ورود دیدگاه آریایی بودن پشتون‌ها، دیدگاه اخیر، شایع و رایج گردیده است.

مورخان و محققان پشتو زبان و پشتون‌تباری چون احمد علی کهزاد، غلام محمد غبار، عبد الحی حبیبی، داکتر حسن کاکر، اعظم سیستانی، عتیق الله پژواک و دیگران، نه تنها این نظریه را پذیرفته‌اند؛ بلکه بسیار هم تلاش کرده‌اند تا تاریخ و پیشینه افغانستان را هم بر اساس همین دیدگاه بسازند.

در حال حاضر اگر کس یا کسانی دیدگاه آریایی بودن پشتون‌ها را مورد انکار یا تردید قرار دهد، با واکنش جدی روشنفکران پشتون‌گرا مواجه می‌گردد؛ چنانکه عبدالحمید محتاط (تاجیک-تبار) از وزرای کابینۀ سردار داود در اثر تاریخی خود به نام «تاریخ تحلیلی افغانستان» نظریۀ بنی اسرائیلی بودن پشتون‌ها را مطرح نمود و از سوی ملی‌گرایان پشتون به شدت مورد حمله و هجمه قرار گرفت.

جالب است که این نظریه (آریایی بودن پشتون‌ها) برای اولین بار توسط یک فرد غیرپشتون در افغانستان مطرح گردید. هاشم شائق افندی (یا بخاری) وزیر خارجه یا معاون وزیر خارجه امارت بخارا بود که پیش از تصرف بخارا توسط روس‌ها، وی بعنوان سفیر آن امارت در افغانستان

مقرر گردید. پس از سقوط بخارا به دست روس‌ها، او در افغانستان ماندگار شد و از زمره روشنفکران و نویسندگان عصر خود به حساب می‌آمد.

افندی از جمله معاون دارالتألیف وزارت معارف افغانستان بود و در کتاب درسی «تاریخ عمومی» که برای مکاتب (مدارس) جدید دولتی نوشت، اولین بار پشتون‌ها را آریایی یا آرین خواند (کاتب، پیشین: ۴۶).

بصیر احمد دولت آبادی از قول داکتر سید طیب جواد (سفیر فعلی افغانستان در امریکا) و او هم از قول پدرش که از شاگردان مکتب شائق خان افندی بوده، نقل می‌کند که وی روزی به شاگردان مکتب خود گفته که من موضوع آریایی بودن افغان‌ها را مطرح کردم: «یک روز به امان الله خان گفتم افغان‌ها اسرائیلی نیستند، بلکه آریایی هستند و امان الله پسندید و گفت خوب است و تبلیغ کنید که این مردم آریایی هستند.» (سراج، ش ۲۶-۲۵: ۱۶۳).

علی‌رغم اختلاف دیدگاهی که در خصوص منشأ نژادی پشتون‌ها وجود دارد و یا ممکن است وجود داشته باشد؛ با اینحال به گفته آ. فوشه خاور شناس فرانسوی:

«در آریایی بودن آنها شکی نیست، اگرچه این مطلب مخالف میل روحانیون انگلیس است که همواره در جستجوی «قبایل گمشده» انجیل می‌باشند. زمانی افغان‌ها به این اهل کلیسا امیدی هم دادند، به این طریق که با وجود نظر بدی که نسبت به یهودیان هرات و بلخ دارند، خود را از بنی اسرائیل معرفی نمودند.» (خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۸۱: ۳۱۶).

علاوه بر همه اینها، اینک خود پشتون‌ها و افراد تحصیل کرده و سوادمند آنها نیز خود را آریایی و فققازی می‌دانند و به این انتساب و تعلق شان پایبند هستند. با همه این احوال، قومیت پشتون یکی از نادر اقوامیست که کمترین ابهام و اختلاف در منشأ نژادی شان نسبت به سایر اقوام

مانند تاجیک، هزاره، ایماق، نورستانی، پشه‌ای و امثال آنها وجود دارد و نیز کمترین اختلاط و آمیزش نژادی را با دیگر اقوام داشته است.

ب) قبایل و طوایف قوم پشتون:

قوم پشتون از منظر ساختار درون قومی به سه شاخه عمده یا سه سیستم بزرگ قبیله‌ای تقسیم می‌شوند: درانی یا ابدالی، غلزای یا غلجی و کرلانی. قبایل درانی در غرب، غلزای‌ها در جنوب و کرلانی‌ها در شرق افغانستان ساکن هستند. هر کدام از قبایل یادشده در درون خود صدها ریز قبیله یا زیرشاخه بنام «خیل» و «زی» دارند. برخی منابع، طوایف عمده زیر مجموعه سه قبیله بزرگ را بیش از ۶۰ شعبه و طایفه ذکر کرده اند که وجه مشترک همه آنها سخن گفتن به زبان پشتوست (شفیعی، ۱۳۸۳: ۲۹).

دو پژوهشگر خارجی به نام‌های «چ.م. کیفر»^{۲۸} و «گ. مورگنستیرنه»^{۲۹} که دومی چهره‌ی صاحب‌نامی در عرصه پشتون‌شناسی به شمار می‌رود، در مقاله «زبان‌های افغانستان در دایره المعارف ایرانیکا، قبایل و طوایف عمده پشتون و محل سکونت آنها را به این شرح ذکر کرده‌اند:

«یک: درانی یا ابدالی (مشمول بر قبایل، طوایف و زیرمجموعه‌های ذیل):

الف: زیرک (که شامل زیرشاخه‌های ذیل می‌گردد):

۱) پوپلزای (شمال و شرق قندهار، غرب هیرمند).

۲) آلیکوزی (شرق قندهار، شمال شرقی هیرمند).

۳) بارکزی (جنوب غربی قندهار، زمین داور، کوه‌دامن).

۴) آسکزی یا آپکزی (زمین داور، کوه‌دامن).

²⁸ Charles, M. Kieffer

²⁹ G. Morgenstierne

ب: پنج پاو (شامل سه زیرشاخه ذیل):

(۵) نورزی (جنوب غربی و غرب افغانستان - فراه و هرات).

(۶) علیزی (زمینداور، هیرمند).

(۷) اسحاقزی / آساکزی (غرب قندهار - ارغنداب - فراه، سیستان).

دو: غلزی (که شامل قبایل و طوایف زیر می‌گردد):

الف: توران (که شامل زیرشاخه‌های ذیل می‌باشد):

(۸) هوتک (شمال شرقی قندهار، کلات، جنوب شرقی شهر و ولایت غزنی).

(۹) توخی (کلات، ترنک، ارغنداب).

(۱۰) خروط / خروطی (اولی در لغمان و دومی در پکتیا).

(۱۱) ناصر / ناصری (کوهدامن - در تابستان).

ب: بوران:

ب - الف: ایسپ (یوسف):

(۱۲) سلیمان خیل (کتّواز در غزنی، جنوب و جنوب شرقی کابل و غیره).

(۱۳) علی خیل (کتّواز و مُقَر در ولایت غزنی، پکتیا).

(۱۴) آکاخیل (کوهدامن، همه‌جا در افغانستان - کوچی).

ب - ب: موسا:

(۱۵) سَهاک (جنوب کابل)

(۱۶) اَندَر (شیلگر - شاید مقصود شولگر در ولایت بلخ باشد - غزنی).

(۱۷) ترکی (کتّواز، مُقَر در ولایت غزنی).

سه: کرلانی (یکی از سه شاخه اصلی قوم پشتون که شامل زیرشاخه‌های ذیل می‌گردد):

(۱۸) آفریدی (مشرقی - ننگرهار، کُتر و...)

(۱۹) مَنگَل (پکتیا).

(۲۰) جدران / زدران (پکتیا).

(۲۱) خوگیانی (مشرقی)

(۲۲) توری (پکتیا - کُرم).

(۲۳) جاجی (پکتیا).

(۲۴) وزیر / وزیری (پکتیا، مرز پشتونستان - وزیرستان پاکستان، وردک).

(۲۵) مسعود / مَسود (پکتیا، مرز پشتونستان، وردک).

(۲۶) وَرْدَک (ولایتی به همین نام در جنوب کابل).

(۲۷) مُهَمَند (مشرقی).

(۲۸) شینواری (مشرقی).

چهار: مختلف (که شامل زیرشاخه‌های متعدد و متفرق ذیل می‌گردد):

(۲۹) یوسفزَی (فراه).

(۳۰) لودی (زمستان: قُندوز، ننگرهار. تابستان: بدخشان، کابل).

(۳۱) نیازی (زمستان: قندهار. تابستان: غزنی).

(۳۲) دوتَنی (زمستان: قندهار. تابستان: غزنی).

(۳۳) صافی (مشرقی به ویژه کُتر، کوهستان).

(۳۴) کاکَر (شرق و جنوب غربی قندهار).

(۳۵) بَریچ (جنوب قندهار).

ج) رقابت‌های قبیله‌ی پشتون‌ها:

از بدو تشکیل نخستین امارت یا سلطنتِ پشتون‌ها در قلمرو خراسان توسط احمدخان ابدالی (احمد شاه درانی) در سال ۱۱۲۶ هـ. ش. / ۱۷۴۷ م. قدرت سیاسی در اختیار و انحصار دو قبیله بزرگ درانی و غلزی قرار داشته است و از کرلانی‌ها نشان چندانی در این عرصه نیست. از عصر مذکور تا کنون، رقابت و کشمکش میان دو تیره اصلی یادشده بر سر تصاحب قدرت ادامه داشته و گاه به منازعات خونین قبیله‌ای منجر گردیده است.

با اینحال از احمد شاه درانی تا کودتای ثور ۱۳۵۷ هـ. ش. به مدت نزدیک به ۲۳۰ سال دو طایفه بزرگ درانی (سدوزی‌ها و بارکزی‌ها) قدرت و حکومت را در انحصار و اختیار خود داشتند و تنها پس از کودتای ثور (کودتای نظامی حزب دموکراتیک خلق افغانستان علیه سردار محمد داود دره‌فتم ثور - اردیبهشت - سال ۱۳۵۷)، قدرت از بارکزی‌ها به غلزی‌ها منتقل گردید (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۵۳). در حالی که پیش از تشکیل امپراتوری درانی توسط احمد شاه، نخستین امرای قوم پشتون یعنی هوتکی‌ها (به شمول میرویس خان، شاه محمود و اشرف هوتکی) از قبیله غلجی یا غلزی بودند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۳۵).

بدین ترتیب از ابتدای ظهور و قدرت‌گیری قوم پشتون، سه سلسله (هوتکیان، سدوزی‌ها و بارکزی‌ها یا محمدزی‌ها) بر خراسان و افغانستان حکومت کرده اند که اولی غلزی و دو سلسله دیگر درانی بوده اند. هرگاه حکومت جمهوری دموکراتیک خلق را (که عمدتاً مرکب از غلزی‌ها بود) نیز یک سلسله حکومتی زود گذر به حساب آوریم، بدین ترتیب رقابت سیاسی دو قبیله عمده پشتون برای تصاحب قدرت و حکومت، سرانجام دو- دو مساوی خاتمه یافته است.

برخی از قبایل پشتون، چادر نشین و کوچی هستند که در فصول خزان و زمستان به سوی قلمرو پاکستان کوچ می‌کنند و در فصل‌های بهار و تابستان وارد قلمرو افغانستان می‌شوند. ورود کوچی‌ها به سرزمین و قلمرو زیست دیگر اقوام - بویژه هزاره‌ها، ایماق‌ها و ازبک‌ها - و صدماتی که از این ناحیه متوجه زارعان و ساکنان بومی می‌گردد، همواره یکی از مسایل تنش برانگیز در روابط میان اقوام کشور بوده است و گهگاه به درگیری‌های خونین میان کوچی‌ها و ساکنان محلی منجر گردیده است.

جمعیت کوچی‌ها در سال‌های اخیر حدود ۱/۵ میلیون نفر و ۱۱٪ کل جمعیت پشتون‌ها تخمین زده شده است؛ اما مرحوم غبار تعداد آنها را در ۴۰ سال قبل، ۲/۵ میلیون نفر ذکر کرده است (غبار، ۱۳۷۰: ۷۳).

(د) جمعیت و زیست‌بوم:

پشتون‌ها در حال حاضر در نواحی شمال کشور پاکستان (ایالت‌های سرحد، بلوچستان و مناطق قبایل آزاد) و در مناطق جنوب و شرق افغانستان زندگی می‌کنند و خط مرزی «دیورند»^{۳۰} قبایل پشتون را به دو بخش (قبایل پشتون در افغانستان و قبایل پتان در پاکستان) تقسیم کرده است. علی‌رغم اینکه حدود ۶۰٪ از جمعیت قوم پشتون در قلمرو پاکستان و حدود ۴۰٪ دیگر در قلمرو افغانستان زندگی می‌کنند (شفیعی، همان)؛ با این وجود آنان اولین و بزرگ‌ترین گروه قومی در افغانستان هستند؛ اما آنگونه که ادعا شده، هیچگاه اکثریت (مطلق یا نسبی) نبوده و نیستند. چنانکه

(۱) قرارداد مرزی دیورند که در سال ۱۸۹۳م. میان عبدالرحمان خان امیر وقت افغانستان و سرهبری مارتیمر "دیورند" وزیر خارجه دولت مستعمره هند به امضاء رسید و به نام همین شخص مسمی گردید، خطوط و حدود مرزی هند انگلیسی و افغانستان آنروز را مشخص ساخت (حبیبی ۱۳۷۷: ۳۰۰). این قرارداد هفت ماده‌ای، قبایل پشتون را میان قلمرو افغانستان و هند تقسیم نمود و پس از تشکیل کشور پاکستان که قبایل پشتون در قلمرو این کشور قرار گرفتند، این قرارداد و خطوط مرزی ناشی از آن تحت عنوان «مسأله پشتونستان» همواره مورد مناقشه دولت‌های افغانستان و پاکستان بوده است و پشتون‌های دوسوی مرز نسبت به آن معترض اند.

خواهد آمد، طبق آخرین نمایه‌های تقریبی و تخمینی از جدول رده بندی اقوام در افغانستان، پشتون‌ها از ۳۰ تا ۴۰٪ جمعیت کشور را تشکیل می‌دهند. قوم پشتون حدود ۱۰٪ از جمعیت ۱۶۰ میلیونی پاکستان (۱۶ میلیون نفر) را در بر می‌گیرند (نظیف‌کار و نوروزی، ۱۳۸۲: ۴۹-۴۸).

پشتون‌های افغانستان بطور گسترده و متراکم در نواحی جنوب و شرق این سرزمین ساکن هستند و در ده ولایت از ۳۴ ولایت به شمول قندهار، هلمند، زابل، پکتیا، پکتیکا، ننگرهار، کنر، خوست، لوگر و ارزگان (پس از تجزیه) اکثریت قاطع جمعیت را تشکیل می‌دهند.

در ولایت‌های ذیل نیز جمعیت قابل ملاحظه‌ای از افغان‌ها سکونت دارند: قندوز، بغلان، بلخ، غزنی، فراه، هرات، نیمروز، میدان، پروان، کاپیسا، کابل و لغمان. در سایر ولایات (به استثنای بدخشان، بامیان، دایکندی و پنجشیر) نیز گروه‌های پراکنده‌ای از قوم پشتون ساکن شده اند.

ه) فرهنگ و زبان:

زبان مشترک قبایل پشتون در دو سوی خط دیورند «پشتو» یا «پختو» است که شاخه‌ای از زبان‌های هندو اروپایی به شمار می‌رود. حروف و الفبای مورد استفاده در کتابت و نوشتار این زبان، الفبای عربی است؛ و در عین حال، تعدادی حروف و آوای مختص به خود نیز دارد.

علی‌رغم تلاش‌های حاکمان پیشین افغانستان برای بسط و توسعه زبان پشتو و تبدیل آن به زبان ملی و مشترک مردم این سرزمین؛ زبان پشتو از محدوده قبایل پشتون فراتر نرفته است و از نظر عمومیت و فراگیری به پای زبان دری نمی‌رسد. مطابق با یکی از آخرین نظرها حدود ۳۵٪ از جمعیت افغانستان به زبان پشتو صحبت می‌کنند (آرنالد، ۱۹۸۸: ۶۰).

زبان پشتو دارای لهجه‌های متعدد می‌باشد که دو لهجه مشهور و رایج آن به شرح ذیل است:

« الف) لهجه مشرقی که از بنیر و سوات شروع شده، لهجه‌های متفرق یوسف‌زایی، باجوَر

(حوالی پیشاور)، آفریدی، مُهمند، بَنگش، شینوار، لُغمان، لوگر، ولایت پکتیا، مربوطات غزنی، وزیرستان، تَرنگ، آرغَنداب، قَلات غلزایی، میدان - وَرَدک و غیره را در برمی‌گیرد.

ب) لهجه غُربی یا قندهاری که متکلمان به این گویش از آتک شروع شده به سمت غرب رود سند یعنی دیره اسماعیل خان، بَنو، توری، وزیرستان، کویته، شیندند، قندهار، زمینداور، فراه، جَوین، سبزوار، اوبه و بعضی جاهای دیگر امتداد می‌یابد» (شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸).

ادبیات و میراث ادبی زبان پشتو در مقایسه با ادبیات کهن و پر بار دری، از قدمت و غنای چندان بر خوردار نیست و پیشینه آن از سه - چهار سده تجاوز نمی‌کند. الفنستون انگلیسی در آغاز قرن نوزدهم م. چنین نوشته است:

«هیچ یک از نویسندگان پشتو پیشینه‌ای بیش از یک و نیم سده ندارد و تصور می‌کنم کتابی به این زبان نبوده است که بتواند سندی برای دوچند ساختن این پیشینه باشد. ادبیات موجود در پشتو، برگرفته از فارسی است و ترکیبات آنها بسیار به آثار فارسی شباهت دارد، مگر با خشونتِ بیشتر و سادگی برتر ...» (الفنستون، ۱۳۷۹: ۱۹۱).

مشهورترین شاعران پشتوزبان «خوشحال خان خَتک» (متولد ۱۲۲۲ش.) و «رحمان بابا» هستند. دو تن از اُمرای پشتون (احمد شاه درانی و فرزندش تیمور شاه) نیز دارای طبع شعر بوده، اشعاری از آنان به یادگار مانده است.

عبد الحی حبیبی مورخ نامدار پشتون در سال ۱۳۲۱ خورشیدی مدعی شد که وی (حبیبی) کتاب قلمی‌ای را کشف کرده که در سال ۱۱۴۲ شمسی توسط محمد بن هوتک در قندهار نوشته شده است. حبیبی این اثر خطی را «پته خزان» (گنج پنهان یا خزانه نهفته) نامید و مدعی شد که

شرح حال، اشعار و آثاری ۵۱ تن دانشمند، نویسنده، شاعر و شاعره پشتوزبان که بین سال‌های ۱۰۰ تا ۱۱۰۰ شمسی می‌زیسته و هرکدام دارای آثار و اشعاری بوده‌اند، در این تذکره درج و ضبط گردیده است.

بدین ترتیب، او کوشید تا پیشینه ادبیات پشتو را به ۱۵۰۰ سال قبل برساند. اما علی‌رغم تقاضا و پافشاری مکرر صاحب‌نظران و نسخه‌شناسان داخلی و خارجی دایر بر رؤیت نسخه اصلی آن اثر مکشوفه و انجام آزمایشات نسخه‌شناسی بر روی آن جهت تأیید و اثبات اصالت یا جعلی بودن اثر مکشوفه و در نهایت، تأیید یا تکذیب ادعای کشف‌کننده؛ مرحوم حبیبی هرگز زیر بار این تقاضا نرفت و تا کنون کسی جز شخص کاشف اثر یعنی حبیبی، موفق به رؤیت آن گنج پنهان نگردیده است تا اصالت یا مجعول بودن آن را تصدیق نماید (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱/۲۶۳-۲۶۱).

براین اساس تا زمانی که صحت ادعای حبیبی توسط مراجع بی‌طرف و صاحب صلاحیت تأیید نشود، پیشینه اثبات شده ادبیات پشتو از سه - چهار قرن تجاوز نمی‌کند. دین پشتون‌ها عموماً اسلام و مذهب شان سنی حنفی است. با وجود اینکه در افغانستان، پشتون و سنی معادل و مساوی یکدیگر تلقی می‌شود؛ با این حال یکی از طوایف بزرگ پشتون بنام «توری» در ولایت پکتیا و ماورای خط دیورند (مانند پاراچنار پاکستان) شیعه مذهب هستند (شرق، بی تا: ۳۸۰).

آنان به آیین، مذهب و سنن دینی و مذهبی خود سخت پایبندند و پیشوایان دینی شان بنام- های ملا، طالب، مولوی و امثال آن از منزلت و نفوذ اجتماعی فراوان برخوردارند.

(و) مردم‌شناسی فرهنگی پشتون‌ها:

فرهنگ و شیوه زندگی قبیله‌ای و هم‌چنین روحیات سلحشوری و جنگاوری در میان پشتون‌ها شایع است. آنان مردمان جنگجو، دلاور، کینه‌توز، مغرور و بیگانه‌ستیز هستند. تاریخ و

سرگذشت این قوم با جنگ و گریز، مقاومت و ستیز، پیوند وثیق و عمیق دارد. آنان یا مشغول نبرد با سلطه‌جویان اجنبی بوده‌اند و یا درگیر جنگ با دیگر اقوام مجاور و یا مصروف کشمکش‌ها و رقابت‌های درون قومی. به همین دلیل، روحیات حماسی و سلحشوری، نسل اندر نسل در میان آنان تقویت گردیده و جزء فرهنگ و عادات شان درآمده است. آنان مردمان سرکش و بیگانه‌ستیزند و در برابر سیطره اجنبی سرسختانه مقاومت می‌کنند؛ چنانکه در برابر تغییرات، نوآوری‌ها و دستاوردهای دنیای مدرن نیز پایداری می‌کنند.

پشتون‌ها به آیین، نژاد، زبان، آداب، مواریث و داشته‌های ملی و قومی خود مباهات می‌کنند و به عرف و سنن «پشتون‌والی»^{۳۱} پایبندند. به دلیل همین احساس، آنان از غرور و اعتماد به نفس بیشتری در قیاس با دیگر اقوام برخوردارند و نسبت به بیگانگان دارای حس استقلال‌طلبی و بیگانه‌ستیزی فزون‌تری هستند و در مواجهه با سایر اقوام هموطن خود از روحیات برتری‌طلبی و سلطه‌جویی برخوردارند.

قبلاً وعده داده بودیم که برخی از آداب و سنن مشترک پشتون‌ها و عرب‌ها را به روایت از یک نویسنده پشتون‌تبار پاکستانی، در این بخش یادآور شویم. اینک بر اساس آن وعده، گلچینی از دیدگاه‌های اعظم افریدی یک روزنامه‌نگار پشتون‌تبار پاکستانی را در زمینه یاد شده نقل می‌کنیم:

«اگر قرار باشد که منشا یک نژاد براساس عادات و سنن تثبیت شود، در آنصورت پختون‌ها به اعراب قرابت می‌یابند. جوامع عرب و پختون مشابهت‌های قابل وصفی را بخصوص در ساختار قبیلوی و به‌کاربردن آن دارا می‌باشند. هر دو دارای عین فضیلت و صفات هستند.

³¹ پشتون‌والی عبارت است از مجموعه مصوبات نا مکتوب و تصمیم‌های مجمع سران و بزرگان قبایل که متابعت از آنها برای اعضای هر قبیله الزامی است. به گفته سلیمان لایق «مجموعه این تصمیم‌ها پشتون‌والی نامیده می‌شود» (لایق، ۱۳۶۵: ۴). به گفته الیویه روا «پشتون‌والی هم یک ایدئولوژی است، هم حقوق عرفی و هم قانون که دارای ضمانت اجراست» (روا، ۱۳۶۹: ۱۳۷).

مهمان نوازی برای هردو زیباترین صفت شمرده می‌شود و کیفر عمل یک وظیفه مقدس و غیرت هم از شرایط حتمی زندگانی شرافتمندانه است. عشق به آزادی، شجاعت، شکیبائی، مهمان نوازی و انتقام بالاترین فضیلت اعراب در دوره ماقبل اسلام پنداشته می‌شد. اینها همه صفات اختصاصی و شکلی از قانون نامه ننگ پختون‌هاست. هرگاه کسی از آن پا فراتر گذارد توسط جامعه سرکوب می‌شود و...

عربها به چهار صفت تقوی و پرهیزگاری اهمیت بزرگی قایل می‌باشند که عبارت است از: الضیافه یعنی مهمان نوازی، حماسه یعنی طاقت و بردباری، مُروءه یعنی شجاعت، اُرد یعنی شرف و وجدان!

پتان‌ها مردمان شجاع، دلاور، مهمان نواز و سخاوتمند می‌باشند و این صفات پایه های اساسی قانون نامه زندگی پختون‌ها را تشکیل داده است که بنام پختون‌والی یاد می‌شود. پتان‌ها مانند اعراب به آتش و شمشیر علیه دشمنان شان معتقد هستند ...

نقش یک مَلِک در سیاست داخلی قبیله‌ی مانند یک شیخ عرب است. صفات یک مَلِک قبیله مانند، کبر سن، خرد، اراده، شجاعت، عقل، فراست و غیره از یک شیخ عرب تفاوت ندارد. مانند یک شیخ عرب، ملک از توافق آرا پیروی می‌کند ...

مهمان نوازی یکی از صفات والای پختون‌ها و اعراب دوره ماقبل اسلام بود و با همین مهمان نوازی خود و پناه دادن برای بیگانگان شهرت دارند. آنها یک لقمه نان خود را با مهمان تقسیم می‌کنند او را از هر گونه زیان محافظت می‌نمایند تا زمانی که در تحت سقف منزل آنها قرار دارد ...

روحیه انتقام جویی در پختون‌ها تفاوتی با اعراب ندارد. مطابق به قانون بیابان، خون در مقابل خون است و هیچگونه تنبیه و گوشمالی دشمن، عرب را قانع نمی‌سازد. همچنان صدای انتقام درکوه‌های شامخ پختون نشین طنین انداخته است ...

این یک حقیقت مسلم است که هردو جامعه، اعراب و پختون‌ها از احساسات نیرومند مرّوه الهام گرفته‌اند. یعنی مردی و یا بعبارت دیگر دفاع از وجدان و شرف. چندین فکاهی وجود دارد که از دشمنی‌های چندین نسل حکایت می‌کند و به انتقام خون انجامیده است. در اعراب جنگ بسوس بین بنی بکر و بنی تغلب برای چهل سال طول کشید و دشمنی بین قبیله غر و سمیل پختون‌ها برای ده‌ها سال ادامه داشت. پختون‌ها از تفوق نژادی خود آگاهی دارند و اعراب افتخار می‌کنند که به قبیله قریش تعلق می‌گیرند. پختون برای اینکه سیطره جویی خود را نشان بدهد او می‌گوید: مگر من یک پختون نیستم؟

... در بین اعراب و پختون‌ها بعضی عنعنه‌ها [آداب و رسوم]ی خرافاتی هم مشترک است. هر دو به موجوداتی که دیده نمی‌شوند عقیده دارند و هر دو از تعویذ بخاطر دفاع از چشم بد استفاده می‌کنند و به فالبین و رمال اعتقاد دارند. (افریدی، پیشین).

آنچه در سطور پیشین ذکر گردید، گزارش و برداشت یک صاحب‌نظر پشتون‌تبار از آداب، رسوم و فرهنگ عامه قوم پشتون بود. اینک گزارش و برداشت یک گزارشگر خارجی را در این زمینه یادآور می‌شویم:

«مونت استوارت الفنستون»^{۳۲} انگلیسی در کتاب «گزارش سلطنت کابل» - که در اوائل سده نوزده میلادی تألیف گردیده و با گذشت دو قرن از عمر آن، هنوز هم یک منبع معتبر و ارزشمند

³² Mount Stuart Elphinston

در مردم‌شناسی قبایل افغان به شمار می‌رود - برخی از عادات، آداب، رسوم، اخلاقیات و فرهنگ عمومی مشترک میان قبایل پشتون را به شرح زیر مورد اشاره قرار داده است:

« **قانون پشتون‌والی:** در تمام کشور شریعت محمدی (ص) به مثابه قانون عمومی است که در امور مدنی اُولس‌ها [= جمعیت‌ها، مجالس و اجتماعات قبیله‌ای] تطبیق می‌شود. اما قانون خاص امور جزایی و اداره داخلی، عرف پشتون‌والی است. قانون عرفی پشتون‌والی ظاهراً مبتنی بر اصولی است که پیش از تأسیس حکومت شهری غلبه داشته است.

انتقام یا بدل: این باور که وظیفه و حق هر انسان است که خود مجری عدالت باشد و انتقام بیدادگری‌هایی را که بر وی شده خود بگیرد، در میان افغانان هرگز از میان نمی‌رود و حق اجتماع که باید گرایش‌های نامعقول افراد را کنترل و نارواها را بازخواست و برای جرایم مجازات تعیین کند، هنوز هم به صورت کامل در میان آنان شناخته نشده است ...

چشم به جای چشم و دندان به جای دندان. اگر متجاوز از دسترس مظلوم دور باشد، ممکن است انتقام از خویشاوندان ظالم گرفته شود. در مواردی ممکن است از هر فردی از اقوام ظالم که به چنگ او افتد، انتقام بگیرد و اگر فرصت نیابد، شاید سال‌ها انتقام را به تأخیر اندازد؛ ولی مایه شرمساری است که آن را از یاد ببرد، یا از انتقام منصرف شود و بر خویشاوندان و گاهی بر اقوام او فرض است که او را در گرفتن انتقام یاری کند ...

پشتون‌والی به هر کس حق می‌دهد تا از صدمه‌ای که به او رسیده انتقام بگیرد و در نظر افغانان تثبیت حق با ننگ و عزت و شرف هرکس پیوستگی دارد ...

پناهندگی و شفاعت: در موضوعات جدی مانند قتل، مجرم غالباً می‌گریزد؛ اما اگر نخواهد یا نتواند که قبیله‌اش را ترک گوید، بر آن می‌شود که تسلیم مظلوم گردد و از او بخشایش جوید. به

خانه یکی از بزرگان می‌رود و به او متوسل می‌شود تا به شفاعتش برخیزد. بر طبق سنت افغان‌ها، پناهجو و شفاعتخواه به ندرت رانده می‌شود و میزبان خود را موظف به قبول توسل و شفاعتخواهی او می‌داند و با تنی چند از نام‌آوران و آبروداران قوم و سادات و ملایان به اتفاق آن شخص به خانه ستم رسیده می‌روند.

اکنون اینان همه پناهجو و شفاعتخواه شمرده می‌شوند. اگر ستم رسیده نخواهد توسل و شفاعت را بپذیرد، پیش از رسیدن آنان خانه را ترک می‌گوید و یا پنهان می‌شود. اگر او را بیابند، شخص گناهکار کفن می‌پوشد و شمشیری برهنه به دست جانبِ مظلوم می‌دهد؛ یعنی اینک سر و تیغ! مرگ و زندگی من در دست توست. در همان حال بزرگان و ملایان با التماس از جانب مظلوم بخشایش می‌جویند و در نتیجه او هم متهم را می‌بخشد و تاوان را می‌پذیرد ...

ننوتی: دخیل شدن (ننوتی) یک رسم ویژه افغانی است. اگر یکی از کسی خواهشی داشته باشد، به خانه یا خیمه او می‌رود و تا به خواهش او پاسخ مثبت ندهد، از نشستن بر فرش یا خوردن طعام او خودداری می‌کند. ردّ تقاضای دخیل صدمه‌ای بر شأن و مقام صاحبخانه است. این رسم چنان قوی است که فردی که بیم دارد بزودی گرفتار دشمن شود، به خانه شخص دیگری دخیل می‌گردد و از او پناه می‌جوید و او هم ناگزیر می‌پذیرد ...

دشوارتر از آن رسمی است که بانویی چادرش را به منزل یک افغان می‌فرستد و از او برای خود و یا خانواده‌اش یاری می‌خواهد ... دخیل اگرچه دشمن سرسخت میزبان باشد، تا در حمایت او است در امان است ...

مهمان‌نوازی: یکی از بارزترین مشخصات افغانان مهمان‌نوازی است و این صفت یکی از افتخارات ملی آنان شده است. هر که مهمان‌نواز نیست، گویند که افغانیت (پشتون‌والی) ندارد. هرکس بدون تفاوت می‌تواند از این حق استفاده کند. اگر مسافری با دست تهی در سراسر کشور

سفر کند، گرسنه نخواهد ماند ... برای یک افغان تحقیرآمیزترین کاری از این نخواهد بود که یکی مهمان را از خانه او بیرون ببرد. خشم او بر مهمان نیست بلکه بر کسی است که مهمان را وادار به رفتن کند ...

تاراجگری: ظاهراً تاراج مسافران، از نقض قانون پشتون‌والی نشأت می‌گیرد. قانون پشتون-والی در حفظ عدالت به زورِ مظلوم و خویشاوندان و قبیله او متکی است. [افراد] بیگانه که نه خویشاوندی دارد و نه قبیله‌ای، امنیتی هم ندارد. برای اثبات این فرضیه باید گفت که افغانان نه سرزمین‌های همسایه را تاراج می‌کنند و نه کسی را که در بخشی از سرزمین‌شان زندگی می‌کنند. تنها مسافراند که هدف دستبرد قرار می‌گیرند. رسم تاراج در نقاط مختلف کشور و در زمان‌های مختلف به درجات مختلف بروز می‌نماید ...

سودجویی: ظاهراً سودجویی قوه محرکه آنان است. بسیاری از بزرگان درانی ترجیح می‌دهند پول فراوان ولی راکدشان را ذخیره کنند نه آنکه سخاوتمندانه از آن استفاده کنند و با این کار صاحب قدرت، نام و احترام گردند. آنان که افغانان را خوب می‌شناسند همه بر این باورند که نفوذ پول بر این ملت حدی ندارد. آنان خود نیز این حقیقت را انکار نمی‌کنند.

عشق به آزادی: این عشق در همه افکار و اعمال‌شان یکسان نمایان می‌شود. توصیف آنان از یک کشور دارای اداره خوب چنین است: «خود می‌کارند و خود می‌خورند»! یا «کسی به کسی غرض ندارد». اما عشق به آزادی شخصی از خودبینی به دور است ...

خویشاوندی: نیروی خویشاوندی و خون‌شریکی در میان شاهان هرگز احساس نمی‌شود و رهبری یک قبیله کوچک در نظر کسانی که برای به دست آوردن آن مبارزه می‌کنند - به اندازه تاج و تخت برای شاهزادگان بزرگ - اهمیت دارد. این مبارزه در واقع میان برادران رخ می‌دهد؛ ولی

میان اقوام دورتر چنان اهمیت دارد که «تربور» یعنی پسرعم، اکنون در زبان پشتو به معنای رقیب به کار می‌رود.

میهن دوستی: ... آنان پیوسته یک علاقه جدی در باره «ننگ د پشتو» (= غیرت افغانی) دارند و به زادگاه خویش که مهد نخستین شادمانی‌هایشان بوده است بی‌نهایت وابسته و علاقه‌مندند ...

فخر به نسب: افغانان همه به نسب شان فخر می‌ورزند. بخشی مهمی از تاریخ‌های شان را نسب نامه‌ها اشغال کرده است. دشوار است کسی را که نتواند تا شش یا هفت پشت نام نیاکانش را یاد کند، افغان بشمرند. آنان حتی در گفت و گوهای معمولی از هرکس نام ببرند، به ذکر نام‌های پدر و نیاکانش می‌پردازند. آنان با وابستگان بلافصل خویش بسیار مهربانند ولی وضع‌شان با کسانی که تحت فرمان آنانند و پیوند شخصی با آنان ندارند، فرق می‌کند». (الفنستون، ۱۳۷۹: ۲۴۱-۱۶۹).

۲- تاجیک

دومین گروه قومی و زبانی افغانستان از نظر جمعیت و وزنۀ سیاسی و اجتماعی، تاجیک‌ها هستند که در این قسمت به معرفی آنان می‌پردازیم:

الف) تبارشناسی و منشأ نژادی:

در خصوص اصل و نسب و منشأ نژادی تاجیک‌ها، معنا و کاربرد اصطلاح «تاجیک» و تطورات آن در پرتو تاریخ، نام‌ها و عناوین دیگری که در گذشته‌ها بر این گروه اطلاق شده و نیز معادل‌های آن در زبان دیگر ملل؛ آنچنان دیدگاه‌های گوناگون و گاه متضاد در منابع قدیم و یا به نقل از آنها ارائه گردیده است که نقل و نقد، بررسی و بازخوانی آنها نه تنها کمکی به روشن شدن حقیقت نمی‌کند؛ بلکه ممکن است اسباب سردرگمی خواننده را نیز فراهم سازد.

از دیگر سو به دلیل اینکه بنای ما در این نوشتار بر اختصار و گزیده‌گویی است، لذا تنها به برخی از این دیدگاه‌ها بطور موجز و گذرا اشاره می‌کنیم و از نقد و تحلیل آنها پرهیز می‌نماییم:

۱- برخی از صاحب نظران پیشین اعتقاد داشتند که تاجیک‌ها، دارای منشأ عربی و از بقایای سپاهیان اسلام و عرب هستند. به باور این گروه، واژه تاجیک از نام قبیله طى (از قبایل عرب ساکن یمن) گرفته شده که عرب‌ها به قبیله یادشده «طى» و فارسی زبانان «تازی» می‌گفتند و سپس از باب استعمال جزء بر کل، فارسی‌گویان همه عرب‌ها را تازی می‌خوانند.

همین واژه تازی بمعنای «عرب‌تبار» در مرور زمان به اشکال تازیک، تازیک، تژیک و سرانجام تاجیک درآمد و مردم بومی فارس و خراسان به عرب‌های فاتح، تازی یا تاجیک می‌گفتند. علامه محمد قزوینی، فیض محمد کاتب و گروه دیگر از قدما در این گروه جای می‌گیرند (نقل از

۲- تاجیک یعنی فرزند عرب که در عجم زاده و بزرگ شده باشد (فرهنگ نفیسی، برهان قاطع و غیاث اللغات، ذیل ماده تاجیک).

۳- طایفه غیر عرب و غیر ترک (همان).

۴- نام قومی از اقوام ترک (قاموس الاعلام ترکی، ذیل ماده تاجیک، نقل از: عینی: ۲۰). یک مجله چاپ اتحاد جماهیر شوروی سابق نیز در این خصوص چنین نوشته است: تاجیک زبان‌ها هم در اصل ترکند، در زیر تأثیر ادبیات و مدنیت ایران، زبان و ملیت خود را گم کرده اند (عمرزاده: ۲۵۶).

۵- نسل ایرانی و فارسی زبان (فرهنگ نظام، ذیل ماده تاجیک).

۶- تاجیک به معنای قوم آریایی نژاد از ریشه «تات» است (ماهیار نوایی، ۱۳۷۷: ۴۴۶).

۷- مورخی بنام منشی محمد یوسف خان سکنه جادریه (از توابع هند) در کتاب «تاریخ یوسفی» تاجیک‌ها را شاخه‌ای از قوم مغول دانسته؛ اما این دیدگاه همواره با واکنش خشمگینانه تاجیک‌ها مواجه گردیده است:

«... و بعضی مورخین [در] وجه تسمیه قوم تاجک [تاجیک] چنان نوشته اند که یکی از شاهان تاتاری سرداری را از قوم خود در صله خدمتی تاجی بخشید، از آن زمان اولاد او تاجیک [دارای تاج] مشهور شد و بعضی اولاد شاهان مغلیه تورانی را تاجیک می‌گویند و در اکثر کتب فارسیه ذکر ترک و تاجیک در تذکرات قوم مغلیه تورانی دیده شد ...» (آق‌باش قاجار: ۲۷۲).

۸- قول دیگر در باب این لفظ این است که لفظ تاجیک از ریشه‌ی ترکی است و اصل آن به معنای «تبعه ترک» بوده است (دایرة المعارف فارسی، ذیل تاجیک). برخی منابع دیگر نیز تاجیک‌ها را آریایی‌های آمیخته با ترک دانسته اند.

۹- تاجیک‌ها احتمالاً از اعقاب ساکنین سغد قدیم هستند که بر اثر فشار مهاجمین و کشور گشایان به تاجیکستان مهاجرت کرده اند (همان).

۱۰- غلام محمد غبار مورخ معروف افغانستان، تاجیک‌ها را آریایی تبار؛ اما بطور ضمنی،

شاخه‌ای از قوم پشتون قلمداد می‌کند:

«قسمت اعظم تاجیک‌های امروز در چترال و بدخشان‌ات که از همان عصر قدیم به یادگار مانده اند به کلی تأیید اقوال هرودت و بیلو و غیر مورخین را می‌نماید و معلوم می‌شود که مسکن تاریخی شعبه دادیکانی [یعنی تاجیک] قدیمی پختانه [سرزمین پشتون‌ها] همان صفحات شرق و شمال افغانستان بوده است و [بعد] از آن به مرور زمان در سایر سرحدات داخله و خارجه افغانستان مهاجرت اختیار کردند که تا امروز در افغانستان و ماوراءالنهر و فارس به نام‌های تاجیک و دهگان و دهوار یاد می‌شود» (به نقل از: نظروف، ۱۹۹۹: ۲۰).

۱۱- استاد محیط طباطبایی محقق برجسته ایرانی، تاجیک‌ها را آریایی نژاد و با ساکنان فارس

قدیم و بخشی از ساکنان ایران امروز (فارس‌ها) دارای منشأ واحد می‌داند:

«ایرانیان را در جنوب سرزمین پهناور ایران بزرگ به جهت تمایز از اقوام عرب، عجم می‌نامیدند و همان قوم بزرگ ایرانی در شمال ایران زمین و بمنظور تشخیص از اقوام ترک، تاجیک نامیده می‌شد. پس تاجیک همان عجم و فارسی زبان است.» (نقل از: تاجیک کیست؟ ۲۰۰۶: سایت تاجیکستان).

۱۲- ولادیمیر بارتولد شرق‌شناس صاحب نام روسی، تاجیک‌ها را از بازماندگان دو قوم

آریایی سغدیان و خوارزمیان قدیم می‌داند که رد پای آنها را از قرن ششم قبل از میلاد می‌توان در آسیای میانه یافت (بارتولد: ۴۷).

۱۳- پوهاند عبدالاحمد جاوید محقق برجسته افغانستانی، تصویری ذیل را از هویت تباری و

سیمای خلق تاجیک ارائه می‌دهد:

«یکی از قوم‌های اصیل و بومی آریانای باستان، خراسان عهد اسلامی و افغانستان امروزی تاجیک‌ها هستند که از لحاظ پیوستگی نژادی با ساکنان آریا نژاد دیگر این کشور مانند: پشتون‌ها، بلوچ‌ها و هم‌چنین با ساکنان قسمتی از مردم آسیای مرکزی و ساکنان سرزمین ایران بجز ترک‌ها و عرب‌ها و اقلیت‌های دیگر مانند آشوری‌ها از یک تیره و تبار به شمار می‌آیند. اجداد تاجیک‌ها را گروه‌های آریایی چون تخاری‌ها، خوارزمی‌ها و یواچ‌ها و قبل از همه سغدی‌ها و باختری‌ها تشکیل می‌دهند» (جاوید: ۱۹۳).

۱۴- پوهاند جاوید در ادامه سخن فوق، نظریه‌های دیگری را نیز در خصوص منشأ نژادی تاجیک‌ها مورد اشاره قرار می‌دهد:

«عده‌ای از دانشمندان بشرشناس معتقدند که نژاد تاجیک در نتیجه آمیزش چند نژاد نو اروپایی به وجود آمده است که در دوره‌های بسیار قدیم در قلمرو آریانا و آسیای مرکزی ساکن بوده‌اند. برخی بر این باورند که در هزاره اول قبل از میلاد که دوران تحولات بزرگ اقتصادی و اجتماعی ماوراءالنهر و ایران زمین بوده است، این ملت در نتیجه رشد و تکامل یکی از نژادها به ظهور رسیده است» (همان).

۱۵- یک پژوهشگر تاجیکستانی (علی دیوانه‌قل) اصطلاح تاجیک را بیانگر یک هویت فرهنگی - زبانی و مساوی با فارسی زبان دانسته است:

«در تحقیق و بررسی این کلمه [تاجیک]، معنی و تابش‌های آن به قول شرق‌شناس علی دیوانه‌قل، بیش از یکصد و شصت نفر دانشمند زحمت متحمل شده‌اند که فشرده تحقیق و نتیجه پژوهش اکثر آنان چنین است: واژه تاجیک در ابتدا به عنوان نام یکی از قوم‌های خراسان بزرگ و سپس به تمامی فارسی زبانان دنیا اطلاق گردید و تمام علما و ادبای مشرق زمین از زمان‌های قدیم تا سده نوزده کلمه تاجیک را متعلق به همه فارسی زبانان دانستند» (نقل از: شکور زاده، ۱۳۷۳: ۱۳/ پیچ).

آنچه تا اینجا ذکر گردید، چکیده‌ای از دیدگاه‌های متفاوت در خصوص اصل و نسب گروه قومی تاجیک و معانی و کاربرد اصطلاح تاجیک بود؛ اما چنانکه در دیدگاه‌های صاحب نظران متأخر و معاصر مانند بارتولد، غبار، محیط طباطبایی، پوهاند جاوید و دیگران مشاهده می‌شود، مطالعات جدید قوم‌شناسی و مردم‌شناسی و بالطبع نظریات جدید مبتنی بر آن یافته‌ها، تاجیک‌ها را شاخه‌ای از اقوام هندو اروپایی (قفقازی) می‌دانند که از زمان مهاجرت بزرگ اقوام یاد شده از جنوب روسیه، در کناره‌های سیحون و جیحون و دامنه‌های هندوکش و پامیر متوطن شده‌اند.

این دیدگاه فعلاً دیدگاه رایج و پذیرفته شده در مورد منشأ نژادی تاجیک‌هاست. بعلاوه، خود تاجیک‌ها- بویژه قشر سوادمند و روشنفکر آنان - نیز چنین نظر و برداشتی از هویت قومی و تباری خود دارند. به باور آنها تاجیک یعنی «قوم مسلمان، فارسی‌زبان، آریایی نژاد و از ساکنان قدیم خراسان و آسیای میانه که زرتشت و اوستا، سلسله‌های اساطیری آریایی‌ها چون کیانیان و پیشدادیان و گونه‌ی رایج فعلی زبان فارسی یعنی «دری» از میان آنان برخاسته است».

در عین حال این حقیقت را نیز نمی‌توان انکار کرد که پیدایش اصطلاح و عنوان «تاجیک» و نیز ظهور و شکل‌گیری گروه قومی‌ای به همین نام، از اختلاط دری‌زبانان آریایی نژاد خراسانی و ایرانی با عرب‌ها و یا امتزاج عرب‌های فاتح با ساکنان بومی خراسان، ماوراء النهر و فارس، منشأ گرفته است. عرب‌ها سهم قابل ملاحظه در شکل‌گیری این گروه داشته‌اند؛ چنانکه در مقاطع بعدی، ترک‌ها و گروه‌های آرال - آلتایی نیز سهم بزرگی در تشکیل گروه قومی تاجیک داشته‌اند.

آنچه اینک در تاجیکستان و افغانستان تحت عنوان «تاجیک» یاد می‌گردد، در واقع ترکیب و تلفیقی از گروه‌های نژادی مختلفی چون عرب‌ها، ترک‌ها، مغول‌ها، پشتون‌ها و نیز بقایای آریاییان قدیمی چون سغدیان، باختریان و خوارزمیان می‌باشد.

(ب) چارچوب اتنیکی یا فرهنگی:

یک پرسش جدی و اساسی که در خصوص عنوان «تاجیک» مطرح است و نه در مورد سایر اقوام افغانستان، این است که آیا اصطلاح «تاجیک» بیانگر یک چارچوب اتنیکی و تباری است یا یک چارچوب فرهنگی و زبانی؟ عبارت دیگر آیا عنوان تاجیک نمایانگر گروهی از انسان‌هاست که دارای اشتراکات خونی، تباری و اتنیکی هستند؛ یا نشانگر گروهی از انسان‌هاست که صرفاً دارای اشتراکات زبانی، فرهنگی و هنجاری هستند؟ عبارت عریان‌تر آیا مقصود از گروه و عنوان تاجیک «شاخه و شعبه‌ای از نژاد بزرگ آریایی یا هندو اروپایی با مشخصات فیزیکی و زیستی خاص» است (چنانکه عناوین پشتون، نورستانی یا پشه‌ای همین مفهوم را افاده می‌کند و ملی‌گرایان تاجیک‌تبار نیز همین مفهوم را از کاربرد اصطلاح مذکور اراده می‌کنند)؛ یا اینکه عنوان و چارچوب تاجیک به گروه‌های هم‌زبان و هم‌فرهنگ، از تبارها و تیره‌های گوناگون نژادی اشاره دارد؟

ارایه پاسخ روشن و دقیق به پرسش فوق می‌تواند به حل ابهامات قوم‌شناسانه و تفکیک و ترسیم دقیق‌تر مرزهای هویتی و فرهنگی اقوام در افغانستان کمک کند و راه استفاده‌های ابزاری و اقماری از اقوام کوچک‌تر و گمنام‌تر را مسدود سازد. به دلیل اهمیت ویژه‌ای این مطلب، ناگزیریم با تفصیل بیشتر به این موضوع بپردازیم:

به نظر می‌رسد در تاجیکستان و آسیای میانه (ترکستان غربی) اصطلاح تاجیک بیشتر مفهوم تیره و تبار را افاده می‌کند و به همین معنا هم به کار می‌رود: اصطلاح «تاجیک» در آن سامان از عصر استالین بر سر زبان‌ها افتاد؛ درست از زمانی که بلشویک‌ها و استالین، ترکستان غربی (یا آسیای میانه امروز) را بر بنیان زیست‌بوم پنج قومیت (قیرقیز، قزاق، ازبک، ترکمن و تاجیک) به پنج جمهوری جداگانه تقسیم کردند و نام یکی از آنها را تاجیکستان گذاشتند. ملیت تاجیک و سرزمین تاجیکستان از همین زمان بر سر زبان‌ها افتاد.

بر این اساس، اصطلاح تاجیک در ترکستان و ماوراءالنهر، از آغاز با نگاه و رویکرد تباری و اتنیکی و برای اشاره به یک گروه خونی خاص پدید آمد و تا امروز هم همان ویژگی خود را حفظ کرده است. در ماورای آمو دریا اگر کسی می‌گوید: من یک تاجیک هستم؛ یعنی از منظر تباری به آریائی‌ان قدیم (سغدی‌ان، باختریان یا خوارزمیان) تعلق دارم و ازبک، ترکمن، قزاق، قیرقیز و دیگر گروه‌ها و تیره‌های ترک‌تبار و ترک‌زبان نیستم.

اما در جنوب آمو و در دامنه‌های هندوکش (افغانستان) قضیه با شمال آمو فرق می‌کند. به نظر می‌رسد در اینجا اصطلاح «تاجیک» بیشتر دارای بار و مفهوم فرهنگی و زبانی است و با اشاره به گروه‌های هم‌زبان و هم‌فرهنگ - از تیره‌ها و تبارهای مختلف - به کار می‌رود و کمتر مفهوم گروه‌های هم‌خون و هم‌تبار را افاده می‌کند. اثبات این مدعا نیازمند برخی توضیحات و مقدمات است که در زیر مورد اشاره قرار می‌گیرد:

در کنار حقایق یاد شده در بحث تبارشناسی تاجیک‌ها و دیدگاه‌های مختلفی که در این مورد ابراز شده است، حقایق غیر قابل انکار دیگری نیز در خصوص این گروه وجود دارد:

تاجیک‌ها بیشترین اختلاط نژادی و تعامل فرهنگی را با تمام اقوام افغانستان از جمله هزاره-ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، ایماق‌ها، عرب‌ها و قزلباش‌ها داشته‌اند؛ بگونه‌ای که هم اکنون در بسیاری از مناطق، تفکیک و تشخیص آنان از اقوام یاد شده دشوار است؛ چنانکه هزاره‌ها به احتمال قوی زبان دری را از تاجیک‌ها فراگرفته‌اند و در بدو ورود به موطن فعلی خود (هزارستان) با تاجیک‌های محلی درهم آمیخته‌اند و آنان سهم بزرگی در تشکیل قوم هزاره داشته‌اند. یک پژوهشگر هزاره ایرانی در این خصوص چنین می‌گوید:

«به عقیده محققین فعلی لهجه‌های هزاره‌گی اکثراً شباهت به لهجه تاجیک‌های افغانستان و

تاجیک‌های جنوب اتحاد شوروی داشته است. مطالعه تاریخی و فرهنگی نشان می‌دهد که مغول‌ها

و ترک - مغول‌ها در موقع جایگزین شدن، از تاجیک‌ها فن زراعت، مالداري و حرفه‌های صنعتی را فرا گرفتند. این همکاری و کسب حرفه‌ها در مورد هزاره‌ها کاملاً مصداق عملی دارد. اختلاط فرهنگی نتیجه طبیعی همزیستی هزاره‌ها و تاجیک‌ها بوده، تا هنوز هم ادامه دارد. فرهنگ تاجیک در تکامل هزاره نقش مهم و ارزنده داشته است که در نتیجه آن اکتساب، هزاره‌ها توانستند فرهنگ مردم تاجیک را جذب و حرفه‌های صنعتی و امور زراعتی را مورد استفاده قرار دهند. مردم تاجیک تأثیرات زیادی بر روابط اقتصادی و اجتماعی ملیت هزاره وارد ساخت» (خاوری، ۱۳۸۵: ۱۱۰).

چار ایماق‌های ساکن در ولایات غور، هرات، بادغیس و دیگر نواحی نیز سرنوشت مشابه با هزاره‌ها داشته اند. آنان اختلاط نژادی و تعامل فرهنگی گسترده با تاجیک‌های محلی داشته، زبان دری را احتمالاً از آنها فراگرفته اند. این درهم آمیختگی آنچنان وسیع بوده که امروزه برخی از تاجیک‌ها (مانند پوهاند جاوید و مایل هروی) چارایماق‌ها را تاجیک می‌شمارند.

هم چنین در ولایت های بدخشان، تخار، قندوز، بغلان، بلخ، سمنگان و دیگر نواحی شمال هندوکش، اختلاط قومی فراوان میان تاجیک‌ها از یک سو و دیگر گروه‌های ترک و مغول مانند ازبک‌ها و ترکمن‌ها از سوی دیگر به چشم می‌خورد.

در شهرهای بزرگ و دیگر نواحی چند ملیتی مانند کابل، غزنی، هرات، بلخ و مانند آن نیز تاجیک‌ها با اقوامی چون قزلباش‌ها، عرب‌ها، سادات و پشتون‌های فارسی زبان به شکل گسترده وارد اختلاط قومی و تعامل فرهنگی شده اند و تشخیص آنان از گروه‌های یاد شده دشوار است.

تاجیک‌های ماورای جیحون نیز از نظر اختلاط و آمیزش با دیگر اقوام، سرگذشت و سرنوشت مشابه با تاجیک‌های افغانستان داشته اند؛ اما از آنجا که آنان از موضوع این نوشتار خارج هستند، ما به همین اشاره بسنده می‌کنیم.

موضوع اختلاط اقوام و تعامل فرهنگ‌ها در افغانستان نه پدیده تازه و منحصر به سده‌های اخیر است و نه مخصوص به قومیت تاجیک؛ چنانکه در فصول آینده خواهیم گفت، یورش‌ها و مهاجرت‌های گسترده در طول تاریخ حد اقل سه هزار ساله این سرزمین یکی از عوامل اصلی تنوع قومی موجود در افغانستان بوده است. این سرازیرشدن‌ها (چه قهرآمیز و چه مسالمت آمیز) سبب دگرگونی‌ها، جابجایی‌ها و آمیزش‌های وسیع جمعیتی در این سرزمین گردیده است.

اما از آنجا که در گذشته‌های دور در بسیاری از نواحی افغانستان کنونی، اقوام دری‌زبان و آریایی‌تباری (که بعداً تاجیک نامیده شدند) می‌زیستند و آنان جمعیت بومی به شمار می‌آمدند؛ بسیار طبیعی است که میزان دگرگونی جمعیتی و اختلاط قومی در میان آنان بیش از دیگران باشد؛ زیرا تازه‌واردان مهاجم و مهاجر یا بومیان را متواری ساخته، خود جایگزین آنان می‌شدند و یا با آنان وارد همزیستی، تعامل و اختلاط می‌گردیدند.

بنابراین مهاجمان و مهاجرانی چون یونانیان، اعراب مسلمان، ترک‌ها، مغول‌ها، هندی‌ها، یفتلی‌ها، سکایی‌ها، طخارها، کوشانی‌ها و دیگر کشور گشایان و قبایل صحراگرد، جملگی در قلمرو زیست اقوام دری‌زبان و آریایی‌تبار (بعداً مسمی به تاجیک) وارد شدند و بسیاری از آنان در این قوم جذب و هضم شدند و یا باعث آوارگی، جابجایی و یا احیاناً اضمحلال آنها گردیدند.

برایند و پیامد طبیعی و بدیهی چنان اختلاط‌های وسیع نژادی - فرهنگی در درازای چند هزار سال، و نیز گسترش فرهنگ و زبان تاجیک در میان دیگر گروه‌های قومی (مانند اقوام هزاره، چارایماق، قزلباش، سادات، اعراب و برخی قبایل پشتون)؛ این واقعیت خواهد بود که بگوییم: در حال حاضر (و حد اقل در افغانستان) عنوان «تاجیک» بیانگر یک چارچوب و نظام اتنیکی و تباری نیست؛ بلکه بیشتر یک قالب و چارچوب فرهنگی - زبانی را نمایش می‌دهد.

چه با رویکرد سستی به پدیده قوم نگاه کنیم (که قوم را گروهی از افراد می‌داند که همگی از نسل یک جدّ بزرگ شناخته شده ریشه می‌گیرد) و چه با نگاه و رویکرد جامعه‌شناسانه (گروه بزرگی از افراد که دارای جدّ واقعی یا فرضی ... باشند) به این موضوع نظر افکنیم؛ در هر دو صورت نمی‌توان تمام افراد و گروه‌هایی را که امروزه تاجیک خوانده می‌شوند، دارای جدّ و نیای مشترک واقعی یا فرضی تصور کرد و همه را در چارچوب یک گروه اتنیکی جای داد. افراد و گروه‌هایی که امروزه تاجیک نامیده می‌شوند، از ترکیب و تلفیق اقوام آریایی، ترک، مغول، عرب و دیگر اقوام متعدد مهاجر و مهاجم تشکیل گردیده است و تنها فرهنگ و زبان آریین‌های اولیه را نسل اندر نسل حفظ کرده، در میان دیگر اقوام نیز گسترش داده‌اند.

امروزه مرزهای هویتی تاجیک با همین زبان و فرهنگ قابل تعریف و تبیین است؛ نه با نیای واحد و تبار مشترک. می‌توان همه گروه‌های یاد شده را در درون یک چارچوب فرهنگی - زبانی بنام «فارسی زبان» و «دری زبان» جای داد.

هرگاه نگاه تباری به اصطلاح تاجیک داشته باشیم و آن را به مفهوم «شعبه و شاخه‌ای از نژاد بزرگ آریایی» بدانیم، در این صورت، دایره آن را بسیار محدود کرده‌ایم و بسیاری از گروه‌هایی که اینک در افغانستان تاجیک خوانده می‌شوند، خود به خود از این چارچوب خارج خواهند شد. افراد و گروه‌های تاجیک تبار به مفهوم اتنیکی و نژادی و یا اصطلاحاً «تاجیک خالص» را شاید بتوان تنها در درّه‌ها و کوهپایه‌های منزوی پامیر و هندوکش مانند درّه‌های بدخشان و درّه‌های پنجشیر و نجراب یافت که اصطلاحاً به آنان «تاجیک‌های کوهستانی» می‌گویند و آنها درصددِ ناپیزی از مجموعه گسترده تاجیک‌ها را تشکیل می‌دهند.

به نظر می‌رسد خود تاجیک‌های افغانستان نیز عنوان «تاجیک» را به مفهوم یک چارچوب فرهنگی - زبانی به کار می‌برند یا حد اقل علاقمندند که چنین باشد؛ زیرا بسیاری از دیدگاه‌ها و

برداشت‌های آنان از هویت، تاریخ و فرهنگ تاجیک تنها در چارچوب یادشده قابل توجیه و تبیین است. این دیدگاه‌ها تنها در صورتی با حقایق و واقعیت‌های تاریخی و عینی موجود می‌تواند سازگار باشد که اصطلاح تاجیک را معادل و مساوی با «دری زبان» بدانند.

اینک چند نمونه و مثال از چنین دیدگاه‌هایی:

(۱) پوهاند عبدالاحمد جاوید و پوهاند عمر صالح در کتاب جغرافیه صنف نهم، هزاره‌ها را «جماعتی از تاجیکان» می‌دانند (جاوید و صالح، ۱۳۴۵: ۲۳-۲۲).

(۲) نجیب مایل هروی و پوهاند جاوید، طوایف چهارگانه‌ای موسوم به چارایماق را نیز تاجیک می‌دانند (مایل هروی، ۱۳۷۱: ۱۹/ جاوید: ۱۹۸).

(۳) پوهاند جاوید در نوشته فوق‌الذکر علاوه بر چارایماق، اقوام قلچهای پامیر، پشه‌ای‌ها، آرمولی‌ها و نظایر آنها را نیز تاجیک بر می‌شمارد (همان: ۱۹۷).

نیاز به گفتن نیست که اقوامی چون هزاره و چارایماق با نگاه و رویکرد نژادی - اتنیکی، با هیچ معیار و منطقی در قالب قومیت تاجیک نمی‌گنجند؛ مگر اینکه عنوان تاجیک را بیانگر هویت زبانی و مساوی با دری زبان بدانیم.

هم‌چنین آنان (نویسندگان تاجیکِ افغان) بسیاری از مشاهیر و معاریف علمی، تاریخی، سیاسی و ادبی گذشته و معاصر را جزء کتله تاجیک به شمار آورده‌اند؛ در حالی که صرفاً دری زبان بودن آنان محرز و مسلم است، نه تاجیک‌تبار بودن شان؛ مانند نمونه‌ها و مثال‌های ذیل:

(۴) ظاهر طنین در کتاب «افغانستان در قرن بیستم» داکتر محمد یوسف نخستین صدر اعظم دهه دموکراسی را بدون ذکر منبع و دلیل، تاجیک معرفی کرده است (طنین، ۱۳۸۴: ۱۱۷)؛ در حالی که مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ بطور ضمنی و محمد احسان پژوهش به صراحت و روشنی، داکتر یوسف را قزلباش دانسته‌اند (فرهنگ، ۱۳۸۰: ۷۴۴/ پژوهش، ۱۳۸۴: ۱۵۵).

۵) نمونه و مثال دیگر از این دست، پوهاند عبدالاحمد جاوید است. وی با تاجیک قلمداد کردن بسیاری از اقوام افغانستان، آشکارا نشان داد که در تاجیک‌گرایی و تاجیک‌سازی دیگر اقوام، کاسه‌ای از آش داغ‌تر و مسیحی‌ای کاتولیک‌تر از پاپ است؛ اما نکته جالب اینجاست که بنا به نوشته آقای پژوهش و با اشاره دقیق به نسب و اجداد وی، پوهاند جاوید خود یک قزلباش و طبعاً ترک‌تبار بود (پژوهش، همان: ۱۶۸).

۶) مثال دیگر از چهره‌های متأخر و معاصر در این مورد، می‌توان از مبارز و انقلابی مشهور محمد طاهر بدخشی یاد کرد. وی در زمان حیات خود بیشتر به عنوان یک فعال سیاسی تاجیک شناخته می‌شد؛ اما در نبشته‌ها و آثاری که پس از مرگ وی نشر گردیده به این حقیقت اشاره شده که وی ازبک تبار و یا ترکیبی از ازبک - تاجیک بوده است.

در خصوص این سه مثال نیز اگر عنوان تاجیک را به مفهوم یک گروه تباری در نظر بگیریم، قزلباش‌ها و ازبک‌ها با هیچ توجیهی در درون این چارچوب قرار نمی‌گیرند؛ زیرا ازبک‌های مغول-تبار و ترک‌زبان، شاخص‌ترین نماد حضور اقوام زرد پوست در افغانستان و آسیای میانه هستند و قزلباش‌ها نیز چنانکه بعداً خواهد آمد، اغلب ترک‌تبارند.

اما اگر اصطلاح «تاجیک» را به معنای «دری زبان» در نظر بگیریم، درین صورت قزلباش‌ها نیز دری‌زبان و دارای اشتراکات فرهنگی گسترده با تاجیک‌ها هستند و طاهر بدخشی^{۳۳} نیز دری-زبان و مدافع سرسخت این زبان در لویه جرگه^{۳۴} تصویب قانون اساسی سال ۱۳۴۳ بود.

۱) محمد طاهر بدخشی یکی از فعالان سیاسی و روشنفکران سرشناس افغانستان، در سال ۱۳۱۲ خورشیدی در یکی از محلات شهر فیض آباد مرکز ولایت بدخشان به دنیا آمد. ابتداء به تحصیل علوم دینی پرداخت و سپس به تحصیلات جدید روی آورد و از دانشگاه کابل در رشته اقتصاد و حقوق فارغ التحصیل گردید. وی از بنیانگذاران «جمعیت خراسان» در سال ۱۳۳۱ بود و هم‌چنین از اعضای مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان در سال ۱۳۴۳ بود؛ اما در سال ۱۳۴۷ از حزب یادشده کناره‌گیری کرد و «محمل انتظار» را پدید آورد. وی از سال ۴۷ تا ۱۳۵۷ پنج بار به زندان انداخته شد و سرانجام در هشت عقرب (آبان) ۱۳۵۸ در زندان حفیظ الله امین (هم‌حزبی و هم‌فکر پیشین خود) اعدام گردید.

۷) نمونه چهارم در این زمینه، استاد خلیل الله خلیلی شاعر، ادیب و سیاستمدار معروف است. وی به دلایل زیر به حیث یک شخصیت «تاجیک» شهرت داشت:

الف) او متولد شهر کابل و یک دری‌زبان بود و تمام آثار و اشعارش را نیز به دری نوشته و سروده بود؛

ب) خلیلی و پدرش از کارگزاران حکومت حبیب الله سقازاده نخستین امیر تاجیک تبار افغانستان بودند؛

ج) استاد خلیلی در سال‌های جهاد از هواداران حزب تاجیکی «جمعیت اسلامی» بود و فرزندش (مسعود خلیلی) نیز از اعضای عالی رتبه این حزب و از یاران آمر مسعود بود.

به دلایل پیش گفته و سایر دلایل، باور عمومی بر این بود که استاد خلیلی یک شخصیت تاجیک‌تبار است. اما آنگونه که در زندگی‌نامه نامبرده در منابع مختلف ثبت گردیده، او و خاندانش متعلق به قبیله «صافی» بودند که از قبایل مشهور پشتون‌تبار است که ما هم در بخش طوایف و قبایل پشتون ذکر کرده‌ایم. از قضا، پدر استاد (میرزا حسین خان مستوفی الممالک) و مادر ایشان (دختر عبد القادر خان صافی) هردو به همین عشیره تعلق داشتند (خلیلی، ۱۳۶۹: الف).

در این مثال نیز یک چهره پشتون‌تبار ناب، صرفاً به دلیل دری‌زبان بودن، به باور عمومی مردم، در زمره تاجیک‌ها قلمداد گردیده است. این امر نشان می‌دهد که در عرف مردم افغانستان، اصطلاح «تاجیک» یک چارچوب کلان فرهنگی و زبانی و مساوی با دری‌زبان است، نه یک چارچوب اتنیکی و تباری.

³⁴ لوی به معنای بزرگ و جرگه به معنای مجلس یا اجتماع است. لویه جرگه یا مجلس بزرگ عبارت است از اجتماع بزرگ سران قبایل، ریشفیدان، ثروتمندان، افراد صاحب نفوذ و نخبگان سیاسی و اجتماعی که به منظور مشورت و تصمیم‌گیری در مسائل حیاتی کشور مانند اعلان جنگ یا صلح، تغییر نظام سیاسی، تصویب قانون اساسی و امثال آن برگزار می‌گردد و گاه نیز وظیفه مجلس مؤسسان را ایفا می‌کند.

۸) اخیراً یک پژوهشگر تاجیکِ افغان بنام صالح محمد خلیق، کتابی منتشر نموده است بنام «تاریخ ادبیات بلخ».^{۳۰} وی در این اثر، تاریخ و تحولات فرهنگی و ادبی بلخ و متعلقات آن را از کهن‌ترین روزگاران تا اوایل قرن بیست و یکم مورد بررسی قرار داده است.

آقای خلیق در این کتاب، صدها شاعر، نویسنده، ادیب، مؤرخ، محدث، فیلسوف، طبیب، دانشمند و دیگر مشاهیر و معاریف بلخی را بدون ذکر هیچگونه سند و مدرک، تاجیک‌تبار معرفی و ثبت کرده است. از بزرگان و مشاهیری چون ابن سنای بلخی، مولانای بلخی، ناصر و خسرو، رابعه بلخی، منهاج السراج جوزجانی، ابومسلم خراسانی، برمکیان بلخی، عبدالقادر بیدل و صدها چهره نام‌آور پیشین تا صدها شاعر و نویسنده حاضر و معاصر، جملگی در اثر آقای خلیق، تاجیک معرفی شده‌اند.

به نظر می‌رسد آقای خلیق در این کتاب از قاعده نامکتوب «هر دری‌زبان و فارسی‌گوی الزاماً تاجیک به شمار می‌رود» استفاده کرده و موضوع تیره و تبار را با موضوع فرهنگ و زبان، خلط و خبط کرده است و بر همین اساس، تمام مشاهیر و معاریفی را که شعر، نبشته یا اثری به زبان دری خلق نموده، در شمار تاجیکان ثبت کرده است.

در حالی که اگر اصطلاح تاجیک را به مفهوم تباری و معطوف به اشتراکات خونی و اجدادی در نظر بگیریم - نه یک چارچوب کلان فرهنگی و زبانی - اغلب آن مشاهیر و اکابر با هیچ توجیه و منطقی در قالب خُرد تاجیک جای نمی‌گیرند. اولاً بسیاری از مشاهیر و فرزندان کهن اساساً منشأ و هویت تباری‌شان نامعلوم است و اثبات تعلق تباری آنان نیاز به ارایه سند و منبع معتبر و موثق دارد؛ ثانیاً بخشی از مشاهیر دری‌زبان و فارسی‌گوی پیشین، ترک‌تبار بودن شان محرز

۳) تاریخ ادبیات بلخ (از کهن‌ترین روزگاران تا اوایل سده بیست و یکم)، صالح محمد خلیق، ناشر: انجمن نویسندگان بلخ، ۱۳۸۷ هـ. ش. (چاپ اول)، ۶۶۹ صفحه.

و مسلم است؛ ثالثاً تعدادی از شاعران و ادیبان معاصر که در این کتاب، تاجیک معرفی شده‌اند، اینک در قید حیاتند و هزاره یا ازبک‌تبار بودن آنان از کفر ابلیس هم مشهورتر است و می‌توان هویت تباری آنان را از خودشان جویا شد؛ مانند محمد علی افتخاری، محمد بشیر رحیمی (مقیم کانادا) محمد امین محمدی و شهباز ایرج که سه نفر اول هزاره و نفر چهارم ازبک هستند.

با در نظر داشت حقایق فوق، تردیدی باقی نمی‌ماند که آقای خلیق نیز اصطلاح «تاجیک» را معادل و مساوی با دری‌زبان و فارسی‌گوی و به حیث یک چارچوب کلان فرهنگی به کار برده است، نه به مفهوم یک تیره و تبار خاص.

۹) از همه عریان‌تر و صریح‌تر، آقای «پویان» در تقسیم‌بندی گروه‌های قومی مقیم هرات به این حقیقت اذعان می‌کند که عنوان تاجیک بیانگر یک چارچوب و نظام فرهنگی و زبانی است؛ نه نشانگر یک چارچوب تباری و خونی:

«جهت آگاهی خوانندگان به نام اقوام، طوایف و شاخه‌های متنوع آن [در حوزه ولایت هرات] اشاره می‌شود:

تاجیک، قائینی، ساخری (ساغری)، بلوچ، طاهری، عرب (عرب‌ها به کلی در فرهنگ هرات ذوب شده‌اند)، حضرت‌ها، میرها، آقه‌ها، خواجه‌ها، میرزاها، خوافی، فیروزکوهی، هزاره، بختیاری، زوری، تایمنی، جمشیدی، قپچاق، مغول‌ها، تیموری، درگزی (تاجیک)، مروی، میش‌مست، بایلانی، میرزابایی، مبادی، زینلی محمودی، کارت بلند، ذکنی، نائب‌ها، بایری، روندی، ترکمان، سرخکمان، مالکی و غیره.

تمام این اقوام و لایه‌های آن در مجموعه عمومی تاجیکان جا گرفته و زبان دری و فرهنگ پرریشه خراسانی از آن کتله واحد هراتی ساخته است.

طوایف اوغان (پشتوزبان): نورزایی، آلكوزایی، مومند، كاكړ، وردك، باركزایی، اسحاقزایی، یوسفزایی، پوپل زایی، آچكزایی، بردرانی، علیزایی، ماكو، خوگیانی و مشوانی» (پویان، ۱۳۸۸: ۸۷ و ۸۸).

چنانکه مشاهده می‌شود، در این متن به وضاحت و صراحت بیشتر، بسیاری از اقوامی که ترک‌تبار بودن و یا ترک - مغول‌تبار بودن شان از آفتاب هم روشن‌تر است (مانند هزاره، تایمنی، زوری، فیروزکوهی، قپچاق، مغول، تیموری، ترکمان و ...) و نیز اقوامی که ریشه سامی دارند (مانند عرب) و یا اقوامی که از شاخه‌ها و شعبه‌های دیگر نژاد آریایی به شمار می‌روند (مانند بلوچ)؛ جملگی در زمره «تاجیک» به شمار آمده‌اند؛ در حالی که تنها نقطه اشتراک و حلقه وصل آنان همان زبان دری و فرهنگ مشترک خراسانی است؛ اما خاستگاه تباری و نژادی آنان به شدت متنوع و متفاوت است.

تنها طوایف و قبایل پشتون در متن فوق به صورت جداگانه فهرست گردیده و از مجموعه تاجیک به شمار نیامده‌اند؛ صرفاً به این دلیل که آنان زبان و فرهنگ جداگانه دارند. بر این اساس، متن یادشده با صراحت بیشتر، اصطلاح تاجیک را یک چارچوب فرهنگی و زبانی می‌داند؛ نه چارچوب تباری و اتنیکی.

علاوه بر پژوهندگان تاجیک افغان (که نمونه‌های از دیدگاه‌های آنان مورد اشاره قرار گرفت) تعداد قابل توجهی از پژوهندگان داخلی و خارجی نیز به این حقیقت اشاره کرده‌اند که عنوان «تاجیک» بیانگر یک هویت فرهنگی - زبانی است، نه یک هویت تباری و نژادی:

۱۰) سخن نخست در این خصوص از «علی دیوانه‌قل» محقق تاجیکستانی است که در بخش «دیدگاه‌ها در مورد منشأ نژادی تاجیک‌ها» به عنوان آخرین دیدگاه نقل شد. وی تصریح می‌-

کند که نتایج تحقیقات ۱۶۰ پژوهشگر نشان می‌دهد که واژه تاجیک در ابتدا نام یکی از اقوام خراسان بزرگ بوده است؛ اما اینک به همه فارسی زبانان اطلاق می‌شود.

(۱۱) خ. بیلو در مورد تاجیک‌های افغانستان چنین می‌گوید:

آنها قسمت عمده و عدّه زیادی از ساکنان افغانستان را تشکیل می‌دهند. تاجیکان در ناحیه بزرگی در افغانستان که از هرات تا خیبر و از قندهار تا سیحون، حتی کاشغر ممتد است، سکنی دارند و کلمه تاجیک در این ایام بطور کلی بر همه مردم دری زبان افغانستان اطلاق می‌شود (نظروف، ۱۹۹۹: ۲۰).

(۱۲) برنت گلاتزر^{۳۶} نیز در تبیین هویت تاجیک چنین نوشته است:

«گروه قومی خواندن آنها [تاجیک‌ها] مستلزم گسترده‌تر کردن دامنه تعاریف معمولی از قومیت است. هیچ حد و مرز شناخته شده فرهنگی، اجتماعی یا سیاسی بین آنها و دیگران وجود ندارد. گروه‌هایی از مردم که تاجیک نامیده می‌شوند در سرتاسر کشور زندگی می‌کنند ...

تاجیک عمدتاً یک اصطلاح تحلیلی است که دیگران بکار می‌برند تا کسی را مشخص کنند که تعلق به یک جامعه قبیله‌ای ندارند، فارسی صحبت می‌کنند و غالباً سنی هستند. به نظر می‌رسد تمایل فزاینده‌ای وجود دارد که افغان‌های فارسی زبان غیر وابسته به قبایل، خود را هنگام معرفی به دیگران تاجیک بنامند» (گلاتزر، ۱۹۹۸: ۲۳۰).^{۳۷}

(۱۳) «شیرین آکینر» نویسنده کتاب «اقوام مسلمان اتحاد شوروی» نیز شرح زیر را از کاربرد

عنوان تاجیک در افغانستان ارائه می‌دهد:

«حدود دو میلیون تاجیک در افغانستان وجود دارد، اما از آنجا که عنوان تاجیک در افغانستان

به فارسی‌زبانان اطلاق می‌شود، این رقم به طور دقیق تاجیک‌هایی را که با تاجیک‌های شوروی

³⁶ Bernt, Glatzer

³⁷ Shirin, Akiner

[تاجیکستان امروز] قرابت نژادی دارند، مشخص نمی‌کند. افغان‌هایی که در منطقه میمنه - بدخشان زندگی می‌کنند، شباهت نژادی و فرهنگی بیشتری با تاجیک‌های شوروی [تاجیکستان] دارند» (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۸۰).

مجموعه گفته‌ها و شواهد فوق نشان می‌دهد که عنوان و اصطلاح «تاجیک» حداقل در افغانستان، بیانگر و نشانگر یک چهارچوب فرهنگی و زبانی و به معنای «دری‌زبانان» است؛ نه یک چهارچوب تباری و نژادی خاص. هرگاه عنوان تاجیک به معنای اول باشد، در این حالت بخش عمده‌ای از جمعیت افغانستان در سراسر این کشور، تاجیک و دری‌زبان و دارای فرهنگ خراسانی خواهد بود؛ اما اگر تاجیک به معنای دوم باشد، در این حالت باید تنها در دره‌های مهجور بدخشان و پنجشیر، رد پای تاجیک را جستجو کرد.

ج) زیست‌بوم و جمعیت:

تاجیک‌ها به‌طور گسترده و متراکم در سه کشور تاجیکستان، ازبکستان و افغانستان زندگی می‌کنند؛ اما به شکل گروه‌های اقلیت و پراکنده در سراسر آسیای میانه و فدراسیون روسیه نیز به سر می‌برند. برخی منابع از حضور آنان در ترکستان شرقی (ایالت سین‌کیانگ چین) و ایالت‌های شرقی ایران نیز سخن گفته‌اند.

در مورد اول (چین) ممکن است این ادعا چندان دور از واقع نباشد و گروه‌هایی از این قومیت در سرزمین یادشده حضور داشته باشند. اما در مورد دوم (ایران) صحت و سقم این ادعا بستگی به طرز تلقی ما از عنوان تاجیک دارد. هرگاه مانند استاد محیط طباطبایی، عنوان تاجیک را مساوی و معادل با آریایی‌های فارسی زبان ساکن ایران کنونی بدانیم، در این صورت نیمی از جمعیت ایران، تاجیک خواهد بود که در سراسر این کشور پراکنده‌اند؛ اما اگر عنوان تاجیک را

چارچوبی مختص به یکی از شاخه‌های اقوام آریایی با نیاکان مشترک به نام «تاجیک» بدانیم، درین صورت می‌توان گفت ممکن است گروه‌هایی از همان قومیت در ایران هم ساکن باشند.

علی‌رغم اینکه کشوری بنام تاجیکستان و سرزمین تاجیک‌ها در جغرافیای منطقه و جهان وجود دارد؛ با این حال اکثریت تاجیک‌ها در بیرون از قلمرو کشور یادشده به سر می‌برند. به گفته یک پژوهشگر تاجیکستانی، تنها ۳۸٪ از تاجیکان در اتحاد شوروی (جمهوری‌های آسیای مرکزی و روسیه‌ی فعلی) و ۶۲٪ در افغانستان سکونت دارند (نظروف، ۱۹۹۹: ۷).

یعقوب جان سلیموف وزیر خارجه پیشین تاجیکستان در سال ۱۹۹۵م. ضمن اینکه خواستار وحدت سیاسی اقوام جدا افتاده تاجیک گردید، جمعیت آنها را در قلمرو سه کشور یادشده به این شرح برشمرد: «۶ میلیون تاجیک در جمهوری ازبکستان، ۷/۵ میلیون در جمهوری اسلامی افغانستان و سه میلیون در تاجیکستان» (هیمن، ۱۹۹۸: ۱۸۳). بر اساس آمار سال ۱۹۸۹م. «تعداد ۳۸ هزار تاجیک در روسیه، ۳۳ هزار در قیرقیزستان، ۲۵ هزار در قزاقستان و گروهی دیگر در ترکمنستان به سر می‌بردند» (دانشنامه جهان اسلام: ذیل تاجیک/تاجیک‌ها).

محل زیست گروه قومی تاجیک در افغانستان، عمدتاً نواحی شمال، شمال شرق و غرب این سرزمین به شمول ولایت‌های بدخشان، تخار، کاپیسا، پنجشیر، پروان و هرات می‌باشد. بعلاوه جمعیت قابل ملاحظه‌ای از تاجیک‌ها در ولایت‌ها و شهرهای کابل، بلخ، غزنی، سمنگان، لغمان و سایر نواحی شمالی و مرکزی کشور، زندگی می‌کنند.

هرگاه دیدگاه برخی از صاحب نظران تاجیک‌تبار دایر بر عمومیت و فراگیری عنوان تاجیک نسبت به اقوام هزاره، چارایماق، پشه‌ای و امثال آنها را بپذیریم؛ و یا عنوان یادشده را نه بیانگر هویت تباری، بلکه نشانگر یک چارچوب زبانی و فرهنگی، و مساوی با «فارسی زبان» بدانیم؛

درین صورت گستره جغرافیایی مردم تاجیک در افغانستان بسیار وسیع خواهد شد و جز نواحی پشتون نشین جنوب، اغلب قلمرو و نواحی کشور را در بر خواهد گرفت.

پوهاند جاوید در خصوص محل زیست و سکونت تاجیک‌های افغانستان، معلومات ذیل را ارائه داده است:

«هرچند تاجیک‌های افغانستان از نظر وابستگی و پیوستگی به گروه نژادی خاص تشکّل خلقی منظم داشته، اما آنها را از نظر محل زندگی و سکونت زیر عنوان‌های ذیل می‌توان مطالعه کرد:

الف) تاجیک‌های شهرنشین یا اسکان یافته یا مقیمی که در شهرهای بزرگی چون هرات، کابل و بدخشان و نظایر آن زندگی می‌کنند و در ردیف تاجیک‌های قدیم سغد و خوارزم، سمرقند و بخارا و هم‌چنین طوایف گوناگون فارسی زبان ایران قرار می‌گیرند.

ب) تاجیک‌های ده نشین که در درّه‌ها و وادی‌های سرسبز افغانستان عمر به سر می‌برند، مانند ساکنان درّه پنج‌شیر، درّه شکاری، بامیان و غرستان، ایماق‌های چهارگانه (فیروزکوهی، جمشیدی، تیمور و تایمنی)، پشه‌ای‌های لغمان و کنر و آرموری‌های لوگر و کانی گرم و چهار ایماق که از قوم غور و تاجیکند و با وجود نژاد و زبان آریایی به کلمه ایماق، اما در اصل اویماق معروفند.

ج) ساکنان دری زبان یا فارسی زبان که در بین قوم‌های ترکی زبان و پشتو زبان و امثال آنها زندگی می‌کنند، مانند مردم شهر کندوز و تالیکا [شاید مقصود تالقان باشد]، گردیز و جلال آباد. ساکنان لغمان را از قدیم تاجیک خوانده و نوشته اند ...

د) تاجیک‌های کوهستانی یا کوه‌نشین که در دامنه‌های هندوکش و پامیر زندگی می‌کنند»

(جاوید: ۱۹۸-۱۹۷).

د) زبان و مذهب:

زبان تاجیک‌های افغانستان فارسی دری است که شاخه‌ای از گروه زبان‌های هندو اروپایی به شمار می‌رود. همین زبان واحد را با اندکی تفاوت لهجه، در تاجیکستان «تاجیکی» در ایران «فارسی» و در افغانستان «دری» می‌گویند. زادگاه و خاستگاه زبان دری، سرزمین خراسان و حوزه تمدنی بلخ و بخارا بوده است که خراسانی‌ها و از جمله اجداد تاجیک‌ها در تکوین و رشد آن سهم بزرگی داشته‌اند. بنابراین زبان دری یا تاجیکی نه تنها از ورای خراسان به این سرزمین نیامده، بلکه از خراسان به دیگر سرزمین‌ها مانند ایران کنونی، شبه قاره هند و آسیای صغیر رفته و زبان بومی و اصلی ساکنان این سرزمین بوده است.

امروزه علاوه بر تاجیک‌ها، اقوامی دیگری مانند هزاره‌ها، ایماق‌ها، قزلباش‌ها، بیات‌ها، خلیلی‌ها و «برخی از قبایل پشتون مانند نورزایی‌های جنوب غرب» (گل‌تزر، ۱۹۹۸: ۲۴۴) نیز به زبان دری تکلم می‌کنند. تعدادی کثیری از افراد و گروه‌های قومی که زبان مادری شان دری نیست، نیز دری را بعنوان زبان دوم مورد استفاده قرار می‌دهند. فارسی دری تنها زبان نیست که می‌تواند بعنوان زبان مشترک و ملی میان اقوام متنوع افغانستان مورد بهره‌برداری قرار گیرد.

دین تاجیک‌ها اسلام و مذهب اکثریت آنها سنی حنفی است؛ ولی تعداد قابل ملاحظه‌ای از تاجیک‌ها نیز شیعه دوازده امامی و اسماعیلی هستند. اسماعیلیان خراسان که گروه پرنفوس و پرنفوذ بودند، اغلب در میان تاجیک‌ها و فارسی زبانان این سرزمین رشد و نمو نمودند.

ه) مردم‌شناسی و پیشینه فرهنگی تاجیک‌ها:

تاجیک‌ها سهم بزرگی در تکوین و بالندگی فرهنگ و تمدن خراسان و نیز تکوین، تداوم و توسعهٔ زبان و ادبیات غنی و پر بار دری در این سرزمین داشته‌اند. شاعران، ادیبان و اندیشمندان نامداری از میان دری زبانان خراسان برخاسته‌اند که اولین آنها رودکی سمرقندی (پدر شعر فارسی) و آخرین آنان جامی هروی بوده است.

اکنون نیز آنان از نظر دانش، تحصیلات، ادب، هنر و حضور در عرصه‌های دیوانی و رسانه-ای از اقوام پیشرو افغانستان هستند. تاجیک‌ها بیشتر و بیشتر از سایر اقوام افغانستان، زندگی قبیله-ای را رها کرده، به زندگی شهری و جمعی رو آورده‌اند.

آنان مردمان آرام، محتاط، شکیب، مسالمت‌جو، اهل مدارا، و خواهان زندگی آرام و بی‌درد سر هستند و از قدرت سازگاری با محیط‌های متنوع و متضاد و شرایط دشوار و متغیر برخوردارند. بسیاری از پژوهندگان تاجیک‌تبار و خارجی نیز به خصلت شکیبایی، نرم‌خویی و مسالمت‌جویی تاجیک‌ها اشاره کرده‌اند:

عبدالغیاث نوبهار: «این قوم به داشتن عدالت و زندگی مسالمت‌آمیز وصف شده‌اند ... آنان را مردمان غیر متظاهر، قدر شناس، گشاده رو و آرام دانسته‌اند.» (نوبهار: ۲۲۱-۲۱۷).

جلال الدین صدیقی: «تاجیک‌ها ... به عهد خود وفادارند و بر داشتن روابط حسنه با ملت‌های دیگر و روابط خویشاوندی و حسن معامله تأکید دارند.» (صدیقی: ۲۳۵).

پروفسور همام: «تاجیک‌های کوهستان نشین نیز به صلح طلبی و داشتن روحیهٔ روستایی و همگرا مشهورند.» (همام: ۹۸).

کولدوین: «ویژگی بارز قوم تاجیک صلح دوستی آنان است.» (دانشنامهٔ جهان اسلام: ذیل تاجیک).

این مسالمت‌جویی و نرم‌خویی - که خود آنان نیز بدان اذعان دارند - آنچنان در حیات تاریخی و اجتماعی تاجیک‌ها، برجسته و نمایان بوده که به معنای نرمی، سستی و فقدان شجاعت و جنگاوری آنان تعبیر شده است؛ چنانکه مولانا جلال الدین بلخی با اشاره به خصلت یاد شده آنان چنین گفته است:

یک حمله و صد حمله آمد شب تاریکی

چُستی کن و ترکی کن، نه نرمی و تاجیکی (نظروف، ۱۹۹۹: ۲۱).

مولانا در این شعر، چُستی و چالاکی را از خصایل ترک‌ها و نرمی و ملایمت را از خصایص تاجیک‌ها بر شمرده است.

عبدالرحمن جامی واژه تاجیک را به معنای عاجز و آرام به کار برده است:

پیش هندوی چشم خونریزت گشته ترکان زبون‌تر از تازیک (جاوید: ۲۰۱).

قاموس الاعلام ترکی نیز در این خصوص چنین آورده است:

«اینان [تاجیک‌ها] در شهرها به تجارت و پیشه‌وری و در دهات به زراعت و فلاحت اشتغال می‌ورزند و مردمان فعال هستند و نسبت به طوایف دیگر شهرنشین‌تر می‌باشند؛ ولی به اندازه ترکان و ازبکان و افغانان و تاتار و اقوام دیگر، جسور و سلحشور نیستند و از این رو در نظر ایشان [دیگر اقوام] حقیر محسوب می‌شوند» (عینی: ۲۰).

آنتونی هیمن^{۳۸} خبرنگار معاصر انگلیسی نیز باصراحت و وضوح بیشتر به روحیه یادشده تاجیک‌های افغانستان اشاره کرده است:

«تاجیک‌ها به رغم اهمیت عده و استیلای شان بر تجارت و حرف مختلف، گروه‌های قومی دیگر [آنان را] به عنوان یک «نیرو» به حساب نمی‌آورند. تحقیر تاجیک‌ها به علت حالت انفعالی و

³⁸ Anthony, Hyman

آمادگی و میل آنها به تسلیم و انقیاد در برابر حکومت دیگران، در این ضرب المثل پشتون‌ها منعکس است: «هزاره‌ها هزاره‌اند، پشتون‌ها پشتون؛ اما تاجیک‌ها ترکه‌ای [باقی مانده‌ی] کی هستند؟». این مثال تند و تیز و در عین حال ناهنجار و ناپخته [در میان پشتون‌ها] استفاده می‌شود؛ اگرچه در این خصوص ابهامات بسیاری همچنان بر جای می‌ماند» (هیمن، ۱۳۶۴: ۲۸-۲۷).

اکنون هم ضرب المثل یا تکیه کلام مشهوری در عرف مردم افغانستان جاری است که دقیقاً به نرمخویی تاجیک‌ها نسبت به دیگر اقوام اشاره دارد؛ می‌گویند «رحم ازبک و قهر تاجیک»؛ یعنی ازبک آنقدر تندخو و سخت‌گیر است و تاجیک آنسان نرم‌خو و ملایم، که رحم و رأفت ازبک مساوی با خشم و قهر تاجیک است.

قطع نظر از صحت و سقم این داوری‌ها و ارزیابی‌ها، در مجموع با مطالعه سرگذشت و سرنوشت ملل و اقوام مختلف منطقه در پرتو تاریخ می‌توان به این نتیجه رسید که تاجیک‌ها نسبت به دیگر اقوام مجاور (عرب‌ها، ترک‌ها، مغول‌ها، افغان‌ها و...) مدنی‌تر، انعطاف‌پذیرتر و آرام‌تر بوده‌اند؛ و در مقابل، اقوام یادشده نسبت به تاجیک‌ها، سلحشورتر، جنگ‌جوتر و پرخاش‌جوتر بوده‌اند.

وجود همین دو نوع خصلت نسبتاً متضاد در دو گروه یادشده (رندی و چُستی دیگران در برابر شکیبایی و نرمخویی تاجیکان)، آسیب‌ها و صدمات سهمگینی را متوجه تاجیک‌ها در روند تاریخ ساخته است. از هجوم سپاهیان اسلام و عرب تا آغاز قرن حاضر، تاجیک‌ها پیوسته مورد تهاجم و تاراج اعراب، ترک‌ها، مغول‌ها، تاتارها، افغان‌ها، روس‌ها، ازبک‌ها و دیگر اقوام همجوار قرار داشته‌اند.

سهمگین‌ترین صدمات در جریان یورش‌های ویرانگر چنگیزخان و تیمور گورکانی بر همه ساکنان خراسان از جمله تاجیک‌ها وارد گردید. بیشترین تأثیرات را بر زبان، فرهنگ و شیوه زندگی آنان، سیطره اعراب و اشغال یک صد ساله ترکستان توسط روس‌ها بر جای گذاشت.

مردم تاجیک قرن‌ها تحت سلطه و حاکمیت دیگر اقوام زندگی کرده‌اند. تنها حکومت تاجیکی که در این مدت طولانی پدید آمد، سامانیان بخارا بود؛ هرچند برخی از ملی‌گرایان تاجیک کوشیده‌اند تا سلسله‌های طاهریان، غوریان و آل کرت هرات را نیز تاجیک‌تبار معرفی کنند.

اگر در گذشته‌ها اقوام بیگانه‌ای چون اعراب، ترکان و تاتارها اسباب سیه‌روزی تاجیک‌ها بوده‌اند؛ ولی در دو قرن اخیر بیشترین صدمات و آسیب‌ها توسط هم‌تباران آنها یعنی اقوام هندو اروپایی متوجه خلق تاجیک گردیده است.

در گام نخست، حکومت قومی پشتون در افغانستان با گسترش دامنه حاکمیت خود بر حوزه‌های زیست مردم تاجیک، آنان را در سایه و تحت سیطره خود در آورد. در گام دوم، روس‌ها با اشغال ماوراءالنهر، نیمی از جمعیت و سرزمین تاجیک‌ها را در قفس آهنین کمونیسم انداخت. در گام سوم، شهرها و نواحی مهم تاجیک نشین مانند بخارا، سمرقند و فرغانه به کمک رژیم بلشویکی اتحاد شوروی، جزء قلمرو جمهوری ازبکستان قرار گرفت. با این سه رویداد تقریباً نام مردم تاجیک از صفحه روزگار محو گردید و زیست‌بوم آنان میان حکومت‌ها و اقوام مهاجم و مجاور تقسیم گردید.

در گام چهارم، ضربه کاری و نهایی را بر پیکر زخم خورده و مثله شده خلق تاجیک، هم-تباران و هم‌زبانان فارسی آنان و رژیم پهلوی وارد ساختند. ناسیونالیست‌های جدید فارس و حکومت شؤونیست رضاخان که تاجیک‌ها را اسیر و گرفتار اقوام و حکومت‌های غالب و فاتح افغان، روس و ازبک یافتند؛ با سوء استفاده رندانه از فرصت، تمام موارد، مشاهیر، افتخارات، فرهنگ، تمدن، تاریخ و دیگر مشترکات گذشته را به نام خود ثبت کردند و بدین ترتیب ریشه و

پیشینه فرهنگی و تاریخی دری زبانان خراسان و آسیای میانه نیز با تبر ناسیونالیزم نوظهور آریایی رضاخانی قطع گردید.

کتاب کهن «اوستا» و آیین باستانی «زرتشتی» که توسط حکیم بلخ، حضرت زرتشت، در همین شهر و در میان آریائیان باختر و خراسان پدیده آمده بود، آیین و پیامبر ایرانی معرفی شد. زبان کهن فارسی دری و ادبیات غنی و بی‌مانند آن که در خراسان و در میان دری زبانان دامنه‌های هندوکش و پامیر پرورش یافته، بعدها وارد قلمرو فارس و عراق عجم (ایران کنونی) گردیده بود، بدون هیچگونه منطق و مبنای علمی و زبان‌شناختی، ادامه زبان پهلوی و یافهلوی اهالی فارس و طبعاً میراث فارس‌ها تلقی گردید. آیین باستانی نوروز که برای اولین بار در میان آریائیان بلخ و در کناره‌های جیحون پدید آمده بود و از موارث فرهنگی کهن باختر و خراسان بود، به عنوان آیین و عید ایرانی به دنیا معرفی گردید و ده‌ها نمونه دیگر از این دست.

پس از این دوره، اصطلاحاتی چون رودکی سمرقندی ایرانی، ابن سینای بلخی ایرانی، فارابی ترکستانی ایرانی، سنایی غزنوی ایرانی، جامی هروی ایرانی و ... در ایران رضاخانی رایج گردید؛ اما هیچ نامی از اقوام و خلق‌هایی که این مشاهیر از میان آنها برخاسته بود، به میان نمی‌آمد.

بدین ترتیب در یک تقسیم برادرانه و برابانه! سرزمین و جمعیت تاجیک‌ها میان افغان‌ها، روس‌ها و ازبک‌ها تقسیم شد؛ و تاریخ، فرهنگ، تمدن و میراث معنوی آنان هم نصیب اهالی فارس و حکومت فاشیست رضاخان گردید و ملت بی‌پناه تاجیک در زاویه گمنامی و فراموشی رانده شد. البته نکته‌ای که ذکر آن خالی از فایده نیست این است که دیگر هم‌تباران آریایی نژاد تاجیک‌ها مانند اهالی فارس و هندی‌ها نیز سرنوشت و سرگذشت بهتر از تاجیک‌ها نداشته‌اند. اهالی فارس که در دوره اسلامی، سرزمین شان «عراق عجم» خوانده می‌شد، به مدت ۱۳۰۰ سال

تحت سلطه و سیطره دیگر اقوام مانند عرب‌ها، ترک‌ها، ترکمن‌ها، آذری‌ها، افغان‌ها و سایر مهاجران زیسته‌اند و تنها حکومت آریایی‌نژاد و فارس‌تباری که در این مدت طولانی روی کار آمد، همانا رضاخان میرپنج و فرزندش محمد رضاشاه بود و بس.

هندی‌ها نیز در طول تاریخ خود همواره پایمال اقوام بیگانه بوده‌اند و تنها پس از خروج استعمار انگلیس بود که حکومت ملی هندی تشکیل گردید.

۳- هزاره

پیش درآمد:

هزاره‌های شیعه مذهب، دری زبان و از اقوام زرد پوست، سومین گروه بزرگ قومی در افغانستان هستند و تعداد آنان از ۱۵ تا ۲۰ درصد جمعیت کشور تخمین زده شده است. توضیح بیشتر در خصوص میزان جمعیت هزاره‌ها در بخش ترکیب قومی جمعیت افغانستان خواهد آمد. وجود و حضور گروه قومی یادشده با خصوصیات فیزیکی، زیستی، زبانی، مذهبی و فرهنگی کاملاً متمایز و منحصر به فرد در کوهپایه‌های مرکز افغانستان، اسباب حیرت و سردرگمی مورخان و پژوهشگران داخلی و خارجی را فراهم ساخته، نظرات گوناگون و گاه متناقضی را برانگیخته است. پرسش‌ها و ابهامات فراوانی پیرامون نژاد، زبان، مذهب و زیست‌بوم اولیه این مردم وجود دارد.

در حالی که اکثریت اقوام و ساکنان افغانستان سنی مذهب هستند، حضور این گروه شیعه مذهب در قلب چنین کشوری، پرسش‌هایی را خلق کرده است؛ مانند اینکه: مذهب شیعه در کدام زمان و توسط چه کس یا کسانی در میان این قوم رایج گردیده است؟ آیین و مذهب پیشین این مردم چه بوده است؟ در حالی که هزاره‌ها به نظر اغلب پژوهشگران از زیر شاخه‌های اقوام زرد پوست آسیایی هستند و بر این اساس زبان اولیه آنان فارسی نبوده است؛ آنوقت این پرسش‌ها مطرح می‌شود که زبان اولیه این مردم چه بوده؟ اگر تغییر زبان اتفاق افتاده است، در کدام زمان و چگونه؟ هزاره‌ها زبان فارسی را از کدام قوم و ملیت فرا گرفته‌اند؟

هم چنین موضوع خاستگاه نژادی و ریشه تباری هزاره‌ها یکی از گره‌های ناگشوده و موضوعات مناقشه‌برانگیز در حوزه مطالعات هزاره‌شناسی است که پرسش‌های بی‌پاسخ و ابهامات

روشن ناشده بسیاری را خلق کرده است. به همین ترتیب، موضوع بومی بودن یا مهاجر بودن هزاره‌ها و با فرض قبول احتمال دوم، زمان ورود و اسکان آنان به هزاره‌جات کنونی، از مباحث جنجال برانگیزی است که دیدگاه‌های متفاوت و گاه متضادی را برانگیخته است.

پرسش‌ها و ابهام‌های اساسی در موضوع هزاره‌شناسی، همین چهار پرسش فوق است که ما در ادامه سخن به بررسی مختصر آنها می‌پردازیم:

الف) تبارشناسی و منشأ نژادی:

نخستین معضل پیچیده و گره‌ناگشوده در حوزه مطالعات هزاره‌شناسی، یافتن منشأ و ریشه نژادی این گروه قومی است. موضوع یادشده، محل تلاقی و تعاطی آراء و نظرات به شدت متنوع و گاه متناقض صاحب نظران داخلی و خارجی گردیده است و تا کنون نظریه پذیرفته شده و مورد اجماعی در این خصوص وجود ندارد.

در یک جمع‌بندی کلی می‌توان گفت این نظریه‌های گوناگون، ریشه و منشأ تباری هزاره‌ها را به یکی از منابع و سرچشمه‌های ششگانه ذیل رسانده‌اند:

۱) هزاره‌ها یکی از شاخه‌های اقوام آریایی (و مشخصاً تاجیک) هستند؛ ۲) منشأ نژادی هزاره‌ها «مغولی» خالص است؛ ۳) هزاره‌ها ترکیبی از ترک و مغول هستند؛ ۴) ریشه و منشأ هزاره‌ها به اقوام تبتی و قیرغیزهای پامیر منتهی می‌شود؛ ۵) هزاره‌ها با «گورکان‌های ناپالی» دارای تبار مشترک هستند؛ ۶) هزاره‌ها از ساکنان بومی افغانستان هستند.

ما در اینجا خلاصه و چکیده‌ای از نظریه‌های مطرح شده در خصوص منشأ نژادی هزاره‌ها را به نقل از «تاریخ ملی هزاره» اثر تیمورخانف پژوهشگر تاجیک، «هزاره‌ها» اثر حسن پولادی (پژوهشگر هزاره‌تبار مقیم امریکا) و «تمدن ایرانی» نوشته جمعی از خاورشناسان فرانسوی، نقل می‌کنیم و جویندگان تفصیل بیشتر می‌توانند به منابع یادشده مراجعه کنند.

۱- نظریه بومی بودن هزاره‌ها: این دیدگاه که برای اولین بار توسط ژ. فیریر^{۳۹} محقق فرانسوی در قرن ۱۹ ارائه گردید، براین باور است که هزاره‌ها از سرزمین‌های دیگر به موطن فعلی خود مهاجرت نکرده، بلکه از دیر زمانی در محل کنونی شان سکونت داشته‌اند. بعدها محقق دیگر غربی بنام فلچر^{۴۰} و آ. فوشه^{۴۱} فرانسوی نیز این نظریه را تأیید کرده‌اند. از پژوهشگران افغانی عبدالحی حبیبی، پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی و جمع دیگر در تأیید این دیدگاه سخن گفته‌اند.

واضح است که دیدگاه یادشده بر فرض اثبات و تأیید، تنها بومی و قدیمی بودن هزاره‌ها را در سرزمین افغانستان کنونی اثبات می‌کند؛ اما منشأ و خاستگاه نژادی آنان را روشن نمی‌سازد.

۲- نظریه مغولی خالص بودن هزاره‌ها: رایج‌ترین نظریه در میان پژوهشگران و سیاحان غربی این بوده است که با توجه به رسوم و سیمای هزاره‌ها، منشأ و ریشه نژادی آنها را مغولی خالص و کامل بدانند. محققان و سیاحانی چون ه. و. بلیو^{۴۲}، وانبری^{۴۳}، برنز^{۴۴}، فریزر - تیلر^{۴۵}، هاکر^{۴۶}، فاکس^{۴۷}، ایوامورا^{۴۸}، ماکمون^{۴۹}، ابوالفضل دکنی، پروفیسور پتروشفسکی^{۵۰}، و. بارتولد، خانیکوف^{۵۱}، الفنستن^{۵۲}، و. گ. ومبری^{۵۳}، یول^{۵۴}، بویل^{۵۵}، خانم بیکن^{۵۶}، تزیجر^{۵۷}، ایلپاس و ... طرفدار این نظریه هستند.

³⁹ Ferrier

⁴⁰ Fletcher

⁴¹ A. Foucher

⁴² H.w. Bellew

⁴³ Vanbery

⁴⁴ Burnes

⁴⁵ Fraser- Tytler

⁴⁶ Hacher

⁴⁷ Fox

⁴⁸ Iwanmura

⁴⁹ Macmun

⁵⁰ Petrushevsky

⁵¹ Khanikoff

⁵² Elphinstone

⁵³ Vambery

⁵⁴ Yule

⁵⁵ Boyle

⁵⁶ Bacon

⁵⁷ Thesger

۳- نظریه ترک - مغولی بودن هزاره‌ها: محققانی چون پروفیسور ا. دورن^{۵۸}، ماکمون^{۵۹}، پرمودن، ی. ی. بیکن^{۶۰} و امثال آنها منشأ نژادی هزاره‌ها را ترکیب و تلفیقی از ترک و مغول می‌دانند. به نظر می‌رسد بسیاری از سوادمندان و آگاهان کنونی جامعه هزاره هم این دیدگاه را تأیید می‌کنند.

۴- دیدگاه تاجیک بودن هزاره‌ها: برخی دیگر از پژوهندگان مانند پروفیسور شرمین^{۶۱}، نسارف^{۶۲} محقق مشهور روس و تیمورخائف^{۶۳} پژوهشگر تاجیکستانی معتقدند که هزاره‌ها حاصل به هم آمیختن و ترکیب مغولان و عناصر محلی عمدتاً تاجیک می‌باشند. دوتن از محققان افغانی (پوهاند عبدالاحمد جاوید و عمر صالح) نیز هزاره‌ها را تاجیک می‌دانند که دیدگاه آنان قبلاً در مبحث مربوط به تاجیک‌ها ذکر گردید.

۵- دیدگاه تبتی و قیرغیز بودن منشأ هزاره‌ها: پژوهشگرانی چون مورکرافت^{۶۴}، تری بک، ترینکل^{۶۵} و ج. وود^{۶۶} هزاره‌ها را به خاطر استخوان‌بندی صورت و چهره به تبتی‌ها و قیرغیزهای پامیر نسبت داده‌اند.

۶- هزاره‌ها از ریشه گورکان‌های ناپالی: برخی دیگر از محققان مانند واین^{۶۷}، بلیو^{۶۸} و موهن لال^{۶۹} مورخ هندی معتقدند که هزاره‌ها به دلیل شباهت چهره و قیافه از ریشه گورکان‌های ناپالی یا گورخان‌های ناپال هستند.

⁵⁸ Dorn

⁵⁹ Macmunn

⁶⁰ Bacon

⁶¹ H. F. Schurmann

⁶² sneasarev

⁶³ Timurkhanove

⁶⁴ Moorcraft

⁶⁵ Trinkel

⁶⁶ J. Wood

⁶⁷ Vigne

⁶⁸ Bellew

⁶⁹ Mohan Lal

در کنار دیدگاه‌های یادشده که ناظر به یافتن خاستگاه نژادی برای کلّیت قوم هزاره هستند، برخی دیدگاه‌های دیگری نیز وجود دارند که تنها به بخشی و گروهی از قومیت هزاره می‌پردازند؛ مانند دیدگاه «بلیو» که معتقد است برخی از قبایل کوچک هزاره دای‌چوپان از قبیله هندی راجپوت^{۷۰} هستند که زمانی به این قسمت از کشور آمده اند. (پولادی، ۱۳۸۱: ۱۹-۱۳ / تیمورخائف، ۱۳۷۲: ۳۰-۱۹ / خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۸۱: ۳۱۵-۳۱۲).

در مجموع با عطف توجه به چهره و قیافه مغولوار هزاره‌ها و دیگر خصوصیات فیزیکی، وجود لغات فراوان ترکی و مغولی در زبان این مردم، برخی از آداب و سنن و نیز شیوه زندگی این جماعت؛ نمی‌توان تردید کرد که هزاره‌ها از زیر مجموعه‌های اقوام زرد پوست آسیایی (ترک و مغول) می‌باشند و ریشه و منشأ آنان به نژاد زرد بر می‌گردد؛ اما در عین حال این حقیقت را هم نمی‌توان از نظر دور داشت که تعدادی از اقوام دیگر و مخصوصاً تاجیک‌ها در تشکیل گروه قومی هزاره نقش برجسته داشته‌اند و اختلاط نژادی و تعامل فرهنگی گسترده میان دو گروه قومی یادشده صورت گرفته است. زبان کنونی، فرهنگ و برخی از آداب و شیوه زندگی هزاره‌ها گواه این مدعاست.

ب) تاریخ و منشأ پیدایش:

چنانکه پیش از این یادآور شدیم یکی از گره‌های ناگشوده در مطالعات هزاره‌شناسی، یافتن پاسخ این پرسش است که آیا هزاره‌ها از ساکنان بومی خراسان قدیم و افغانستان امروز هستند و یا از سرزمین‌های دیگر به این دیار هجرت کرده اند؟ برفرض قبول بخش دوم پرسش، آنان از کجا و کدام سرزمین به موطن فعلی خود مهاجرت کرده‌اند؟ این مهاجرت و اسکان مجدد در زیست‌بوم فعلی در چه زمانی اتفاق افتاده است؟

⁷⁰ Rajput

ناگفته روشن است که پاسخ پرسش‌های فوق، رابطه تنگاتنگ با موضوع منشأ نژادی هزاره‌ها دارد. هرگاه گره منشأ نژادی قومیت هزاره به درستی گشوده و روشن گردد، منشأ پیدایش آنان و پرسش بومی یا مهاجر بودن آنها نیز خود به خود گشوده و روشن خواهد شد.

در خصوص منشأ پیدایش هزاره‌ها، بحث بومی و مهاجر بودن آنان و زمان ورود و اسکان آنها در موطن کنونی، دیدگاه‌های متفاوت و گاه متعارضی ارائه گردیده است که به برخی از آنها اشاره می‌کنیم:

الف) تعدادی از پژوهشگران خارجی (بویژه انگلیسی‌ها) مانند بلیو، وان بری، برنز، فریزر و تیلر، فاکس، ایوامورا و ماکمون که منشأ نژادی هزاره‌ها را مغولی خالص می‌دانند، معتقدند که آنان توسط چنگیز خان مغول در هزاره‌جات فعلی ساکن شده‌اند (پولادی ۱۳۸۱: ۱۵).

ب) گروه دیگر از همین پژوهندگان مانند ابوالفضل دکنی، پتروشفسکی، یول و بویل که به مغولی بودن هزاره‌ها معتقدند، اظهار می‌دارند که هزاره‌ها توسط چنگیز خان در این سرزمین اسکان داده نشده؛ بلکه از اعقاب لشکر جغتای می‌باشند که توسط منگوقاآن به کمک هلاکوخان فرستاده شد (همان: ۱۶-۱۵).

ج) خانم بیکن معتقد است که هزاره‌ها مغولی هستند؛ اما بوسیله چنگیز خان در منطقه کنونی جایگزین نشده‌اند، بلکه در طول روزگاران بعد از استیلای چنگیزخان (۱۲۹۹ تا ۱۴۴۷ م.) در ناحیه فعلی مقیم شده‌اند (همان: ۱۶).

نیاز به توضیح نیست که این سه دیدگاه با اندک تفاوت در زمان اسکان، مشابه هم هستند. هر سه دیدگاه، هزاره‌ها را مهاجر و مبدأ مهاجرت آنان را سرزمین اصلی مغول‌ها (صحرای مغولستان) و زمان مهاجرت را از زمان تهاجم چنگیز خان به بعد می‌دانند.

د) تیمورخائف پژوهشگر تاجیکستانی نیز دیدگاهی مشابه با نظرات فوق دارد:

«ظاهراً دیده می‌شود که ملت هزاره در اواسط قرن چهاردهم میلادی شکل گرفته‌اند، حقیقتاً این تشکیلات در سرزمین هزاره‌جات در نتیجه وصلت عساکر مغولی با ساکنان منطقه صورت گرفته است؛ زیرا از این تاریخ به بعد اصطلاح هزاره برای اولین بار ابراز وجود نموده است، قبل از آن به نظر نمی‌رسد» (تیمورخائف، ۱۳۷۲: ۳۶).

براساس این دیدگاه نیز اجداد هزاره‌ها، مهاجمان یا مهاجران مغولی بوده که با ساکنان بومی ناحیه هزاره‌جات درهم آمیخته و گروه قومی هزاره را شکل داده‌اند.

ه) لوی دوپری^{۷۱} افغانستان‌شناس سرشناس امریکایی بدون هیچگونه توضیح و استدلال، صرفاً با اشاره گذرا می‌گوید: «اجداد آنها [هزاره‌ها] احتمالاً در حدود ۶۲۶-۸۵۰ / ۱۲۲۹-۱۴۴۷، از ترکستان چین به افغانستان آمده‌اند» (به نقل از: ارباب شیرانی و اعلم، ۱۳۸۷: ۵۲). این دیدگاه نیز هزاره‌ها را مهاجر و غیربومی می‌داند؛ اما منشأ مهاجرت آنها را ترکستان شرقی تحت تصرف چین ذکر می‌کند. هرگاه این نظریه، واقعیت داشته باشد، پس هزاره‌ها با اویغورهای ترک‌تبار چین دارای تبار مشترک می‌باشد.

و) آ. فوشه محقق و باستان‌شناس فرانسوی معتقد است که هزاره‌ها در زمان سفر هیون تسانگ جهانگرد مشهور چینی (قرن اول هجری) و بلکه هزار سال قبل از آن یعنی در زمان یورش اسکندر مقدونی، در سرزمین فعلی خود سکونت داشته‌اند (خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۸۱: ۳۱۴). ژ. فییر محقق فرانسوی قرن نوزدهم که پایه گذار نظریه بومی بودن هزاره‌ها بود، اعتقاد داشت که این مردم در زمان هجوم اسکندر در موطن فعلی خود می‌زیستند (خاوری، ۱۳۸۵: ۱۰۲).

⁷¹ L. Dupree

برخی دیگر از پژوهشگران خارجی مانند «فریه» فرانسوی و «فلچر» نیز این نظریه را مطرح کرده‌اند که هزاره‌ها از سرزمین‌های دیگر به این سرزمین مهاجرت نکرده‌اند؛ بلکه ساکنان بومی این سرزمین هستند (پولادی، همان: ۱۴).

ز) مخاییل وایرز^{۷۲} دانشمند زبان‌شناس آلمانی معتقد است که هزاره‌ها قبل از ورود مهاجمین در هزاره‌جات متوطن بوده‌اند و منشأ خیلی قدیمی‌تر دارند که امروزه قابل تشخیص نیست (نایل، ۱۳۷۲: ۲۹، نقل از: افغانستان ژورنال، ۱۹۷۵، ش ۳، استرالیا).

ح) اکثریت محققان و مورخان صاحب نام افغانی از اقوام مختلف افغانستان بر این نظر همداستان هستند که هزاره‌ها از ساکنان بسیار قدیمی این سرزمین می‌باشند و ارتباط علی - معلولی میان حضور آنان و تهاجم چنگیزخان مغول وجود ندارد. به باور اینان هرچند ممکن است هزاره‌ها عناصر و گروه‌هایی از مغولان مهاجم و مهاجر را در خود جذب کرده باشند؛ اما حداقل بخشی از اجداد هزاره‌های کنونی قرن‌ها قبل از یورش چنگیز خان در این سرزمین حضور داشته‌اند.

از جمله این محققان افراد ذیل را می‌توان نام برد: عبدالحی حبیبی، احمد علی کهزاد، غلام محمد غبار، عبدالاحمد جاوید، عمر صالح، پوهاند جلال الدین صدیقی، پوهاند شاه علی اکبر شهرستانی، پوهاند سید سلطان‌شاه همام، دکتر سید مخدوم رهین، حسین نایل و حاج کاظم یزدانی (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۷۰-۱۶۳ / نایل، همان: ۳۱-۲۸).

از مجموع دیدگاه‌های یادشده می‌توان به این نتیجه دست یافت که ممکن است گروه‌ها و عناصری از لشکریان چنگیزخان و هلاکوخان و یا دیگر گروه‌های مهاجر و مهاجم مغولی در دوره - های بعد، در تشکیل قوم هزاره سهم داشته باشند؛ اما بطور حتم بخشی از اجداد هزاره‌های کنونی،

⁷²M. Weiers

صدها سال قبل از یورش سپاه مغول در این سرزمین سکونت داشته اند؛ هرچند زمان دقیق اسکان آنان بطور دقیق مشخص نیست.

ج) زیست بوم:

هزاره‌ها بطور عموم در نواحی مرکزی افغانستان، ایالت بلوچستان پاکستان، استان خراسان^{۷۳} ایران و آسیای میانه^{۷۴} مانند ترکمنستان زندگی می‌کنند. محل زیست فعلی هزاره‌های افغانستان، کوهستان‌های مرکز این سرزمین می‌باشد که از چهار جهت توسط شهرها و ولایات کابل، غزنی، قندهار و بلخ (مزارشریف) احاطه شده است و «هزاره‌جات» یا «هزارستان» نامیده می‌شود که تقریباً ۷۰ هزار کیلومتر مربع وسعت دارد.

هزاره‌جات با هیچ‌یک از کشورهای همجوار دارای مرز مشترک نیست و از چهار جهت در محاصره زیستگاه و موطن دیگر اقوام قرار دارد. هم‌چنین هزاره‌ها تنها گروه از گروه‌های بزرگ قومی افغانستان به شمار می‌روند که از داشتن دولت هم‌تباریا اقوام همخون در جوار مرزهای افغانستان محروم هستند؛ در حالی که تاجیک‌ها دولت و سرزمین تاجیکستان، ازبک‌ها ازبکستان،

^{۷۳} در مورد هزاره‌های بلوچستان پاکستان و خراسان ایران، اطلاعات و معلومات سودمندی در کتاب‌های «مردم هزاره و خراسان بزرگ» نوشته محمد تقی خاوری و «پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها» نوشته حاج کاظم یزدانی موجود است. جویندگان می‌توانند به منابع یادشده مراجعه نمایند.

^{۷۴} بخشی از هزاره‌های آسیای میانه به دنبال یورش امیر عبدالرحمان (اواخر قرن نوزده و اوایل قرن بیست) به سرزمین این مردم موسوم به هزاره‌جات، به سوی آسیای میانه مهاجرت کردند؛ اما بخشی از آنها پیش از تاریخ یادشده در آسیای میانه زندگی می‌کردند. «شیرین آکینر» معلومات ذیل را در باره آنها ثبت کرده است: «... اکثر هزاره‌ها در افغانستان سکونت دارند، اما گروه کوچکی از بربری‌ها هنوز در دره مرغاب واقع در جمهوری ازبکستان دیده می‌شوند. در سرشماری سال ۱۹۲۶ [در اتحاد شوروی سابق] هزاره‌ها جداگانه ذکر شدند، اما در سرشماری‌های بعد جزو اقوام دیگر به حساب آمدند. در حال حاضر هزاره‌ها احتمالاً با ترکمن‌ها ذکر می‌شوند، زیرا ممکن است کاملاً جذب آنها شده باشند. و یا ممکن است آنها را جزو فارس‌ها به حساب آورند، زیرا هزاره‌ها از دیرباز با فارس‌ها وصلت می‌کردند. هم‌چنین در سال ۱۹۲۶ دوازده هزار هزاره در اتحاد شوروی وجود داشت که به دلیل تفاوت با هزاره‌های بربری جزو فارس‌ها به حساب آمدند.» (آکینر، ۱۳۶۶: ۴۵۲).

ترکمن‌ها ترکمنستان، هراتی‌ها ایران و پشتون‌ها پاکستان و قبایل پرشمار پشتون پاکستانی را در جوار مرزهای خود دارند.

هزاره‌جات در گذشته‌ها بنام های ذیل یاد می‌شده است: ناحیه شمال غربی بنام غرچه و غرجستان، قسمت های جنوب و جنوب غربی آن قبل از اسلام بنام اراکوزیا، مشهورترین نام در دوره اسلامی غور یا غورستان، پنج قرن قبل از میلاد بنام ستاگیدیا، پاروپامیزوس به روایت بطلمیوس یونانی، هزارستان قبل از تهاجم عبدالرحمان، زاول و زاولستان، بربستان و امثال آنها. هزاره‌جات فعلی ناحیه‌ایست به شدت کوهستانی، دشوارگذر، دارای طبیعت خشن، آب و هوای نامساعد، زمستان‌های طولانی و سرد، کم‌زمین و کم حاصل که تنها برای تبعید یا تعذیب یک گروه یا جماعت انسانی محل مناسبی است نه برای زندگی، تأمین معیشت و رشد استعدادها و قابلیت‌ها.

حاصلخیزترین و خوش آب و هواترین ناحیه هزارستان، ولایت ارزگان (به شمول ارزگان خاص، گیزاب، چوره، کیمسان، تیرین، دهرآود، دایه و فولاد) بود که به «کشمیر هزاره‌جات» شهرت داشت و در تهاجم سپاه امیر عبدالرحمان به این سرزمین در اواخر قرن ۱۹ و آغاز قرن ۲۰ میلادی، مورد اشغال و سپس غصب قبایل افغان قرار گرفت و تا امروز در اختیار آنان قرار دارد.

علاوه بر ارزگان، نواحی مساعد و حاصلخیز دیگری از مناطق هزاره‌نشین در ولایات مختلف مانند دای‌چوپان، زمینداور، ارغنداب و ... نیز در اعصار متأخر از تصرف هزاره‌ها بیرون کشیده شده است. از قرن دهم و یازدهم هجری بر اثر توسعه‌طلبی دیگر اقوام، هزاره‌ها بطور پیوسته و منظم به سوی کوهستان‌های دشوارگذر هزارستان رانده شده‌اند و این پروسه در عصر عبدالرحمان به اوج خود رسیده است.

آنچه اینک بعنوان هزاره‌جات یا موطن هزاره‌ها باقی مانده در واقع آن بخش‌هایی از سرزمین این مردم است که دیگر گروه‌های رقیب، آنجاها را به دلیل طبیعت خشن و آب و هوای نامساعد، شایسته زندگی و سکونت نمی‌دانستند و عامدانه و آگاهانه از اشغال آنها صرف نظر کرده‌اند.

مهمترین منطقه تاریخی و سیاحتی هزاره‌جات، وادی بامیان است که مجسمه‌های تخریب شده بودا، بقایای شهر غلغل، شهر ضحاک، شهر دره ککرک، چهلستون، بند امیر، دره فولادی و دیگر آثار مدنیت گذشته در این وادی قرار دارد. «از دیگر نواحی تاریخی هزارستان، مناطق ذیل را می‌توان نام برد: دشت ناهور و جغتو در غزنی، خوات در بهسود، اُجرستان در ارزگان، شیرقلعه در گیزاب، سلطان رباط در ورس و ...» (نایل، ۱۳۷۲: ۸۷-۵۷).

«هزاره‌جات منبع آب‌ها و سرچشمه رودهای افغانستان است و رود هلمند، هریرود، رود کابل، هیجده نهر مزار شریف و بلخ، رود ارغنداب و مانند آنها عموماً از کوهستان‌های مرتفع و پربرف هزاره‌جات منشأ می‌گیرند و باعث شادابی و سیرابی نواحی پیرامون می‌گردد» (همان: ۶۴-۵۶).

سرزمین هزاره‌جات از نظر منابع معدنی نسبتاً غنی است و معادن شناخته شده آن، سنگ آهن آجه‌گگ و ذغال سنگ دره صوف می‌باشد.

(د) جمعیت:

جمعیت هزاره‌های کنونی تنها در دو ولایت (بامیان و دایکندی) اکثریت مطلق را تشکیل می‌دهند و مابقی سرزمین و جمعیت هزاره‌جات میان ولایات مجاور تقسیم گردیده است و براین اساس جمعیت قابل توجهی از هزاره‌ها در ولایات مجاور هزارستان مانند غزنی، میدان، پروان، سمنگان، جوزجان، سرپل، غور، ارزگان و ... زندگی می‌کنند.

در ولایات شمال کشور (بویژه بلخ و مزارشریف)، کابل، هرات، هلمند و شهر غزنی نیز حضور هزاره‌ها چشمگیر است. هم‌چنین جمعیتی از هزاره‌های سنی مذهب در ناحیه شمال غرب افغانستان (بادغیس) و باز جمعیتی از هزاره‌های اسماعیلی و سنی مذهب در ولایت های بغلان و پروان زندگی می‌کنند.

در خصوص میزان جمعیت هزاره‌ها، منابع داخلی و خارجی، روایات و ارقام به شدت پراکنده و متناقض ارائه کرده‌اند که در بخش «ترکیب قومی جمعیت افغانستان» خواهد آمد. در اینجا تنها یک نمونه از بالاترین و پایین‌ترین ارقام ثبت شده را که بیانگر پراکندگی و تضاد مذکور می‌باشد، ارائه می‌کنیم و بقیه ارقام را در بخش یادشده ملاحظه خواهید فرمود:

در حالی که دایرة المعارف بستانی (ج ۴: ۶۰ ، به نقل از: یزدانی، ۱۳۷۲: ۲۸۳) تعداد جمعیت هزاره‌ها را ۵۵ هزار نفر ثبت کرده، در همان حال علامه محسن الامین جبل‌العاملی در اثر معروف خود بنام اعیان الشیعه (۱۳۵۴: ۱۹۶) جمعیت آنان را بیش از سه میلیون نفر ثبت نموده است. چنانکه در بحث «ترکیب قومی جمعیت افغانستان» خواهد آمد، در حالی که محمود شاکر لبنانی تعداد نفوس هزاره‌ها را ۶۰ هزار نفر از جمعیت ۱۴ میلیونی (کمتر از نیم در صد کل جمعیت کشور) برآورد کرده، بصیر احمد دولت آبادی با استنباط از ارقام ارائه شده توسط فیض محمد کاتب، هزاره‌ها را ۲۷ تا ۳۱ درصد کل جمعیت افغانستان می‌داند.

اما با همه این ارقام متضاد، در سال‌های اخیر هزاره‌ها از لحاظ میزان جمعیت به عنوان سومین گروه بزرگ قومی افغانستان (پس از پشتون و تاجیک) در سطح ملی و بین‌المللی پذیرفته شده‌اند و تعداد نفوس آنان بر اساس تخمین‌ها و تقریب‌ها از سوی منابع بی‌طرف داخلی و خارجی، ۱۵ تا ۲۰ درصد کل جمعیت کشور برآورد می‌شود.

ه) فرهنگ و زبان:

هزاره‌های کنونی عموماً فارسی زبان هستند و به گویشی از فارسی دری موسوم به لهجه «هزاره‌گی» صحبت می‌کنند. به باور زبان‌شناسان، فارسی هزاره‌گی شاخه‌ای از زبان‌های پهلوی شمالی و جزء زبان‌های کهن ماوراءالنهر است. گویش هزاره‌گی یک تفاوت عمده و اساسی با دیگر گویش‌های فارسی رایج در افغانستان دارد و آن اینکه واژه‌های فراوان ترکی و مغولی در این لهجه وجود دارد؛ به گونه‌ای که تنها ساختار و دستور زبان هزاره‌ها کاملاً فارسی است، اما واژگان و مفردات آن مخلوطی از فارسی، ترکی و اندکی مغولی می‌باشد.

دین هزاره‌ها عموماً اسلام و مذهب اکثریت آنان شیعه اثنی عشری می‌باشد. علی‌رغم اینکه در عرف مردم افغانستان، اصطلاحات شیعه و هزاره، مترادف و مساوی تلقی می‌شود؛ با این حال گمان می‌رود ۱۵ تا ۲۰ درصد هزاره‌ها، سنی و شیعه اسماعیلی باشند.

چنانکه قبلاً یادآور شدیم، در مورد زبان و مذهب هزاره‌ها پرسش‌ها و ابهامات زیادی وجود دارد؛ مانند اینکه: زبان اصلی و اولیه این مردم چه چیزی بوده؟ اگر تغییر زبان اتفاق افتاده، در چه زمانی؟ اینان زبان فارسی را از چه کسانی فراگرفته‌اند؟ در مورد مذهب هزاره‌ها نیز عین همان پرسش‌ها وجود دارد؛ مانند اینکه: مذهب اولیه و اصلی این مردم چه چیزی بوده است؟ مذهب شیعه کدام زمان در میان این مردم شایع شده و توسط چه کس یا کسانی؟

بررسی و ارائه پاسخ دقیق به پرسش‌های فوق از ظرفیت این نوشتار خارج است. جویندگان تفصیل بیشتر می‌توانند به کتاب «هزاره‌ها» نوشته پولادی و «تاریخ ملی هزاره» نوشته تیمورخانف مراجعه کنند.

شغل هزاره‌ها عموماً زراعت و مالداري و بعضاً خرید و فروش است و در شهرها به کارهای شاقه و کم‌درآمد می‌پردازند. تنها بخشی از آنان در شهرهای بزرگ مانند کابل، مزارشریف و غزنی

به موفقیت‌هایی در عرصه‌های تجارت و تولید دست یافته‌اند. آنان نسبت به تعداد جمعیت شان، کمترین مشاغل دولتی و دیوانی را دارا هستند.

هزاره‌ها از نظر وضعیت اقتصادی و معیشتی، سطح سواد و تحصیلات، سطح بهداشت و امید به زندگی، میزان اشتغال و درآمد و سطح مشارکت سیاسی، یکی از محروم‌ترین اقوام افغانستان هستند. هرگاه افغانستان فقیرترین کشور جهان باشد، بدون تردید هزاره‌جات محروم‌ترین و فقیرترین منطقه این سرزمین است و بدین ترتیب، هزاره‌جات منطقه صفر فقر و محرومیت در سطح جهان خواهد بود.

هزاره‌ها از نظر مشارکت در قدرت و تصمیم‌گیری سیاسی و نیز حضور در سطوح مدیریتی کشور و دستگاه‌های دولتی، یکی از محروم‌ترین و منزوی‌ترین اقوام افغانستان بوده‌اند. از زمان تسخیر هزاره‌جات توسط سپاه امیر عبد الرحمن (۱۸۹۴-۱۸۹۱) تا دهه قانون اساسی (دهه چهل سده خورشیدی جاری) هزاره‌ها در انزوا و گمنامی مطلق به سر می‌بردند و حتی در سطح ولسوال (فرماندار)، قوماندان امنیه (فرمانده پلیس) و مدیر معارف (مدیر آموزش و پرورش) در مناطق هزاره‌نشین هم در سیستم اداری کشور نقش نداشتند و حاکمان مناطق زیست‌بوم خود آنان نیز اغلب از اقوام دیگر بودند.

در دهه دموکراسی برخی تغییرات نمادین در وضعیت هزاره‌ها پدید آمد. اولین وزیر هزاره در کابینه چهارم دهه دموکراسی (کابینه اول نور احمد اعتمادی) وارد دولت گردید که آنهم سمت وزیر مشاور داشت و داکتر عبد الواحد سرابی بود. در کابینه پنجم دهه قانون اساسی (کابینه دوم اعتمادی) دو وزیر هزاره (سرابی وزیر پلان - برنامه‌ریزی - و انجنیر لعلی وزیر فواید عامه) وارد دولت گردیدند. در کابینه ششم دهه یادشده (کابینه داکتر عبد الظاهر) نیز دو وزیر هزاره (سرابی وزیر پلان و لعلی وزیر صنایع و معادن) حضور داشتند. در آخرین کابینه دهه‌ی

یادشده (دولت محمد موسی شفیق) نیز یک وزیر هزاره (سرابی وزیر پلان) حضور داشت. در عصر جمهوری شاهانه سردار داود هیچ هزاره‌ای به مقام وزارت نرسید؛ چنانکه در دو دوره صدراعظمی او (دهه سی) نیز وضعیت به همین منوال بود.

در نخستین کابینه‌ی نظام دموکراتیک خلق، دو وزیر هزاره (سلطان‌علی کشتمند وزیر پلان و عبد الکرم میثاق وزیر مالیه) در دولت انقلابی جدید حضور داشتند. هم‌چنین برای نخستین بار پس از کودتای ثور بود که تعدادی از هزاره‌های عضو حزب دموکراتیک خلق به سمت ولسوال (فرماندار) و یا دیگر مقامات محلی حکومت، در هزاره‌جات مقرر گردیدند.

در عصر حضور ارتش شوروی و حاکمیت جناح پرچم، وضعیت هزاره‌ها و دیگر اقلیت‌های قومی بسیار بهبود یافت. در این مقطع برای اولین بار یک هزاره به مقام صدارت عظمی رسید و نه سال به حیث صدر اعظم کشور فعالیت نمود.

۴- ازبک یا ازبیک

اُزبَک (Ozbak) یا اُزبیک (Ozbik) نام یکی از اقوام زرد پوست و ترک زبان ساکن آسیای میانه است که دشت ها و استپ های شمال شرق آسیا (جنوب سیریا و شمال چین) مأوای اولیه آنها بوده و بخشی از آنها در صفحات شمال افغانستان موسوم به ترکستان افغانی متوطن شده اند. ازبک‌ها بزرگ‌ترین گروه قومی زرد پوست و ترک زبان در افغانستان و چهارمین گروه بزرگ قومی در کل کشور به حساب می‌آیند.

الف) پیشینه و منشأ نژادی:

شعبه‌ای از ایل و طایفه‌ی جوجی خان مغول بنام ازبک خان (که وی از اعقاب جوجی خان بوده) بنام طوایف «ازبک» مشهور است ... از اُمرای آنها، ازبک خان و پسرش جانی بیگ در تاریخ قبل از تیمور گورکانی مشهورند (دایرت المعارف فارسی، ذیل کلمهٔ ازبک). منظور از شخص یاد شده «سلطان محمد ازبک» شاه مقتدر و مدبر جغتایی است که ازبک‌ها به او منسوب هستند.

شیرین آکینر نیز در بارهٔ ریشه و منشأ ازبک‌ها چنین آورده است: «ازبک‌ها ظاهراً عنوان خود را از نام رهبر خود «خان ازبک» (۱۲۸۲ - ۱۳۴۲) که اردوی زرین را مسلمان کرد، گرفته‌اند. آنان [اردوی زرین] عمدتاً اختلاطی از قبایل ترک بودند، اما رهبران شان نژاد مغول داشتند» (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۲۸).

در برابر این دیدگاه مشهور، برخی از پژوهشگران معتقدند که از آمیزش ترک‌ها و تاجیک‌ها، اجداد ازبک‌ها به وجود آمده اند. «رادلِف» که در قرن سیزدهم/ نوزدهم م. به آسیای میانه سفر کرده، گفته است: «رفتار و اخلاق ازبک‌ها شبیه به تاجیک‌هاست» (دانشنامهٔ جهان اسلام، ذیل تاجیک/

تاجیک‌ها). از دیگر سو به اعتقاد برخی از پژوهندگان، نتیجه و برآیند اختلاط نژادی و آمیزش دو قومیت قزاق و تاجیک، تشکیل و ظهور گروه قومی جدیدی بنام ازبک بوده است (دایرت المعارف اسلامی: ذیل مدخل ازبک).

البته تردیدی وجود ندارد که ازبک‌ها و تاجیک‌ها بیشترین اختلاط نژادی و تعامل فرهنگی را داشته‌اند و اینک نیز در آسیای میانه و افغانستان به شکل آمیخته و مختلط زندگی می‌کنند؛ اما اینکه تاجیک‌ها به طور یکسویه در تشکیل قومیت ازبک نقش تعیین‌کننده داشته باشند؛ بگونه‌ای که اساساً ازبک‌ها دو رگه (ترکیبی از نژاد زرد و سفید) به حساب آیند، بعید به نظر می‌رسد. مضافاً بر اینکه خود ازبک‌ها، خود را ترک - مغول می‌دانند نه ترک و تاجیک.

ب) ورود ازبک‌ها به آسیای میانه و ترکستان افغانی:

ازبک‌های اولیه (اجداد قبایل ازبک کنونی) به احتمال قوی از اجزاء و اعضای سپاهیان ترکی - مغولی معروف به «اردوی زرین» بوده‌اند که در قرون ۱۳ تا ۱۵ میلادی بر روسیه و سیبری غربی تسلط داشتند. با فروپاشی اردوی زرین در قرن پانزدهم، ازبک‌های کوچنده به سوی جنوب پیش رفتند و در اواسط همین قرن، در میانهٔ دو رود جیحون و سیحون مستقر شدند (دایرت المعارف بزرگ اسلامی: ذیل افغانستان).

تعدادی از منابع دیگر نیز با اندکی اختلاف، تاریخ یادشده را زمان ورود قبایل ازبک به آسیای میانه ذکر کرده‌اند: «در اواخر سده ۱۵ و اوائل سده ۱۶ میلادی (۹ و ۱۰ هجری) بخشی از اراضی آسیای مرکزی به تصرف قبایل کوچ‌نشین ازبک درآمد.» (ولایتی ۱۳۷۳: ۳۲۷).

بخشی از ازبک‌های افغانستان در همین زمان (قرن پانزده) و بخش دیگر در اثر لشکرکشی - های شیانی‌ها و گروه دیگر پس از تسلط روس‌ها بر ماوراءالنهر و سقوط امارت بخارا، در شمال افغانستان مستقر شده‌اند.

ازبک‌ها از قبایل مهم و تأثیرگذار در تحولات و تاریخ آسیای میانه و ماوراءالنهر بوده‌اند. «قدرت ازبک‌ها در آسیای مرکزی به دست ابوالخیر یکی از نواده‌های شیبان فرزند کوچک جوجی [فرزند چنگیزخان مغول] پایه‌ریزی شد (۱۴۱۲ - ۱۳). تا سال ۱۴۳۱م. ابوالخیر خوارزم را به تصرف درآورد و بخش اعظم دشت قبچاق را تسخیر کرده بود ... در آغاز قرن شانزدهم محمد شیبانی، فرزند ابوالخیر، آخرین حاکم سلسله تیموریان در سمرقند را سرنگون کرد و بدین ترتیب سلطه ازبک‌ها بر ماوراءالنهر را برقرار ساخت» (آکینر، پیشین، ۳۲۸).

پس از تیمور گورکانی (که خود او بنا به روایتی ترکمن بود)، امرای ازبک تبار در ماوراءالنهر به قدرت رسیدند (دایرت المعارف فارسی: همان). همزمان با قدرت یافتن صفویان در فارس و مغولان گورکانی در هند، ازبک‌ها سلسله مقتدر شیبانی‌ها را به رهبری محمد خان شیبانی فرزند شیبیک خان (ابوالخیر) در ماوراءالنهر بوجود آوردند. محمد خان شیبانی در سال ۱۴۹۹م. تصرف ماوراءالنهر را آغاز کرد و در سال‌های ۱۵۰۰ و ۱۵۰۱ سمرقند را از چنگ نوادگان و جانشینان تیمور در آورد. پس از تصرف خراسان و ماوراءالنهر به قزاقستان لشکر کشید. شیبانیان تا سال ۱۵۹۹ بر بخشی از اراضی آسیای مرکزی فرمانروایی داشتند (ولایتی، همان: ۳۲۸).

امرای بخارا که از قرن ۱۶ م. تا اوایل قرن ۲۰م. در ورای جیحون حکومت نمودند و در برابر توسعه‌طلبی روس‌ها مقاومت کردند و هم چنین مبارزان ضد بلشویک «باسمه‌چی» و از جمله مبارز مشهور ابراهیم بیگ (که تا آخرین لحظات حیات در برابر تسلط استعماری روس‌ها بر ترکستان غربی جنگید و سرانجام هم دستگیر و تیرباران گردید) نیز از همین مردم بودند.

ج) جمعیت و زیست‌بوم:

ازبک‌ها عموماً در دوسوی شمال و جنوب آمو (ترکستان غربی یا آسیای مرکزی و ترکستان افغانی) زندگی می‌کنند. ۷۵٪ از جمعیت تقریباً بیست میلیون نفری کشور ازبکستان در شمال آمو را

قوم ازبک تشکیل می‌دهد (دایرت المعارف فارسی: ذیل مدخل ازبکستان) و در دیگر ممالک آسیای میانه نیز گروه‌هایی از آنها ساکن هستند؛ از جمله جمهوری تاجیکستان در میان جمهوری‌های آسیای میانه بزرگترین اقلیت قومی ازبک را در خود جای داده است؛ چنانکه جمهوری ازبکستان نیز بیشترین جمعیت تاجیک‌ها را در آسیای میانه در خود جای داده است.

در سال ۱۹۸۹ پیش از جنگ داخلی تاجیکستان، ۲۳/۵٪ جمعیت این کشور را ازبک‌ها و پس از جنگ داخلی و فرار روس‌تباران، ۲۵٪ ساکنان تاجیکستان را ازبک‌ها تشکیل می‌داده‌اند (دانشنامه جهان اسلام: ذیل تاجیکستان). بر اساس آمار سال ۱۹۹۴م. در جمهوری قیرقیزستان ۸۵۰ هزار نفر ازبک زندگی می‌کرده و در دومین شهر این کشور (اوش) ازبک‌ها اکثریت را تشکیل می‌دادند. در سال ۱۹۸۹م. ۳۱۷ هزار نفر در ترکمنستان و تعداد قابل ملاحظه‌ای نیز در قزاقستان زندگی می‌کردند (دایرت المعارف اسلامی: ذیل ازبک).

بر این اساس، ازبک‌ها بزرگترین گروه قومی در آسیای میانه هستند و جمهوری ازبکستان پر جمعیت‌ترین کشور این منطقه.

ازبک‌های افغانستان عموماً در جنوب آمو و شمال هندوکش که به ترکستان موسوم است، سکونت دارند و در ولایت‌های فاریاب، جوزجان، سرپل، بلخ، سمنگان، قندوز، بغلان، تخار و بدخشان پراکنده‌اند. ازبک‌ها نیز مانند هزاره‌ها تنها در دو ولایت (جوزجان و فاریاب) با نسبت ۸۰٪ جمعیت، دارای اکثریت مطلق هستند و در ولایت تخار ۳۵٪ جمعیت و در ولایت‌های بغلان، قندوز، سمنگان و بلخ ۳۰٪ ساکنان را تشکیل می‌دهند (میثاق ایثار، ش ۲۴).

تعداد جمعیت ازبک‌ها (از نظر درصدی) در افغانستان از ۳٪ تا ۱۰ و ۱۲٪ کل جمعیت کشور در منابع مختلف تخمین زده شده است که نسبت ۶٪ در حال حاضر تخمین رایج می‌باشد.

گاه نیز نفوس ازبک ها و ترکمن ها مشترکاً تحت نام ترک نژادان، مورد تخمین قرار می گیرد که باز از ۶٪ تا ۱۵٪ کل جمعیت کشور ذکر می شود.

تعداد نفوس ازبک ها (از نظر عددی) نیز از ۳۰۰ هزار تا ۱/۵ میلیون نفر در منابع مربوط به قبل از تهاجم اتحاد شوروی (دهه هفتاد میلادی) درج گردیده است که اغلب مبتنی بر تخمین و تقریب می باشد؛ چنانکه «کلیفورد» تعداد آنها را ۸۵۰ هزار و «دوپری» یک میلیون ثبت کرده اند (دایرت المعارف بزرگ اسلامی: ذیل افغانستان).

اما یک آمار ارائه شده از سوی وزارت زراعت (کشاورزی) افغانستان در سال ۱۹۷۹ (حدود سی سال پیش) از ترکیب قومی نفوس چهار ولایت شمال کشور نشان می دهد که همان رقم حد اکثر (۱/۵ میلیون) از جمعیت ازبک های افغانستان نزدیک به واقع به نظر می رسد. پژوهشگر تاجیکستانی، آمار یادشده را چنین نقل می کند:

«طبق معلومات موثق احصایی [آمار] که وزارت زراعت افغانستان در سال ۱۹۷۹ جمع آوری نموده است، اهالی ولایت های بلخ، فاریاب، جوزجان و سمنگان از جهت منسوبیت قومی و ملی بطور ذیل مشخص شده اند: تاجیکان از جمله تمام اهالی چهار ولایت فوق الذکر ۹۰۲/۷ هزار نفر یا ۴۴ فیصد، ازبک ها ۸۷۴/۵ هزار نفر یا ۳۲/۷ درصد، ترکمن ها ۶۱۲/۶ هزار نفر یا ۱۰/۷ درصد، هزاره ها ۲۰۰ هزار یا ۱۰ درصد، افغان ها ۱۳۱/۴ هزار یا ۶/۶ درصد و عرب ها ۵۸/۸ هزار یا ۴/۱ درصد را تشکیل می دادند» (نظروف، ۱۹۹۹: ۶).

هرگاه بر اساس آمار یادشده نزدیک به ۹۰۰ هزار ازبک در چهار ولایت مذکور ساکن باشند، بدون تردید ۶۰۰ هزار نفر دیگر در ولایت های قندوز، بغلان، تخار و بدخشان نیز ساکن خواهند بود و بدین ترتیب همان رقم ۱/۵ میلیون نفر را در سی سال پیش اثبات می کند.

«آکینر» نیز جمعیت ازبک‌های افغانستان را به نقل از منابع اتحاد شوروی در دهه هفتاد قرن بیست، یک میلیون و دوست هزار تن ذکر کرده و به نقل از منبع دیگر^{۷۵}، تعداد آنها را ۱۶۴۹۰۰۰ نفر ثبت نموده است (آکینر، پیشین: ۳۴۸).

با توجه به اینکه جمعیت افغانستان در زمان مورد اشاره وزارت زراعت و آکینر، ۱۵ تا ۱۸ میلیون تخمین می‌گردید و اینک بیش از ۳۱ میلیون تخمین می‌گردد، می‌توان جمعیت فعلی ازبک‌ها را سه میلیون نفر و نزدیک به ۱۰٪ جمعیت کل کشور برآورد کرد.

مرحوم کاتب نیز در هشتاد سال قبل، جمعیت ترکمن‌ها و ازبک‌ها را مشترکاً یک میلیون و پانصد هزار نفر ذکر کرده است (کاتب ۱۳۷۲: ۱۵۶). با توجه به اینکه تعداد نفوس هر جامعه و قومی بطور معمول و بدون کنترل زاد و ولد، هر سی سال دو برابر می‌شود، بر این اساس اکنون باید جمعیت این دو گروه قومی قابل توجه باشد.

شعبه‌ها و گروه‌های از قوم ازبک نیز مانند هزاره‌ها، ایماق‌ها و دیگر اقلیت‌های محروم، هویت تباری خود را گم نموده، جذب دیگر اقوام کشور گردیده اند. از جمله مرحوم کاتب (همان: ۱۴۶) از ۱۲۰ خانواده ازبک نام می‌برد که از موطن اصلی خود (ترکستان) مهاجرت کرده، در علاقه مقرر (اینک از توابع غزنی) که مسکن قوم تره‌کی و علی خیل است، مسکن گزیده و به زبان پشتو سخن می‌گویند؛ در حالی که امروزه هیچ نشانی از قوم ازبک در این منطقه نیست.

بر خلاف القائنات نژاد پرستانه و برتری‌جویانه رژیم‌های پیشین افغانستان، ازبک‌های ساکن این سرزمین عموماً از مهاجران آسیای میانه پس از سلطه روس‌ها تشکیل نگردیده است؛ بلکه

قسمت اعظم آنان از قرن‌ها به این سو در ترکستان جنوب آمو زندگی می‌کردند. «برنت گلاتزر»^{۷۶} حقیقت یادشده را اینگونه مورد اشاره قرار داده است:

«بخشی از ازبک‌های افغانستان یک جمعیت بومی‌اند که قرن‌ها می‌شود در شمال افغانستان زندگی می‌کنند و قبل از گسترش حاکمیت کشور افغانستان به رودخانه آمو، تحت حاکمیت بیگ‌ها و امیرهای خود بودند. بخشی دیگر از جمعیت ازبک، پس از توسعه امپراتوری تزاری و سپس در طی شوروی شدن آسیای مرکزی، به داخل افغانستان مهاجرت کردند. این مهاجران ازبک با ازبک‌های بومی آمیخته نشدند، بلکه تحت نام مهاجرین نوعی گروه قومی متمایز را تشکیل دادند.» (گلاتزر، ۱۹۹۸، به نقل از: میلی، ۱۳۷۷: ۲۳۲-۲۳۳).

البته به احتمال قوی حدود نیمی از ازبک‌های افغانستان پس از سلطه روس‌ها بر آسیای میانه به افغانستان مهاجرت کردند: در دوره انقلاب و جنگ داخلی روسیه (۱۶۲۳-۱۹۱۷) ۲۸ تیره از قبایل گوناگون ازبک که شمارشان به بیش از ۵۰۰ هزارتن می‌رسید، به افغانستان شمالی مهاجرت کردند.» (دایرت المعارف بزرگ اسلامی: ذیل افغانستان).

(د) فرهنگ و زبان:

زبان این مردم «ازبکی» نامیده می‌شود که به خانواده بزرگ زبان‌های آرال - آلتایی تعلق دارد و ترکیبی از زبان ترکی است. زبان ازبک‌ها وابسته به گروه زبان‌های ترکی خاوری می‌باشد و گاه نیز آن را جزو گروه قارلق، قارلیق یا خلیج ... دانسته‌اند. نزدیک‌ترین زبان به ازبکی جدید، اویغوری

⁷⁶ Bernt, Glatzer

است (ورهام، ۱۳۷۲: ۱۵). شیرین آکینر نیز دیدگاهی نزدیک به آنچه گفته شد را در خصوص زبان ازبکی ثبت کرده است:

«نام زبان قومی ازبک است که (بنابر تقسیم بندی جی. بنزینگ) به گروه ترکی شرقی تعلق دارد. این زبان را می‌توان (براساس تقسیم‌بندی باسکاکوف) در گروه کارلوک [قارلوق]، زیرگروه کارلوک - خوارزم نیز جای داد. زبان ازبک بیش از هر زبان دیگر با زبان اویغور (جدید) نزدیک است» (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۴۱ و ۳۴۲).

با وجود اینکه حدود ۲۰٪ از مردم افغانستان به زبان‌های گوناگون آرال - آلتایی (ترکی - مغولی) صحبت می‌کنند، با این حال همواره به این زبان‌ها بعنوان زبان‌های محلی، مهجور و غیر قابل اعتنا نگریسته شده است. پیش از تهاجم اتحاد شوروی همه کودکان و محصلان ترک زبان ناگزیر بودند در مکاتب به زبان‌های پشتو و دری درس بخوانند. هیچ نشریه‌ای به زبان‌های ازبکی، ترکمنی و امثال آنها نشر نمی‌گردید؛ چنانکه در آنسوی آمودریا، ازبک‌های حاکم بر جمهوری ازبکستان، همین سیاست‌های تبعیض آمیز و مبتنی بر برتری قوم ازبک را در حق تاجیک‌های بخارا، سمرقند، فرغانه و دیگر نواحی تاجیک نشین آن جمهوری اعمال می‌کردند.

اما در عصر حاکمیت جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق (دهه شصت خورشیدی / هشتاد میلادی)، هم نشریاتی به زبان‌های ازبکی، بلوچی، نورستانی و لهجه‌ی هزاره‌گی نشر گردید و هم تدوین کتب درسی و تدریس به زبان‌های ازبکی، ترکمنی و بلوچی در مکاتب آغاز گردید (عرفان، ش ۶: ۳۹).

دین ازبک‌ها در افغانستان و آسیای میانه، اسلام و مذهب شان عموماً سنی حنفی است. شغل اصلی مردم ازبک، زراعت و مالداري می‌باشد. زنان ازبک در قالین بافی و انواع گلیم و مردان شان در سوارکاری، بزکشی و پهلوانی شهره‌اند.

با وجود اینکه ازبک‌ها بر خلاف هزاره‌ها و ایماق‌ها، مستعدترین و حاصل‌خیزترین اراضی کشور را در اختیار دارند و سرزمین آنان از نظر منابع طبیعی مانند نفت و گاز نیز غنی است؛ با این وجود آنها نیز مانند هزاره‌ها از فقر و محرومیت رنج می‌برند. سطح معیشت، بهداشت، آموزش، اشتغال و درآمد در میان آنان فوق العاده پایین است.

ازبک‌ها از نظر مشارکت سیاسی و سهم‌گیری در قدرت و حکومت، از اقوام حاشیه نشین افغانستان به شمار می‌روند. نخستین تلاش سازمان یافته قومیت‌های شمال کشور از جمله ازبک‌ها به منظور تبارز و عرض اندام سیاسی، با تشکیل «جمعیت خراسان» در سال ۱۳۳۱ با اشتراک رضوان قل تمنا، وکیل گلدی، طاهر بدخشی، عبدالحکیم مجاهد، سلام تاشقرغانی و ... شکل گرفت؛ اما مجال کار و پیکار نیافت (پنجشیری، ۱۳۷۷: ۱۳۲-۱۳۱).

در نیمه نخست قرن جاری افرادی چون محمد طاهر بدخشی، مولوی خال محمد خسته، نظر محمد نوا، ابوالخیر خیری و ... از فعالین سیاسی و چهره‌های مشهور ترک‌تباران شمال کشور بودند.

اما ورود محدود ازبک‌ها به عرصه سیاست و تحولات سیاسی - اجتماعی کشور، با ظهور جنبش چپ آغاز گشت. چهارتن از اشتراک‌کنندگان در کنگره مؤسس حزب دموکراتیک خلق افغانستان (شهر الله شهپر، عبدالحکیم شرعی جوزجانی، محمد طاهر بدخشی و انجنیر خالیار) به ملیت ازبک تعلق داشتند (همان: ۱۰۴). نخستین وزرای ازبک‌تبار (شرعی جوزجانی و اسماعیل دانش) نیز در کابینه‌های جمهوری دموکراتیک خلق به مقام وزارت رسیدند.

پس از یورش اتحاد شوروی، بخشی از ازبک‌ها در صفوف مجاهدین قرار گرفته، به تنظیم های جمعیت اسلامی، حزب اسلامی و حرکت انقلاب اسلامی پیوستند. مشهورترین فرمانده ازبک-تبار مجاهدین، انجنیر (مهندس) نسیم مهدی متعلق به حزب اسلامی حکمتیار بود.

گروه دیگر از آنان در صف دولت تحت حمایت شوروی قرار گرفتند و جنگجویانی قهاری چون رشید دوستم، رسول پهلوان، غفار پهلوان، عبدالرئوف بیگی و ... از میان آنها برخاستند. در دهه جنگ داخلی (هفتاد خورشیدی / نود میلادی) ازبک‌ها به رهبری ژنرال دوستم یکی از طرف‌های اصلی منازعات خونین قومی و حزبی دهه یادشده بودند. تلاش‌ها و مبارزات ژنرال دوستم و جنبش ملی - اسلامی شمال هرچند دستاورد ملموس و قابل اعتنایی برای ازبک‌ها نداشت و چه بسا در برخی موارد رفتارهای ناپسند نیروهای مسلح دوستم و جنبش، اسباب بد نامی قوم ازبک را نیز فراهم نمود؛ اما با این حال نمی‌توان انکار کرد که ظهور دوستم و جنبش شمال، اقوام ترک‌تبار شمال را از انزوا و گمنامی بیرون ساخت و دنیا متوجه حضور این گروه‌های قومی در افغانستان شدند.

۵- ترکمن یا ترکمان

الف) پیشینه و منشأ نژادی:

ترکمن‌ها گروهی از اقوام زرد پوست آسیایی هستند که دشت‌ها و استپ‌های منچوری و مغولستان در شمال آسیا، مأوای اولیه آنها بوده است. در قرن سوم و چهارم هجری بر اثر فشار امپراتوران چین از شرق و نیز به دلیل گسترش فتوحات اسلامی (که جنگجویان مسلمان پس از فتح مناطق ترک نشین، عده‌ای از این اقوام را بعنوان غازیان اسلام با خود همراه می‌ساختند)، سیل مهاجرت ترکمن‌ها از سرزمین اصلی خود به سوی غرب آغاز گشت و آنان وارد حوزه‌های سیحون و جیحون و شمال خراسان شدند (گلی ۱۳۶۶: ۱۷-۱۶).

ترکمن‌ها تا عصر سلطان محمود غزنوی در صحرای قراقرم (مشمول بر ۹۰٪ قلمرو ترکمنستان کنونی) و بیابان‌های اطراف بخارا در ماوراءالنهر به شکل چادر نشین زندگی می‌کردند و سلطان قهار غزنوی (که بنابر یک احتمال خودش هم از همین طایفه بود) اجازه ورود آنها را به خراسان نمی‌داد. اما پس از مرگ او، ترکمانان سلجوقی در جنگ با سلطان مسعود غزنوی، سپاه غزنویان را مغلوب ساختند و بدین ترتیب، ترکمن‌ها وارد خراسان و فارس و سپس آذربایجان، آسیای صغیر، عراق و شام شدند و در نهایت تا کشور اسپانیا پیش رفتند و این یورش‌های همراه با مهاجرت، اسباب پراکندگی قلمرو زیست ترکمن‌ها گردید.

با غلبه بر غزنویان و غوریان، آنان یکی از بزرگترین امپراتوری‌های تاریخ بنام «سلجوقیان» را تشکیل دادند که از دروازه‌های چین تا اروپا گسترده بود. سلسله‌هایی بنام‌های سلجوقیان خراسان،

سلجوقیان فارس و عراق، سلجوقیان آذربایجان، سلجوقیان آسیای صغیر و سلجوقیان شام و روم، حلقه‌هایی از آن شبکه گسترده بودند.

به اعتقاد آ. گروسه خاور شناس فرانسوی، تیمور گورکانی جهانگشای مشهور و معروف به تیمور لنگ نیز از قبایل ترکمن بود: اگرچه تیمور را مورخان یک فاتح مغول به حساب می‌آورند، در حقیقت تیمور از اهل سمرقند و از نژاد ترکمن بود و به دین اسلام عقیده داشت و در مذهب خود بسیار متعصب بود.» (خاورشناسان فرانسوی، ۱۳۸۱: ۳۵۴).

در قرون متأخر نیز ترکمن‌ها از نفوذ و اقتدار گسترده در قلمرو سرزمین فارس (ایران کنونی) برخوردار بوده‌اند. سلسله‌های قراقویونلو، آق قویونلو، صفویان، افشاری‌ها و قاجاری‌ها که قرن‌ها بر این سرزمین حکومت کرده‌اند، همگی از قبایل ترکمن بودند.

هرچند ترک و ترکمان بودن سلسله‌های یادشده از بدیهیات و مسلمات تاریخ است؛ اما از آنجا که باورکردن آن برای برخی دیرباوران اندکی دشوار است، ما در اینجا (خارج از موضوع بحث) ناگزیر به منابع و مستندات برخی از ادعاهای فوق اشاره می‌کنیم:

مرحوم دکتر محمد معین در ذیل کلمه «افشار» در خصوص سلسله افشاریه و نیز ایل افشار چنین می‌نویسد: «طایفه‌ای از ترکمانان چادرنشین که در بیشتر خاک ایران پراکنده اند و آن شامل چندین تیره است. خاندان معروف افشاریه یعنی نادر شاه و جانشینان او از همین طایفه بوده اند» (فرهنگ فارسی معین: ذیل کلمه افشار).

نویسندگان کتاب «چهره آسیا» نیز اینگونه نوشته اند: «باز هم اینبار قرعه فال نجات ایران بنام یکی از ایلات ترکمان که کما بیش ایرانی شده بودند یعنی ایل افشار اصابت کرد» (گروسه و دینکر، ۱۳۷۵: ۱۲۴-۱۲۳).

همان دو پژوهشگر خارجی (گروسه و دینکر) در باره هویت تباری خاندان آق‌قوینلو و صفویان چنین نوشته‌اند:

«صفویان در واقع ترک آذربایجانی بودند و بستگی نزدیک با خاندان ترکمان آق‌قوینلو داشتند.» (گروسه و دینکر، پیشین: ۱۱۷). نه تنها سلاطین صفوی، بلکه ارکان لشکری و کشوری آنان را نیز ترکان تشکیل می‌دادند: «اعضای هیأت حاکمه ایران و امرای لشکری و حکام ولایات بطور موروثی از میان ترکان برگزیده می‌شدند و حتی در سلسله جدید، زمینداران بزرگ اینان بودند که الزاماً در شورای سلطنت شرکت داشتند.» (همان).

استاد عبد الحسین زرین‌کوب محقق و مورخ برجسته ایرانی در باره هویت تباری طائفه و سلسله قارجاریه اینگونه سخن گفته است:

«قارجاریه آنگونه که از مجموع قراین و شواهد برمی‌آید، طایفه‌یی از ترکمانان نواحی شرقی آناتولی و قفقاز بوده‌اند.» (زرین‌کوب، ۱۳۸۳: ۷۷۰). یکی دیگر از مورخان ایرانی در این خصوص چنین می‌نویسد: «نیرومندترین حریف سلسله زندیه، آغا محمد خان خواجه فرزند حسن خان ... رئیس شاخه استرآبادی ایل چادرشنین ترک نژاد قاجار بود.» (فاروقی، ۱۳۷۸: ۳۴۸).

ب) ورود ترکمن‌ها به آسیای میانه و افغانستان:

چنانکه قبلاً گفته شد، آغاز ورود قبایل ترکمن به آسیای میانه از قرن سوم هجری (نهم میلادی) بوده و تا قرن ششم (دوازده میلادی) این روند ادامه داشته است و دو قرن پس از آنان، ازبک‌ها وارد این سرزمین شده‌اند (ولایتی، ۱۳۷۳: ۳۲۷).

اما ورود و حضور ترکمن‌ها به سرزمین افغانستان، چهار قرن پس از ورود آنان به آسیای میانه اتفاق افتاد. در حالی که امین الله گلی از حضور برخی از قبایل ترکمن در قران ۱۶ م. در شمال افغانستان امروز خبر می‌دهد (گلی: ۱۳۶۶: ۲۰۹-۲۰۸)؛ برخی از پژوهندگان خارجی مانند «بی بی رابعه لوگاشوا» معتقدند که در قرن ۱۷م. قبیله‌هایی از ترکمن‌ها وارد افغانستان شدند و تا آغاز قرن ۱۸م. به کوچ خود ادامه دادند (دایرت المعارف بزرگ اسلامی: ذیل افغانستان). البته هر دو دیدگاه چندان تعارضی باهم ندارند و کاملاً قابل جمع هستند.

گروه قومی ترکمن از طوایف و قبایل متعددی تشکیل گردیده است که می‌توان آنها را به هفت طایفه و شاخه اصلی تقسیم بندی کرد: گوکلان، یموت، تکه، ساریق، ارسالی، سالور و قبایل مقدس (عسگری خانقاه، ۱۳۷۴: ۶۷-۵۸). چهار طایفه اخیر در افغانستان و ترکمنستان، دو گروه اول در ایران و گروه سوم در هر سه کشور زندگی می‌کنند (همان).

ج) جمعیت و زیست‌بوم:

ترکمن‌های فعلی در کشورهای ترکمنستان، افغانستان، ایران، ترکیه و عراق زندگی می‌کنند. آنان ۷۲٪ جمعیت ترکمنستان را تشکیل می‌دهند (دایرت المعارف فارسی: ذیل واژه ترکمن). پیش از فروپاشی اتحاد شوروی، آمار وزارت داخله (کشور) ایران که در سال ۱۳۶۷ نشر شده، جمعیت ترکمن‌های سه کشور افغانستان، ایران و ترکمنستان را به این شرح ذکر کرده است: برآورد جمعیت ترکمن‌ها حدود ۴ میلیون نفر می‌باشد که حدود ۲/۱ میلیون نفر در ترکمنستان شوروی و حدود ۱/۱ میلیون نفر در ایران ساکنند و بقیه در افغانستان زندگی می‌کنند (چلبی، ۱۳۷۸: ۳۲۳).

از این آمار اینگونه استنباط می‌شود که تعداد نفوس ترکمن‌های افغانستان در بیست سال پیش حدود ۸۰۰ هزار بوده است؛ در حالی که در هیچ‌یک از منابع و آمارهای افغانی و نیز آثار

مرتبط با افغانستان، هیچ اشاره‌ای به تعداد نفوس و یا درصد نفوس آنها نسبت به جمعیت کل کشور وجود ندارد. اما آماری که قبلاً به نقل از وزارت زراعت افغانستان نقل کردیم (نظروف، ۱۹۹۹: ۶) صحت همان رقم ۸۰۰ هزار را تأیید می‌کند؛ زیرا در آن آمار تعداد نفوس ترکمن‌ها در چهار ولایت شمال کشور ۶۱۲ هزار نفر ذکر گردیده است؛ در حالی که بطور حتم در سه ولایت دیگر ترکمن نشین (بغلان، قندوز و تخار) نیز حداقل ۲۰۰ هزار ترکمن زندگی می‌کنند تا رقم ۸۰۰ هزار نفر را تکمیل نمایند.

ترکمن‌های افغانستان اغلب در سواحل جنوبی آمو و نواحی هم‌مرز با ترکمنستان زندگی می‌کنند. ولایت‌های فاریاب، جوزجان، بادغیس، بلخ، قندوز، بغلان و تخار محل زیست آنهاست و در بسیاری از نواحی، ازبک‌ها و ترکمن‌ها به صورت مختلط زندگی می‌کنند.

(د) فرهنگ و زبان:

زبان ترکمن‌ها «ترکمنی» نامیده می‌شود که شاخه‌ای از زبان‌های آرال - آلتایی به شما می‌رود. آنان خود زبان خود را «ترکمن دیل» و شاخه‌ای «جنوب غربی» زبان ترکی شناخته و قرابت زبان شناختی آن را با ترکی آذربایجان و ترکیه بیش از قرابت با زبان ترکی سایر ملت‌های آسیای میانه مانند قیرقیز، قزاق و ازبک دانسته اند (کنعانی، ۱۳۷۸: ۳۲۲).

زبان ترکمن‌ها وابسته به گروه زبان‌های ترکی جنوبی است؛ ولی برخی از زبان‌شناسان، این زبان را در زمره گروه اغوز - ترکمن به شمار آورده اند (وره‌رام، ۱۳۷۲: ۱۹). شیرین آکینر نیز معلومات ذیل را در باره زبان ترکمنی ثبت کرده است:

«نام زبان قومی ترکمن است که (بنابر تقسیم‌بندی جی. بنزینگ) به گروه ترکی جنوب تعلق دارد. زبان ترکمن را می‌توان (بنابر تقسیم‌بندی باسکاکوف) در گروه خز، زیرگروه غز - ترکمن نیز

جای داد» (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۹۱). معروف‌ترین شاعر و ادیب زبان ترکمنی «مختوم قلی» می‌باشد که شاعر ملی تمام ترکمن‌ها به شمار می‌رود.

دین ترکمن‌های افغانستان و آسیای مرکزی، اسلام و مذهب شان عموماً سنی حنفی است؛ اما طوایفی از ترکمن‌ها در ایران به مذهب شیعه گرویده اند. شغل ترکمن‌های افغانستان، زراعت و مالداری است و زنان آنان در قالین (قالی) و گلیم (فرش دست‌باف) بافی مهارت دارند. ترکمن‌ها نیز مانند دیگر اقلیت‌های قومی افغانستان از فقر، محرومیت، بیسوادی، نابرابری و انزوای سیاسی رنج می‌برند و جایگاهی در سیاست و حکومت ندارند.

ترکمن‌های هزاره: در ولایت پروان، ولسوالی سرخ و پارسا، دره‌ای وجود دارد بنام «دره ترکمن». ساکنان این دره که تعداد شان به ۸۰ هزار نفر می‌رسد، ترکمن‌های هزاره خوانده می‌شوند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۴۰). گروهی از همین مردم که در کابل زندگی می‌کنند، مردمان تاجرپیشه و اهل کسب هستند و از وضعیت مالی بهتری برخوردارند. آنان شیعه مذهب اند و با هزاره‌ها حشر و نشر دارند.

۶- چارایماق

الف) قبایل فراموش شده:

یکی از اقوام بزرگ و پرجمعیت و در عین حال شدیداً محروم، منزوی و ناشناخته افغانستان «ایماق‌ها» یا «چارایماق‌ها» هستند. آنان به درجات از هزاره‌ها، ازبک‌ها، بلوچ‌ها و دیگر اقوام حاشیه نشین، در گمنامی و انزوای بیشتر به سر می‌برند و نام‌شان از حافظه تاریخ این سرزمین و رویدادهای معاصر کشور به کلی خط خورده است. مطالعات مردم‌شناسی و پیشینه‌شناسی در مورد آنان، نهایت اندک و محدود است. پژوهشگران داخلی و خارجی اغلب آنان را از قلم انداخته‌اند. به همین دلیل، اطلاعات اندکی از پیشینه، هویت تباری، فرهنگ و زبان ایماق‌ها در دست است.

در طول سال‌های جهاد (دهه شصت خورشیدی) و نیز سال‌های جنگ داخلی (دهه هفتاد خورشیدی) برخی از اقوام حاشیه‌نشین مانند تاجیک‌ها و هزاره‌ها با تشکیل و تنظیم جبهه‌های جهادی و احزاب سیاسی، در پی احیای هویت و احقاق حقوق خود برآمدند. برخی دیگر از اقوام مانند ازبک‌ها و فرقه اسماعیلیه نیز با قرار گرفتن در کنار رژیم تحت حمایت شوروی در کابل و دست یافتن به قدرت و امکانات گسترده نظامی از طریق این همراهی، مدعی اعاده حقوق و جایگاه قومی خود در صحنه سیاسی افغانستان شدند.

متأسفانه ایماق‌ها در این دوره طلایی نیز هیچگونه حرکت و حرارتی در جهت تغییر و بهبود وضعیت موجود خود نشان ندادند. نه در جهاد و مقاومت، خوش درخشیدند و نه از فرصت‌های همراهی با حکومت و اشغالگران، استفاده نمودند. به همین دلیل پس از سه دهه جنگ و تحولات عمیق اجتماعی و سیاسی، هیچ تحول و پیشرفتی در وضعیت ایماق‌ها رخ نداده است.

در جوامع کثیرالملیه و برخوردار از تکثر قومی، مناسب‌ترین موقعیت برای عرض اندام اقلیت‌های محکوم و محروم، زمانی است که نیروهای مسلط بیرونی در کشور حضور داشته باشند و از سرکوب‌ها و تاخت و تازهای اقوام بزرگ‌تر و حکومت مرکزی، ممانعت به عمل آورند. به همین جهت، زمان حضور نظامی شوروی سابق و نیز سلطه سیاسی و نظامی فعلی ایالات متحده، عصر طلایی بروز و ظهور اقوام ناتوان و حاشیه نشین بوده و هست.

متأسفانه در همین دو عصر طلایی برای اقوام کوچک‌تر، بازهم سهم و نصیبی به ایماق‌ها نرسید. در عصر حضور ارتش سرخ و حاکمیت جناح معتدل و اصلاح طلب پرچم (دهه شصت خورشیدی) که بسیاری از اقوام محروم و زبان‌های مهجور افغانستان مورد توجه و عنایت رژیم قرار گرفتند؛ باز هم ذکری از خلق محنت کشیده و گمنام ایماق به میان نیامد. به گفته اولیویه روآ^{۷۷}، رژیم کارمل و پرچم حتی از ارتقاء آنان به مقام «ملیت» هم خود داری کرد:

«در اینجا رژیم اصطلاحات مردم‌شناختی متداول در شوروی را که در آن از قبیله به ملیت و سپس به ملت گذر می‌کند، باز می‌گیرد. رژیم کابل از الگوی مردم‌شناختی کلاسیک شوروی برای طبقه بندی استفاده می‌کند. در این طبقه بندی هشت قوم به مقام «ملیت» دست خواهند یافت: پشتون، تاجیک، ازبک، ترکمن، بلوچ، هزاره، پاشایی و نورستانی» (روآ، ۱۳۷۲: ۲۵).

در این فهرست، اقوامی مانند پشه‌ای، نورستانی و بلوچ به مقام «ملیت» دست یافته‌اند که بر اساس آمارهای موجود، از نظر تعداد جمعیت به اندازه یک هشتم یا یک دهم تعداد نفوس ایماق‌ها هستند و زیست‌بوم آنان نیز به مراتب محدودتر از حوزه زیست ایماق‌هاست.

این‌همه بی‌توجهی در حالی نسبت به آنان در عصر حاکمیت حزب دموکراتیک خلق صورت گرفت که قهرمان انقلاب ثور و وزیر دفاع آن رژیم در کابینه‌های خلق و پرچم یعنی ژنرال

⁷⁷ Oliver, Roy

عبدالقادر، خود یک ایماق و متعلق به همین مردم بود. سرتیپ «کیم ساگولف» افسر برجسته روسی درگیر در قضایای افغانستان که مدعی بود قادر را از نزدیک می‌شناخته و با او صحبت‌های خصوصی داشته است، چنین می‌گوید: «او [قادر] یک چارایماک [ایماق] است که سرسختانه در برابر تسلط پشتون‌ها نه تنها در ارتش، بلکه هم در فراکسیون خلق واکنش نشان می‌دهد» (لیاخفسکی، ۱۹۹۹: ۵۱).

در فضای نسبتاً آزاد و متکثر عصر حضور نظامی ایالات متحده و حکومت پلورال‌گرزی نیز نام و نشان چندانی از ایماق‌های فراموش شده به چشم نمی‌خورد. هرچند درج نام ایماق‌ها در سرود ملی جمهوری اسلامی افغانستان بعنوان یکی از اقوام ساکن در این سرزمین در کنار اقوامی مانند تاجیک‌ها که مدعی تاجیک تبار بودن ایماق‌ها هستند؛ گام کوچکی در مسیر تثبیت هویت این مردم تلقی می‌شود؛ اما با این حال هنوز هم آنان در گمنامی و انزوا به سر می‌برند.

در فضای آزاد و متکثر کنونی افغانستان در حالی که تعدادی از اقوام کوچک دارای تشکُل‌ها و مراکز انسجام دهنده مخصوص به خود هستند مانند «شورای بلوچ‌ها» «شورای قزلباش‌ها» «شورای پشه‌ای‌های افغانستان» و ... ؛ اما ایماق‌ها همچنان فاقد هرگونه تشکُل قومی و مرکز هماهنگی و انسجام سیاسی و فرهنگی هستند.

ب) طوایف تشکیل دهنده چارایماق:

به گفته فیض محمد کاتب «کلمه ایماق در اصطلاح و زبان مغولی به معنای «قوم» یا «حصة جمعیت متحد الاصل» است» (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۲). ایماق‌ها از چهار گروه و قوم عمده تشکیل گردیده‌اند و به همین دلیل به «چارایماق» یعنی چهار قوم معروف هستند. فرقه‌های تشکیل دهنده چارایماق، طوایف زیر هستند: ۱- تایمنی ۲- هزاره (هزاره‌های سنی مذهب ساکن بادغیس و

هرات، نه هزاره‌های شیعه مذهب ساکن هزاره‌جات) ۳- تیموری ۴- زوری. طایفه تایمنی شامل دو زیر مجموعه «قبچاق» و «درزی» می‌گردد و شعبه هزاره نیز شامل «جمشیدی» و «فیروزکوهی» (همان).

اما حاج کاظم یزدانی طوایف تشکیل دهنده چارایماق را به شرح زیر ذکر کرده است: «جمشیدی، هزاره (هزاره بادغیس و هرات)، فیروزکوهی و تایمنی. اقوام تیموری، زوری و درزی شاخه‌ای از قبایل تایمنی محسوب می‌شوند» (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۳۷).

چنانکه در فراز پیشین مشاهده گردید، آن دو مورخ و پژوهشگر هزاره‌تبار (کاتب و یزدانی)، طوایف تشکیل دهنده چارایماق را به شرح یادشده ذکر کرده و هزاره‌های بادغیس و هرات را جزء طوایف ایماق برشمرده‌اند؛ اما بسیاری از دیگر پژوهشگران، هزاره‌های بادغیس را از زیرمجموعه چارایماق به حساب نیاورده‌اند؛ بلکه اغلب به جای هزاره بادغیس از قومی بنام «سوری» (که احتمالاً شکل تغییر یافته «زوری» باشد) به عنوان رکن چهارم تشکیل دهنده ایماق یاد کرده‌اند.

یکی از خوانین ایماق بنام ابراهیم خان که رئیس و خان قوم سوری بود، در قرن پانزدهم میلادی همراه با فرزندان و عشیره خود به هند مهاجرت نمود. آنان تحت رهبری شیرشاه سوری برای مدتی در هندوستان به نام افغانان یا پشتون‌ها حکومت کردند؛ در حالی که آنان ترک‌تبار و پشتو زبان بودند.

آقای شیر محمد ابراهیم‌زی نویسنده کتاب معروف «تواریخ خورشید جهان» طوایف چارایماق را به این شرح برشمرده است: «جمشیدی، سوری، فیروزکوهی و تایمنی» (تواریخ خورشید جهان: ۳۱۵، به نقل از: شهرانی، تورک‌های ایماق، ۲۰۰۸).

آقای داکتر فیض الله ایماق (که ظاهراً خود متعلق به همین گروه است) طوایف ایماق را به این شرح ذکر کرده است: ایماق جمشیدی، ایماق فیروزکوهی، ایماق تایمنی و ایماق سوری (تیموری و زوری). (همان به نقل از ولس جریده).

دایرة المعارف جمهوری ازبکستان نیز توضیح ذیل را در باره نام ایماق و طوایف آن ذکر می‌کند: [واژه یا اصطلاح ایماق] در حال حاضر نام اقوام تورکی زبان و تاجیکی زبان کوهی و نیمه کوچی «فیروزکوهی، تیمنی، جمشیدی و تیموری» ساکن شمال غرب افغانستان است (همان).

به نظر می‌رسد دیدگاه درست هم همین باشد که هزاره‌های بادغیس و هرات را در زمره ایماق برنشماییم؛ زیرا آنها هزاره هستند و چنانکه بعداً خواهد آمد، از هزاره‌جات به نواحی مذکور کوچانده شده اند و تنها تفاوت‌شان با دیگر هزاره‌ها، داشتن مذهب تسنن است و مذهب نمی‌تواند دلیلی بر جدایی تبار و هویت اتنیکی قوم واحد به حساب آید.

اما آقای ابراهیم‌زی در کتاب یادشده اشاره کوتاهی دارد به موضوع هزاره سنی و سوری‌ها در ترکیب ایماق‌ها که تا حدودی می‌تواند راهگشا باشد. از گفته وی چنین استنباط می‌شود که گویا در آغاز، طایفه سوری یکی از اجزای تشکیل دهنده چارایماق بوده است، نه هزاره‌های بادغیس؛ اما بعدها به دلیل قلت جمعیت سوری‌ها (که احتمالاً ناشی از مهاجرت آنان به سوی هند بوده است) و کثرت جمعیت هزاره سنی، گروه دوم جانشین گروه اول در ترکیب ایماق‌ها شده است:

«چهار ایماق عبارت از چهار قوم است که در قدیم عبارت از سوری و جمشیدی و تایمنی و فیروزکوهی بود و بعد قلت تعداد سوری و حیثیت [کثرت و اعتبار] آن قوم هزاره سنی که اوشان [ایشان] را دوازده هزار خانوار می‌گویند و در عهد شهزاده کامران و وزیر باز محمد خان سرداران ایل اویماق محمد یوسف خان و کریم داد خان [از قوم] هزاره بودند» (همان، به نقل از: تواریخ خورشید

برخی از پژوهشگران چهار ایماق را مرکب از ۵ ایل جداگانه به شرح ذیل دانسته‌اند: تایمنی (در جنوب هریرود واقع در ولایت غور و مجاور با غرب هزاره‌جات) فیروزکوهی (حوالی فیروزکوه پایتخت سلسله غوریان واقع در شمال هریرود و قسمت علیای ولایت غور مجاور با ترکستان افغانی) جمشیدی (در منطقه کوشک واقع در ولایت هرات) تیموری (در غرب هرات و در خراسان ایران) هزاره (در قلعه‌نو و ولایت بادغیس) (دایرة المعارف اسلامی: ذیل افغانستان).

چنانکه قبلاً یاد آور شدیم «اروین اریوال» هرکدام از گروه‌ها و عناوینی چون فیروزکوهی، هزاره سنی، جمشیدی، قبیچاق، تایمنی، تیموری، ایماق، میش مست و طاهری را یک گروه مستقل به شمار آورده است (گلاتزر، ۱۹۹۸: ۲۲۶). اما آنگونه که از گفته‌های فوق (کاتب و یزدانی، ابراهیم-زی، شهرانی و ایماق) به وضوح برمی‌آید، شش گروه نخست، زیر مجموعه عنوان هفتم (یعنی ایماق یا چارایماق) هستند و عنوان‌های هشتم و نهم (میش مست و طاهری) را نیز آقای «پیر سان‌لیور» از زیر مجموعه ایماق‌ها به شمار آورده است (سان‌لیور، ۱۳۷۲: ۲۰۲).

ج) خاستگاه نژادی:

حقایق فوق نشان می‌دهد که ایماق‌ها از طوایف و قبایل متعدد تشکیل گردیده که طوایف عمده آنها چهار تا هفت گروه هستند. به دلیل همین تنوع و تکثر، یافتن منشأ نژادی واحد برای همه آنان دشوار است و باید هرکدام را به تنهایی مورد بررسی قرار داد. اینک به تفکیک در خصوص منشأ تباری هرکدام از طوایف عمده چارایماق سخن خواهیم گفت:

هزاره‌های چارایماق از منظر ریشه تباری با هزاره‌های هزاره‌جات، هم‌ریشه و هم‌تبار هستند. آنان شعبه‌هایی از طوایف هزاره دایزنگی و دایکندی در غرب هزاره‌جات هستند و تنها نکته تمایز شان داشتن مذهب تسنن است که بعداً به این طریقت گرویده‌اند.

آقای پی. جی. میتلند^{۷۸} در «گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس» در باره «اصلیت و تاریخ» هزاره‌های بادغیس چنین نوشته است:

«هزاره‌های قلعه‌نو توسط نادرشاه [افشار] بدانجا برده شدند. نادر شاه بین ده تا دوازده هزار خانوار از قبایل دایزنگی و دایکندی را از منطقه شان خارج نموده و در سرحد هرات مستقر ساخت. اولین رهبر آنان میرکش سلطان فرزند قافلان سلطان و موقعیت اصلی قبیله در کنار مرغاب بوده است. آغای سلطان فرزند میرکش سلطان بانی قلعه‌نو بوده که از آن زمان به بعد، مرکز قبیله منطقه شان بوده است. هزاره‌های قلعه‌نو از دوران استقرارشان توسط نادر شاه در آنجا نقش قابل توجهی در تاریخ هرات بازی نموده‌اند» (میتلند، ۱۳۷۶: ۲۲۹).

آقای یزدانی «تایمنی‌ها» را بنابر احتمال، ترک‌تبار دانسته است. چهره و اندام تایمنی‌ها که مشابه مردم آسیای مرکزی و هزاره‌ها هستند، نیز همین احتمال را تأیید و تقویت می‌کند. جمشیدی‌ها مدعی‌اند که از نسل جمشید پادشاه اساطیری آریانا که بر بلخ باستان سلطنت داشت، هستند و گوهر آریایی خود را حفظ کرده‌اند (دایرت المعارف اسلامی، همان). اگر این ادعا صحت داشته باشد، پس جمشیدی‌ها منشأ آریایی دارند. «شیرین آکینر»^{۷۹} در کتاب «اقوام مسلمان اتحاد شوروی» اطلاعات ذیل را در خصوص جمشیدی‌ها ثبت کرده است:

«جمشیدی‌ها یکی از اقوام طایفه چهارآیماق (= چهار قبیله) ساکن غرب افغانستان هستند که زندگی نیمه بیابانی دارند. اکثر جمشیدها در حوالی کوشک در شمال هرات متمرکزند. اما تعداد کمی از آنان نیز آن سوی مرز در جمهوری ترکمنستان زندگی می‌کنند. جمشیدی‌ها در دوران سلطنت نادر شاه (اواسط قرن هیجدهم) برای جلوگیری از حملات قبایل ترکمن در این منطقه

⁷⁸ P. G. Maitland

⁷⁹ Shirin, Akiner

استقرار یافتند. بنا به نقل «وامبری» شیوه زندگی جمشیدی‌ها شبیه ترکمن‌هاست، اما زبان شان یکی از گویش‌های فارسی است» (آکینر، ۱۳۶۶: ۴۴۹).

فیروزکوهی را برخی (کتاب اقوام) برگرفته از نام فیروزکوه پایتخت غوریان در سده‌های ۱۲ و ۱۳م. در بخش علیای هریرود و برخی دیگر (بارتولد) از قلعه فیروز کوه در سرحد مازندران می‌دانند و می‌گویند که تیمور، این قلعه را در سال ۱۴۰۴م. تسخیر کرد و مردم آنجا را به هرات کوچاند (همان).

آقای ابراهیم‌زی در کتاب «تواریخ خورشید جهان» طوایف جمشیدی و سوری را از نسل ضحاک تازی (عرب‌تبار) و فیروزکوهی و تایمنی را از نسل افاغنه قدیم (پشتون‌تبار) دانسته است و همو از قول مؤلف کتاب «حیات افغانی» نقل کرده که وی طوایف ایماق و هزاره را از ریشه و منشأ واحد و جملگی را از نسل «ترخان تاتاری» ذکر کرده و تنها وجه تمایز آنها را در مذهب دانسته است. هم‌چنین لویی دوپری در جایی از کتاب «افغانستان» طوایف ایماق را بعنوان «مغول» و در جای دیگر «ترکمن ایماق» ثبت کرده است (شهرانی، پیشین، به نقل از: تواریخ خورشید جهان: ۳۱۵ و افغانستان: ۵۷ و ۱۶۹).

چنانکه قبلاً در مباحث مربوط به تاجیک‌ها یادآور شدیم، تعدادی از پژوهندگان داخلی مانند نجیب مایل هروی و پوهاند جاوید، ایماق‌ها را از زیر مجموعه‌های تاجیک برشمرده‌اند (مایل، ۱۳۷۱: ۱۹ / نظروف، ۱۹۹۹: ۲۱). اما در همانجا گفتیم که ممکن است آنان، عنوان «تاجیک» را مساوی با «فارسی زبان» تلقی کرده باشند. و اگر چنین باشد، هزاره‌ها، ایماق‌ها و قزلباش‌ها جملگی فارسی‌زبانند.

وقتی به دلایل مدعیان تاجیک بودن ایماق‌ها نگاه کنیم، آنان اغلب از گذشته سخن می‌گویند که مثلاً فلان مورخ یا فلان سیاح نوشته است که در قرن فلان، ساکنان کوهستان‌های غور تاجیک

بوده‌اند. این سخن آنان صحیح هم هست. یقیناً در مقاطعی از تاریخ گذشته، ساکنان غور از قوم تاجیک بوده‌اند؛ اما با توجه به جابجایی‌های گسترده در پرتو تاریخ افغانستان، این استدلال نمی‌تواند دلیلی بر تاجیک‌تبار بودن ساکنان فعلی منطقه غور باشد.

البته تاجیک‌ها در این ادعای خود تنها نیستند؛ بلکه ملی‌گرایان پشتون مانند عبد الحی حبیبی و عتیق الله پژواک نیز تلاش کرده‌اند که غوریان (و حداقل بخشی از ایماق‌های کنونی مانند سوریان) را پشتون و سرزمین غور را مسکن پشتون‌ها معرفی نمایند.

به نظر می‌رسد دیدگاه مناسب و منصفانه در باره خاستگاه نژادی و زمان شکل‌گیری طوایف ایماق این باشد که: «ایل‌های چارایماق در سده‌های ۱۰ و ۱۱ق/ ۱۶ و ۱۷م. [و در جریان لشکرکشی‌ها، کوچ دادن‌ها و جابجایی‌های تیمور گورکانی و جانشینانش] از گروه‌های قومی گوناگون با خاستگاه‌های متفاوت مانند ترک جغتایی، ازبک، قبیچاق، بلوچ و آریایی شکل یافت» (دایرة المعارف اسلامی، همان، به نقل از اقوام).

بر اساس این دیدگاه، ایماق‌ها دارای منشأ نژادی واحد نیستند؛ بلکه خاستگاه‌های گوناگون دارند؛ با این حال اغلب اقوامی که ریشه و منشأ ایماق‌ها به آنها می‌رسد (مانند جغتایی‌ها، ازبک‌ها، قبیچاق‌ها و هزاره‌ها که هزاره‌های بادغیس با آنان هم‌تبارند) از اقوام زرد پوست (ترک و مغول) هستند و بر این اساس می‌توان در طبقه‌بندی اقوام افغانستان، آنها را جزء اقوام زرد پوست طبقه‌بندی کرد. ایماق‌ها از نظر خاستگاه نژادی شباهت تام با قزلباش‌ها دارند.

به نظر می‌رسد خود ایماق‌ها نیز در باره هویت خود دچار سردرگمی هستند و آگاهی چندانی از ریشه و پیشینه خود ندارند. به همین دلیل برخی از آنان سعی می‌کنند خود را به اقوام

بزرگ‌تر بچسپانند. «برنت گلاتزر»⁸⁰ یک نمونه از سردرگمی و خودفراموشی آنان را اینگونه یادآور شده است:

«تایمنی‌ها معمولاً ایماق بودن خود را انکار می‌کنند و بسیاری از آنها خود را وابسته به پشتون می‌دانند؛ در حالی که همسایگان پشتون شان آنها را پشتون تلقی نمی‌کنند. پشتون‌های بادغیس، تمام سنی‌های فارسی‌زبان را ایماق می‌نامند که این برای تاجیک‌های محلی - که سنی - های فارسی‌زبان هستند، اما شدیداً مخالف دسته‌بندی خود به عنوان ایماق می‌باشند - بسیار آزار دهنده است» (گلاتزر، همان: ۲۲۷).

«سان‌لیور»⁸¹ نیز نمونه دیگر از سردرگمی هویتی آنان را در شمال افغانستان ذکر کرده است: «در هیچ نقشه‌ای [قومی] اشاره به «ابسارنه‌ها» یا «اورتابولاغی‌ها» و دیگر ایماق‌های فارس‌زبان سنی مذهب ساکن قاتاغان [قطغن] نشده است. آنها چه از نظر زبانی و چه از لحاظ مذهبی، خود را از همسایگان تاجیک مجزاً نمی‌دانند» (لیور، ۱۳۷۲: ۲۰۴).

د) زبان، مذهب و زیست‌بوم:

همه گروه‌های ایماق اکنون به زبان دری نزدیک به فارسی خراسان شرقی و گویش هراتی تکلم می‌کنند که با واژه‌های فراوان ترکی آمیخته است. اینک هرچند بطور دقیق معلوم نیست که زبان قبلی و اصلی این مردم چه چیزی بوده است؛ اما وجود لغات ترکی در زبان این مردم می‌تواند راهنمای خوبی در این مورد باشد.

دین آنان اسلام و مذهب شان عموماً سنی حنفی است. زیست‌بوم آنان نیز ولایت کوهستانی غور در مرکز افغانستان، ولایت بادغیس در شمال غرب و بخشی از ولایت هرات در غرب کشور می‌باشد. آنها در دو ولایت غور و بادغیس از اکثریت برخوردارند.

⁸⁰ Bernt, Glatzer

⁸¹ Piere, Centlivres

همان پرسش‌هایی که در خصوص مذهب، زبان و زیست‌بوم اولیه هزاره‌ها مطرح گردید، در مورد ایماق‌ها نیز می‌تواند مطرح باشد؛ مانند اینکه: آنان ساکنان اصلی و بومی محل سکونت فعلی خود هستند و یا از سرزمین‌های دیگر به اینجا مهاجرت کرده‌اند؟ اگر مهاجرت کرده‌اند، از کجا و کدام زمان؟ آیا فارسی، زبان اولیه و اصلی این مردم بوده و یا بعداً آن را فراگرفته‌اند؟ در صورت دوم، زبان اولیه آنان چه بوده و تغییر زبان در چه زمانی اتفاق افتاده و آنان زبان فارسی را از کدام مردم فراگرفته‌اند؟ آنان در چه زمانی به دین اسلام و مذهب تسنن گرویده‌اند؟ آیین و مذهب پیشین آنان چه بوده است؟ و دیگر سؤال‌های مشابه.

برای شناخت بهتر و دقیق‌تر ایماق‌ها، ارائه پاسخ به پرسش‌های یادشده، ضرورت دارد؛ اما چنانکه قبلاً گفتیم به دلیل فقدان مطالعات و تحقیقات در مورد این مردم، من به پاسخ پرسش‌های فوق دست نیافتم.

۵) جمعیت:

بسیاری از منابع که به جمعیت اقوام افغانستان اشاره دارند، ایماق‌ها را از قلم انداخته‌اند. آن دسته از منابع نیز که به این موضوع پرداخته‌اند، ارقام به شدت متفاوت ارائه کرده‌اند. اما با در نظرداشت مجموع آنها نمی‌توان تردید کرد که ایماق‌ها پنجمین گروه بزرگ قومی افغانستان پس از پشتون، تاجیک، هزاره و ازبک هستند.

برخی از منابع براساس آمارهای مربوط به دههٔ چهل و پنجاه خورشیدی، جمعیت ایماق‌ها را ۸۰۰ هزار نفر (پنجمین گروه قومی) ذکر کرده‌اند (اسعدی، ۱۳۶۶: ۸۶-۸۰ / علی آبادی، ۱۳۷۲: ۲۲-۱۳ / هیمن، ۱۳۶۴: ۱۴). برخی منابع دیگر مانند ا. جاناتا (۱۹۸۱) اریوال (۱۹۸۶) تعداد آنها را ۵۰۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند (سان‌لیور، ۱۳۷۲: ۲۰۱ و ۲۰۳). لوئیس دوپری، جمعیت ایماق‌ها را ۶٪ نفوس کشور (برابر با هزاره‌ها) و آمار سازمان ملل در سال ۱۹۷۸م. ۴/۲٪ جمعیت کل کشور ذکر کرده‌اند (نقل از:

بینش، ۱۳۷۸: ۱۰). به نوشته کلیفورد «در سال ۱۹۷۰م/۱۳۵۰ش حدود ۵۰۰ هزار نفر از افراد

چارایماق که مرکب از تیره‌های نژادی و زبانی متنوعی هستند، در غرب افغانستان زندگی می-

کردند» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۶۳).

۷- بلوچ

بلوچ‌ها یکی از اقوام مثله شده خاورمیانه هستند که مانند کردها، سرزمین و زیست‌بوم آنها میان سه کشور (پاکستان، ایران و افغانستان) تجزیه و تقسیم گردیده و در هر سه کشور، اقلیت قومی و زبانی به شمار می‌روند و از خود دارای کشور و سرزمین مستقل نیستند؛ در حالی که بسیاری از دیگر اقوام خاور میانه و آسیای میانه مانند ترکمن، ازبک، قیرقیز، قزاق، تاجیک، افغان، فارس و آذری هرکدام دارای سرزمین و کشور مستقل و مختص به خود هستند.

الف) تبارشناسی و منشأ نژادی:

در خصوص منشأ نژادی بلوچ‌ها دیدگاه‌های متفاوت و گوناگون وجود دارد:

۱- دسته‌ای از محققین معتقدند که بلوچ‌ها از حیث نژادی از اعقاب «اعراب» بوده و نژاد آنان سامی است. این دیدگاه بیشتر بر دلایل زبان شناسانه متکی است.

۲- نژاد شناسان انگلیسی اعتقاد به اشتراک نژادی ترک‌ها و بلوچ‌ها دارند و منشأ نژادی آنها را به ترک‌ها می‌رسانند. اینان به تشابهات جسمانی و استخوان‌بندی میان ترک‌ها و بلوچ‌ها استناد کرده‌اند.

۳- گروه دیگر، بلوچ‌ها را از اعقاب ترکمن‌ها و گروه دیگر از اخلاف غزها دانسته‌اند.

۴- گروه چهارم، آنها را از اعقاب خانواده «راجپوت هندی» دانسته‌اند.

۵- برخی دیگر آنان را از نسل شاهزادگان قندهار می‌دانند.

۶- آخرین دیدگاه این است که بلوچ‌ها شاخه‌ای از اقوام هندو اروپایی (قفقازی) هستند که

همزمان با ورود دیگر اقوام قفقازی، وارد موطن کنونی خود شده‌اند (امیری، پیشین: ۱۳۲-۱۳۱).

به نظر می‌رسد نظریه اخیر از طرفداران بیشتری برخوردار است و فعلاً دیدگاه رایج در مورد منشأ نژادی بلوچ‌ها همین دیدگاه می‌باشد؛ هرچند عناصر و گروه‌هایی از اقوام دیگر نیز با این قوم مختلط شده‌اند؛ چنانکه «شیرین آکینر» پژوهشگر مسلمان اهل اتحاد شوروی سابق، همین دیدگاه را برگزیده است:

«بلوچ‌ها قومی ایرانی هستند که نام آنها برای اولین بار در قرن نهم و دهم [میلادی] توسط نویسندگان عرب در تاریخ وارد شده است. بلوچ‌ها که سرزمین اصلی آنها کرمان است، تحت فشار حملات مغول‌ها و سلجوق‌ها رفته رفته به سوی جنوب و سپس به سوی شرق مهاجرت کرده و در منطقه بلوچستان امروزی که بین ایران و پاکستان تقسیم شده است، استقرار یافتند» (آکینر، ۱۳۶۶: ۴۳۷).

ب) فرهنگ و زبان:

زبان بلوچی شاخه‌ای از زبان‌های هندو اروپایی شمرده می‌شود؛ اما بخشی از صاحب نظران معتقدند که زبان بلوچی لهجه‌ای از زبان فارسی قدیم است که بسیاری از واژه‌های فارسی قدیم را می‌توان در آن یافت. دوتن از قدما (صاحب مرات البلدان و اصطخری) زبان بلوچ‌ها و اهالی مکران را فارسی ثبت کرده اند (مرات البلدان: ۴۳۴ / اصطخری: ۱۵۱، به نقل از: امیری، پیشین: ۱۲۶-۱۲۵).

دین بلوچ‌ها عموماً و از جمله بلوچ‌های افغانستان، اسلام و مذهب شان سنی حنفی است؛ اما گروهی از آنان در ولسوالی کجران ولایت ارزگان، بخشی از بلوچ‌های قندهار و ساکنان بلوچ سوزمه قلعه در سرپل (علی آبادی، ۱۳۷۲: ۲۳) و شولگره در بلخ شیعه مذهب هستند.

شغل آنان اکثراً مالداري و بخشی نیز زراعت است. برخی از آنها نیز کوچ‌نشین و تعدادی دیگر ده‌نشین هستند. بلوچ‌ها در داد و ستد کالا و تجارت غیر رسمی میان سه کشور فعالند.

ج) زیست‌بوم و جمعیت:

چنانکه گفته شد بلوچ‌ها در قلمرو سه کشور پاکستان، ایران و افغانستان زندگی می‌کنند و گروهی از آنها نیز در کشور ترکمنستان ساکن هستند. آنها ۵٪ از جمعیت ۱۶۰ میلیونی پاکستان (حدود ۸ میلیون نفر) را تشکیل می‌دهند (نظیف کار و نوروزی، ۱۳۸۲: ۴۹-۴۸) و یکی از چهار ایالت پاکستان بنام آنها «بلوچستان» خوانده می‌شود.

در ایران نیز بلوچ‌ها در ایالت سیستان و بلوچستان در مجاورت مناطق بلوچ نشین پاکستان و افغانستان ساکن هستند. جمعیت این ایالت بر اساس آمار سال ۱۳۷۰، یک میلیون و ۱۵۰ هزار نفر است (امیری، ۱۳۸۵: ۱۲۵) که بیش از نیمی از جمعیت مذکور را بلوچ‌ها تشکیل می‌دهند.

در افغانستان نیز بلوچ‌ها در جنوب غربی این کشور و در مجاورت با بلوچستان پاکستان و ایران به سر می‌برند. ولایت های فراه، نیمروز، هلمند و قندهار و نیز ولسوالی کجران در ولایت ارزگان، ناحیه «سوزمه‌قلعه» در ولایت سرپل و «شولگره» در ولایت بلخ محل زیست قوم بلوچ است.

جمعیت آنها را مرحوم غبار حدود ۴۰ سال پیش، ۷۰ هزار ثبت نموده (نظروف، ۱۹۹۹: ۷-۶) و یزدانی تعداد آنها را در ۲۰ سال پیش، ۱۵۰ هزار نفر ذکر کرده است (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۳۶) و اینک ممکن است جمعیت بلوچ‌ها به ۳۰۰ هزار نفر رسیده باشد. چنانکه در بخش «ترکیب قومی جمعیت افغانستان» خواهد آمد، ارقام متعددی از میزان جمعیت بلوچ‌ها ارائه گردیده که کمترین آن، رقم ۶۰ هزار نفر و بیشترین آن رقم ۲۰۰ هزار نفر است.

اروین اریوال^{۸۲} در مقاله «قومیت بلوچ در افغانستان» اطلاعات ذیل را از جمعیت بلوچ‌ها

ثبت کرده است:

⁸² Erwin, Orywal

«معمولاً تصور بر این است که تعداد بلوچ‌ها در افغانستان حدود صد هزار نفر است ... از مجموع حدود ۶/۵ میلیون بلوچ، تقریباً ۵ میلیون نفر از آنان در پاکستان، حدود ۶۰۰ هزار نفر در ایران، سیزده هزار نفر در جمهوری ترکمنستان و چهار صد هزار نفر از کارگران مهاجر بلوچ به طور پراکنده در کشورهای خلیج فارس و شرق آفریقا به‌سر می‌برند» (اریوال: ۲۳۰-۲۱۷).

از آنجا که بلوچ‌های افغانستان و نیز نورستانی‌ها در مجاورت پشتون‌ها و گاه به صورت مختلط با آنها زندگی می‌کنند، ممکن است بخشی از بلوچ‌ها با هویت پشتون به ثبت رسیده باشند.

زیست بوم بلوچ‌ها در قلمرو هر سه کشور یادشده، مناطق گرم، بیابانی و بی حاصل است و در هر سه کشور، از مناطق توسعه نیافته، محروم و منزوی به شمار می‌رود.

۸- قزلباش

یکی از گروه‌های قومی - فرهنگی کوچک؛ اما مهم و تأثیرگذار که تقریباً همزمان با تأسیس کشوری به نام افغانستان در این سرزمین اسکان یافته‌اند، قزلباش‌ها هستند.

الف) پیدایش و اسکان:

عمر پیدایش و حضور قزلباش‌ها در افغانستان اندکی بیشتر از عمر کشور جوان و تازه تأسیسی به نام افغانستان است. مرحوم کاتب شرح انتقال و سکونت آنها را در افغانستان به این شرح ذکر کرده است:

«نادر شاه افشار بیست هزار نفر از جنگجویان پرخاشجویان ایلات شاهسوند و جوانشیر و بختیاری و کرد و بیات و ریکا و اهالی شیراز و خواف را با عائله و اسلحه برای حراست مملکت و تنبیه و تهدید متمرّدین افغان از ایران حمل داده، در هرات و قندهار و غزنین و کابل امر اقامت و حفاظت سرحد و ثغور مملکت فرمود.

و نیز احمدشاه افغان سدوزایی از یساولان رکاب نادرشاه که به رتبه و مقام فرمانروایی رسیده، افغانستان را از ایران مجزّی و تشکیل سلطنت جداگانه کرد، عدّه از اشراف اهل دیوان را که با ایشان معرفت و الفت داشت و در احیان ملازمت خود به خدمت نادرشاه با هم محبت و داد می‌سپردند، از سبزوار و اصفهان و خراسان و شیراز و غیره در افغانستان معزّزانه دعوت نموده، زمام مهمام مملکت و نظم و نسق امور ملّت و رتق و فتق ادارات حکومت را که افغان‌ها و اهالی افغانستان نمی‌دانستند، به ایشان مفوض [واگذار] فرمود ...» (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۴-۱۴۳).

سید مهدی فرخ سفیر کبیر ایران در کابل و نویسنده کتاب «تاریخ سیاسی افغانستان» نیز

روایت ذیل را از وضعیت قزلباش‌های افغانستان در یک صد سال پیش ثبت کرده است:

«این طایفه بر طبق گزارش حیات خان، در سنه ۱۲۷۱ سرشماری شده، بیست هزار خانه در

هرات و غزنین و کابل و پیشاور سکونت داشته و تمام امور حکومتی و مخصوصاً مستوفی و

محاسب و سالاری افواج در دست این طایفه بوده است؛ ولی از زمان عبدالرحمان خان به واسطه

فشار و سختی زیاد به ترکستان روس و خراسان و سایر بلاد فراری و متواری شده، فعلاً در تمام

افغانستان از ده هزار الی دوازده هزار خانه قزلباش زیاده‌تر نیست» (فرخ، ۱۳۷۲: ۸۰).

چنانکه در عبارات منقول از مرحوم کاتب مشاهده گردید، انتقال و جابجایی قزلباش‌ها در

افغانستان به صورت «گروهی» و «گسترده» در خلال لشکرکشی‌های نادر شاه افشار به افغانستان و

هند و نیز توسط احمد شاه ابدالی پس از تشکیل سلطنت درانی‌ها در قندهار صورت گرفت. هر

کدام از این دو کشورگشا، اهداف و اغراض سیاسی و نظامی خاص خود را از این نقل و انتقال‌ها

داشته‌اند که جای طرح و شرح آن نیست.

اما به نظر می‌رسد ورود و اسکان قزلباش‌ها به شکل «پراکنده» و «محدود» در قلمرو خراسان

شرقی یا افغانستان امروز کمی زودتر از عصر نادرشاه و احمد شاه (یعنی قرن ۱۶ میلادی مصادف

با قرن ۱۱ هجری شمسی) و در سایه حاکمیت و لشکرکشی‌های صفویان صورت گرفته باشد. در

عصر یادشده، افغانستان فاقد حکومت مرکزی و عرصه تاخت و تاز گورکانیان هند، ازبکان شیبانی و

صفویان فارس بود و بخش‌های غربی کشور در سیطره گروه اخیر قرار داشت. از آنجا که قزلباشان،

نیروی عمده و زبده صفویان را تشکیل می‌دادند، ورود و اسکان آنها در افغانستان همراه با

لشکرکشی‌ها و توسعه قلمرو سلسله صفویه در این خطه آغاز یافت.

از دیگر سو با توجه به قدمت و پیشینه حضور و اسکان عنصر ترک در افغانستان (که حداقل به دو هزار سال می‌رسد) بعید نیست که برخی از قبایل و گروه‌هایی که امروزه جزء قزلباش‌ها به شمار می‌روند، قبل از تاریخ‌های یاد شده در این سرزمین حضور و سکونت داشته باشند.

(ب) تبارشناسی و منشأ نژادی:

قزلباش‌ها دارای ریشه و منشأ نژادی واحد نیستند؛ بلکه ترکیب و تلفیقی از ایل‌ها و قبایل ترک، ترکمن، کرد، لر و دیگر اقوام هستند.

در آغاز قرن ۱۶م. و همزمان با قدرت‌گیری صفویان در فارس و آذربایجان، یک گروه و سازمان نظامی و مذهبی مرکب از هفت ایل (استاجلو، افشار، روملو، ذوالقدر، شاملو و قاجار که همگی ترک‌تبار بودند) توسط شاه اسماعیل صفوی پدید آمد. این اتحادیه فراهم آمده از قبایل مختلف که نام ترکی قزلباش (سرخ سر) را بخود گرفت و از همین زمان اصطلاح «قزلباش» بوجود آمد، به زودی جایگاه ستون فقرات نیروهای رزمی و اداری سلسله ترک‌زبان صفویان را احراز کرد. در واقع صفویان با تکیه بر کار و پیکار قزلباش‌ها، مذهب تشیع و دامنه حاکمیت خود را بر فارس، آذربایجان و خراسان گسترش دادند.

بعدها تعداد قبایل و ایل‌های تشکیل دهنده اتحادیه قزلباش به ۳۲ ایل افزایش یافت که باز هم اکثریت آن قبایل و مهمترین شان مانند استاجلو، شاملو، افشار، اینالو، تکه لو، بیات و خلج، ترک‌تبار بودند (فیلد، ۱۳۴۳: ۷۸۶).

بنابراین علی‌رغم حضور اندک و کم‌رنگ دیگر اقوام مانند کرد و لر در ترکیب قزلباش‌ها، اکثریت قاطع طوایف و عشایر تشکیل دهنده اتحادیه قزلباش، ترک‌تبار هستند و در مجموع می‌توان آنها را جزء اقوام ترک دسته‌بندی کرد. آنان از گروه ترک‌های غربی و با ترک‌های آذربایجان، ترکیه، قفقاز، شرق اروپا و ایران در یک مجموعه قرار می‌گیرند.

اکثر محققان داخلی و خارجی نیز همین دیدگاه را در مورد منشأ نژادی قزلباش‌ها پذیرفته اند. هر چند دیدگاه‌های دیگری چون مغول‌تبار بودن یا تاجیک‌تبار بودن قزلباش‌ها نیز مطرح شده است؛ اما چنین دیدگاه‌هایی فاقد مبنا و مستند قابل قبول هستند. جویندگان تفصیل بیشتر پیرامون هریک از دیدگاه‌های یادشده می‌توانند به کتاب «قزلباشان افغانستان» نوشته محمد احسان پژوهش مراجعه کنند.

قزلباش‌ها هرچند نخست در آذربایجان شکل گرفتند و در آنجا نیز عنوان «قزلباش» به آنها داده شد و بعداً هم از همان خاستگاه و پایگاه وارد فارس، خراسان و افغانستان شدند؛ اما با این- حال به نظر می‌رسد آنان در اصل از ترک‌های آناتولی یا آسیای صغیر (عثمانی قدیم و ترکیه امروز) بودند که در جریان لشکرکشی امیر تیمور گورکانی به قلمرو عثمانی، بعنوان اسیر به سوی سمرقند منتقل می‌شدند که با وساطت مشایخ صفوی آزاد و در آذربایجان و اردبیل ماندگار شدند و سپس در سلک مریدان خاندان یادشده درآمدند.

پروفسور عنایت الله شهرانی ماجرای مذکور را به نقل از کتاب «سیاست و اقتصاد صفوی» (۱۴-۹) و «سلطان‌نامه» (۱۲) به صورت مفصل آورده است که خلاصه آن چنین است:

«امیر تیمور یورش هفت ساله خود را به سوی غرب (قلمرو عثمانی) در سال ۸۰۲ هجری و ۱۳۹۹ میلادی آغاز نمود. وی حین عبور از آذربایجان به دیدار خواجه علی سیاه‌پوش فرزند صدرالدین و نبیره شیخ صفی الدین، پیشوای وقت طریقت صفویه شتافت که امیر تیمور به آن خاندان ارادت داشت.

سرانجام امیر تیمور پس از فتوحات نمایان در آناتولی، در سال ۸۰۵ هجری (۱۴۰۴م) «ایلدرم بایزید» سلطان عثمانی را شکست داده، وی را اسیر نمود و همراه با کاروان عظیمی از اسیران و غنائم، از راه گرجستان و آذربایجان، عازم سمرقند گردید؛ «در حالی که مجموع اقوام

تاتار را که موازی ده تومان^{۸۳} خانوار بوده باشد، از نواحی سوری حصار و آق شهر به طرف آذربایجان کوچانید و ایلدرم بایزید را با خود می آورد. این کاروان فتح که یک دریا اسیر همراه داشت و این اسیران بیشتر رؤسای ایلات شاملو و قاجار و استاجلو و افشار و بیات و ذوالقدر و تکلو بودند به اردبیل رسید.»

تیمور بار دیگر به دیدار خواجه علی رفت و هدایای بسیاری به وی تقدیم داشت که خواجه هیچکدام را نپذیرفت. خواجه سیاه پوش در مقابل از امیر تیمور در خواست نمود که اسرای آن کاروان را به او ببخشد و می گوید به این دلیل که آنها از مریدان ما هستند. تیمور قبول می کند و اسرای عثمانی را به خواجه می بخشد که تعداد شان را سی هزار نفر نوشته اند.

خواجه آنها را مرخص می کند که به اوطان شان برگردند؛ اما آنان نپذیرفتند و در سلک مریدان معنوی خانقاه صفوی اردبیل درآمدند. یکصد سال پس از عبور تیمور یعنی سال ۹۰۷ هجری (۱۵۰۱م) فرزندان و نوادگان همین اسرا در سلک مریدان نظامی شاه اسماعیل صفوی درآمدند و قزلباش نامیده شدند.» (شهرانی، ۲۰۰۸: تورک قزلباش).

رسول جعفریان مورخ معاصر ایرانی در کتاب «صفویه از ظهور تا زوال» نیز اعوان و انصار صفویان از جمله قزلباش ها را از ترک های آناتولی و آسیای صغیر می داند؛ تنها با این تفاوت که وی دلیل ورود و مهاجرت ترک های آناتولی به آذربایجان را داشتن مذهب علوی و ارادت به خاندان صفوی می داند؛ هرچند او نیز داستان آزاد ساختن اسرای عثمانی را توسط خواجه علی سیاه پوش تأیید و در کتابش نقل می کند:

«زمانی که مهاجرت ترکان آناتولی به شرق و در واقع به آذربایجان آغاز شد، بسیاری از آنان شیعیان علوی بودند که از مریدان خانقاه شیخ صفی بوده و سپاه معنوی این خانقاه را تشکیل می -

⁸³ تیمومان یا تومان (Tuman) واژه مغولی و به معنای ده هزار است (پولادی، ۱۳۸۱: ۴۳).

دادند. این ترکان همان کسانی هستند که اندکی بعد نام قزلباش به خود گرفتند و سپاه مسلح صفویان شدند» (جعفریان، ۱۳۸۳: ۴/ ۲۱-۲۰).

وی در باره علویان ترکیه اینگونه می‌نویسد: «بسیاری از علویان ترکیه تا به امروز در این کشور زندگی می‌کنند و گفته می‌شود که شمار آنان تا بیست میلیون نفر می‌رسد. شمار زیادی از آنان نیز در بالکان زندگی می‌کنند» (همان: ۲۱) «و بسیاری از آنان در زمان عثمانیان به بالکان مهاجرت داده شدند» (همان: ۲۲).

وی به ملاقات امیر تیمور و پیر صفوی نیز اینگونه اشاره می‌کند: «مرشد بعدی خانقاه اردبیل، خواجه علی سیاه‌پوش فرزند صدرالدین بود ... در زمان هموست که تیمور به سال ۸۱۴ به دیدار خانقاه اردبیل آمد و با خواجه علی دیدار کرد. نوشته‌اند که تنها درخواست خواجه علی از تیمور، آزادی اسیران ترک بود که بعدها در استوار کردن نفوذ این خاندان در آناتولی موثر افتاد» (همان: ۲۶).

از مجموع آنچه گفتیم، تردیدی باقی نمی‌ماند که قزلباش‌ها ریشه و منشأ ترکی دارند؛ منتها ترکان غربی نه ترکان شرقی. قبایل ترکان غربی شامل ترک‌های ترکیه، آذربایجان، قفقاز، ایران، آلبانی و دیگر ممالک اروپای شرقی می‌گردد؛ در حالی که ترکان شرقی شامل ترک‌های آسیای میانه، ترکستان شرقی، افغانستان و دیگر سرزمین‌های شرقی می‌گردد.

از همین توضیح روشن می‌گردد که چرا قزلباش‌های افغانستان با دیگر اقوام ترک‌زبان و ترک‌تبار مانند ازبک‌ها، قزاق‌ها، قیرقیزها و امثال آنها از نظر چهره، رنگ و اندام متفاوت می‌باشند و با ترک‌های ترکیه، قفقاز و شرق اروپا شباهت بیشتری دارند. شاید یکی از دلایل اینکه در افغانستان، قزلباش‌ها را کمتر در زمره ترکان به حساب آورده‌اند، همین تفاوت سیما و اندام آنها با دیگر ترکان آن دیار باشد.

علی‌رغم حقیقت انکار ناپذیرِ یادشده در مورد ریشه و منشأ تباری قزلباش‌ها و نیز علی‌رغم پافشاری صاحب نظران تاجیک بر این مطلب که گروه‌های ترک و تاجیک همواره در مقابل هم قرار دارند و هیچگونه همپوشی میان آنها وجود ندارد؛ با این حال قزلباش‌های افغانستان از نظر دسته بندی قومی همواره جزء تاجیک‌ها به حساب آمده اند. در حالی که تنها نقطه وصل و اشتراک آنها با تاجیک‌ها، زبان مشترک دری است و بس. آقای محمد احسان پژوهش که خود یک قزلباش است، حقیقت یادشده را اینگونه مورد اشاره قرار داده است:

«بعنوان نمونه یکی از واحدهای اتنیکی که تاکنون در هیچ‌یک از اسناد رسمی از آن اسمی برده نمی‌شود، قزلباش‌ها اند. قزلباش‌ها بر مبنای چنان سیاستی مختنق مجبور بوده اند که هنگام اخذ تذکره، تابعیت خود را تاجیک بنویسند. چون عامه مردم آگاه نیستند که قومی به نام قزلباش نیز در این کشور وجود دارد و به این ترتیب به مثابه قومی مستقل و واحد بلانفکاک در اسناد رسمی و محاسبات دیوانی و آمارهای اجتماعی از آن ذکر به میان آورده نمی‌شود» (پژوهش، ۱۳۸۴: ۳).

ج) زیست‌بوم و جمعیت:

زیست‌بوم:

قزلباش‌ها در قفقاز، ایران، افغانستان، پاکستان و آسیای میانه پراکنده اند. قزلباش‌های افغانستان دارای زیست‌بوم مشخص و مختص به خود نیستند و در ولایات مختلف این سرزمین زندگی می‌کنند.

اکثریت قاطع آنان شهرنشین و در شهرهای کابل، غزنی، قندهار، هرات، مزارشریف، ایبک، پلخمری، قندوز، جلال آباد و دیگر شهرها مقیم هستند. بخش دیگر از جمعیت قزلباش نیز در روستاها زندگی می‌کنند که مانند جمعیت شهری، در ولایات گوناگون مانند کابل، هرات، بلخ،

نیمروز، قندهار، سمنگان، سرپل، تخار، غزنی و دیگر ولایات پراکنده اند. همین پراکندگی و عدم تمرکز جمعیت شهری و روستایی باعث شده است که نفوس و حضور قزلباش‌ها چندان قابل ملاحظه به نظر نیاید.

جمعیت:

از آنجا که نفوس قزلباش‌ها بطور معمول جزء جمعیت گروه تاجیک به شمار آمده‌اند، نه بعنوان یک کتله قومی مستقل، لذا هیچگونه آمار و ارقام رسمی و مستند که اختصاصاً به میزان نفوس آنها پرداخته باشد، وجود ندارد. برخی از آمارهای تقریبی و تخمینی که در این زمینه در دسترس هست، مربوط به پیش از تهاجم اتحاد شوروی می باشد که بر اساس آنها جمعیت قزلباش‌ها ۲۰۰ هزار نفر (اسعدی، ۱۳۶۶: ۸۰-۸۶) و ۱۲۵ تا ۶۰۰ هزار نفر (علی آبادی، ۱۳۷۲: ۲۲-۱۳) و ۴۰ هزار نفر (آدامک، نقل از: گروه پژوهشی سینا، ۱۳۸۱: ۴۰) نشان داده شده است.

اینک تعدادی از روشنفکران و آگاهان قزلباش، تعداد جمعیت شان را بیش از یک میلیون نفر می‌دانند.

(د) فرهنگ و زبان:

بر اساس آنچه که در مورد منشأ نژادی قزلباش‌ها گفته شد، آنان در اصل غالباً ترک زبان بوده‌اند؛ اما اینک در افغانستان عموماً به زبان فارسی تکلم می‌کنند و زبان مادری شان را رها کرده‌اند. اصطلاح «پارسی‌وان» یا «پارزی‌وان» که در افغانستان رایج است، قزلباش‌ها یکی از مصادیق اصلی این اصطلاح می‌باشند.

مذهب آنان عموماً شیعه اثنی عشری است و قزلباش‌ها از شیعیان پرحرارت و پای بند به مبانی و آداب مذهبی هستند. علی‌رغم اینکه قزلباش‌ها به داشتن مذهب تشیع مشهور هستند؛ در

عین حال گروه‌های سنی مذهب نیز در میان آنها وجود دارد؛ چنانکه معروف‌ترین چهره علمی معاصر قزلباش‌ها یعنی زنده‌یاد پوهاند عبد الاحمد جاوید، سنی مذهب بود.

در بخش معرفی قوم تاجیک گفتیم که به تصریح آقای پژوهش و تلویح مرحوم فرهنگ، مرحوم داکتر یوسف صدر اعظم معروف دههٔ دموکراسی نیز قزلباش بود. هر چند در جایی برخورد نکردم که کسی به مذهب داکتر یوسف اشاره کرده باشد؛ اما از آنجا که بر اساس قوانین اساسی گذشتهٔ افغانستان، یک فرد غیر حنفی نمی‌توانست در چنان مقام خطیری قرار گیرد، لذا می‌توان حدس زد که مرحوم داکتر یوسف نیز از قزلباش‌های سنی مذهب بوده است.

سطح سواد و تحصیلات در میان قزلباش‌ها بیشتر از دیگر گروه‌های قومی است. هم چنین آنان از نظر معیشت، درآمد و تمکن مالی در وضعیت نسبتاً مناسبی قرار دارند. قزلباش‌های شهرنشین اغلب به مشاغل دیوانی، حرفه‌ای و بازاری مشغولند و دهنشین‌ها نیز به زراعت، مالداري یا داد و ستد می‌پردازند. تنها گروه اندکی از آنان زندگی کوچ‌نشینی دارند که بنام «میش مست» معروف هستند؛ اما چنانکه در بخش مربوط به چار ایماق گذشت، برخی از پژوهشگران خارجی، کوچنده‌های میش مست را از زیرمجموعهٔ ایماق‌ها شمرده‌اند.

قزلباش‌ها مردمان آرام، شکیبا، مسالمت‌جو، خوش مشرب و اهل ذوق و هنر هستند. آنان خدمات شایسته و ارزنده به فرهنگ، هنر و نظام اداری افغانستان انجام داده و همواره نقش مثبت و سازنده در تحولات اجتماعی و سیاسی افغانستان داشته‌اند.

قزلباش‌ها از نظر فرهنگی، زبانی، روحیات و زندگی شهری با تاجیک‌ها دارای اشتراکات فراوان می‌باشند؛ چنانکه با ترک‌تباران افغانستان مانند ترکمن‌ها و ... نیز دارای اشتراکات تباری و تاریخی هستند؛ اما در عین حال بیشترین اشتراکات فرهنگی، زبانی، مذهبی، تباری و هم‌سرنوشتی را با هزاره‌ها دارند.

۹- نورستانی

گروهی از ساکنان کوهستان‌ها و دره‌های شمال شرق افغانستان موسوم به «نورستان» و نواحی مجاور را «نورستانی» می‌گویند. در طول یک قرن گذشته آنان را «جدید الاسلام» نیز می‌گفتند؛ چنانکه پیش از آن به «کافر» مشهور بودند. در آن زمان آنان به سه گروه: کافرهای سیاه پوش، کافرهای سفیدپوش و کافرهای لعل (سرخ) پوش تقسیم می‌شدند. گهگاه گروه قومی نورستانی را بر اساس استعمال جزء در کل «کلاشا» نیز می‌گویند. کلاشه نام یکی از طوایف نورستان است.

با اینکه منطقه مورد بحث (نورستان، لغمان، کنر و چترال پاکستان) از نقشه قومی، زبانی و فرهنگی به شدت متنوع، پیچیده و ناشناخته برخوردار است؛ با این حال مطالعات اندکی پیرامون اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های این ناحیه صورت گرفته است.

الف) تبارشناسی و خاستگاه نژادی:

در حقیقت دیدگاه قاطع و مستندی در باره خاستگاه نژادی نورستانی‌ها وجود ندارد. آنچه تا کنون گفته شده بیشتر متکی بر قیاس، گمان و قرینه‌سازی بوده است؛ تا مبتنی بر مطالعات علمی یا داده‌های تاریخی.

در گذشته‌ها (و مخصوصاً در قرن ۱۹) چنین پنداشته می‌شد که آنان از بقایای لشکریان اسکندر مقدونی یا از اعقاب مستعمره‌نشین‌هایی که توسط وی ایجاد شد می‌باشند و طبعاً دارای اصالت یونانی و اروپایی هستند (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۵۶). احتمالاً منبع و مستند چنین دیدگاهی، خصوصیات متمایز فیزیکی آنان بوده است. مردم نورستان دارای قامت بلند، اندام ورزیده، رنگ

روشن، موهای بور یا حنایی و چشمان سبز هستند (خاورشناسان، ۱۳۸۱: ۲۵۴). آنان از نظر فیزیکی و ظاهری بیشتر به اروپایی‌ها شباهت دارند تا به آسیایی‌ها و خصایص نژادی شان با دیگر اقوام همسایه متفاوت است و نشان می‌دهد که از نژاد دیگری هستند (همان). همین خصوصیات منحصر به فرد جسمی و زیستی باعث شده است که پیشینیان آنها را اروپایی و یونانی بپندارند.

بر اساس همین تلقی، این لطیفه در میان مردم افغانستان رایج گردیده است که هرگاه یک نورستانی از کار خسته شود، بیلش را دور می‌اندازد و می‌گوید: می‌خواهم برگردم به یونان. مرحوم کاتب نیز همین دیدگاه یونانی‌تبار بودن نورستانی‌ها را «اقرّب به پندار» دانسته است (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۵۵). حاج کاظم یزدانی نیز در پاورقی اثر کاتب، آنان را دارای اصالت یونانی دانسته است (همان: زیرنویس صفحه ۱۵۴).

منابع تاریخی نشان می‌دهد که اسکندر از این منطقه کوهستانی و دشوارگذر، عبور نموده و خود شخصاً به شمال درّه کُتر (که اینک نورستان نامیده می‌شود) رفته است؛ اما نشان نمی‌دهد که وی در چنان ناحیه‌ای صعب‌العبور و کوهستانی «اسکندریه» ای ساخته باشد و بخشی از سپاهیان را در آنجا مقیم ساخته باشد. کلیفورد ماجرای عبور اسکندر از ناحیه مذکور را چنین روایت کرده است:

«بخش اعظم این سپاهیان از راهی در جنوب رود کابل و از طریق تنگه خیبر به طرف هندوستان سرازیر شدند؛ اما خود اسکندر همراه با گروه اندک از سپاهیان به طرف شمال درّه کُتر تاخت تا قبایل متخاصمی را که احتمالاً ممکن بود از پشت به نیروهای او حمله کنند، سرکوب نماید و تحت انقیاد خود درآورد. امروزه قبایلی که در آن نواحی زندگی می‌کنند هنوز مدعی اند که از اعقاب یونانی هستند که روستاهای این نواحی را به ساخلوهای خود تبدیل کرده بودند» (کلیفورد، همان: ۱۳۶-۱۳۵).

احتمال دیگری هم مطرح شده است که ممکن است نورستانی‌ها از بقایای سلسله و قوم کوشانی باشند که حدود ۲۰۰۰ سال پیش امپراتوری قدرتمندی را به همین نام در قلمرو افغانستان کنونی تشکیل دادند و تمدن درخشان بودایی - کوشانی را در این سرزمین پایه‌گذاری کردند (دانشنامه آزاد، ذیل مدخل: مردم نورستان). این احتمال نیز در حد یک فرضیه و گمانه است و مطالعاتی در این خصوص انجام نشده است.

مرحوم کاتب در خصوص منشأ قومی نورستانی‌ها چنین می‌نویسد: در نسب و نژاد ایشان اختلاف است. بعضی ایشان را از اولاد ضحاک تازی و برخی قریش و نبذی [عده قلیل] یونانی و بقایای قشون اسکندر مقدونی پنداشته‌اند (کاتب، همان: ۱۵۵-۱۵۴).

اما دیدگاه رایج‌تر این است که نورستانی‌ها از اعقاب اقوام هندو اروپایی (قفقازی) اولیه هستند که پیش از گرویدن به اسلام، مذهب آریین‌های اولیه را داشته‌اند (کلیفورد، همان: ۵۶). بر اساس این دیدگاه، مردم نورستان شاخه‌ای از اقوام آریایی هستند که همزمان با مهاجرت دیگر گروه‌های اقوام یادشده، در این سرزمین ساکن شده‌اند و به دلیل موانع طبیعی و عوامل جغرافیایی، از دیگر هم‌تباران خود مانند پشتون‌ها، بلوچ‌ها، تاجیک‌ها و دیگر اقوام افغانستان به دور مانده به میزان زیادی آداب، زبان و خصوصیات آریین‌های اولیه را حفظ کرده‌اند.

هم‌چنین این دیدگاه می‌گوید: آیین و زبان نورستانی‌ها نیز بقایای زبان و آیین آریایی‌های اولیه پیش از جدا شدن آنها به دو شاخه ساکنان شبه قاره هند و فلات قاره آریانا می‌باشد.

سعید نفیسی محقق برجسته ایرانی و استاد پیشین دانشگاه تهران، طی سفری که پیش از دوره آشوب کنونی به افغانستان داشته، در یک سخنرانی در تالار مطبوعات کابل، در باره نورستانی‌ها و پشتون‌ها چنین گفته است: «هنوز خون صاف آریائی در وجود مردمان نورستان، بدخشان و بعضی مناطق دیگر افغانستان باقی است» (رنا، ۲۰۰۷: ۴۰).

مرحوم عبد الحی حبیبی نیز نورستانی‌ها را شاخه‌ای از اقوام هندو اروپایی می‌داند. به نظر وی، نام تعدادی از اقوام آریایی ساکن در افغانستان، حدود ۱۴۰۰ قبل از میلاد در کتاب مقدس هندوها بنام «ریگ‌ویدا» ذکر گردیده که یکی از آنها با مردم نورستان کنونی قابل تطبیق است:

«و در همین کتاب‌هاست که نام‌های برخی از قبایل بزرگ افغانی مانند پکتها (پشتون) الینا (مردم شمال لغمان و نورستان) و غیره ذکر گردیده ... این نام (الینا) در «الیشنگ» و «الینگار» نام دره‌های نورستان کنونی نمایان است» (حبیبی، ۱۳۷۷: ۸).

ب) فرهنگ و زبان:

مردم نورستان دارای زبان واحد نیستند؛ بلکه به شش زبان نامکتوب و نامفهوم برای همدیگر سخن می‌گویند. مردم هر دره به زبانی تکلم می‌کنند که مردم دره دیگر به دشواری آن را می‌فهمند (خاورشناسان فرانسوی، همان). پنج زبان از این زبان‌ها به گروه زبان‌های نورستانی موسومند و ششمی زبان پشه‌ای است که در غربی‌ترین منطقه نورستان رایج است.

در باره ریشه و منشأ زبان‌های نورستانی، خاور شناس فرانسوی ا. بنونیست چنین می‌گوید:

«این امر مسلمی است که این زبان‌ها همه از خانواده زبان‌های هندو اروپایی و اگر بخواهیم دقیق‌تر بگوییم، هند و ایرانی هستند. این زبان‌ها خصوصیتی دارند که در آن واحد به هردو خانواده زبان‌های فوق‌الذکر شبیه است. این مطلب ما را وادار می‌کند این‌طور فرض کنیم که این زبان‌ها را اولین مردم هند و ایرانی، در آن زمان که هنوز میان دو زبان اختلافی بوجود نیامده بود، به این مکان آورده‌اند و بنابراین زبان‌های نورستان از یادگارهای قدیم زبان هند و ایرانی است» (همان).

آقای محمد اکبر نورستانی (شورماچ) نیز زبان‌های رایج در نورستان و ساحه تکلم به آنها را

چنین برشمرده است:

«که ته» در نورستان شرقی، مرکزی و غربی؛ «وایگلی» در نورستان مرکزی؛ «انبکوئی» در نورستان مرکزی و غربی؛ «پارونی» در نورستان مرکزی؛ «پشه‌ای» در جنوب نورستان مرکزی، نورستان غربی (حوالی لغمان)، درّه‌های تگاب، نجراب و کوهستان، کاپیسا و پغمان؛ «گوربتی» در حاشیه شرقی نورستان شرقی (شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸).

مردم نورستان بر اساس زبان و فرهنگ به سه گروه قومی تقسیم می‌شوند که هرکدام به یک یا چند زبان از پنج زبان یادشده تکلم می‌کنند. گروه نخست قومی، کلاشه هستند که در نوار جنوبی نورستان سکونت دارند و به سه زبان از زبان‌های نورستانی سخن می‌گویند. گروه دوم، اقوام کتی، مومو، کشتو و گم هستند که هر یک به گویش‌هایی از یک زبان مستقل تکلم می‌کنند. کتی‌ها پرشمارترین قوم نورستان را تشکیل می‌دهند. سومین گروه، قوم وسی هستند که در پنج قریه در درّه پارون زندگی می‌کنند و مردم هر دهکده به گویش خاصی سخن می‌گویند. آنان از نظر فرهنگ و زبان از دیگر اقوام نورستانی متفاوتند (دایرة المعارف اسلامی: ذیل افغانستان، نقل از اقوام: ۵۷۱-۵۷۰).

فیض محمد کاتب، قبایل عمده نورستان را چهار قوم کاموز، هلار، سلار و کاموج و پانزده فرقه کوچک‌تر ذکر کرده است (کاتب، همان: ۱۵۵). اما برخی منابع دیگر تعداد قبیله‌های نورستان را هشت قبیله ذکر کرده که از حیث زبان و ظاهر با هم متفاوت هستند (دایرة المعارف فارسی، ذیل کافرها). علاوه بر زبان‌های بومی مردم نورستان، زبان دری و پشتو هم بعنوان زبان دوم در میان این مردم رایج است.

ج) دین:

بیش از یک قرن است که دین مردم نورستان اسلام و مذهب شان سنی حنفی می‌باشد. پیش از آن، منطقه نورستان «کافرستان» و اهالی آن «کافرها» خوانده می‌شدند و به آیین‌های باستانی اعتقاد داشتند.

در سال ۱۳۱۴ ق / ۱۸۹۶ میلادی، امیر عبدالرحمان حاکم ویرانگر و بی‌رحم افغانستان به ناحیه مذکور لشکر کشید و با تخریب معابد و آثار آیین‌های پیشین، به وسیله ضرب شمشیر آنان را وادار به تغییر کیش نمود و زیست‌بوم آنان را نیز نورستان نامید (کلیفورد، همان: ۵۵). در این میان تنها سه دره از دره‌های کافرستان که در منطقه چترال واقع در قلمرو هند برتانوی آنروز قرار داشت (و امروز جزء پاکستان است)، از فتوحات عبدالرحمان در امان ماند و مردم آن تا کنون بر دین اجدادی خود باقی هستند (دایرة المعارف اسلامی، همان، نقل از: دوپری: ۵۷).

اما به روایت مرحوم کاتب، بخشی از نورستانی‌ها مانند ساکنان دره نور، دره‌های لغمان، اسمار و غیره قبل از یورش عبدالرحمان به دین اسلام گرویده بودند (کاتب، همان: ۱۵۴).

آنان پیش از تهاجم امیر مذکور، از آیین‌های باستانی و بسیار قدیمی اقوام هند و آریایی پیروی می‌کردند. به گفته بنونیست «مذهب آنها عبارت بود از یک سلسله مراسم و ادعیه و رقص‌ها و قربانی‌ها و تعداد زیادی رب النوع که در بالای همه آنها رب النوع ایمر (خدای مافوق همه خدایان و خالق جهان) قرار داشت و او همان یم (پادشاه عهد ودا) بود (خاورشناسان فرانسوی، همان: ۲۵۳).

د) زیست‌بوم و جمعیت:

مردمی که امروزه نورستانی نامیده می‌شوند، در ولایت نورستان، ایالت‌های مجاور لغمان و کنر و ناحیه چترال در قلمرو پاکستان زندگی می‌کنند. ناحیه مرتفع و کوهستانی نورستان در شمال شرق افغانستان، در مجاورت مرز پاکستان و در دامنه جنوبی رشته جبال هندوکش موقعیت دارد.

وسعت منطقه نورستان حدود ۱۲۹۰۰ کیلو متر مربع است (دایرة المعارف فارسی، ذیل کافرستان).

ولایت نورستان نسبتاً تازه تأسیس است و عمر آن به عصر حاکمیت جناح پرچم حزب دموکراتیک خلق می‌رسد و پیش از آن منطقه یادشده، جزئی از ولایت کُتر بود.

مناظر زیبای طبیعی، درختان انبوه، ارتفاعات پوشیده از برف و دره‌های عمیق نورستان مشهور است:

«نورستان مرکب از تعدادی زیادی دره است و مانند این است که این دره‌ها را به زور تبر در کوهستان تراشیده باشند. در حقیقت باید این دره‌ها را تنگه یا دالان نام نهاد و عرض آنها بسیار کم و شیب شان بسیار زیاد و تقریباً نزدیک به عمودی است و درختان انبوه در آنها روئیده و در اعماق آنها سیل‌های شدید راهی برای خود از میان قطعه سنگ‌ها باز کرده است» (خاورشناسان فرانسوی، همان: ۲۵۱).

مشهورترین دره‌های نورستان، ویگل، بَشگل، پارون، آشکون، وَمای، پیچ و الینگر نامیده می‌شوند (کارلس، ۱۳۵۵: ۱۵۴-۱۵۳). سه دره از دره‌های آن نیز در قلمرو کشور پاکستان (چترال) قرار دارند.

اما مرحوم کاتب، حوزه زیست مردم نورستان را بسیار وسیع ذکر کرده است: از پنجشیر و کُتل بدخشان تا لقمان [لغمان] و چترار [چترال] و کاشغر و دره‌جات اریت و شماس و کُلمان و اسمار، مسکن و مقر دارند (کاتب، همان: ۱۵۴).

به دلیل همین وضعیت خاص جغرافیایی و دشوارگذر بودن ناحیه یادشده و نیز پایداری جنگاوری مردمان آن، دره‌ها و ارتفاعات نورستان در طول قرن‌ها و بلکه هزاره‌ها، بر روی فاتحان و کشورگشایان داخلی و خارجی بسته ماند.

سپاهیان اسلام و عرب هرگز موفق به تسخیر این منطقه نشدند؛ چه اینکه اگر چنین اتفاقی می افتاد، سیزده قرن پس از هجوم اعراب به افغانستان، این مردم هم چنان پیرو آیین اجدادی خود نبودند و «کافر» خوانده نمی شدند. دیگر غازیان و فاتحان مسلمان مانند سلطان قهار غزنوی نیز پای شان به این سرزمین نرسید. «معروف است که بابر از رویارویی با این مردم گریخت، تیمور در جنگ با کافران سیاه پوش شکست خورد و چنگیز خان نیز قادر به تصرف کافرستان نشد. ارتش شوروی هم هیچگاه قادر به تصرف نورستان نشد» (دانشنامه آزاد، ذیل مدخل: مردم نورستان).

اما علی رغم ادعای فوق، به گفته کلیفورد، تیمور لنگ آنان را مطیع خود ساخت: «تا قرن یازده م/ پنجم ش. هیچ ذکری از کافر» در تاریخ مشهود نیست و سه قرن بعد از آن (۱۴م/ ۹ش). که نام شان برای نخستین بار به میان آمده، تیمور لنگ در سر راه لشکرکشی خود به هند آنان را مطیع و منقاد خود ساخته است» (کلیفورد، همان: ۵۶).

اولین خیزش عمومی و علنی علیه حکومت خلقی نیز در تاریخ ۲۰ جولای ۱۹۷۸ (اواخر خزان ۱۳۵۷ خورشیدی) در دره پیچ نورستان تحت رهبری محمد انور امین اتفاق افتاد (فرهنگ، ۱۳۷۱، ج ۳: ۱۱۶). در زمستان سال یادشده، نورستانی ها سراسر نورستان را آزاد ساختند و پس از آن، حکومت کابل و نیروهای شوروی هرگز موفق به تسخیر این منطقه نشدند.

تعداد جمعیت نورستانی ها را منابع مختلف بر اساس آمارهای تقریبی مربوط به سه دهه پیش، از ۶۰ تا ۱۰۰ هزار نفر و تعداد کافرهای مقیم چترال پاکستان را نیز دو تا سه هزار نفر نوشته اند (اسعدی، ۱۳۶۶: ۸۰-۸۶ / علی آبادی، ۱۳۷۲: ۲۲-۱۳). چنانکه بعداً در بحث «ترکیب قومی جمعیت افغانستان» خواهد آمد، آنتونی هیمن رقم ۱۰۰ هزار نفر، جاناتا عدد ۷۰ هزار، اریوال رقم ۶۰ تا ۱۰۰ هزار و آمار سازمان ملل شش دهم یک درصد از کل جمعیت را از میزان نفوس نورستانی ها به دست داده است.

اما مرحوم کاتب در اثری که حدود هشتاد سال قبل تألیف کرده، جمعیت آنان را بر مبنای تقریب و تخمین در آن زمان، ۵۰۰ هزار نفر ذکر کرده است (کاتب، همان: ۱۵۴). بر مبنای نظر معروف کارشناسان جمعیت که بر اساس آن، تعداد جمعیت جوامع و گروه‌های مختلف در هر سی سال دو برابر می‌شود، اینک باید تعداد نفوس نورستانی‌ها دو میلیون نفر باشد و در سی سال پیش نیز که آمارهای ۶۰ تا ۱۰۰ هزار ارائه شده است، باید یک تا یک و نیم میلیون نفر بوده باشند. اما جای شگفت است که پنجاه سال پس از تاریخ مورد نظر کاتب، بجای اینکه جمعیت نورستانی‌ها در این مدت مدید به یک و نیم میلیون نفر افزایش یابد، از ۵۰۰ هزار به ۶۰ هزار کاهش می‌یابد و این از عجایب آمار و ارقام مربوط به اقوام در افغانستان است.

شغل نورستانی‌ها مانند اغلب مردم افغانستان، زراعت و مالداری است. به دلیل وجود جنگل‌های انبوه، تولید چوب و صنایع چوبی نیز در این منطقه رونق دارد.

۱۰- پشه‌ای

یکی از اقوام بسیار نزدیک به نورستانی‌ها که گاه با آنان در یک گروه دسته‌بندی می‌شود، گروه قومی، زبانی و فرهنگی پشه‌ای است که از نظر جغرافیایی نیز در مجاورت حوزه زیست نورستانی‌ها زندگی می‌کنند.

به نظر می‌رسد آنان از اقوام بسیار قدیمی افغانستان هستند و مطالعهٔ زبان، آداب و سنن کهن آنها، به کشف حقایق تاریخی و قومی این سرزمین کمک شایانی می‌کند. در عصر حضور اتحاد شوروی و حاکمیت پرچم، پشه‌ای‌ها از جمله هشت قومیتی بودند که به مقام «ملیت» ارتقاء یافتند (روا، ۱۳۷۲: ۲۵). آنان اکنون دارای یک مرکز انسجام قومی بنام «شورای پشه‌ای‌های افغانستان» مستقر در کابل هستند و نام شان در سرود ملی جمهوری اسلامی افغانستان هم ذکر شده است.

الف) تبارشناسی و خاستگاه نژادی:

چنانکه قبلاً اشاره کردیم برخی از پژوهشگران، پشه‌ای‌ها و نورستانی‌ها را در یک گروه دسته‌بندی کرده، دارای منشأ واحد می‌دانند (همان، به نقل از: اقوام: ۶۰). در صورت صحت این دیدگاه، پشه‌ای‌ها شاخه‌ای از اقوام هندو-آریایی اولیه خواهد بود.

دیدگاه دیگر در مورد منشأ نژادی آنها این است که پشه‌ای‌ها از بازماندگان هندو-بودایی کهن کاپیشه (کاپیسی قدیم و کاپیسای امروز) و نگره‌اره (ننگره‌ار امروز) هستند (همان). اسعدی نیز در مورد خاستگاه تباری آنها چنین نوشته است: عمده‌ترین قبایل هندو-آریایی افغانستان قبیلهٔ پاشایی (پشه‌ای) است که نام محلی آن دهگان است و ساکن درهٔ سفلی کُتر و از بقایای هندوان و بوداییان هستند (اسعدی، ۱۳۶۶: ۷۰).

چنانکه قبلاً یادآور شدیم، پوهاند عبد الاحمد جاوید، پشه‌ای‌ها را تاجیک به شمار آورده است: و فارسی‌دان و فارسی‌زبان با کلمهٔ تاجیک مترادف گشت؛ حال آنکه بسا تاجیکانی هستند که زبان مادری و محلی ایشان زبان دیگری است؛ مانند قوم‌های قلچ‌ای پامیر، پشه‌ای‌ها، آرمولی‌ها و نظایر ایشان (جاوید: ۱۹۷). وی یک صفحه بعد بار دیگر در دسته‌بندی تاجیک‌های افغانستان، پشه‌ای‌های لغمان را جزء تاجیک‌های دهنشین دسته‌بندی می‌کند (همان: ۱۹۸).

از مجموع اظهار نظرهای گوناگونی که در این زمینه صورت گرفته است، نمی‌توان تردید کرد که پشه‌ای‌ها در گروه اقوام هندو اروپایی افغانستان در کنار پشتون‌ها، تاجیک‌ها، نورستانی‌ها و ... قرار می‌گیرند؛ اما تاجیک بودن آنها را جز پوهاند جاوید، کس دیگری ادعا نکرده است و دلیلی هم بر این ادعا اقامه نشده است.

چنانکه گفته شد، نام دیگر پشه‌ای‌ها «دِهگان» است و در برخی منابع «دهقان» هم آمده است؛ اما تاجیک‌ها اصطلاحات یادشده را مختص به قوم تاجیک می‌دانند. مرحوم کاتب در کتاب «نژادنامه افغان» اشاره‌ای کوتاه به طایفه‌ای بنام «دیگان» دارد که با پشه‌ای‌های امروز قابل تطبیق است:

«این فرقه در علاقهٔ کُتر و باجاور مقیم و زبان شان اکثر از سنسگرت و اقل از فارسی و افغانی مخلوط و از حیث زبان هندی نژادند. و عوام که دیگان و تاجک [تاجیک] را یکی می‌دانند، خلاف واقع است؛ زیرا تاجک پس از ظهور اسلام درین مُلک آمده و مقام گزیده‌اند. و دیگان قبل از تاجیک در زمان دهرم و هندو بوده‌اند» (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۷).

ب) فرهنگ، زبان و مذهب :

زبان مردم پشه‌ای نیز «پشه‌ای» نامیده می‌شود و یکی از گویش‌های زبان دَرَدی (Dardic) به شمار می‌رود که خود به خانوادهٔ بزرگ زبان‌های هندو اروپایی تعلق دارد. علی‌رغم همجواری مستمر با پشتون‌ها و تاجیک‌ها، آنان هم‌چنان زبان مادری خود را حفظ کرده‌اند. آقای اسعدی تعداد متکلمان به دو زبان دَرَدی و کافری (نورستانی) را مجموعاً ۱٪ از مردم افغانستان دانسته است (اسعدی، همان).

دین پشه‌ای‌ها اسلام است و آنان پیشتر از نورستانی‌ها به آیین اسلام گرویدند. مذهب بخشی از آنان حنفی است. به گفتهٔ آقای اسعدی «بسیاری از پاشایی‌های لغمان و دره‌های اطراف آن پیرو فرقهٔ اسماعیلیه هستند و تعداد کمی از آنها نیز «علی‌اللهی» اند» (همان).

پیشهٔ پشه‌ای‌ها مانند اکثر مردم افغانستان، زراعت و مالداری است. «بز» در فرهنگ و سنن آنها جایگاه خاص و پیشینهٔ دیرینه دارد و آنان این حیوان را مایهٔ خیر و برکت می‌دانند؛ چنانکه ژان اوسن^{۸۴} در مقالهٔ «محیط و تاریخ در جهان‌بینی قبیله پاشایی» به تفصیل به این موضوع پرداخته است. وی در همان مقاله به یکی از سنن دیگر پشه‌ای‌ها نیز اشاره کرده است: در میان قبیله پاشایی تقسیم کار بین زن و مرد از قدیم بدین طریق است که زن‌ها کارهای مزرعه را انجام می‌دهند و مرد‌ها از حیوانات نگهداری می‌کنند (اوسن: ۱۳۵).

پشه‌ای‌ها نیز مانند نورستانی‌ها دارای آداب و سنن قدیمی، ارزشمند و منحصر به فردی هستند و برخی از سرودهای شفاهی را از نیاکان خود به ارث برده‌اند.

ج) زیست‌بوم:

پشه‌ای‌ها در مناطق ناهموار و دره‌ها و کوهستان‌های شمال شرق افغانستان زندگی می‌کنند. حوزه زیست آنها که در شمال رود کابل موقعیت دارد، از منطقه «گل‌بهار» در دهانه‌ی درهٔ پنجشیر

⁸⁴ Jan, Ovesen

واقع در ولایات پروان - کاپیسی سابق (پنجشیر جدید) شروع و تا ولایت‌های لغمان و نورستان، چگاسرای ولایت کُتر و درّه نور ولایت ننگرهار در شرق کشور امتداد می‌یابد. حدود غربی این حوزه، رود پنجشیر و گلبهار است و حدود شرقی آن، چگاسرای کُتر و انتهای درّه نور در ننگرهار. بطور کلی جمعیت عمده پشه‌ای‌ها در دو ولایت لغمان و کاپیسا مستقرند؛ به گونه‌ای که گاه آنها را «پشه‌ای‌های لغمان» می‌گویند؛ اما در بخش‌هایی از ولایات کُتر، نورستان، ننگرهار و پروان نیز پشه‌ای‌ها حضور دارند. آنان در ساحات زیست خود با اقوام پشتون، تاجیک و نورستانی همسایه‌اند.

(د) جمعیت:

در خصوص میزان جمعیت پشه‌ای‌ها، روایت‌ها و ارقام ارائه شده به شدت پراکنده و گاه متناقض هستند؛ به گونه‌ای که یک پژوهشگر خارجی (پیر سان‌لیور) ارقام مربوط به پشه‌ای‌ها را نمونه و مثالی از تناقض در آمارهای مرتبط با اقوام ذکر کرده است:

«فی المثل شمار پشایی‌ها (مردمان کوه‌نشین شرق افغانستان) از رقم فوق (۶۰ هزار نفر) تا ده برابر آن (۶۰۰ هزار نفر) اعلام شده و در یک برآورد بالا، آنها را قبل از بلوچ‌ها و نورستانی‌ها - که از همه کمتر برآورد شده - دانسته‌اند» (سان‌لیور: ۲۰۲).

دایرت المعارف ایرانیکا (۱/۴۹۹) تعداد آنها را ۶۰ هزار نفر و کتاب «اقوام» نزدیک به ۱۰۰ هزار نفر ذکر کرده است (به نقل از: دایرت المعارف اسلامی: ذیل افغانستان). چنانکه در بحث «ترکیب قومی جمعیت افغانستان» خواهد آمد، اروین اریوال (۱۹۸۶) رقم ۱۰۰ هزار، ا. جاناتا (۱۹۸۱) رقم ۶۰ هزار، لودویگ و. آدامک رقم ۱۰۰ هزار و آمار سازمان ملل، نسبت پنج دهم یک درصد از مجموع نفوس کشور را برای جمعیت پشه‌ای‌ها ثبت کرده‌اند؛ در حالی که آنتونی هیمن، کلیفورد و منابع ایرانی (چون علی آبادی و اسعدی) ذکری از جمعیت آنان به میان نیاورده‌اند.

۱۱- عرب

الف) محل سکونت:

در حال حاضر افراد و گروه‌هایی که بطور مشخص و متمایز در افغانستان بنام «اعراب» یا «عرب‌ها» خوانده شوند و از آنها به عنوان گروه قومی «عرب» یاد شوند، بسیار کم است. تنها در نقاطی از شمال کشور (به ویژه ولایت بلخ) و ساحات شرق کشور (ولایت ننگرهار و شهر جلال آباد) گروه‌هایی زندگی می‌کنند که با نام و هویت «عرب» شناخته می‌شوند.

در دامنه‌های کوه البرز واقع در جنوب شرق شهر مزارشریف مرکز ولایت بلخ، تعدادی قریه و قصبه وجود دارد که ساکنان آنها به نام «عرب‌ها» یاد می‌شوند. منطقه یادشده تنها نقطه در ساحات شمال افغانستان است که اعراب به صورت متمرکز و گروهی در آن به سر می‌برند. در شهر مزارشریف نیز محله‌ای به نام «محله عرب‌ها» وجود دارد که ساکنان آن عمدتاً از اعراب هستند. در سایر نقاط ولایت بلخ و دیگر ولایات شمال نیز گروه‌های پراکنده و غیرمتمرکز از آنان حضور دارند. در دهه جنگ داخلی، قوماندان (فرمانده) «شیرعرب» یکی از فرماندهان ارشد نظامی جنبش ملی - اسلامی شمال، متعلق به اعراب بود. گروه دیگر از عرب‌ها در منطقه بهسود و دیگر نواحی اطراف شهر جلال آباد در شرق کشور زندگی می‌کنند.

ب) فرهنگ، زبان و مذهب:

عرب‌های افغانستان زبان اصلی خود (عربی) را رها کرده، به زبان مردم بومی و محلی سخن می‌گویند. عرب‌های شمال، فارسی‌زبان هستند و عرب‌های شرق پشتو زبان.

به همین دلیل علی‌رغم سیطرهٔ نزدیک به هزار سالهٔ زبان و ادبیات عرب بر خراسان؛ در فهرست‌هایی که از زبان‌ها و گویش‌های متعدد افغانستان امروز ارائه شده، نامی از زبان عربی وجود ندارد و در هیچ نقطه‌ی این سرزمین به زبان یادشده تکلم نمی‌شود. بطور مثال آقای شورماچ، ۳۱ زبان و گویش رایج در مناطق مختلف افغانستان را فهرست کرده است که زبان عربی در میان آنها نیست (شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸).

فرهنگ، آداب، رسوم، شیوه زندگی و مشاغل عرب‌ها نیز کاملاً با مردم بومی درهم آمیخته و آنان فرهنگ و شیوه زندگی جوامع محلی را فراگرفته‌اند.

دین و مذهب عرب‌ها نیز مانند اکثریت مردم افغانستان، اسلام و سنی حنفی است. به گفته مرحوم کاتب تنها عرب‌های ساکن بالاحصار کابل، شیعه مذهب بودند که پس از تخریب مرکز نظامی یادشده توسط انگلیسی‌ها، آنان نابود و پراکنده شدند (کاتب، همان: ۱۳۷).

عرب‌ها و سادات از منظر خاستگاه نژادی، تنها گروه‌های سامی نژاد در افغانستان هستند و ابهامی در مورد منشأ تباری آنان وجود ندارد.

ج) جمعیت و پیشینه تاریخی:

اکثریت منابع و پژوهندگانی که به جمعیت و نفوس اقوام افغانستان پرداخته‌اند، به تعداد جمعیت عرب‌های این سرزمین اشاره نکرده‌اند. تنها آقای «لودویگ و. آدامک» افغانستان‌شناس معاصر، تعداد جمعیت آنان را یکصد هزار نفر ذکر کرده است (آدامک، نقل از: گروه پژوهشی سینا، ۱۳۸۱: ۴۰). یک آمار مربوط به وزارت زراعت افغانستان در سال ۱۹۷۹م. که از ترکیب قومی جمعیت چهار ولایت بلخ، فاریاب، جوزجان و سمنگان ارائه شده (وما قبلاً در بخش ازبک‌ها و ترکمن‌ها نقل کردیم)، تعداد جمعیت عرب‌ها را در این چهار ولایت، ۵۸ / ۸ هزار نفر و ۴ / ۲ درصد

جمعیت کل این ولایات ذکر کرده است (حق‌نظروف، ۱۹۹۹: ۱۶). مرحوم کاتب در هشتاد سال قبل، تعداد آنان را پنجهزار خانوار (تقریباً ۲۵ هزار نفر) ثبت کرده است (کاتب، همان).

امروزه حضور و نفوس عرب‌ها در افغانستان چندان قابل توجه نیست و دلیل این امر، تحلیل رفتن تدریجی و جذب و هضم عرب‌ها در جوامع بومی است. به نظر می‌رسد اغلب عرب‌تباران در میان تاجیک‌ها، پشتون‌ها و دیگر اقوام دارای شکل و ظاهر هند و اروپایی، حل و هضم شده باشند. اسناد و مدارک فراوان تاریخی از حضور و اسکان گسترده گروه‌های عرب‌تبار در سرزمین خراسان حکایت دارد. یک نمونه از مهاجرت و اسکان گروهی اعراب فاتح را مرحوم غبار اینگونه روایت کرده است:

«در سال ۶۷۰ م. پنجاه هزار عسکر (سرباز) عرب به شکل خانه‌کوچ به قیادت ربیع بن زیاد وارد شد و تا بلخ پیش رفت. اسکان این پنجاه هزار خانواده عرب در شهرهای شمالی افغانستان، علت نزدیک شدن مردم با عرب و شناختن همدیگر و ارتباط خویشاوندی گردید و این در نشر دین اسلام به تدریج سودمند گردید (غبار، ۱۳۷۵: ۱۶۴).

آنچه مرحوم غبار ثبت کرده تنها یک نمونه است. با توجه به این حقیقت که سپاهیان عرب به مدت بیش از یک قرن مصروف جنگ، لشکرکشی و فتوحات در قلمرو افغانستان امروز بودند، و با عنایت به این نکته که پس از فتح این سرزمین نیز سپاهیان اسلام و عرب طی قرن‌ها از قلمرو خراسان به عنوان پایگاهی برای فتوحات در ترکستان غربی، ترکستان شرقی و شبه قاره هند استفاده می‌کردند؛ پرواضح است که یورش، مهاجرت، اسکان و استیلای عنصر عرب در این سرزمین بسیار گسترده و دامنه‌دار بوده است.

پس از قرن‌های اول و دوم هجری و در زمان خلافت عباسیان نیز خراسان مهم‌ترین و پررونق‌ترین ایالت در قلمرو گسترده خلافت اسلام و عرب بود. حاکم این ولایت، ولیعهد و فرد

شماره دوی دستگاه خلافت تلقی می‌گردید. ارکان لشکری و کشوری خراسان پهناور در این دوره، غالباً از عناصر عرب بودند که همراه با خانواده‌های خود در سراسر آن دیار می‌زیستند. برای مدت کوتاهی در عصر مأمون عباسی، شهر مرو در خراسان، مرکز خلافت بود و این موقعیت نیز بر انتقال و اسکان اعراب تأثیر قابل ملاحظه داشت.

علاوه بر دلایل یادشده؛ آبادانی، رونق اقتصادی، آب و هوای مساعد و سرزمین‌های هموار و حاصلخیز خراسان نیز از دیگر دلایل و عوامل مهاجرت و اسکان اعراب در این سرزمین بود. قراین یادشده و دیگر شواهد یادشده نشان می‌دهد که مهاجرت و سکونت اعراب در گذشته‌های سرزمین خراسان و افغانستان امروز، بسیار گسترده و قابل ملاحظه بوده است؛ اما امروزه تعداد کمی از آنان باقیست. اغلب آنان به مرور زمان در جمعیت بومی جذب و هضم شده، هویت عربی خود را از دست داده‌اند.

با اینهمه، به نوشته دایرة المعارف اسلامی، عرب‌های افغانستان ظاهراً در زمان سامانیان از خراسان به افغانستان منتقل و در بالاحصار کابل و جلال آباد اسکان داده شدند (همان: ذیل افغانستان). این روایت هرچند ممکن است بخشی از فرایند ورود و اسکان اعراب به افغانستان را بیان کرده باشد؛ اما یقیناً فرایند مذکور قرن‌ها قبل از عصر سامانیان بخارا آغاز گشته بود و داستان بس طولانی دارد.

گزارش‌ها و مطالعات «شیرین آکینر» در کتاب «اقوام مسلمان اتحاد شوروی» نشان می‌دهد که گروهی از عرب‌های ساکن افغانستان در قرن نوزده از آسیای مرکزی به افغانستان مهاجرت کرده‌اند:

«در قرن نوزدهم اعراب ساکن آسیای مرکزی هنوز چادر نشین بودند. آنها در حکومت بخارا جمعیت قابل ملاحظه‌ای را تشکیل می‌دادند (سی هزار نفر یا بیشتر) و به خصوص در پرورش

گوسفند شهرت داشتند. بعد از انقلاب شوروی، آنها مجبور شدند زندگی بیابانگردی خود را ترک کنند و استقرار دائم یابند. این امر باعث شد که تعداد زیادی از اعراب به افغانستان مهاجرت کردند» (آکینر، ۱۳۶۶: ۴۴۵).

۱۲- سادات

جماعت سادات از نظر منشأ تباری، خاستگاه اولیه، زبان اولیه، فرهنگ و آداب با گروه قومی عرب در یک دسته و گروه قرار می‌گیرند و از نظر قوم‌شناسی می‌توان آنها را جزء اعراب افغانستان طبقه‌بندی کرد. آنان در حقیقت جزء یکی از قبایل عرب به نام قریش هستند. اصطلاح سادات در فرهنگ اسلامی به اعقاب و فرزندان هاشم جدّ اعلای پیامبر اسلام اطلاق می‌شود.

داستان ورود و اسکان سادات در افغانستان کمابیش همانند اعراب است؛ با این تفاوت که عرب‌ها اغلب به عنوان نیروی فاتح و استیلاگر وارد این سرزمین شده‌اند؛ اما سادات اغلب به عنوان مبلغ و مروج اسلام یا یکی از مذاهب آن و یا به عنوان پناهجو و گریز از ستم خلفای عصر وارد این سرزمین شده‌اند.

به نظر می‌رسد ورود سادات به خراسان (افغانستان امروز) از زمانی آغاز شده باشد که دودمان رقیب دیرینه بنی هاشم در قبیله قریش یعنی بنی امیه، بر کرسی خلافت تکیه زدند و دستگاه قدرتمند اموی را بوجود آوردند. سادات آل ابی‌طالب (عموی پیامبر) و نیز فرزندان عباس (عموی دیگر پیامبر) با امویان مخالف بودند و آنها را غاصب خلافت می‌دانستند. در مقابل، دستگاه اموی نیز بر آنان سخت گرفت و عرصه را بر دودمان پیامبر و بنی هاشم تنگ کرد.

به دنبال این رویارویی‌ها، تعداد قابل توجهی از سادات آل ابی‌طالب و آل عباس، به سوی یکی از ولایت‌های دور دست خلافت اموی یعنی خراسان مهاجرت کردند؛ تا هم از گزند دستگاه خلافت در امان بمانند و هم به فعالیت‌ها و مبارزات خود بر ضد دستگاه اموی ادامه دهند. سرانجام هم تلاش‌های آنها به ثمر نشست و خلافت هیبت‌ناک اموی توسط سپاه خراسانیان به رهبری

ابومسلم خراسانی (از اهالی انبار- سرپل کنونی) از صفحه روزگار محو شد. عبدالحی حبیبی مورخ نامدار افغانستان، آغاز ورود سادات به خراسان را اینگونه مورد اشاره قرار داده است:

«در عصر امویان تمام افراد آل رسول و حتی علویان که از بقایای اولاد فاطمه نبودند، آنقدر مورد مصائب و محن و تعقیب و مرگ قرار گرفتند که ناچار از آن مظالم، به گوشه‌های دور دست کشور اسلامی گریختند. و چون در خراسان شیعیان آل نبوت موجود بودند، اکثر امامان و افراد گزیده دودمان حضرت علی و عباس به خراسان پناه می‌آوردند» (حبیبی، ۱۳۶۳: ۸۶۹ - ۸۶۸).

یکی از عالمان و مؤلفان پیشین (میرزا زین العابدین شیروانی) نیز از حضور سادات در بلخ اینگونه یاد کرده است:

«در زمان اسلام کثرت و ازدحام اهل ایمان در بلخ به مثابه [ای] بود که وی را قبة الاسلام گفتند. ناظم مناظم، سخنور حکیم، انوری در عظمت او گوید:

آسمان گر طفل بودی بلخ کردی دایگیش

چون تواند کرد معمور جهان را مادری

در بلخ پنجاه هزار نفر از سادات عظام و مشایخ کرام و علماء ذوی الاحترام در آنجا مسکن داشتند» (شیروانی، ۱۳۳۹: ۱۵۶ - ۱۵۵).

حضور و جمعیت سادات در افغانستان امروز به شدت پراکنده و جداً قابل توجه است. علی‌رغم اینکه هم جمعیت سادات درخور توجه می‌باشد و هم منزلت و جایگاه اجتماعی و سیاسی آنان؛ با این حال در هیچ‌یک از منابعی که به موضوع اقوام پرداخته‌اند، ذکری از سادات به میان نیامده است و هیچ‌کدام از آنها، سادات را بعنوان یک قوم یا قبیله مستقل به حساب نیاورده‌اند.

حتی «اروین اریوال» که مفصل‌ترین فهرست را از اقوام افغانستان ارائه کرده و از ۵۵ گروه قومی نام برده است، بازهم گروه سادات در لیست وی دیده نمی‌شود (گلانتر، ۱۹۹۸، نقل از: میلی،

۱۳۷۷: ۲۲۶). در این فهرست‌ها که در بخش نخست یادآور شدیم، اقوام بسیار کوچکی مانند یهود، هندو، دراویدی، گجراتی و امثال آنها درج گردیده؛ اما از سادات که جمعیت و جایگاه سیاسی و اجتماعی‌شان چندین و چند برابر اقوام یادشده به شمار می‌رود، ذکری به میان نیامده است. تنها محققى که از آنان به حیث یکی از اقوام یاد کرده، مرحوم کاتب است و بس (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۳۵).

دلایل این نادیده‌انگاری را به شرح ذیل می‌توان برشمرد:

الف) سادات (اعم از شیعه و سنی) در درون هر جامعه و قومیتی که زندگی می‌کنند، از نظر آداب، زبان، فرهنگ، مذهب، تعلقات اجتماعی و سرنوشت سیاسی، جزء همان جامعه و مجموعه به شمار می‌روند؛ نه گروه جدا و مجزاً از آنها.

بنابراین سادات سنی مذهبی که در مناطق پشتون نشین سکونت دارند، جزئی از قوم پشتون به حساب می‌آیند و پشتو زبان هستند. هکذا سادات سنی مذهبی که در میان تاجیک‌ها، ازبک‌ها و دیگر اقوام سنی مذهب زندگی می‌کنند. سادات شیعه مذهبی که در میان هزاره‌ها، قزلباش‌ها، فارسی زبان‌های شیعه مذهب هرات و تاجیک‌های اسماعیلی زندگی می‌کنند، جزئی از این جوامع به حساب می‌آیند و زبان، مذهب و فرهنگ آنها را دارند.

بنا بر این هرگاه از قومیت‌هایی چون پشتون، هزاره، تاجیک، ازبک و امثال آنها سخن به میان می‌آید، ساداتی که در جمع آن جوامع و گروه‌ها زندگی می‌کنند نیز مد نظر است و آنان جزء این اقوام شمارش می‌شوند و لذا نیازی به شمارش مجدد و مستقل آنها احساس نمی‌شود.

ب) دلیل دیگر این نادیده‌انگاری، پراکندگی جغرافیایی سادات است. آنان مانند نقطه‌ها و خال‌هایی در سراسر بدنه افغانستان و در میان اقوام مختلف این سرزمین پراکنده‌اند و دارای زیست‌بوم مختص به خود نمی‌باشند. همین وضعیت باعث شده است که حضور و تعداد آنان

چندان محسوس و قابل توجه به نظر نیاید و جزء اقوام بزرگ‌تری که سادات در میان آنها زندگی می‌کنند شمرده شوند.

علی‌رغم پراکندگی جغرافیایی سادات افغانستان، آنان در برخی مناطق به صورت نسبتاً متمرکز و گروهی نیز به سر می‌برند؛ مانند: اسعدآباد ولایت کُنر، گردیز مرکز ولایت پکتیا، چندین ولسوالی ولایت لوگر، درّه پغمان در کابل، درّه سنگلاخ و منطقه کجاب و گرماب در ولایت میدان، لولنج در پروان، درّه کیان در بغلان، یکاولنگ در بامیان، ششپر و بکاول در غزنی، دره صوف، بلخاب و سنگچارک در ولایات شمال.

جماعت سادات افغانستان از گروه‌های فعال، مؤثر و پیشرو در عرصه‌های سیاست، فرهنگ، امور مذهبی و تحولات اجتماعی این کشور به شمار می‌روند. برخی از مصلحان و بیدارگران جامعه افغانی مانند سید جمال الدین افغان، سید اسماعیل بلخی و میر علی اصغر شعاع؛ تعدادی از مورخین و محققین نامدار مانند میر غلام محمد غبار، میر محمد صدیق فرهنگ، سید قاسم رشتیا و سید سلطان شاه همام؛ برخی از چهره‌های علمی کشور مانند سید شمس الدین مجروح، سید بهاءالدین مجروح، شاه علی اکبر شهرستانی، داکتر علی رضوی غزنوی، امیر شاه حسنیار و داکتر هدی؛ تعدادی از روشنفکران مبارز مانند سید عبدالمجید کلکانی، سید حیدر محمودی، سید اسماعیل پاسخ و سید اسد الله نکته‌دان؛ برخی از رجال سیاسی و دولتمردان کشور مانند پیر سید احمد گیلانی، سید اسحاق گیلانی، سید سلیمان گیلانی، داکتر سید مخدوم رهین، داکتر میر محمد امین فرهنگ؛ گروهی از قوماندانان (فرماندهان) نامدار جهادی مانند سید حسین انوری، سید مصطفی کاظمی، سید ابراهیم شاه حسینی، سید اسد الله مسرور، سید محمد هادی و سید جگرن؛ تعدادی از عالمان نامدار دینی مانند آیات سید سرور واعظ، ناصر، حجت، رئیس یکاولنگی، بهشتی،

مصباح، فاضل و دیگر چهره‌های موثر دینی، علمی، فرهنگی، جهادی و سیاسی از میان جامعهٔ سادات سر برآورده‌اند.

علی‌رغم اینکه در هیچ منبعی به تعداد نفوس سادات افغانستان اشاره نشده است؛ با این حال به نظر می‌رسد جمعیت آنان همپای اقوامی چون قزلباش، نورستانی و پشه‌ای باشد و به بیش از نیم میلیون نفر برسد. فرهنگ، زبان و مذهب آنان، همان فرهنگ و مذهب اقوامی است که سادات در میان آنها زندگی می‌کنند.

۱۳- قیرقیز

قیرقیزها یکی از اقوام زرد پوست آسیایی (ترک و مغول) هستند که در دشت‌های آسیای مرکزی پراکنده‌اند. آنان به‌طور متمرکز در جمهوری قیرقیزستان واقع در جوار ترکستان شرقی (ایالت سین‌کیانگ چین) زندگی می‌کنند و به صورت پراکنده در دیگر ممالک ترکستان غربی (آسیای میانه) نیز به سر می‌برند.

آنان مغول‌تبار و ترک زبان هستند و به زبان ترکی قبیچاقی یا قیرقیزی - قبیچاقی از گروه زبان‌های ترکی شمالی سخن می‌گویند که به گروه زبان‌های آرال - آلتایی تعلق دارد. قیرقیزها عموماً مسلمان و سنی مذهب هستند.

گروهی از قیرقیزها در قلمرو افغانستان نیز به سر می‌برند. آنان در تنگه یا دالان «واخان» واقع در شمال شرق کشور موسوم به پامیر زندگی می‌کنند. در منتهی‌الیه شمال شرقی ولایت بدخشان، نوار باریکی به عرض ۵۰ کیلومتر وجود دارد که افغانستان را به چین متصل می‌سازد و از سوی دیگر، قلمرو اتحاد شوروی سابق را از قلمرو مستعمرات پیشین انگلیس در هند (پاکستان امروز) جدا می‌سازد. تنگه واخان که محل زیست قیرقیزهاست، در همین باریکه با اهمیت قرار دارد.

جمعیت قیرقیزهای افغانستان را «کلیفورد» در سال ۱۹۷۰م / ۱۳۵۰ش. حدود سی هزار نفر ثبت کرده است (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۶۱). آقای «لودویگ و. آدامک» تعداد جمعیت قیرقیزها و مغول‌های افغانستان را مشترکاً ۱۱۰ هزار نفر ذکر کرده است (آدامک، به نقل از: گروه پژوهشی سینا، ۱۳۸۱: ۴۰).

دایرت المعارف اسلامی تعداد آنها را دو هزار نفر ثبت کرده است (همان: ذیل افغانستان). شیرین

آکینر نیز جمعیت قیرقیزهای افغانستان را ۲۵ هزار نفر ذکر نموده است (آکینر، ۱۳۶۶: ۴۱۰).

«در جریان اشغال افغانستان توسط اتحاد شوروی سابق اغلب قیرقیزها، تنگه واخان را ترک

گفته، به پاکستان و یا دیگر نواحی افغانستان مهاجرت کردند. تعدادی نیز در ماه اوت سال ۱۹۸۲م.

با اغنام و احشام خود با هواپیما به ترکیه انتقال یافتند» (صراط، ش ۳ و ۴: ۶۳).

قیرقیزهای پامیر اغلب مالدار، دارای رمه‌های بزرگ و چادر نشین هستند و از همین طریق

امرار معاش می‌کنند.

۱۴- یفتلی‌های پامیر

الف) پامیری‌ها:

چنانکه قبلاً گفتیم در سرود ملی جمهوری اسلامی افغانستان از چهارده گروه قومی ساکن این سرزمین نام برده شده که یکی از آنها «پامیری‌ها»ست. سیزده گروه از چهارده گروه یادشده واقعاً اقوامی هستند با مرزهای اتنیکی و فرهنگی مشخص و دارای مصادیق خارجی معین و موجود. اما آیا گروه چهاردهم یعنی پامیری‌ها نیز چنین هستند و قومی به نام «پامیری» وجود خارجی دارد یا نه؟

به نظر می‌رسد آنچه در سرود ملی آمده، اشاره به یک گروه قومی معین به نام «پامیری‌ها» نداشته باشد و چنین قومی هم عملاً وجود خارجی ندارد؛ بلکه مقصود از عنوان یادشده، معنای دقیق کلمه یعنی ساکنان و مردمان متوطن در ناحیه پامیر و بدخشان می‌باشد که از گروه‌های قومی و زبانی گوناگون تشکیل گردیده‌اند. سرود ملی به همه ساکنان منطقه پامیر- اعم از هر قوم و گروه - اشاره دارد؛ نه به قوم خاص به نام پامیری.

چنانکه در آغاز فصل نخست به نقل از نجیب مایل هروی یادآور شدیم، منطقه کوهستانی پامیر از تنوع و پیچیدگی قومی و زبانی فوق العاده‌ای برخوردار است و اکنون نیز گروه‌های قومی متعددی در این سرزمین زندگی می‌کنند؛ مانند تاجیک‌های کوهستانی، ازبک‌ها، قیرقیزهای تنگه واخان و دیگر گروه‌های قومی. اما همه ساکنان ناحیه یادشده از منظر وابستگی و تعلق قومی به یکی از اقوام بیست و سه‌گانه‌ای که در این جزوه معرفی کرده‌ایم قرار می‌گیرند و هیچ گروهی

بیرون از این مجموعه قرار نمی‌گیرند تا آنها را گروه جداگانه‌ای بنام «پامیری» بنامیم؛ یعنی اهالی و ساکنان پامیر و بدخشان هم یا تاجیک هستند یا ازبک یا ترکمن و یا سایر گروه‌های مندرج در این جزوه.

به نظر می‌رسد تنها گروه و جماعتی از ساکنان پامیر و بدخشان که در زیرمجموعه‌ی هیچیک از اقوام یادشده در این جزوه نمی‌گنجد و می‌توان آنها را بعنوان یک گروه قومی مستقل و مجزاً به حساب آورد «یفتلی‌های پامیر» و بدخشان هستند.

ب) یفتلی‌های پامیر:

یفتل‌ها یا یفتلی‌ها یا هون‌های سفید که منابع عربی آنها را «هیطل» و «هیاطله» ثبت کرده‌اند، نام یک گروه مهاجر و مهاجم شمالی بود که در قرن چهارم میلادی، نخست سرزمین سغدیان در ماوراءالنهر را به تصرف درآوردند و سپس در اواخر قرن یادشده و اوایل سده پنجم میلادی (بین سال‌های ۳۸۵ تا ۴۲۰) از رود آمو گذشته، سرزمین باختر (بلخ، طخارستان و بدخشان کنونی) را به تصرف خود درآوردند و دست به تشکیل سلطنت زدند. سپس از شمال هندوکش به جنوب آن سرازیر شدند و گندهارا [قندهار] را فتح نمودند و آنگاه متوجه هند شده، به آن سرزمین لشکر کشیدند. در نهایت اغلب آنان مانند دیگر اسلاف شمالی‌شان به سوی هند کوچیدند و بخشی از آنها در افغانستان کنونی ماندگار شدند.

تا حدود نیم قرن پیش نظر عمومی و رایج در باره منشأ نژادی یفتل‌ها، طخارها، کوشانی‌ها، سکاها و دیگر اقوام مهاجر و مهاجم شمالی این بود که آنان از قبایل ترک‌تبار و ترک‌زبان توران (ترکستان بعدی و آسیای میانه کنونی) بوده‌اند؛ اما از پنجاه سال به اینسو دیدگاه‌هایی مطرح شده است که اقوام یادشده نیز منشأ آریایی دارند.

البته این بحث تاریخی و تبارشناسی سر رشته دراز دارد و ما در اینجا در پی روشن ساختن خاستگاه نژادی اقوام یادشده نیستیم. تنها می‌خواهیم این نکته را روشن نماییم که یفتل‌های مورد بحث ما (یفتلی‌های پامیر) چه دارای منشأ نژادی ترکی باشند و چه آریایی، در هر دو صورت یک گروه قومی مجزاً از سایر گروه‌های موجود در منطقه پامیر و نیز جدا از گروه‌هایی که در این جزوه معرفی کرده‌ایم به شمار می‌رود.

پس از گذشت ۱۵۰۰ سال از ورود یفتل‌ها به سرزمین باختر، اینک گروهی از بقایای همان مردم بنام «یفتلی‌ها» در منطقه کوهستانی بدخشان پامیر زندگی می‌کنند. با شرحی که از گذشته و پیشینه یفتلی‌ها ارائه شد، آنان را نمی‌توان از زیرمجموعه اقوام موجود در منطقه پامیر (تاجیک‌ها، ازبک‌ها، قیرقیزها و ...) قلمداد کرد؛ بلکه آنان خود یک گروه قومی مجزاً به حساب می‌آیند.

مرحوم احمد علی کهزاد مؤرخ و دیرین‌شناس سرشناس افغانستان در مقاله‌ای بنام «یفتل و یفتلی» در باره یفتلی‌های پامیر چنین نوشته است:

«یفتل‌ها که بعنوان «هون‌های سفید» در منابع سانسکریت یاد شده‌اند، مردمان آریائی نژادی بودند که از توران به آریانا آمدند و در بدخشان رحل اقامت افگندند و هنوز هم در حدود ۲۰ هزار خانوار یفتلی در شمال فیض آباد در کوه‌های بدخشان سکنی دارند و از هون‌های زرد پوست غربی بکلی متفاوت‌اند» (کهزاد، ۱۳۳۷: ۲).

مرحوم کهزاد دقیقاً نیم قرن پیش جمعیت یفتلی‌ها را ۲۰ هزار خانوار (حدود ۱۰۰ هزار نفر) ذکر کرده است. با توجه به این نظر جمعیت شناسان که در هر سی سال، تعداد نفوس گروه‌ها و جماعات انسانی دو برابر می‌شود، اینک باید جمعیت آنان بیش از ۲۰۰ هزار نفر باشد. یقیناً بقایا و بازماندگان حقیقی قوم بزرگ یفتلی، محدود و منحصر به یفتلی‌های پامیر نیست؛ اما تنها همین

گروه تا کنون به نام و عنوان یادشده باقی مانده است و اثری از دیگر بازماندگان آنها در دیگر نقاط افغانستان نیست.

ممکن است امروزه یفتلی‌های بدخشان جزء گروه قومی - زبانی تاجیک به شمار آیند؛ چنانکه میرزا محمد خان یفتلی وزیر مالیه در کابینه عصر صدراعظمی سردار داود را که اهل بدخشان و از همین مردم بود، تاجیک به شمار آورده‌اند (طنین، ۱۳۸۳: ۱۱۷). اما چنانکه گذشت، ممکن است بنابر یک احتمال، یفتلی‌ها آریایی‌تبار باشند و امروزه جزء فارسی‌زبانان هم به شمار آیند؛ ولی با این حال آنان متعلق به شاخه‌ی تاجیک اقوام آریایی نیستند و بنابر فرض آریایی بودن، خود یکی از شاخه‌های مستقل این نژاد بزرگ به حساب می‌آیند.

۱۵- قزاق

سومین گروه قومی ترک - مغول افغانستان پس از ازبک‌ها و قیرقیزها، قزاق‌های ولایات شمال کشور هستند.

قزاق‌ها تا جنگ جهانی اول، زندگی شبانی و چادرنشینی داشتند. واژه قزاق در زبان ترکی به معنای بی‌خانمان، صحراگرد، حادثه‌جو و طاغی است (لغت‌نامه دهخدا: ذیل قزاق). آنها جزء اردوی زرین یا طلایی خان‌های مغول بوده‌اند و از طریق همین لشکرکشی‌ها، در دیگر سرزمین‌ها پراکنده شده‌اند. مرحوم دهخدا اطلاعات ذیل را در باره آنها ثبت کرده است:

«آنان در قرن سیزدهم میلادی زیر فرمان چنگیزخان درآمدند و تحت حکومت «جوجی» فرزند جوان وی قرار گرفتند. سپس یکی از بخش‌های اردوی طلایی شدند و جزء امپراتوری غربی مغول که بوسیله «باتو» پایه‌گذاری شد به شمار رفتند. اردوی طلایی پس از سه قرن سیادت در شرق و غرب آسیا، افول کرد و در اوایل قرن شانزدهم این امپراتوری به خانان چندی تقسیم شد، ولی قزاق‌ها در استپ‌های ترکستان به سر بردند» (همان).

«شیرین آکینر» در باره قزاق‌ها می‌نویسد: «قزاق‌ها از نسل قبایل ترک و مغول هستند که تقریباً در پایان قرن اول قبل از میلاد (وحتی شاید قبل از آن) در منطقه قزاقستان فعلی استقرار یافتند. در قرن ششم بعد از میلاد این منطقه بخشی از خان‌نشین ترک به شمار می‌آمد» (آکینر، ۱۳۶۶: ۳۴۹).

اینک مأوای عمده و اصلی قزاق‌ها، جمهوری قزاقستان در آسیای مرکزی است که با مساحت ۲۷۱۵۱۰۰ کیلومتر مربع، وسیع‌ترین کشور مسلمان‌نشین جهان به حساب می‌آید و از منابع سرشار نفت، گاز و اورانیوم برخوردار است. اینک مجموع قزاق‌ها حدود هفت میلیون نفر است.

علی‌رغم اینکه نام سرزمین پهناور قزاقستان از نام همین قوم گرفته شده، با این حال آنان تنها ۴۰٪ از ساکنان این سرزمین را تشکیل می‌دهند؛ در حالی که روس‌تبارها حدود ۳۸٪ از جمعیت کشور را به خود اختصاص داده‌اند و ۲۲٪ دیگر به سایر اقوام مانند ازبک، ترکمن، قیرقیز، تاجیک و دیگر اقوام اختصاص دارد.

برخی از طوایف قزاق در ولایات شمالی افغانستان موسوم به ترکستان افغانی زندگی می‌کنند. محل زیست آنان، چهاردره در غرب ولایت قندوز، اطراف خان آباد در همان ولایت، اندخوی در فاریاب، قلعه‌نو در بادغیس و تعداد کمی (حدود ۵۰۰ نفر) در هرات است.

در فهرست‌هایی که از اقوام افغانستان ارائه شده، از قزاق‌ها بعنوان یکی از اقوام باشنده (ساکن) این سرزمین یاد شده است؛ اما اطلاعاتی در باره آنها ارائه نشده و هیچ منبعی به تعداد جمعیت آنان اشاره نکرده است. تنها شیرین آکینر، تعداد جمعیت قزاق‌های افغانستان را سه هزار نفر ذکر کرده است (آکینر، پیشین: ۳۶۷). به نظر می‌رسد جمعیت آنان معادل با تعداد نفوس دیگر اقوام مغول‌تبار و ترک‌زبان شمال کشور مانند تاتارها، مغول‌ها و قیرقیزها باشد.

قزاق‌ها عموماً مسلمان و سنی حنفی هستند. زبان آنان ترکی قزاقی است که در فهرست زبان‌های رایج در این سرزمین درج است. به گفته آقای شورماچ، این زبان به تدریج در حال حل شدن در دیگر زبان‌های مجاور است (شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸).

۱۶- تاتار

تاتارها شاخه‌ای از اقوام پرجمعیت مغول به شمار می‌آیند. آنان از اولاد «النجه خان» بن کیوک خان و بنابر بعضی منابع از اولاد «تاتارخان» هستند که تاتارخان برادر مغول خان بود و بر این اساس، اولاد این دو نفر بنی اعمام یکدیگر هستند (لغتنامهٔ دهخدا: ذیل تاتار و تاتارستان).

مسلمانان، قبایل مغول را قبل از چنگیزخان به نام تاتار می‌شناختند و از نام مغول آگاهی نداشتند. اروپاییان حتی بعد از فتوحات چنگیزخان نیز سپاهیان او را به نام تاتار یاد می‌کردند (همان). آقای مصاحب در دایرة المعارف فارسی نیز توضیحاتی نزدیک به دهخدا را در باره تاتارها ارائه کرده است:

«اصلاً تاتار نام قبیله‌ای از مغول بوده که بعد از قرن ۵ میلادی به مرور در مغولستان شرقی و منچوری غربی مستقر شدند ... در شرح جهانگشایی‌های مغول در قرن ۱۳م. مهاجمین فاتح را همه جا (اعم از چین، عالم اسلام، روسیه و اروپای غربی) بنام تاتار می‌خواندند. بعد از زمان چنگیز در مغولستان و آسیای مرکزی، عنوان مغول جانشین عنوان تاتار گردید. در روسیه و اروپای غربی اغلب به همهٔ مردم ترک نژاد غیر از ترک‌های عثمانی، عنوان تاتار اطلاق شده است» (دایرة المعارف فارسی: ذیل تاتار).

گروهی از تاتارها در ولایات شمالی افغانستان (بویژه در سمنگان، قندوز و بغلان) به صورت غیر متمرکز زندگی می‌کنند. آنان مسلمان و سنی مذهب هستند. تاتارها زبان اصلی خود را رها کرده، به زبان دری آمیخته با لغات ترکی و مغولی تکلم می‌کنند. در فهرست‌هایی که از زبان‌های رایج در افغانستان ارائه گردیده، از زبان‌های چون ازبکی، قیرقیزی، قزاقی، مغولی و ترکمنی یاد

شده؛ اما هیچ اشاره‌ای به زبان تاتارهای شمال کشور نشده است. و این نشان می‌دهد که زبان اصلی آنان متروک شده است.

در فهرست‌های مفصلی که از تنوع قومی افغانستان ارائه گردیده (مانند نمونه اروین اریوال که قبلاً ذکر گردید) از گروه قومی تاتار به عنوان یکی از اقوام باشندۀ افغانستان نام برده شده؛ اما اطلاعات و توضیحاتی در باره آنها ارائه نگردیده است. تنها منبعی که به تعداد جمعیت آنان اشاره کرده، پروفیسور لودویگ آدامک است که نفوس آنها را ۶۰ هزار نفر (بیش از قزلباش و هندو و سیک) ذکر کرده است و ما در بحث «ترکیب قومی جمعیت افغانستان» لیست مذکور را نقل خواهیم کرد.

برخی از پیشینیان، گاه تمام اقوام مغول تبار و ترک زبان مانند ازبک، قزاق، قیرقیز، مغول و ... را بنام تاتار یاد کرده‌اند؛ چنانکه مرحوم کاتب در سراج التواریخ، تمام آنها را تحت نام تاتار و جمعیت شان را در آغاز تشکیل افغانستان یک میلیون و پانصد هزار نفر ذکر کرده است. فهرست مرحوم کاتب نیز در بخش «ترکیب قومی ...» خواهد آمد.

یکی از چهره‌های معاصر و متأخر تاتارهای شمال، مولوی «محمد اسلام محمدی» بود. نامبرده در سال‌های جهاد، فرماندهی مجاهدین تاتار را در شمال کشور به عهده داشت و عضو حزب حرکت انقلاب اسلامی بود. پس از سیطره طالبان، وی به جنبش مذکور پیوست و والی ولایت بامیان از سوی طالبان شد. پس از سقوط طالبان، وی به ائتلاف شمال و جبهه ضد طالبان پیوست و سپس در اولین انتخابات دوره جدید شورای ملی افغانستان، از سوی مردم سمنگان به ولسی جرگه (مجلس عوام یا مجلس نمایندگان) راه یافت و در هنگام تصدی همین مسئولیت، در کابل (و احتمالاً از سوی طالبان) مورد سوء قصد قرار گرفت و کشته شد.

تاتارها مردمان دلاور، جنگجو و سوارکاران ماهری هستند و اسب تاتاری از گونه‌های مرغوب و معروف اسب است و خریداران زیادی دارد.

۱۷- مغول

مغول‌های زرد پوست و چشم بادامی از اقوام بزرگ و پرجمعیت آسیایی هستند که از ژاپن و کره تا مغولستان، منچوری، سیبری، آسیای میانه و قفقاز گسترده‌اند. بطور مشخص، پس از کشورگشایی‌های چنگیزخان مغول، شماری از قبایل و گروه‌های مغولی وارد قلمرو خراسان، فارس و هند شدند و سلسله‌های مقتدر و پایداری را در این سرزمین‌ها تشکیل دادند.

علی‌رغم اینکه برخی از اقوام موجود افغانستان مانند ازبک‌ها، قیرقیزها، قزاق‌ها و تاتارها، دارای منشأ نژادی مغولی و زبان ترکی هستند؛ اما هیچ‌یک از آنها بطور مشخص و خاص به عنوان «مغول» یا «مغولی» یاد نمی‌شوند؛ بلکه هرکدام نام و عنوان مخصوص به خود را دارند. در میان این‌همه طوایف مغول‌تبار، تنها یک طایفه از آنها هستند که بطور اخص «مغول‌های افغانستان» نامیده می‌شوند و گویا مغول‌تر از دیگران هستند.

مغول‌های افغانستان در ولسوالی (شهرستان) «اوبه» حدود ۴۵ کیلومتری شرق هرات، ولسوالی «تیوره» در ولایت غور، ولسوالی‌های میمنه، اندخوی و بلچراغ در ولایت فاریاب، ۶۰ خانوار در قریه «بادام‌تو» از توابع کرخ ولایت فراه و نیز در ولایت‌های شمالی سرپل و بغلان زندگی می‌کنند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۲۹۱-۱۹۰). آقای یزدانی در جلد دوم کتاب خود نیز اطلاعات ذیل را از مغول‌های افغانستان ارائه داده است:

«مغولان احتمالاً از بقایای نکودریانند که از هرات تا فراه و سیستان گسترده بودند و مغولان امروزی نیز در همان مناطق دیده می‌شوند که با دیگر طوایف به تحلیل رفته‌اند و یا در حال به تحلیل رفتن‌اند. در فراه بیشتر در حدود گلستان و در غور در نواحی زرنی، کاوان مغول، غوزبیگ،

خواجه رئوف و سنگ مزار از این قوم دیده می‌شود و در ولسوالی «تیوره» نیز گروهی از آنان ساکنند و در سرپل جوزجان در منطقه «القانه» یا الخانه و در شرق هرات در اوبه و شغلان و روستاهای اطراف آن جمعیت قابل توجهی را تشکیل می‌دهند. یک سلسله از مغولان هرات و اوبه در قرن ۱۱ هجری در قسمت‌هایی از غور و غرجستان حکومت کرده‌اند که بنام «شاهان چنگیزی» یاد می‌شدند» (همان: ۳۲۵/۲).

اما شرحی که لویی دوپری از حوزه زیست مغول‌های افغانستان ارائه داده، نشان می‌دهد که وی تمام هزاره‌ها و چارایماق‌ها را نیز جزء گروه قومی یادشده به شمار آورده است:

«مغول‌ها احتمالاً از قبایلی با خاستگاه ترک و مغول و از تبار سپاهیان چنگیزخاند و سرزمینی از غزنه تا هرات و از شمال بامیان تا میانه‌ی هلمند را در بلندی‌های مرکزی اشغال کرده‌اند و تا داخل خاک ایران پیش رفته‌اند (به نقل از: دایرت المعارف اسلامی، ذیل افغانستان).

وی (دوپری) در مقاله «قوم‌نگاری» افغانستان نیز معلومات ذیل را در خصوص مغول‌ها ارائه کرده است:

«زبان: دری آمیخته با بسیاری از واژه‌های مغولی. برخی از مغول‌های جنوبی به زبان پشتو تکلم می‌کنند. در اصل از نژاد مغولی‌اند، ولی در میان آنها گهگاه آمیزش با مشخصات مدیترانه‌ای نیز به چشم می‌خورد. چندین هزارتن از آنها در سراسر شمال و مرکز افغانستان پراکنده‌اند و در ارتفاعات به کشاورزی و کوچ فصلی مشغول‌اند. در اصل در ایالت غور سکونت داشتند ولی دست‌کم ۱۲۵ سال قبل پراکنده شدند. احتمالاً از اولاد سپاهیان هستند که همراه چنگیز خان به این مناطق آمده‌اند» (به نقل از ارباب شیرانی و اعلم، ۱۳۸۷: ۵۲ و ۵۳).

علی‌رغم اینکه زبان مغولی به عنوان یکی از زبان‌های مورد استفاده، در فهرست‌های مربوط به زبان‌های رایج در افغانستان درج می‌باشد و متکلمان به آن در ولایات هرات و فاریاب ذکر شده

است (شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸)؛ با این حال مغول‌های افغانستان زبان مغولی را رها کرده، به زبان مردمان محلی سخن می‌گویند. مغول‌های هرات و غور به زبان دری تکلم می‌کنند و مغول‌های میمنه، اندخوی و بلچراغ بیشتر با فرهنگ و زبان پشتو انس گرفته‌اند. لویی دوپری، آغاز فروپاشی هویت قومی و تغییر زبان مغول‌ها را میانه سده ۱۹م. ذکر کرده است (دایرت المعارف اسلامی: همان). آیین مغول‌های افغانستان اسلام است. تنها مغول‌های سرپل شیعه مذهب هستند و بقیه آنان عموماً سنی حنفی‌اند.

جمعیت مغول‌ها را کتاب «اقوام» ده هزار تن ذکر کرده است (همان). چنانکه قبلاً گفتیم و بعداً هم خواهد آمد، پروفیسور «آدامک» جمعیت مغول‌ها و قیرقیزها را مشترکاً ۱۱۰ هزار نفر تخمین زده است. سایر منابع و آمارهای تقریبی، اشاره‌ای به جمعیت مغول‌ها نکرده‌اند.

با این حال به نظر می‌رسد در گذشته‌ها، نفوذ و نفوس مغول‌ها در افغانستان قابل توجه بوده است؛ چنانکه مرحوم حبیبی در شرح فتوحات و لشکرکشی‌های ظهیر الدین بابر بنیانگذار سلسله مغولان هند، اشاره‌ی گذرا به تعداد خانواده‌های مغولی همراه وی که در سال ۱۵۰۳م. از شمال افغانستان به کابل آمدند، نموده است: « [بابر] با لشکریان خسرو [از امرای قندوز و بدخشان] و سه - چهار هزار خانواده مغولی از قندوز به کابل روی آورد ... » (حبیبی، ۱۳۷۷: ۱۹۵).

همین اشاره‌ی گذرا نشان می‌دهد که کثرت و انبوهی طوایف مغول در گذشته سرزمین افغانستان در چه مقیاس بوده است. بطور حتم بخش‌های قابل توجهی از جمعیت مغول‌ها در میان هزاره‌ها، ازبک‌ها، چارایماق‌ها و دیگر اقوام افغانستان جذب و هضم شده‌اند.

۱۸- براهویی

یکی از اقوام اسرارآمیز و جداً درخور مطالعه افغانستان براهویی‌های جنوب غرب می‌باشد که علی‌رغم جمعیت کم، نام‌شان در سرود ملی کشور هم آمده است. اسرارآمیز و درخور مطالعه از آن جهت که زبان این مردم موسوم به «براهویی» به هیچ‌یک از خانواده‌های بزرگ زبان‌های رایج در افغانستان (هندو اروپایی، آرال - آلتایی و خانواده زبان‌های سامی) تعلق ندارد و یک زبان منحصر به فرد است. به همین دلیل، محققان و مورخان احتمال داده‌اند که براهویی‌ها اصالت و منشأ درآویدی داشته باشند (یزدانی، ۱۳۷۲: ۱۲۷).

علاوه بر یزدانی، تعدادی از پژوهشگران خارجی مانند «مری لوئیس کلیفورد» نیز به منشأ درآویدی داشتن براهویی‌ها و در نهایت، بومی بودن آنان در افغانستان اشاره کرده‌اند:

«... در نتیجه امروز در ایل‌ها و قبایل اصلی افغانستان ویژگی‌ها و خصایصی به چشم می‌خورد که از درآویدی‌های نخستین که اولین اقوام ساکن این سرزمین بوده‌اند، آریایی‌ها، پارسی‌ها، یونانی‌ها، هون‌ها، مغول‌ها و ترک‌ها باز مانده‌اند» (کلیفورد، ۱۳۷۱: ۴۹).

درآویدی‌ها از اقوام بومی و پرجمعیت شبه قاره هند بودند که پیش از تهاجم و استیلای آریایی‌ها، در جنوب شبه قاره هند می‌زیستند و از تمدن پیشرفته‌ای نسبت به آریایی‌های کوچنده و تازه وارد برخوردار بودند. اقوام آریایی که مالدار (دامدار) و چادر نشین بودند، تحت تأثیر درآویدی‌ها به کشاورزی روی آوردند. جواهر لعل نهرو در این رابطه می‌گوید:

«آریایی‌ها که در هند آمدند تا اندازه‌ای تحت تأثیر تمدن قدیمی‌تری که در این دیار وجود داشت قرار گرفتند و این تمدن قدیمی، تمدن درآویدی‌ها بود و آریایی‌ها در این مهاجرت عظیم،

مردمان آرام‌تر و متمدن‌تری را که بر سر راه خود یافتند، نابود می‌کردند و یا به خود مستحیل می‌نمودند» (نهر، ۱۳۶۱: ۴۲).

اقوام دراویدی با چنین سابقه‌ای، در مصاف با آریایی‌های مهاجم، شکست سختی خوردند و از تعداد جمعیت شان کاسته شد. باقی مانده آنان در میان جنگل‌های انبوه پناه بردند و بدین ترتیب، نسل مغلوب و شکست خورده‌ای از آنان باقی ماند که امروزه در شبه قاره هند به نام «نچس‌ها» معروف هستند. مجموع جمعیت دراویدی‌های باقی مانده اکنون به ۴۰ میلیون نفر می‌رسد (یزدانی، همان: ۲۵).

براهویی‌های افغانستان احتمال دارد از بقایای همین دراویدی‌های هند باشند. در این صورت آنان یک گروه قومی و زبانی کاملاً منحصر به فرد و از یادگارهای هزاره‌های پیشین هستند که در چارچوب هیچ‌یک از نژادهای بزرگ ساکن افغانستان (هندو اروپایی، زرد پوستان ترک و مغول و سامی نژادان) و نیز خانواده‌های بزرگ زبان‌های رایج در افغانستان (هندو اروپایی، آرال - آلتایی و زبان‌های سامی) قرار نمی‌گیرند و به تنهایی، گروه چهارم قومی و زبانی کاملاً مستقل و مجزاً را در قلمرو افغانستان تشکیل خواهد داد.

گمانه و فرضیه دیگری هم در این میان مطرح شده است و آن اینکه احتمال دارد ساکنان بومی و اصلی سرزمین افغانستان قبل از تهاجم و استیلای اقوام آریایی، اقوام دراویدی بوده باشند. این احتمال را عبد الحسین مسعودی انصاری مطرح کرده است (یزدانی، همان: ۲۶، به نقل از: زندگی من، مسعودی انصاری، ج ۲: ۳۹۶). سخن فوق الذکر از «کلیفورد» نیز بر همین مطلب (بومی و ساکنان اولیه بودن دراویدی‌ها در افغانستان) دلالت دارد.

هرگاه این گمانه صحت داشته باشد، درین صورت براهویی‌های افغانستان نه از بقایای دراویدی‌های هند؛ بلکه از ساکنان بومی و صاحبان اصلی این سرزمین (افغانستان) خواهند بود.

صرف نظر از صحت و سقم هرکدام از دو احتمال، در مجموع مطالعه قوم‌شناسی و زبان-شناسی براهویی‌ها و یافتن ریشه‌های تباری و زبانی آنان، اهمیت فراوانی در مطالعات قومی، زبانی و دیرین‌شناسی افغانستان و منطقه دارد و می‌تواند حقایق بسیاری را روشن سازد.

براهویی‌های کنونی افغانستان در جنوب غربی این سرزمین در منطقه اطراف چخانسور در ولایت نیمروز و شورابک در ولایت قندهار زندگی می‌کنند. آنان در جوار بلوچ‌ها به سر می‌برند و خود را شاخه‌ای از قوم بلوچ می‌دانند.

زبان مادری آنان «براهویی» نامیده می‌شود که علی‌رغم تأثیر پذیری از زبان‌های پشتو، بلوچی، عربی، ترکی و مغولی، با هیچ‌یک از زبان‌های مذکور پیوند خویشاوندی ندارد و جزء هیچ‌کدام از خانواده زبان‌های رایج در این سرزمین قرار نمی‌گیرد. علاوه بر زبان مادری، براهویی‌ها به زبان‌های پشتو و بلوچی نیز تکلم می‌کنند.

لویی دوپری، طوایف مهم براهویی را اینگونه نام برده است: ایدوزی، لاورزی، یاگیزی، زرکندی و مهمسانی (به نقل از دایرت المعارف اسلامی، ذیل افغانستان).

وی (دوپری: ۶۳) جمعیت براهویی‌ها را حدود ۱۰ هزار نفر و کتاب اقوام (ص ۱۷۷) حدود ۱۸ هزار نفر تخمین زده‌اند (همان). چنانکه بعداً خواهد آمد، آقای «و. آدامک» جمعیت بلوچ‌ها و براهویی‌ها را مشترکاً ۱۶۰ هزار نفر ثبت کرده است؛ اما آنتونی هیمن انگلیسی و دو منبع ایرانی (مرتضی اسعدی و علی رضا علی آبادی) جمعیت آنها را بسیار بیشتر و ۲۰۰ هزار نفر ذکر کرده‌اند.

به نظر می‌رسد رقم اخیر بیشتر به واقع نزدیک باشد.

یک منبع ایرانی (کتابی منتشره از سوی وزارت خارجه این کشور) ضمن اینکه براهویی‌ها را شاخه‌ای از بلوچ‌ها دانسته، از حضور قابل توجه آنان در میان جمعیت ایالت بلوچستان پاکستان خبر داده است: «گروهی از آنان [بلوچ‌ها] براهویی نامیده می‌شود که ۲۵ درصد سکنه بلوچستان را

تشکیل می‌دهند. آنان از اعقاب سکنه دراویدی الاصل این نواحی هستند ...» (دفتر مطالعات س. ب. و.

ا. خ. ا. ، ۱۳۸۷: ۲۶)

براهویی‌ها مردمان فقیر و محرومند و در نواحی گرم، خشک و بیابانی زندگی می‌کنند. بیشتر

آنان زراعت‌پیشه و رمه‌دارند و با کار بر روی زمین‌های اجاره‌ای و یا چراندن رمه‌های خان‌های

پشتون و بلوچ، روزگار می‌گذرانند.

۱۹- گجراتی

گجرات اکنون یکی از ایالت های هندوستان است. گروه قومی کوچ نشین «گجراتی» که اینک یکی از اقوام ساکن افغانستان هست و نام شان تحت عنوان «گجری ها» در سرود ملی این کشور درج است، دارای اصالت هندی می باشند.

اطلاعاتی که در اینجا در ارتباط با گجراتی ها ذکر می گردد، از مقاله «کوچ نشینان و میزبانان یکجا نشین در کوه های هندوکش مرکزی و غربی افغانستان» نوشته «دانیل بالان»^{۸۵} تلخیص گردیده است که او نیز منبع معلومات خود را مطالب منتشر نشده از «مطالعه کوچ نشینان افغانی» تحت نظارت سازمان ملل در سال ۱۹۷۸ ذکر کرده است:

«گجراتی ها کوچ نشینانی بوده اند که قشلاق شان به مدت چند قرن در دشت های پنجاب و سند و بیلاق شان در دامنه های جنوب هیمالیا قرار داشته است. تعداد قابل توجهی از آنها هنوز هم در این مناطق زندگی می کنند. اما توسعه بی سابقه کشاورزی در قشلاق های اجدادی شان، از نیمه دوم قرن نوزدهم، بسیاری از آنها را به یکجا نشینی واداشت؛ در حالی که سایرین که در جستجوی مراتع بودند، به داخل کوهستان سند نفوذ کردند و از آنجا وارد افغانستان شدند. از آغاز قرن حاضر (قرن بیست) حداقل تا دهه ۱۹۶۰ نفوذ گجراتی ها به داخل سرزمین افغانستان مرتباً در حال افزایش بوده است.

گجراتی ها پس از فتح کافرستان (نورستان) توسط امیر عبدالرحمان و تملک مراتع کوهستانی کافرستانی ها، ابتداء در منطقه رود گُئر سکنی گزیدند و سپس برخی از آنها به قطغن در قسمت شمالی هندوکش مرکزی منتقل شدند.

⁸⁵ Daniel, Balland

در حال حاضر نیمی از ۲۲۷۰ خانوار گجراتی سرشماری شده در سال ۱۹۷۸ (یعنی جمعیتی کمتر از ۱۵۰۰۰ نفر) به جوامع دامنه شمالی هندوکش تعلق دارند. آنها سه گروه‌بندی جغرافیایی مجزاً را که روابط اندکی با یکدیگر دارند، به وجود می‌آورند:

بزرگ‌ترین گروه گجراتی‌ها (۵۹۰ خانوار) در درّه فرخار واقع در جنوب شرقی طالقان اقامت دارند؛ گروه‌های کوچک‌تری در ارتفاعات نهرین (با ۳۲۰ خانوار) و باریکه اندراب - سرخاب (با ۲۵۰ خانوار) زندگی می‌کنند. هنوز بقایای بیشتری از جوامع گجراتی شمالی‌تر در نواحی کشم، جورم و درّه واراژ وجود دارد.

هنوز دامنه‌های جنوبی ناحیه مرکزی کُتر در طول مرز پاکستان، بیشترین تراکم گجراتی‌ها را در تمام افغانستان در بر دارد (۹۷۵ خانوار کوچ نشین). تعدادی از اردوگاه‌های دور افتاده غربی که تعدادشان بیش از ۱۳۵ خانوار نیست، در طول رود علینگر قرار دارند.

کوچ نشین‌های گجراتی درگیری‌ها و کشمکش‌های فراوان با نورستانی‌ها و دیگر ساکنان یکجا نشین کوهپایه‌های هندوکش بر سر مراتع و چراگاه‌ها داشته‌اند. از جمله در اواخر دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ آنان توسط روستائیان تاجیک از درّه منجاب بیرون رانده شده، وارد لغمان شدند».

(بالان: ۲۸۷-۱۶۹).

۲۰- جَت

پیش از آغاز جنگ و تهاجم اتحاد شوروی، گروه‌های کوچک کوچنده و دوره‌گردی به صورت سَیّار در افغانستان می‌زیستند که از آنها به عنوان جَت یا جَت‌ها یاد می‌شد. در شمال افغانستان آنها را گُوجُور می‌نامیدند و به گفته کاتب در بلوچستان آنها را «جکدال» می‌گویند (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۷).

برخی از مؤلفین، واژه‌های جت و کولی را معادل و مترادف دانسته‌اند که ظاهراً درست هم به نظر می‌رسد. روستائیان ساکن، نام آنها را به صورت جَج یا دَد تلفظ می‌کنند و از دید آنان، جت-ها طایفه‌ای جادوگر، اسرارآمیز و دارای آداب و رفتار عجیب و غریب به نظر می‌آیند و روستائیان سعی می‌کنند از آنان دوری نمایند. آقای افشار سیستانی نیز به نگاه منفی عامه مردم نسبت به جت-ها اینگونه اشاره کرده است:

در این کشور (افغانستان) کولی‌ها مسلمانانِ ظاهراً بدی به شمار می‌رفتند. آنها ظاهراً مالک هیچ منبع طبیعی نبودند ... و نسبت به کوچ‌نشینان از امتیازات کمتری برخوردار بودند» (سیستانی، ۱۳۷۷: ۷۰).

پیشه‌ای اغلب آنان سوداگری، خنیاگری، بندزنی، پیشگویی، جادوگری و دیگر مشاغل کاذب است. تعداد جت‌های افغانستان را کتاب «اقوام» ۱۳ هزار تن تخمین زده و طوایف آنان را چنگر، موصلی و چَلو ذکر کرده است (به نقل از دایرة المعارف اسلامی: ذیل افغانستان). آقای افشار سیستانی نیز تعداد آنان را تنها ۱۰۰۰ خانوار برآورد نموده و در باره طوایف جت اینگونه آورده است: «اینان که

در نقاط مختلف افغانستان پراکنده‌اند، به سه تیره فرای، کیانی و سیاوون تقسیم می‌شوند. این تیره‌ها دارای ۱۸ بخش کوچک می‌باشند» (سیستانی، همان).

مرحوم کاتب آنان را تحت نام «فرقه هندی» ذکر نموده و زیستگاه شان را پنجاب، سند، بلوچستان و نواحی پیشاور و شغل شان را زراعت کاری دانسته است. وی محل سکونت جت‌های افغانستان را اینگونه آورده است: «جمعیت بزرگی موسوم به جت در سیستان و فرقه معروف به آوان در کاله‌باغ و در مشرق افغانستان مقام دارند» (کاتب: همان).

زبان اصلی جت‌های افغانستان «جتی» نامیده می‌شود و از خانواده زبان‌های هندی به شمار می‌رود (شورماچ، ۱۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸). آنان به زبان دری و پشتو نیز سخن می‌گویند. آیین جت‌های افغانستان اسلام و مذهب شان سنی و شیعه است (سیستانی، همان).

دایرت المعارف اسلامی، اطلاعات ذیل را از منشأ نژادی و پیشینه جت‌ها ثبت کرده است: «جت‌ها یک گروه ناهمگون قومی - زبانی از نژاد آریایی یا هندو اروپایی هستند که در ایران و هند به همین نام و در میان مورخان و جغرافی‌نگاران اسلامی به نام ژط شناخته می‌شود. جت - های ساکن افغانستان و شرق ایران را شاخه‌ای از قوم جت هندوستان می‌دانند که در گذشته‌های دور از آن قوم جدا شدند و به قوم‌های دیگر پیوستند و با پیوستن به هر قوم، زبان و گویش مردم آن قوم را آموختند و به مذاهب آنها درآمدند.

بیشتر مورخان عقیده دارند که جت‌ها در ۲ تا ۳ هزار سال پیش همزمان با مهاجرت‌های بزرگ قومی، از آسیای مرکزی به شبه قاره هندوستان مهاجرت کرده‌اند. گروهی از جت‌ها از دوران پیش از اسلام و از زمانی که در دشت‌ها و کوهستان‌های شرق ایران می‌زیستند، در سرزمین افغانستان نیز به طور پراکنده به سر می‌بردند. «حیات خان» جت‌ها را از طوایف هندکی می‌داند.

هندکی مردمی از نژادها و قوم و قبیله‌های مختلف هستند که در خاک افغانستان پراکنده‌اند» (دایرت المعارف اسلامی: ذیل افغانستان).

آقای افشار سیستمی نیز اطلاعات ذیل را در خصوص هویت و پیشینه جت‌ها ثبت کرده است:

«غربتی‌ها یا کولیان، یک گروه مجتمع و صاحب حرفه هستند که از آنها می‌توان به عنوان یک قوم نام برد. یک سوم افراد گروه ... اسکان یافته یا نیمه اسکان یافته‌اند، در صورتی که بقیه به زندگی صحراگردی یا نیمه صحراگردی مشغولند. بعضی از تاریخ نگاران بر این باورند که گروه جت یا کولیان اهل هندوستان نبوده و از ایران آمده‌اند ... تاریخ مهاجرت این گروه را نمی‌توان به درستی تعیین کرد؛ ولی آشکار است که از گذشته‌های بسیار دور به این سرزمین مهاجرت کرده‌اند». وی دیدگاه دو نفر از پژوهشگران ایرانی را در باره خاستگاه نژادی جت‌ها را نیز مورد اشاره قرار داده است:

«عبد الوهاب قائم مقامی: آنچه ثابت و محقق شده این است که این طایفه خلّقا و خلّقا از نژاد آریان می‌باشند که یک شعبه بزرگ از این گروه، متجاوز از هفت هزار سال قبل از ساحل رود جیحون به ایران آمده و به هندوستان مهاجرت کرده‌اند. ملک الشعراء بهار: ژط به ضم زاء مردمی بوده‌اند از نژادهای هندوسکایی که از حدود سند و پنجاب پیش آمده، سواحل خلیج فارس را تا بصره غارت می‌کردند و به تدریج با مسلمین آمیزش کرده و به آخر گروهی از آنها به زبان عربی شعر گفتند» (سیستانی، همان: ۷۰ و ۷۸).

وی در باره خاستگاه نژادی کلیه کولی‌های جهان چنین می‌گوید: «برطبق پژوهش‌ها و بررسی‌های دانشمندان و کولی‌شناسان در سده ۱۸م. مسلم گردیده است که خاستگاه کولی‌ها، در شمال باختری هند است (همان: ۶۷).

وی تعداد جمعیت کولی‌های جهان را از ۵ و ۶ میلیون تا ۱۲ میلیون نفر به نقل از منابع

مختلف، یادآور شده است» (همان: ۹۷).

۲۱ و ۲۲- هندو و سیک

برخلاف دیگر اقوام دارای ریشه و منشأ هندی مانند گجراتی‌ها، براهویی‌ها و جت‌ها که اغلب کوچنده، مالدار (دامدار) یا زارعان روستانشین هستند؛ **هندوها و سیک‌ها** گروه‌های شهرنشینند و در شهرهای کابل، جلال‌آباد، قندهار، گردیز و دیگر شهرهای جنوبی زندگی می‌کنند. پیشه و حرفه اغلب آنان تجارت، صرافیه، دکانداری، زرگری و دیگر مشاغل بازاری و تجاری است و آنان از سطح معیشت و درآمد مناسبی برخوردار هستند. آنها در کار و داد و ستد خود فوق العاده درستکار، امانتدار و صادق هستند و این خصایص آنان زبانزد مردم افغانستان است. نه تنها اکنون، بلکه در گذشته‌ها نیز هندوها و سیک‌ها به همین خصایل شناخته می‌شدند؛ چنانکه مرحوم کاتب گفته است:

«در معاملات و داد و ستد برخلاف یهودی‌ها که متقلبند، راست‌کار و در اخلاق ملایم و متواضع و نیک رفتار و کردارند» (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۴۸).

لویی دوپری براساس تخمین‌ها، جمعیت هندوان را ۲۰ هزار نفر و تعداد سیک‌ها را ۱۰ هزار نفر ذکر کرده است (به نقل از: دایرة المعارف اسلامی: ذیل افغانستان). چنانکه بعداً خواهد آمد، آقای «آدمک» نیز جمعیت هر دو گروه را ۳۰ هزار نفر ذکر کرده است. آقای اسعدی هم جمعیت هر دو گروه را روی هم ۲۰ هزار نفر تخمین زده است. اما یک آمارگیری که توسط متخصصان اتحاد شوروی سابق در سال ۱۹۷۸م. صورت گرفته است، جمعیت هندوها و سیک‌های کابل را ۱۴ هزار نفر و بیشتر از یک درصد جمعیت یک میلیون و ۳۰۰ هزار نفری پایتخت کشور برآورد نموده است که این تعداد نفوس در یک شهر قابل توجه به نظر می‌رسد (نظروف، ۱۹۹۹: ۷).

ممکن است تقریب‌ها و تخمین‌های یادشده در ارتباط با دهه پنجاه سده جاری خورشیدی، نزدیک به واقع باشد؛ اما در طول سه دهه جنگ و یورش‌های خارجی، هندوها و سیک‌ها صدمات فراوان دیده و ممکن است از میزان جمعیت شان کاسته شده باشد. از دیگرسو به نظر می‌رسد که در گذشته‌ها (مثلاً یک یا دو قرن پیش) جمعیت بیشتری از هندوها و سیک‌ها در افغانستان می‌زیستند که در مرور زمان یا تغییر کیش داده، در جوامع محلی جذب شده‌اند و یا به خارج از افغانستان مهاجرت کرده‌اند؛ چنانکه مرحوم کاتب تعداد جمعیت شماری از طوایف هندی تبار را در حدود یک قرن پیش، یکصد هزار خانوار (پانصد هزار نفر) ذکر کرده است:

«از اقوام مختلفه سودر و کتری و بیش و برهمن و اروره و سکهه تخمیناً صد هزار خانوار در قندهار و غزنین و خوست و ارگون و کابل و جلال آباد و توابع و محال و نواحی آنها و قُری و قصبات مقیم، و به دکانداری و بزازی و بعضی به نویسندگی در دوائر دولتی و مأموریت‌های اطراف و دیوانی شهرها و برخی به تجارت و صرافانی و زمینداری و دلالی معاملات تجارتی و زرگری، تحصیل لوازم معایشه و امرار حیات می‌کنند» (کاتب، همان: ۴۸-۴۷).

آنان از نظر نژادی، از اقوام شبه قاره هند هستند و زبان اصلی شان نیز زبان‌های هندی است؛ مانند پنجابی (زبان سیک‌های کابل، گردیز و ننگرهار) سندھی (زبان هندوهای قندهار، کابل، لغمان و جلال آباد) و لهندا (زبان بعضی هندوان قندهار) (شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸). اما آنان معمولاً به یکی از زبان‌های پشتو و دری نیز آشنایی دارند و بدان تکلم می‌کنند.

آیین و مذهب آنان نیز آیین هندو و سیک است و در برخی شهرهای جنوبی دارای معابد مخصوص به خود می‌باشند.

۲۳- یهود

یکی از گروه‌ها و اقلیت‌های بسیار کوچک قومی، دینی و زبانی؛ و در عین حال رو به تحلیل و انقراض در افغانستان، گروه **یهودیان** یا کلیمیان این سرزمین است. آنان مانند هندوها و سیک‌ها، گروه‌های کوچک و فعال شهرنشین هستند؛ چنانکه کلیفورد می‌گوید: «آنان گروه کوچکی بودند که در کابل، قندهار، هرات و برخی شهرهای ترک‌نشین افغانستان زندگی می‌کردند» (کلیفورد، ۱۳۶۸: ۶۲).

اما مرحوم کاتب، تعداد آنها را ۵۰ خانوار و محل سکونت شان را تماماً شهر هرات دانسته است (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۵۲). حیات خان افغان نیز تعداد آنها را ۴۰ خانوار و محل سکونت شان را کابل و هرات ذکر کرده است که بیشتر به ساخت و فروش شراب مشغول بوده اند (دایرت المعارف اسلامی: ذیل افغانستان، به نقل از: حیات خان: ۳۱۳).

در خصوص میزان جمعیت یهودیان افغانستان روایت‌ها مختلف است: در حالی که علی رضا علی آبادی تعداد جمعیت آنان را تنها ۱۵۰ خانوار ذکر کرده است (علی آبادی، ۱۳۷۳: ۲۹)؛ مرتضی اسعدی رقم ده هزار نفر را به دست داده است (اسعدی، ۱۳۶۶: ۸۶-۸۰) و لویی دوپری از «چندین هزار تن» سخن گفته است (به نقل از دایرت المعارف اسلامی، همان). پس از تشکیل دولت اسرائیل بخشی از یهودیان افغانستان به اسرائیل مهاجرت کردند و در جریان سه دهه جنگ و آشوب نیز بخش دیگری از آنها افغانستان را ترک کرده اند.

یهودیان نیز مانند هندوها و سیک‌ها مشغول تجارت، صراف‌ی، دکانداری و داد و ستد در شهرهای بزرگ بوده اند. مرحوم کاتب نیز به تجارت پیشگی آنان اشاره کرده است: و فعلاً از بخارا

در مزار و کابل برای تجارت راه آمد و شد گشوده و از راه پیشاور در تمام هندوستان و مشهد و اروپا تجارت خود را جاری ساخته‌اند (کاتب، همان).

آنان پیروان حضرت موسی (ع) هستند و آیین شان **کلیمی** می‌باشد. شمار اندکی از آنها به زبان عبری - که زبان اصلی یهودیان است - سخن می‌گویند و بقیه به زبان‌های دری و پشتو تکلم می‌کنند (دایرة المعارف اسلامی، همان، نقل از: دوپری، ۶۸).

۲۴- فارسی‌وان

تا آنجا که تجربیات و مشاهدات مستقیم و میدانی نگارنده نشان می‌دهد، مردم عادی و عامی افغانستان، اصطلاحات «فارسی‌وان» «پارسی‌وان» و «پارزیوان» را به معنای «دری زبان» و «فارسی زبان» به کار می‌برند؛ چنانکه سخنگویان به زبان پشتو را نیز «پشتوزبان» می‌گویند. آنان در این اطلاق و کاربرد، به گروه یا گروه‌هایی قومی و تباری خاص نظر ندارند؛ بلکه به هر فرد یا گروهی که به زبان دری و فارسی سخن بگویند، پارسی‌وان یا فارسی‌وان می‌گویند.

در عرف مردم افغانستان، گروه‌هایی چون تاجیک‌ها، قزلباش‌ها، دری زبانان هرات و سیستان، پشتون‌های دری زبان مانند نورزی‌های غرب افغانستان و خلیلی‌ها، بلوچ‌های شیعه مذهب و دری زبان شمال و جنوب کشور، هزاره‌ها، ایماق‌ها و دیگر متکلمان به زبان دری و فارسی، جملگی «فارسی‌وان» و «پارسی‌وان» به شمار می‌روند.

آقای دکتر محمود افشار یزدی در مجله آینده سال هفتم (۱۳۶۰) بحث و اقتراح لغوی و زبان‌شناسی مبسوطی را پیرامون اصطلاح «پارزیوان» مطرح نموده که آقای نجیب مایل هروی تمام آن دیدگاه‌ها و مباحث را در تتمه کتابش (تاریخ و زبان در افغانستان) درج کرده است. جویندگان مباحث لغوی و زبان‌شناسی پیرامون اصطلاح یادشده می‌توانند به آن اثر مراجعه کنند. (مایل، ۱۳۶۲:

۱۸۹-۱۶۷).

اما برخی از قوم‌نگاران غیر افغان و پژوهشگران خارجی عرصه مطالعات قومی - فرهنگی افغانستان، عنوان فارسی‌وان و پارسی‌وان را نام یکی از گروه‌های قومی این سرزمین در کنار سایر اقوام به شمار آورده‌اند. چنانکه در فصل اول یادآور شدیم، اریوال و همکارانش «فارسی‌وان» را یکی از گروه‌های قومی ۵۴ گانه افغانستان برشمرده‌اند (گلاتزر، ۱۹۹۸، نقل از: میلی، ۱۳۷۷: ۲۲۶). هم-

چنین دایرت المعارف بزرگ اسلامی در ذیل مدخل «افغانستان» و در تکمله‌ای جداگانه به نام «قوم نگاری افغانستان» معرفی و اطلاعات مختصری در مورد ۱۸ گروه قومی این کشور ارائه داده که سومین گروه آن «فارسی‌وان» است (دایرت المعارف بزرگ فارسی: ذیل افغانستان).

مرتضی اسعدی در «جهان اسلام» علاوه بر ارائه توضیحات اندک در ارتباط با فارسی‌زبان-های هرات و سیستان، نکته ذیل را در خصوص ریشه و پیشینه آنها یادآور شده است: «تاجیک‌های هرات و سیستان دقیقاً از اعقاب ایرانی‌ها هستند، ولی تاجیک‌های شمال افغانستان (از میمنه تا بدخشان) با تاجیک‌های روسیه [تاجیکستان فعلی] درآمیخته‌اند.» (اسعدی، ۱۳۶۶: ۶۹). وی در عین-حالی که دری‌زبانان هرات و سیستان را جزء گروه قومی تاجیک به شمار آورده، منشأ تباری آنها را با تاجیک‌های شمال و شمال شرق افغانستان متفاوت دانسته است.

به نظر می‌رسد مأخذ و منبع اصلی معلومات مختصر ارائه شده در باره فارسی‌وان‌ها در منابع یادشده، اطلاعات مختصری باشد که در مقاله «قوم‌نگاری» افغانستان نوشته لویی دوپری (۱۳۶۱/۱۹۸۲) در دایرت المعارف ایرانیکا ارائه شده است:

«فارسی‌وان: زبان: دری؛ متعلق به زیر گروه مدیترانه‌ای. حدود ۶۰۰،۰۰۰ تن در نزدیکی مرز ایران و افغانستان یا در بخش‌های هرات، قندهار، غزنه [غزنی] و دیگر شهرهای جنوبی و غربی کشور زندگی می‌کنند. واژه فارسی‌وان در گویش‌های محلی پارسی‌وان و پارسی‌بان نیز گفته می‌شود. مذهب آنها شیعه دوازده امامی است. در آثار تحقیقی گاهی به خطا آنها را تاجیک خوانده‌اند.» (به نقل از: ارباب شیرانی و اعلم، ۱۳۸۷: ۵۱).

برخی منابع دیگر مانند آنتونی هیمن انگلیسی (تحت عنوان فارسی‌وان یا هراتی‌ها) و علی رضا علی آبادی (تحت عنوان فارس) در بخش ترکیب قومی جمعیت افغانستان، تنها به ذکر تعداد جمعیت آنها (۶۰۰ هزار نفر) پرداخته‌اند (هیمن، ۱۳۶۴: ۱۴/ علی آبادی، ۱۳۷۲: ۱۳). البته همین درج

جداگانه جمعیت فارسی‌وان‌ها یا فارس‌ها در کنار تاجیک‌ها، حداقل این نکته را عریان می‌سازد که آنان (هیمن و علی آبادی) فارسی‌وان‌ها را گروه مجزاً از تاجیک‌ها به شمار آورده‌اند.

با وجود تصریحات و تلویحات پیشگفته پژوهندگان خارجی، هیچ نویسنده و پژوهنده داخلی از دری زبانان هرات و سیستان به عنوان یک گروه قومی مجزاً و مستقل یاد نکرده‌اند. این عدم ذکر می‌تواند به این معنا باشد که آنان، دری‌زبانان یادشده را جزء گروه قومی تاجیک به شمار آورده‌اند. مرحوم کاتب در کتاب «نسب‌نامه طوایف افغان» علاوه بر طوایف و قبایل پشتون، حدود سی گروه قومی دیگر را نیز به اختصار معرفی کرده است؛ اما هیچ نامی از فارسی‌زبانان هرات و سیستان در این کتاب به میان نیامده است (کاتب، ۱۳۷۲: ۱۵۶-۱۳۵).

بعلاوه، در دهه جنگ داخلی احزاب و اقوام (دهه هفتاد خورشیدی/ نود میلادی) دری زبانان هرات و سیستان تحت رهبری اسماعیل خان هراتی امیر حوزه جنوب غرب افغانستان (به شمول هرات، فراه و برخی نواحی همجوار) در کنار دولت تاجیکی «ربانی - مسعود» قرار داشتند و از پایه‌های آن حاکمیت به شمار می‌آمدند. پیش از آن، در سال‌های جهاد (دهه شصت خورشیدی) نیز اغلب مجاهدین حنفی مذهب و دری زبان هرات و سیستان، عضو و یا طرفدار حزب تاجیکی «جمعیت اسلامی افغانستان» بودند؛ در حالی که شیعیان آن سامان غالباً در سازمان‌های «حزب الله» هرات و حزب حرکت اسلامی گرد آمده بودند.

این مجموعه موضع‌گیری‌ها و جهت‌گیری‌های سیاسی و قومی در سه دهه گذشته، نشانگر این واقعیت است که فارسی‌زبانان هرات و سیستان، خود را با تاجیک‌های شمال شرق افغانستان (اگر هم تبار ندانند) حداقل هم‌سرنوشت و دارای منافع مشترک می‌دانند.

از دیگر سو، تاجیک‌های افغانستان هیچ شک و ابهامی در تاجیک بودن دری‌زبانان هرات و سیستان ندارند و این موضوع را از مسلمات غیرقابل بحث تلقی می‌کنند.

چنانکه در بخش معرفی گروه قومی «تاجیک» در آغاز همین فصل یاد آور شدیم، برخی روشنفکران و پژوهشگران تاجیک کوشیده‌اند تا هزاره‌ها و ایماق‌های ترک - مغول، قزلباش‌های ترک‌تبار، پشه‌ای‌های آریایی‌تبار و دیگر گروه‌های خرد و ریز را صرفاً به دلیل اشتراکات زبانی و فرهنگی با تاجیک‌ها، متعلق به گروه قومی - فرهنگی تاجیک معرفی کنند. با در نظر داشت تلاش یادشده در خصوص اقوام نسبتاً دور و بیگانه با تاجیک‌ها، در خصوص دری‌زبانان هرات و سیستان که هم دری‌زبان‌اند و هم آریایی‌تبار و هم دارای اشتراکات فراوان فرهنگی و تاریخی با تاجیک‌ها؛ هیچ شکی باقی نمی‌ماند که تاجیک‌ها آنان را جزء لاینفک از گروه قومی تاجیک به شمار می‌آورند. از سوی دیگر، با توجه به اشتراکات و مشابهت‌های فراوان فرهنگی، زبانی، مذهبی، تاریخی و حتی زیستی و فیزیکی میان دری‌زبانان هرات و سیستان و ساکنان خراسان غربی (خراسان تحت کنترل ایران کنونی)؛ هیچ بعید نیست که به گفته آقای اسعدی، آنان با ساکنان خراسان غربی از یک ریشه و تبار باشند.

و سرانجام، با توجه به فقر و نقصان مطالعات قوم‌شناسی در افغانستان و ابهامات پرشمار در این زمینه، که در نهایت اظهار نظر جزمی در این خصوص را با دشواری مواجه می‌سازد؛ نگارنده سطور حاضر نیز نمی‌تواند با قطعیت ابراز نظر نماید که دری‌زبانان هرات و سیستان، زیر مجموعه گروه قومی تاجیک به شمار می‌رود و یا گروه مستقل و مجزاً به نام «پارسی‌وان» یا «فارس» و یا «هراتی». هرگاه بنابر فرض و احتمال، آنان یک گروه مستقل و متمایز به شمار آیند، اطلاعات و کلیات ذیل را در مورد آنان می‌توان مورد اشاره قرار داد:

آنان چه در زمره تاجیک‌ها به شمار آیند و چه در گروه فارس‌ها (که اینک ۵۱٪ از ساکنان ایران کنونی را تشکیل می‌دهند) در هر دو صورت از نظر تباری به خانواده بزرگ اقوام قفقازی (هندو-اروپایی) تعلق دارند. زبان آنان فارسی دری (لهجه کهن و اصیل خراسانی) است. برخلاف

آنچه از لویی دوپری نقل شد، مذهب آنان عموماً شیعه نیست. با تقریب و تخمین می‌توان گفت
نیمی از آنان شیعه و نیم دیگر سنی حنفی هستند. محل زیست آنان نیز نوار مرزی افغانستان و ایران
در ولایت های هرات، فراه و نیمروز می‌باشد.

۲۵- قره‌قالپاق

واژه قره‌قالپاق (به معنای کلاه سیاه) نام یکی از اقوام ترک‌تبار و ترک‌زبان آسیای میانه است. آنها به صورت متمرکز در جمهوری خود مختار قره‌قالپاق (در قلمرو جمهوری ازبکستان) و به صورت غیر متمرکز در فرغانه و خوارزم (ازبکستان) تاشائوز (ترکمنستان) آستراخان (روسیه) و بعضی قسمت‌های قزاقستان زندگی می‌کنند.

قره‌قالپاق‌ها حاصل آمیزش بومیان فارسی زبان منطقه دریای آرال و اقوام مهاجر ترک زبان مانند غز و پچنگ هستند که در قرن ششم بعد از میلاد در مناطق غربی آسیای مرکزی استقرار یافته بودند (آکینر، ۱۳۶۶: ۴۱۰-۴۱۱). زبان آنها نیز قره‌قالپاق نامیده می‌شود و به خانواده زبان‌های ترکی تعلق دارد و مذهب شان نیز مسلمان حنفی است. (همان: ۴۱۷ و ۴۱۹).

همین پژوهشگر مسلمان اهل اتحاد شوروی سابق (شیرین آکینر) در پایان بخش معرفی قره-قالپاق‌ها و در ذیل عنوان «قره‌قالپاق‌های خارج از اتحاد شوروی» بدون توضیح و تفصیل می‌گوید: «تقریباً ۲۰۰۰ قره‌قالپاق در افغانستان زندگی می‌کنند.» (همان: ۴۲۰). وی در مورد محل زیست آنها توضیحی نمی‌دهد؛ اما احتمال می‌رود آنان در افغانستان نیز مانند آسیای میانه، همراه با ازبک‌ها در ولایات شمال کشور زندگی کنند.

تناسب و ترکیب قومی جمعیت افغانستان

یکی از معضلات دیرینه و پیچیده مطالعات افغانستان‌شناسی و جمعیت‌شناسی این سرزمین، فقدان داده‌ها و اطلاعات دقیق و صحیح آماری از میزان جمعیت و ترکیب و توزیع سنی، جنسی، شغلی، قومی، زبانی و سایر شاخص‌های جمعیت‌شناسی است. در طول سه دهه جنگ و آشوب، هیچگونه سرشماری و آمارگیری از جمعیت این کشور به عمل نیامده است. پیش از آن، هرچند افغانستان شاهد چندین سرشماری عمومی بوده؛ اما هیچگاه یک سرشماری جامع، دقیق و علمی از جمعیت این سرزمین صورت نگرفته است و در نتیجه، ارقام و داده‌های قابل اعتمادی در دست نبوده و نیست.

با این حال برخی از آخرین سرشماری‌های قابل اشاره را می‌توان به این شرح برشمرد:

سرشماری سال ۱۳۴۱ شمسی و در عصر صدراعظمی داود خان که کل جمعیت کشور را ۱۳ میلیون نفر (از جمله دو میلیون کوچی) برآورد کرد.

سرشماری سال ۱۳۵۵ / ۱۹۷۶ (عصر جمهوری داود خان) که کل جمعیت کشور را ۱۶/۶۶۵/۰۰۰ نفر (شامل ۲/۵ میلیون کوچی) برآورد کرد.

سرشماری ماه جوزای سال ۱۳۵۸ / ژوئن ۱۹۷۹ (عصر تره‌کی و جناح خلق) که جمعیت کشور را ۱۵/۵۵۱/۳۵۸ نفر (به شمول ۲/۵ میلیون کوچی) اعلام نمود. در حالی که بنابر تخمین سازمان ملل متحد، جمعیت افغانستان در سال ۱۳۵۷ / ۱۹۷۸ (یک سال قبل از سرشماری یادشده) ۱۹/۸۱۱/۰۰۰ تن و نزدیک به بیست میلیون نفر بوده است.

آخرین سرشماری رسمی در ماه جوزای سال ۱۳۶۰/ ژوئن ۱۹۸۱ (عصر کارمل و هجوم نظامی اتحاد شوروی) انجام شد و جمعیت کشور را ۸۶۱/۰۲۶/۱۶ نفر (به شمول ۵۹۰/۶۳۲/۲ نفر کوچی) برآورد نمود.

در خصوص ترکیب قومی جمعیت افغانستان، وضع از این هم آشفته‌تر است و هیچگونه آمار و ارقام نیمه رسمی و نیمه معتبر هم در این زمینه در دست نیست. علی‌رغم اینکه گرایش‌ها، کشش‌ها و کشمکش‌های قومی همواره در جامعه متنوع و متکثر افغانستان، حادث و تنش‌زا بوده و هست و بر این اساس، هر یک از اقوام کشور سعی می‌کنند تا میزان جمعیت خود را قابل توجه و چشمگیر جلوه دهند؛ با این حال در همان سرشماری‌های نه چندان جامع و معتبر هم ذکری از میزان و درصد جمعیت اقوام به میان نیامده است. گویا حکومت‌های افغانستان، طرح مسایل قومیت را مغایر با وحدت و مصالح ملی و مخل ثبات و امنیت کشور تشخیص می‌داده‌اند. از این‌رو در سرشماری‌هایی که از نفوس افغانستان در دست هست، ذکری از اقوام و تعداد جمعیت آنها در میان نیست.

در یکی از آخرین سرشماری‌ها (جوزای سال ۱۳۵۸) که حکومت به اصطلاح مردم‌گرای خلق بر سر اقتدار بود و دم از حل «مسایل ملی» و قومی در کشور می‌زد؛ طبعاً انتظار می‌رفت که حداقل در این مقطع و برای اولین بار، ترکیب قومی و زبانی جمعیت افغانستان نیز در اعلان نتایج سرشماری مدّ نظر قرار گیرد؛ اما در اینجا هم در آخرین لحظات، نور محمد تره‌کی رئیس جمهور وقت، طرح مسأله ملیّت را در اعلام نتایج سرشماری ممنوع اعلام نمود (سان‌لیور: ۲۰۰) و بدین ترتیب، این آخرین امید هم برباد رفت.

بر این اساس، اقوام افغانستان و میزان جمعیت آنها هیچگاه در سرشماری‌های گذشته لحاظ نگردیده و اگرهم احیاناً لحاظ گردیده، نتایج آنها اعلام نگردیده است و به همین دلیل هیچگونه

آمار رسمی در این خصوص موجود نیست. همه آمارها و ارقام موجود از ترکیب قومی جمعیت افغانستان، اولاً بر اساس تقریب و تخمین است، نه سرشماری واقعی و دقیق؛ و ثانیاً این ارقام تقریبی هم توسط افراد و مؤسسات داخلی و خارجی و یا سازمان‌های بین‌المللی ارائه شده، نه دولت‌های افغانستان یا سازمان‌های دولتی مسئول مانند مرکز احصائیه.

دقیقاً به دلیل همین تعدد منابع و نیز استفاده از تقریب و تخمین است که آمارهای مربوط به جمعیت اقوام افغانستان به شدت پراکنده، مغشوش و گاه متناقض می‌باشد؛ تا آنجا که به گفته اروین اریوال، تعداد جمعیت یک قوم (بلوچ) از ۶۰ هزار نفر تا ده برابر آن یعنی ۶۰۰ هزار نفر در منابع مختلف ذکر شده است که این سخن اریوال در بخش معرفی قوم بلوچ ذکر گردید. به همین ترتیب، جمعیت هزاره‌ها از ۵۵ و ۶۰ هزار نفر تا بیش از پنجاه برابر آن یعنی سه میلیون نفر در منابع مختلف تخمین زده شده است.

به دلیل همین تشتت و پراکندگی آمارهای تقریبی مرتبط با جمعیت اقوام، ما در بخش معرفی اقوام کشور، از بحث تعداد نفوس و میزان جمعیت آنها صرف نظر کردیم و وعده دادیم که در بخش جداگانه‌ای بنام «ترکیب قومی جمعیت افغانستان» به این موضوع بپردازیم. تنها آن دسته از اقوام کوچک که تعداد نفوس آنها در بسیاری از منابع ذکر نگردیده، ما در ذیل مدخل معرفی آنان، اشاره‌ای کوتاه به جمعیت و نفوس آنها کرده‌ایم.

اینک بر اساس آن وعده، ترکیب قومی جمعیت افغانستان را به نقل از منابع گوناگون داخلی و خارجی، فراروی شما قرار می‌دهیم. این ارقام تقریبی بر اساس دوره زمانی به سه بخش «نمایه-های پیشین» «نمایه‌های میانه» و «نمایه‌های متأخر» تقسیم شده‌اند.

ویژگی عمده نمایه‌های پیشین این است که به دور از اعمال نفوذ حاکمیت‌های قبیله‌ای افغانستان و تا حدودی مستقل و منصفانه ارائه شده‌اند.

نمایه‌های میانه که اغلب مربوط به دهه‌های سی، چهل و پنجاه سده جاری خورشیدی هستند، ویژگی عمده بخشی از آنها تأثیر پذیری مستقیم یا غیر مستقیم از القائات و اطلاعات جانبدارانه حکومت‌های وقت افغانستان است. نمایه‌های میانه خود به دو بخش تقسیم شده‌اند: الف) منابع غربی؛ ب) منابع عرب و ایرانی. تأثیر پذیری از القائات و تبلیغات قوم‌گرایانه حکومت‌ها در گروه اول (غربی‌ها) کمتر بوده است و در گروه دوم (عرب و ایرانی) بیشتر. ویژگی عمده نمایه‌های متأخر نیز استقلال نسبی آنها از تلقینات و القائات دستگاه‌های حکومتی است:

۱- نمایه‌های پیشین (از عصر احمد شاه تا ظاهر شاه):

الف) قدیمی‌ترین نمایه تقریبی و تخمینی از ترکیب قومی جمعیت افغانستان مربوط به ملا فیض محمد کاتب است که حدود یک قرن پیش در کتاب معتبر «سراج التواریخ» بافت و ترکیب جمعیت افغانستان را در عصر احمد شاه درانی (که هنوز خراسان خوانده می‌شد و مشتمل بر قسمت‌هایی از پاکستان امروز هم بود) چنین درج کرده است:

«و این سلطنت خصوصاً مشتمل بر افغانستان [سرزمین افغان‌ها = پشتون‌ها] و عموماً بر قسمتی از خراسان و بلخ و سیستان و کشمیر و حصه قلیلی از لاهور و قسمت کثیری از ملتان است. جمعیت همه این ولایات از ملل غریبه پانزده ملیان [میلیون] است: افغان [پشتون] چهار ملیان و پنجصد هزار، هندو [هندی تباران] پنج ملیان و پنجصد هزار، تاتار [ترک‌زبانان به شمول ازبک، ترکمن، ایماق، قزاق و...] یک ملیان و پنجصد هزار، ایرانیان [تاجیک‌ها، قزلباش‌ها و دیگر فارسی زبانان غیر هزاره و ایماق] یک ملیان و پنجصد هزار و قبایل دیگر دو ملیان» (کاتب، ۱۳۷۲: ۳).

با توجه به این نکته آشکار که بیش از نیمی از جمعیت پشتون‌ها بعداً در قلمرو کشور تازه تأسیسی بنام پاکستان قرار گرفتند، بنابراین پشتون‌های ساکن در قلمرو افغانستان، نیمی از رقم یادشده یعنی دو میلیون و ۲۵۰ هزار نفر (۳۱٪ کل جمعیت) بوده است و تاجیک‌ها ۲۰٪، ترک‌زبانان نیز ۲۰٪ و بقیه اقوام هم ۲۷٪ جمعیت کشور.

برخی از پژوهندگان هزاره (دولت آبادی، ۱۳۷۵: ۷۱) مدعی اند که مقصود کاتب از «قبایل دیگر» که تعداد آنها دو میلیون نفر ذکر گردیده، تنها قوم هزاره است؛ زیرا عبدالرحمان دستور داده بود که نامی از قوم هزاره در تاریخ ذکر نگردد و لذا مؤلف ناگزیر آنان را تحت نام «قبایل دیگر» ذکر کرده است. بدین ترتیب و بر اساس این استنباط، جمعیت هزاره‌ها در عصر احمدشاه درانی، دو میلیون نفر و ۲۷٪ جمعیت کشور بوده است.

با عنایت به این نکته که تعداد نفوس کلیه اقوام عمده افغانستان در نمایه مرحوم کاتب ذکر گردیده مگر هزاره‌ها، نمی‌توان تردید کرد که منظور مرحوم کاتب از عنوان «قبایل دیگر» در قدم اول قوم هزاره بوده است؛ اما با توجه به تنوع و تعدد اقوام و ملیت‌های ساکن کشور، بعید به نظر می‌رسد که بتوان عنوان «قبایل دیگر» را منحصرأً به قومیت هزاره اختصاص داد؛ بلکه به احتمال قوی منظور نظر کاتب، معنای دقیق کلمه یعنی هزاره‌ها و سایر اقوام خُرد و ریز ساکن کشور بوده است.

ب) دومین نمایه مربوط به «مونت استوارت الفنستون»^{۸۶} فرستاده دولت انگلیس به دربار شاه شجاع درانی در سال ۱۸۰۸م. است. هرچند اثر وی به نام «گزارش سلطنت کابل» در اوائل قرن نوزده میلادی تدوین و نشر گردیده است و از لحاظ زمانی، پیش‌تر از کتاب فیض محمد کاتب قرار دارد؛ اما آماری که وی (الفنستون) در کتاب خود ارائه می‌کند، مربوط به عصر شاه

⁸⁶ Mount Stuart Elphinston

شجاع (نوه احمد شاه و فرزند تیمور شاه) از سلاطین متاخر درانی است؛ اما آمار ارائه شده در سراج التواریخ، مربوط به عصر بنیانگذار سلسله درانی و شخص احمد شاه درانی است. پس نمایه مرحوم کاتب از لحاظ زمان تخمین و تقریب، مقدم بر نمایه الفنستون قرار دارد.

به هر حال، وی در اثر یادشده، نمایه زیر را از ترکیب قومی جمعیت افغانستان در اوائل قرن نوزده میلادی و همزمان با سلطنت شاه شجاع ارائه داده است:

«جمعیت همه قلمرو سلطنت کابل کمتر از چهارده میلیون نخواهد بود ... میزان جمعیت ملکتهای مختلف ساکن در قلمرو سلطنت کابل:

افغانان	۴۳۰۰۰۰۰ (چهار میلیون و سیصد هزار نفر)؛
بلوچان	۱۰۰۰۰۰۰ (یک میلیون نفر)؛
تاتار از همه گروهها	۱۲۰۰۰۰۰ (یک میلیون و دو صد هزار نفر)؛
پارسیوان (به شمول تاجیکان)	۱۵۰۰۰۰۰ (یک میلیون و پانصد هزار نفر)؛
هندیان (کشمیریان، جت‌ها و دیگران)	۵۷۰۰۰۰۰ (پنج میلیون و هفتصد هزار نفر)؛
قبایل متفرقه	۳۰۰۰۰۰ (سیصد هزار نفر).

(الفنستون، ۱۳۷۹: ۹۸).

ج) سومین نمایه از نظر قدمت تاریخی باز متعلق به ملا فیض محمد کاتب در اثر دیگر وی است. نامبرده در کتاب «نسب نامه طوایف افغان» که در سال ۱۳۰۸ هـ. ق. نوشته شده و در سال ۱۳۷۲ شمسی بنام «نژاد نامه افغان» چاپ شده است؛ ضمن اینکه مجموع نفوس افغانستان را در آن زمان ۵ میلیون و ۷۰۰ هزار نفر ذکر کرده، ارقام ذیل را از ترکیب قومی جمعیت افغانستان در ۸۰ سال پیش ارائه داده است:

«افغانِ مقیم افغانستان افزون از ۳۰۰ هزار خانه، تاجیک یک میلیون و ۸۷۵ هزار نفر، هزاره ۶۵۰ هزار خانه (دومیلیون و ۲۵۰ هزار نفر)، فرقه ازبک و ترکمان تخمیناً یک میلیون و پانصد هزار ...» (کاتب، ۱۳۷۲: ۲۲-۲۰).

در این آمار هرچند میزان جمعیت دیگر اقوام بر اساس تعداد نفوس ذکر شده؛ اما جمعیت پشتونها نه بر اساس تعداد نفوس، بلکه براساس تعداد خانوار ذکر گردیده است؛ ولی با این حال تعداد خانوارهای پشتون (افزون بر ۳۰۰ هزارخانوار) کمتر از نصف خانوارهای هزاره (۶۵۰ هزار خانوار) درج گردیده است که با مقایسه این دو رقم، تعداد نفوس پشتونها یک میلیون و ۲۰۰ هزار نفر و دقیقاً به اندازه نصف هزاره‌ها خواهد بود. بر اساس این آمار، هزاره‌ها بزرگ‌ترین گروه قومی، تاجیک‌ها دوم، ترک‌تباران (ترکمن و ازبک) سوم و پشتونها چهارمین گروه قومی خواهد بود.

د) چهارمین نمایه از نظر قدمت زمانی مربوط به مورخ نامدار کشور مرحوم غلام محمد غبار است. وی در کتاب معروف «افغانستان در مسیر تاریخ» که در سال ۱۹۶۷م. (دقیقاً چهل و سه سال قبل) نوشته شده، با تکیه بر تعداد متکلمان به هر یک از زبان‌های رایج در افغانستان، ترکیب و تناسب ذیل را ارائه داده است:

«گویندگان زبان پشتو از جمله ۱۵ میلیون باشندگان مملکت ۶ میلیون نفر، ترک‌ها بیشتر از یک میلیون، نورستانی‌ها ۱۰۰ هزار نفر، بلوچ‌ها ۷۰ هزار نفر و متباقی آنها یعنی ۸ میلیون نفر را دری زبانان تشکیل می‌دهند که عبارت از تاجیک‌ها و هزاره‌ها می‌باشد» (نظروف، ۱۹۹۹: ۷-۶).

۲- نمایه های میانه (دهه‌های سی، چهل و پنجاهی شمسی):

۱/۲ منابع غربی:

الف) گروه‌های قومی اصلی افغانستان (۱۹۷۸) به استناد ا. جاناتا^{۸۷} (۱۹۸۱):

پشتون	۴/۰۰۸/۰۰۰	٪.۴۰
تاجیک	۳/۰۰۶/۰۰۰	٪.۳۰
ازبک	۱/۰۰۲/۰۰۰	٪.۱۰
هزاره	۱/۰۰۰/۰۰۰	٪.۸/۳
آیماق (غرب)	۵ ۰۰/۰۰۰	٪.۴/۲
ترکمن	۴ ۰۰/۰۰۰	٪.۳/۳
بلوچ	۲ ۰۰/۰۰۰	٪.۱/۷
نورستانی	۷ ۰/۰۰۰	٪.۰/۶
پشه‌ای	۶ ۰/۰۰۰	٪.۰/۵
دیگر اقوام	۱۷۰ /۰۰۰	٪.۱/۴
کل جمعیت	۱۲ /۰۰۰/۰۰۰	٪.۱۰۰ (نقل از: لیور، ۱۳۷۲: ۲۰۱)

ب) گروه‌های قومی اصلی افغانستان، آخرین برآوردها (منبع: اُریوال ۱۹۸۶):

پشتون	۴/۸ ۰۰/۰۰۰	تا	۷/۰۰۰/۰۰۰
تاجیک	۲/۲ ۰۰/۰۰۰	//	۳/۶۲۵ /۰۰۰
ازبک	۷۵۰ /۰۰۰	//	۱/۳۴۶ /۰۰۰
هزاره	۸۷۰ /۰۰۰	//	۱/۱۰۰ /۰۰۰
آیماق	۵۰۰ /۰۰۰	//	۸۳۰ /۰۰۰
ترکمن	۱۲۵ /۰۰۰	//	۴۰۰ /۰۰۰

⁸⁷ Alfred, Janata

۲۰۷ / ۰۰۰	//	۴۰ / ۰۰۰	بلوچ
۱۰۰ / ۰۰۰	//	۶۰ / ۰۰۰	نورستانی
۱۰۰ / ۰۰۰	//	۱۰ / ۰۰۰	پشه‌ای

(همان: ۲۰۳)

ج) گروه‌های قومی عمده (۱۹۷۹) به روایت آنتونی هیمن:

گروه: تعداد به تقریب (۱۰۰۰ نفر)

پشتون ۷/۰۰۰

تاجیک ۳/۵۰۰

هزاره ۱/۵۰۰

ازبک ۱/۳۰۰

ایماق ۸۰۰

فارسیوان یا هراتی‌ها ۶۰۰

ترکمن ۳۰۰

براهویی ۲۰۰

بلوچ ۱۰۰

نورستانی ۱۰۰

(همین، ۱۳۶۴: ۱۴)

د) برآورد جمعیت گروه‌های قومی به «میلیون» بر اساس روایت «لودویگ و. آدامک»:

۱- پشتو ۶ ۸- عرب ۰/۱

۲- تاجیک و فارسی ۴ ۹- نورستانی ۰/۱

۳- ازبک	۱/۳	۱۰- پشه‌ای	۰/۱
۴- هزاره	۱/۱	۱۱- تاتار	۰/۶
۵- ایماق	۰/۵	۱۲- قزلباش	۰/۴
۶- ترکمن	۰/۴	۱۳- هندو و سیک	۰/۳
۷- بلوچ و براهویی	۰/۱۶	۱۴- قیرقیز و مغول	۱/۱

(آدامک، نقل از: گروه پژوهشی سینا، ۱۳۸۱: ۴۰)

هـ) برآورد سازمان ملل متحد (۱۹۷۸م) بر اساس درصد نفوس اقوام نسبت به کل جمعیت: یادآوری: این نمایه با آنچه که از ا. جاناتا (۱۹۸۱) نقل کردیم، بسیار نزدیک و تقریباً مشابه است. تنها تفاوت شان در زمان ارائه گزارش و نیز درصد جمعیت یکی از اقوام (ترکمن) است.

پشتون	٪۴۰	ترکمن‌ها	٪۴/۲
تاجیک‌ها	٪۳۰	بلوچ‌ها	٪۱/۷
ازبک‌ها	٪۱	نورستانی‌ها	٪۰/۶
هزاره‌ها	٪۸/۳	پشه‌ای‌ها	٪۰/۵
ایماق‌ها	٪۴/۲	سایر اقوام	٪۴/۱

(به نقل از: بینش، ۱۳۷۸: ۱۰)

و) لوئیس دوپری در مقاله «قوم‌نگاری» افغانستان (۱۹۸۲م. - ۱۳۶۱ش.) در دایرة المعارف

ایرانیکا، ارقام ذیل را از ترکیب قومی جمعیت افغانستان ارائه داده است:

پشتون	۴ میلیون و ۸۰۰ هزار	بلوچ	۲۰۰ هزار
تاجیک	۳/۵ میلیون	نورستانی	۷۰ هزار
هزاره	یک میلیون	پشه‌ای (کوهستانی)	۶۰ هزار

ازبک	یک میلیون	براهویی	۱۰ هزار
ترکمن	۴۰۰ هزار	قیرقیز	چندین هزار
ایماق	۵۰۰ هزار	هندو	۲۰ هزار
فارسی‌وان	۶۰۰ هزار	سیک	۱۰ هزار

(به نقل از: ارباب شیرانی و اعلم، ۱۳۸۷: ۵۷ - ۵۱)

(۲/۲) منابع عرب و ایرانی:

الف) محمود شاکر نویسندۀ عرب لبنانی که حدود سی سال قبل اثر مختصری در باره افغانستان نوشته است، بدون استناد به آمار و ارقام رسمی یا غیررسمی، این ارقام را از ترکیب جمعیت افغانستان ارائه داده است: «پشتون ۶۰٪، تاجیک ۳۰٪، ترک‌ها (ازبک‌ها) ۵٪، هزاره‌ها ۶۰ هزار (یعنی کمتر از یک درصد و تمامی اقوام دیگر نیز ۴٪ بقیۀ جمعیت کشور). (شاکر، ۱۳۸۴: ۵۱ - ۵۰).

ب) مرتضی اسعدی پژوهشگر ایرانی در سال ۱۳۶۶ نمایه ذیل را ارائه داده است:

«ترکیب قومی: پشتون‌ها حدود ۶۰٪، تاجیک حدود ۳۰٪، هزاره یک میلیون و سومین گروه قومی (حدود ۳۰٪)، ازبک‌ها ۵٪، ایماق‌ها ۸۰۰ هزار نفر، بلوچ‌ها ۱۰۰ هزار نفر، براهویی‌های جنوب غربی ۲۰۰ هزار نفر، ترکمن‌ها ۲۰۰ هزار نفر، نورستانی‌ها ۱۰۰ هزار نفر، قزلباش‌ها ۲۰۰ هزار نفر، هندو و سیک ۲۰ هزار نفر، یهودی ۱۰ هزار نفر» (اسعدی، ۱۳۶۶: ۸۶ - ۸۰).

ج) یکی از روزنامه‌های معروف ایران (رسالت) در تاریخ ۱۳۷۵ / ۱ / ۱۶ با استناد به منابع نامعلوم، ترکیب قومی نفوس افغانستان را به شرح زیر درج کرده است:

«پشتون ۶۰٪، تاجیک ۳۰٪، ازبک ۵٪ و هزاره ۵٪. (به نقل از: سراج، ش ۲۶ - ۲۵: ۲۰۶)

بر اساس آمار روزنامه رسالت، ۱۰۰٪ جمعیت افغانستان از همین چهار قوم تشکیل می گردد و حدود ۵۰ گروه قومی دیگر اساساً وجود خارجی ندارند و نیم درصد از جمعیت کشور را هم دربر نمی گیرند! از این هم شگفت تر، نمایه پیشین از آقای اسعدی است. براساس آمار وی، تنها سه قوم پشتون (۶۰٪) تاجیک (۳۰٪) و هزاره (۳۰٪) مجموعاً ۱۲۰ درصد از جمعیت کشور را احتوا می کنند و تنها جمعیت همین سه قوم، بیست درصد بیشتر از ظرفیت و جمعیت کل کشور است و بر این اساس، هیچ جایی برای دیگر اقوام باقی نمی ماند.

نمایه های متأخر (از ۱۹۸۰ میلادی تا کنون):

الف) کتاب «اطلاعات جهانی» منتشره از سوی سازمان اطلاعات مرکزی امریکا (سیا) در سال ۲۰۰۰ میلادی نمایه ذیل را ارائه داده است:

«پشتون ۳۸٪، تاجیک ۲۵٪، هزاره ۱۹٪، ازبک ۶٪، سایر گروه ها ۱۲٪» (کورنا، ۱۳۸۳: ۱۱۴).

ب) سازمان عفو بین الملل با استناد به برداشت های کارمندان سازمان های امدادی، ژورنالیست ها و کسان دیگری که به افغانستان رفت و آمد کرده اند می گوید: «در بیست سال گذشته در محل زندگی و تعداد افراد مربوط به گروه های قومی و نژادی در افغانستان تغییرات قابل ملاحظه ای رخ داده است. بر اساس تخمین هایی که تازه به نشر رسیده است، نفوس افغانستان در سال ۱۹۹۶م. به ۲۲ میلیون نفر رسیده بود. در سال ۱۹۹۰ نفوس پشتون ها ۳۸٪، تاجیک ها ۲۵٪، هزاره ها ۱۹٪، ازبک ها ۶٪ و سایر گروه ها ۱۲٪ نفوس افغانستان تخمین گردیده است.» (دولت آبادی، ۱۳۸۲: ۲۶-۲۷).

ج) کتاب «افغانستان» منتشره از سوی مرکز مطالعات وزارت خارجه ایران (به اهتمام علی رضا علی آبادی در سال ۱۳۷۲) آمار ذیل را از ترکیب قومی جمعیت افغانستان ارائه داده است:

«پشتون ۶ تا ۶/۵ میلیون نفر قزلباش ۱۲۵ تا ۶۰۰ هزار نفر

تاجیک	۳ تا ۴ میلیون نفر	ترکمن	۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار نفر
هزاره	۳ تا ۴ میلیون نفر	براهوئی	۲۰۰ هزار نفر
ازبک	۱ تا ۲ میلیون نفر	نورستانی	۱۰۰ هزار نفر
فارس	۶۰۰ هزار نفر	بلوچ	۷۰ تا ۱۰۰ هزار نفر و ...»
ایماق	۸۰۰ هزار نفر	(علی آبادی، ۱۳۷۲: ۱۳).	

د) کتاب «*افغانستان*» منتشره از سوی مرکز مطالعات وزارت امور خارجه ایران در سال ۱۳۸۶، ضمن اینکه جمعیت افغانستان را بر اساس تخمین‌ها، ۲۸ میلیون در سال ۲۰۰۳ م. و ۳۱ میلیون در سال ۲۰۰۶ برآورد کرده، درصد جمعیت اقوام بزرگ‌تر را به این شرح درج کرده است:

«پشتون حدود ۳۸٪، تاجیک حدود ۳۰٪، هزاره حدود ۱۶٪، ازبک حدود ۶٪ (و طبعاً سایر اقوام کشور، ۱۰٪ بقیه را به خود اختصاص خواهند داد). (دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت خارجه ایران، ۱۳۸۶: ۱۲-۹).

ه) یک پژوهشگر اهل سوئیس (ژنو) به نام *ام. اسلیوینسکی*^{۸۸} که مطالعاتی را در مورد بافت و ترکیب قومی و منطقه‌ای مهاجرانِ افغانِ مقیم پاکستان انجام داده و در سال ۱۹۸۷ فهرستی را در این خصوص منتشر کرده است؛ با توجه به تغییراتی ناشی از جنگ و آوارگی بر جمعیت افغانستان، برآورد ذیل را از ترکیب قومی جمعیت کشور در حال حاضر ارائه داده است:

«اسلیوینسکی تا آنجا پیش رفته که برآورد کرده است در داخل کشور، اکنون تاجیک‌ها هستند که با ۳۷/۳٪ در رأس جمعیت قرار گرفته‌اند و در پی آنها هزاره‌ها با ۱۵/۶٪ و ازبک‌ها با ۱۵/۴٪ قرار دارند و پشتون‌ها که در گذشته چه از نظر تعداد جمعیت و چه از لحاظ سیاسی، قوم مسلط بوده‌اند، اکنون فقط ۱۳/۱٪ جمعیت را تشکیل می‌دهند» (سان‌لیور، همان: ۲۰۸).

⁸⁸ Marek, Sliwinski

نتایج، یافته‌ها و جمع‌بندی فصل دوم

آنچه تا اینجا در فصل حاضر ارائه گردید، معلومات و اطلاعاتی در زمینه معرفی اقوام مختلف افغانستان از زوایای گوناگون و نیز نمایه‌هایی از ترکیب قومی جمعیت این کشور بود. اینک در پایان این فصل، جمع‌بندی، نتیجه‌گیری و یافته‌های به دست آمده از مباحث یادشده را در چند بند به صورت مختصر ارائه می‌کنیم:

(۱) در سراسر فصل حاضر تحت عنوان «سیمای اقوام افغانستان» تا اکنون ۲۵ گروه قومی موجود در افغانستان را بطور مختصر معرفی کردیم. اکتفا به عدد یادشده هیچگاه رقم واقعی اقوام این سرزمین را بازتاب نمی‌دهد. بطور حتم اقوام و گروه‌های قومی - فرهنگی این دیار، محدود و منحصر به موارد یاد شده نیست. با جستجوی میدانی و پژوهش کتابخانه‌ای بیشتر می‌توان بر تعداد این فهرست افزود. اما نگارنده تنها در مورد اقوام یادشده توانستم اطلاعات مختصری به دست آورم.

(۲) چنانکه از مباحث پیشین (به ویژه بحث ترکیب قومی جمعیت) آشکار گردید، هیچ قومیتی در افغانستان حائز رتبه اکثریت از لحاظ تعداد و نفوس نیست. در این سرزمین، اقوام بزرگ و بزرگ‌تر و نیز اقوام کوچک و کوچک‌تر وجود دارند؛ اما با اینحال، هیچ قومی به تنهایی حائز اکثریت نیست؛ نه اکثریت مطلق و نه اکثریت نسبی.

در خصوص اقوام غیر پشتون هیچگاه چنین ادعایی مطرح نشده است. تنها قومیتی که چنین ادعایی در مورد آنان مطرح شده، پشتون‌ها هستند. اما چنانکه در آغاز این فصل (بخش معرفی قومیت پشتون) و نیز پایان آن (بحث ترکیب قومی جمعیت) یادآوری گردید، پشتون‌ها بزرگ‌ترین گروه قومی در افغانستان هستند، ولی هیچگاه اکثریت نبوده و نیستند.

میانگین نمایه‌های پیشین (از عصر احمد شاه تا عصر ظاهر شاه) تعداد نفوس پشتون‌ها را چهل درصد کل جمعیت کشور نشان می‌دهد. نمایه‌های متأخر (از ۱۹۸۰ میلادی تا کنون) نیز همان نسبت را به نمایش می‌گذارند. اکثریت نمایه‌های میانه (منابع غربی و آمارهای سازمان ملل) نیز همان نسبت ۴۰٪ را نشان می‌دهند. تنها بخشی از نمایه‌های میانه (منابع عرب و ایرانی) بدون استناد به کدام احصائیه معتبر، پشتون‌ها را ۶۰٪ جمعیت کشور معرفی کرده‌اند. در بخش مربوطه یادآوری گردید که منابع یادشده نیز تحت تأثیر القائنات رژیم‌های قبیلوی پیشین و بدون استناد به کدام منبع معتبر، چنین ادعاهایی را مطرح کرده‌اند.

بر این اساس، افغانستان شورویست فاقد یک اکثریت قومی خاص. اینگونه ساختار اجتماعی ویژه (فقدان یک اکثریت قومی در متن قومیت‌های متعدد) موجب پیچیدگی و شکنندگی هرچه بیشتر وضعیت سیاسی و اجتماعی کشور و دورنمای ثبات و امنیت آن می‌گردد؛ زیرا در چنین حالتی، یک نوع توازن و تناسب نسبی قوا میان اقوام بزرگ کشور برقرار است و هیچ قومیتی به تنهایی و بدون مشارکت دیگر اقوام و گروه‌ها نمی‌تواند نقش رهبری‌کننده ایفا نماید و قادر به ایجاد یک نظم و سامان سیاسی مشروع نیست.

در چنین جوامعی، فرایند ملت‌سازی و تشکیل «دولت - ملت»، تعریف و شکل‌گیری هویت ملی، مؤلفه‌های ساختاری وحدت ملی، مکانیزم حضور و مشارکت اقوام در قدرت و دیگر مقوله‌ها و مؤلفه‌های بنیادین زیست جمعی، با آسیب‌ها و چالش‌های جدی مواجه می‌گردد و در نهایت، بستر مناقشات و منازعات قومی، زبانی و فرهنگی در کشور مهیا می‌شود.

این در حالیست که اغلب کشورهای برخوردار از تنوع قومی، از یک اکثریت مطلق یا نسبی قومی بهره‌مند هستند. به طور مثال در کشور چین هر چند ۵۶ اقلیت قومی ثبت شده و ۳۵۰ گروه قومی ثبت نشده وجود دارند؛ اما در عین حال بنابر آمارهای حکومتی، ۹۲ درصد از ساکنان کشور

و بنابر آمارهای غیر حکومتی، ۶۰ درصد جمعیت کل کشور از قومیت خان یا هان (چینی) تشکیل می‌گردد (دفتر مطالعات س. ب. و. ا. خ. ا.، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۶).

در کشور هند نیز علی‌رغم تنوع بی‌نظیر قومی و زبانی این سرزمین، در عین حال ۷۲ درصد جمعیت هند از اقوام آریایی یا هندو - اروپایی تشکیل می‌گردد.^{۸۹} در پاکستان نیز با وجود اقوام گوناگون، ۵۵ درصد جمعیت این کشور را پنجابی‌ها تشکیل می‌دهند (نظیف کار و نوروزی، ۱۳۸۲: ۴۹-۴۸). در کشور ایران نیز بنابر آمارهای دولتی، ۵۱ درصد جمعیت از فارس‌ها تشکیل می‌گردد که باز یک اکثریت ضعیف و شکننده را نشان می‌دهد.^{۹۰} در کشورهای چون ترکیه، روسیه، عراق، ازبکستان و امثال آنها، علی‌رغم تنوع قومی قابل ملاحظه، اکثریت مطلق یا نسبی جمعیت را ترک‌ها، روس‌ها، عرب‌ها و ازبک‌ها تشکیل می‌دهند.

به طور خلاصه، تنوع قومی و فرهنگی برای این دسته از کشورهای برخوردار از یک اکثریت قومی، آسیب‌ها و چالش‌های کمتری در پی دارد؛ اما برای کشورهای فاقد یک اکثریت قومی مانند افغانستان، معمولاً آسیب‌زا و چالش‌برانگیز است.

۳) بسیاری از اقوام بزرگ‌تر کشور، دارای زیست‌بوم و حوزه سکونت مخصوص به خود هستند و به شکل متمرکز در یک منطقه خاص زندگی می‌کنند؛ مانند پشتون‌ها، تاجیک‌ها، هزاره‌ها، ایماق‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها، بلوچ‌ها، نورستانی‌ها و پشه‌ای‌ها. در مقابل، برخی از اقوام با وجود اهمیت و منزلت سیاسی - اجتماعی‌ای قابل توجه، فاقد زیست‌بوم مختص به خود هستند و به صورت پراکنده و غیرمتمرکز در نواحی مختلف کشور زندگی می‌کنند؛ مانند قزلباش‌ها، سادات و فارسی‌وان‌ها.

^{۸۹} جدول «ترکیب قومی و نژادی کشورهای مهم جهان» در بخش پایانی همین کتاب.

^{۹۰} جدول ترکیب قومی ... همان.

نیاز به گفتن نیست که گروه اول در کشمکش‌ها و مناقشات قومی و سیاسی افغانستان، به دلایل متعدد، از موقعیت برتر و بهتری نسبت به گروه دوم برخوردارند و طبعاً سطح مطالبات و خواسته‌های آنان نیز فزون‌تر و جدی‌تر از دیگران است.

دقیقاً به همین دلیل (وجود قومیت‌هایی که به صورت متمرکز در یک منطقه زندگی می‌کنند) به جوامعی مانند افغانستان «جامعه موزائیکی» می‌گویند؛ یعنی هر قومیت، موزائیک مختص به خود و زیست‌بوم ویژه خود را در قلمرو جغرافیایی و نقشه انسانی کشور در اختیار دارند.

این در حالیست که بسیاری از کشورهای برخوردار از تنوع قومی، فاقد ساختار موزائیکی هستند. به طور مثال در ایالات متحده آمریکا از تمام اقوام و نژادهای پنج قاره جهان در ترکیب جمعیتی این کشور حضور دارند و متنوع‌ترین جمعیت دنیا در این سرزمین گرد آمده‌اند؛ اما به اینحال به جامعه آمریکا، عنوان «جامعه موزائیکی» اطلاق نمی‌شود؛ زیرا تمام اقوام و نژادهای ساکن در این کشور، به صورت مختلط و درهم‌آمیخته زندگی می‌کنند و در تمام ایالات و شهرهای این سرزمین پراکنده‌اند و هیچ ایالتی، موزائیک و زیست‌بوم اختصاصی یک قومیت نیست. به همین ترتیب، کشورهای چون کانادا، استرالیا، انگلیس و فرانسه.

اینگونه جوامع و کشورها، از خطرات و چالش‌هایی چون منازعات قومی و گرایش‌های تجزیه طلبانه، استقلال خواهانه یا خود مختاری جویانه اقوام و نواحی گوناگون، تا حد زیادی در امان هستند.

اما کشورها و جوامعی که دارای ساختار موزائیکی هستند، مانند افغانستان، ایران، عراق و یوگسلاوی سابق؛ و نیز کشورهای برخوردار از ساختار نیمه موزائیکی، مانند ترکیه (که کردها به صورت متمرکز در جنوب شرق این کشور زندگی می‌کنند) روسیه (که چچن‌ها، اینگوش‌ها، تاتارها و ... به صورت متمرکز در جنوب این کشور مستقر هستند) و چین (که اویغورها و تبتی‌ها به

صورت متمرکز در منطقه سین کیانگ و تبت به سر می‌برند؛ اینگونه جوامع (کاملاً موزائیکی یا نیمه موزائیکی) پیوسته با چالش‌ها و کشمکش‌های قومی و گرایش‌های تجزیه طلبانه، استقلال خواهانه و خود مختاری طلبانه مواجه هستند.

بر این اساس، با توجه به ساختار کاملاً موزائیکی جامعه افغانستان، شکاف‌ها، چالش‌ها و مناقشات قومی - زبانی و نیز مخاطرات ناشی از گرایش‌های تجزیه طلبانه و خود مختاری خواهانه، همواره در کمین جامعه و کشور افغانستان قرار دارد. این شکاف‌های فعال یا غیرفعال اجتماعی و گرایش‌های واگرایانه و جدایی خواهانه، هرگاه به صورت صحیح و مناسب، مهار و مدیریت نشوند، ممکن است به مناقشات و منازعات دیرپای قومی منتهی گردد.

قدرت‌های مداخله‌گر جهانی و منطقه‌ای و نیز ممالک همجوار، ممکن است با بهره‌گیری از این شکاف‌ها، تنش‌ها و گرایش‌های جدایی طلبانه، در پی دخالت و اعمال نفوذ در افغانستان برآیند و ثبات و امنیت در این کشور را مختل سازند.

به هر حال، این ساختار ویژه‌ای موزائیکی به ضمیمه‌ای فقدان یک اکثریت قومی، وضعیت موجود و چشم‌انداز سیاسی، اجتماعی و امنیتی افغانستان را به شدت پیچیده، آسیب‌پذیر و چالش برانگیز نشان می‌دهد.

۴) آنگونه که از مباحث و مطالب این فصل و به ویژه معلوماتی مرتبط با «زیست‌بوم» اقوام معلوم گردید، بسیاری از اقوام بزرگ افغانستان دارای کشورها یا جوامع هم‌تبار در خارج از سرحدات افغانستان و نیز برخوردار از مرز مشترک با هم‌تباران خود در ممالک همسایه هستند.

پشتون‌های افغانستان، از مرز طولانی مشترک با قبایل پتان یا پشتون ساکن در پاکستان برخوردارند. تاجیک‌ها در شمال با تاجیکستان و در غرب (هرات و فراه) با ایران دارای مرز مشترک هستند. به همین ترتیب، ازبک‌های افغانستان در شمال با جمهوری ازبکستان، ترکمن‌ها در

شمال غرب با ترکمنستان، بلوچ‌ها در جنوب غرب با بلوچستان پاکستان و ایران و نورستانی‌ها در شرق با سیاه‌پوش‌ها یا کافرهای چترال در پاکستان، دارای مرز مشترک هستند.

در مقابل، برخی از قومیت‌های دیگر نه دارای جوامع و دولت‌های هم‌تبار در بیرون از چوکات افغانستان هستند و نه برخوردار از مرز مشترک یا راه بیرون رفت با ممالک همسایه. اینان در محاصره سایر اقوام قرار دارند و هرگونه راه ارتباطی، اکمالاتی و مواصلاتی آنان با دنیای خارج، از حوزه زیست‌بوم دیگر اقوام می‌گذرد. قومیت‌هایی چون هزاره‌ها، چارایماق‌ها و پشه‌ای‌ها در این دسته قرار می‌گیرند.

دو گروه اخیر از هر دو مزیت (وجود هم‌تبارانی در خارج از مرزها و داشتن سرحد مشترک با ممالک همسایه) محرومند. گروه اول (هزاره‌ها) هرچند دارای هم‌تبارانی در خراسان کنونی و بلوچستان پاکستان هستند؛ اما از مزیت دوم (داشتن مرزهای مشترک با دنیای خارج) محرومند.

نیاز به گفتن نیست که در مناقشات و منازعات قومی و سیاسی افغانستان، گروه اول (برخوردار از کشورها یا جوامع هم‌تبار در خارج از سرحدات و دارای مرز مشترک با خارج) از امکانات، فرصت‌ها و توانایی‌های بالقوه بیشتر و نیز روحیه و قوت قلب فزون‌تری نسبت به گروه دوم بر خوردارند. آنان احساس می‌کنند که از تکیه‌گاه مطمئن و عقبه قابل اعتماد برای روز مبادا برخوردارند و می‌توانند روی حمایت‌ها و مساعدت‌های سیاسی، معنوی، تدارکاتی و حتی نظامی هم‌تباران خود (اعم از دولت‌ها و جوامع) در آن سوی مرزها، حساب باز کنند؛ چنانکه در دهه جنگ داخلی احزاب و اقوام، گروه‌های متخاصم پشتون، تاجیک و ازبک از مساعدت‌ها و پشتیبانی‌های وسیع هم‌تباران خود در آنسوی مرزها بهره می‌گرفتند.

۵) اغلب اقوام افغانستان، دارای ارتباطات و اشتراکات فرهنگی، زبانی، تباری و تاریخی

گسترده با حوزه‌های بزرگ تمدنی مجاور این سرزمین هستند:

قومیت‌هایی چون پشتون، بلوچ، گجراتی، سیک‌ها، هندوها، جت‌ها و (بنابر یک احتمال) براهویی‌ها، با مردمان شبه قاره (اعم از هند و پاکستان) ارتباطات نزدیک فرهنگی، تاریخی و تباری دارند. به عبارت دیگر، ساکنان جنوب و جنوب شرق افغانستان که در مجاورت حوزه تمدنی یادشده قرار دارند، دارای اشتراکات و پیوندهای فرهنگی، تاریخی و تباری با مردمان شبه قاره هند هستند.

گروه‌های قومی آرال - آلتایی مانند ازبک‌ها، ترکمن‌ها، قزاق‌ها، قیرقیزها، مغول‌ها، تارتارها، قره‌قالپاق‌ها و اغلب قبایل چارایماق، دارای اشتراکات تباری و زبانی و علایق و پیوندهای فرهنگی و تاریخی با ساکنان آسیای میانه هستند. به عبارت دیگر، ساکنان ولایات شمال افغانستان که در مجاورت ترکستان و آسیای میانه قرار دارند، دارای علایق و اشتراکات گسترده با اهالی آن حوزه تمدنی و جغرافیایی هستند.

قومیت‌هایی مانند تاجیک، قزلباش، فارسی‌وان، عرب، سادات، یفتلی و امثال آنان دارای اشتراکات تاریخی، تباری و فرهنگی با ساکنان حوزه تمدنی خاور میانه (اعراب و عجم‌های فارس) هستند. از نگاه جغرافیایی، ساکنان ولایات غرب افغانستان (هرات، فراه و نیمروز در مجاورت خاور میانه)، نواحی تاجیک‌نشین شمال شرق و تعدادی از اقوام غیر متمرکز، اشتراکات و پیوندهای پرشمار با ساکنان خاور میانه دارند.

این سه دسته از اقوام (که اکثریت قومیت‌های کشور را تشکیل می‌دهند)، تیره و تبار، فرهنگ و زبان، تاریخ و هویت شان تا حدود زیادی روشن است. در مقیاس کمتری در افغانستان و در مقیاس بیشتری در حوزه‌های بزرگ مجاور (شبه قاره هند، آسیای میانه و خاور میانه) و نیز در سطح جهانی، مطالعات قوم‌شناسی، مردم‌شناسی، تبارشناسی، زبان‌شناسی و امثال آن در مورد اقوام یادشده صورت گرفته است.

در مقابل، تعداد اندکی از اقوام افغانستان، پیوندها و اشتراکات فرهنگی، تاریخی و تباری شان با ساکنان سه حوزه یادشده، چندان محرز و مشخص نیست؛ مانند نورستانی‌ها، پشه‌ای‌ها و براهویی‌ها. این گروه‌ها، از اقوام کهن و ویژه‌ای افغانستان (دامنه‌های هندوکش) به شمار می‌روند و دارای فرهنگ، آداب، زبان، هویت و پیشینه منحصر به فردی هستند. مطالعات اندکی در مورد آنها انجام گرفته است. اقوام نسبتاً ناشناخته، مبهم و درخور مطالعه هستند.

مطالعات قوم‌شناسی، مردم‌شناسی فرهنگی و زبان‌شناختی در مورد نورستانی‌ها و پشه‌ای‌ها، ممکن است حقایق ارزشمندی را در خصوص آیین‌ها، باورها و زبان‌های آری‌های اولیه روشن سازد. هم‌چنین مطالعه در مورد براهویی‌های دراویدی زبان، ممکن است یافته‌ها و حقایق بسیاری را در مورد ساکنان بومی افغانستان (پیش از تهاجم آریایی‌ها) به دست دهد.

گروه قومی «هزاره» نیز در این تقسیم‌بندی، از اقوام منحصر به فرد به شمار می‌رود و جزء هیچ‌یک از گروه‌های چهارگانه فوق قرار نمی‌گیرد. آنان در حالی که دارای علایق و پیوندهای مذهبی و زبانی با ساکنان خاور میانه (مشخصاً ایران) هستند؛ در عین حال از تعلقات و اشتراکات تباری، تاریخی و فرهنگی با اهالی آسیای میانه برخوردارند.

۶) زیست‌بوم و حوزه سکونت اقوام افغانستان را از منظر منابع طبیعی، آب و هوا، حاصلخیزی و دیگر شرایط و مؤلفه‌های زیستی می‌توان به شرح زیر طبقه‌بندی کرد:

الف) مساعدترین سرزمین‌ها را از لحاظ آب و هوا، تنوع محصول و شرایط مساعد زراعتی، باغداری و مالداري قبایل پشتون در اختیار دارند.

ب) مساعدترین سرزمین‌ها را از لحاظ منابع طبیعی (مخصوصاً نفت و گاز)، آب و هوا، همواری و شرایط مساعد زراعتی و مالداري ازبک‌ها و ترکمن‌ها در اختیار دارند.

ج) حوزه زیست تاجیک‌های شمال شرق (پنجشیر، کاپیسا، پروان، بدخشان) و نیز زیست‌بوم نورستانی‌ها و پشه‌ای‌های لغمان، از نظر آب و هوا، تنوع محصول و شرایط زراعتی و باغداری، از مناطق مساعد و مناسب به شمار می‌رود؛ اما از آنجا که اغلب مناطق یادشده از کوه‌ها و دره‌ها تشکیل گردیده، به همین دلیل با مشکل ارتباطات و نیز قلت زمین‌های مزروعی مواجه است.

د) نامساعدترین سرزمین‌ها را از لحاظ آب و هوا، منابع طبیعی، ناسازگاری طبیعت، فقدان راه‌های ارتباطی و قلت زمین و محصول، در قدم اول هزاره‌های مرکز افغانستان در اختیار دارند و در قدم بعدی، بلوچ‌ها و براهویی‌های جنوب غرب (مناطق گرم، شن‌زار و کم حاصل) و در قدم سوم، طوایف چارایماق در ولایات غور، بادغیس و هرات.

ه) آن دسته از ولایات، شهرها و نواحی کشور که مسکن اقوام و طوایف گوناگون هستند و مناطق «چند قومی» به شمار می‌روند؛ مانند ولایات بلخ، سمنگان، قندوز، بغلان و تخار در شمال، کابل و غزنی در شرق و جنوب و ولایت هرات در غرب؛ در زمره مناطق مستعد، دارای طبیعت مساعد و خوش آب و هوای کشور به شمار می‌روند.

و) برخی از قومیت‌های کشور «اقوام سایه‌نشین» به شمار می‌روند؛ به این معنا که آنان اقوام کوچکی هستند که در جوار قومیت‌های بزرگ‌تر و به شکل غالباً مختلط با آنها زندگی می‌کنند و به همین دلیل، شدیداً تحت شعاع اقوام بزرگ‌تر قرار دارند و سایه‌نشین آنها و گاه نیز جزء آنان به شمار می‌روند.

ز) از این دسته می‌توان بلوچ‌ها و نورستانی‌ها را مورد اشاره قرار داد که به دلایل همجواری، همزیستی و اختلاط با پشتون‌ها، غالباً هم‌سرنوشت و سایه‌نشین این قومیت محسوب می‌شوند. گروه دیگر از این دسته، ترکمن‌ها هستند که به دلایل همجواری، همزیستی و نیز اشتراکات و قرابت‌های فرهنگی و تباری، معمولاً هم‌سرنوشت و سایه‌نشین ازبک‌ها به شمار می‌روند.

برخی از اقوام دیگر، سایه‌نشینِ سایه‌نشین‌ها هستند؛ مانند براهویی‌ها که عموماً همراه با بلوچ‌ها و گاه نیز شاخه‌ای از آنها شمرده می‌شوند؛ در حالی که خود بلوچ‌ها، سایه‌نشین قوم پشتون هستند.

۸) در جغرافیای موسوم به افغانستان، بیش از پنجاه گروه قومی با ویژگی‌ها و ممیزات (تبار، زبان، فرهنگ، زیست‌بوم و شیوه زندگی) متنوع و متفاوت زندگی می‌کنند. افتراقات و تمایزات این گروه‌های متکثر، بیش از اشتراکات و همسانی‌های آنان است.

به همین دلیل، عناصر و مؤلفه‌های «هویت ملی» و نیز عناصر و سازه‌های «وحدت ملی» (که غالباً از مواد و مفردات فوق تشکیل می‌گردد) در این سرزمین، ناقص و ضعیف است. نگرش‌ها، گرایش‌ها و حرکت‌ها بیش از اینکه حول محور منافع و مصالح کلان در سطح ملی شکل گیرد، بیشتر بر محور منافع و مصالح خرد قومی، زبانی و منطقه‌ای شکل می‌گیرد.

در این گیرودار، تنها نقطه اشتراک و حلقه اتصال اکثریت قاطع اقوام افغانستان، داشتن آیین مشترک است. اسلام تنها پیوند دهنده گروه‌های متنوع و متکثر ساکن در این سرزمین است. بر این اساس، آیین اسلام می‌تواند به عنوان یک عنصر هویت‌بخش و یک محور وحدت ملی در جامعه افغانستان مطرح باشد.

۹) چنانکه در آغاز فصل حاضر به تفصیل یادآوری گردید، تبارشناسی و منشأ نژادی اقوام افغانستان عموماً به یکی از چهار گروه نژادی بشری منتهی می‌شود:

الف) گروه‌هایی چون پشتون، تاجیک، نورستانی، پشه‌ای، بلوچ، گجراتی، هندو، سیک، جت، یفتلی و مانند آنها دارای ریشه و تبار هندو-اروپایی یا قفقازی هستند.

ب) گروه‌هایی مانند هزاره، ایماق، قزلباش، ازبک، ترکمن، قیرقیز، قزاق، مغول، قره‌قالپاق، تاتار و امثال آنها، به گروه نژادی آرال - آلتایی (ترک - مغول) تعلق دارند.

ج) سه گروه عرب‌ها، سادات و یهودیان، دارای ریشه و اصالت «سامی» هستند.

د) تنها گروه براهویی‌های دراویدی زبان (بنابر احتمال زیاد) منشأ دراویدی دارند.

با توجه به قلت دو گروه اخیر، می‌توان مدعی شد که اکثریت قاطع ساکنان افغانستان از دو نژاد هندو-اروپایی (یا قفقازی) و آرال - آلتایی (یا ترک - مغول) تشکیل می‌گردد. چنانکه قبلاً گفته شد، براساس تخمین‌ها و تقریب‌ها، حدود ۶۰ درصد از جمعیت افغانستان را آریایی‌ها تشکیل می‌دهند و حدود ۴۰ درصد دیگر را اقوام زرد آسیایی یا ترک - مغول‌ها.

۱۰) زبان‌های رایج در افغانستان (حدود سی زبان و لهجه) نیز به چهار گروه زبان‌های بشر تعلق دارند:

الف) زیر مجموعه گروه زبان‌های هندو-اروپایی: پشتو، دری، بلوچی، پشه‌ای، زبان‌های ششگانه نورستان، سندھی، پنجابی، لهندا (زبان هندوها و سیک‌ها)، جتی، و زبان‌های متعدد منطقه کوهستانی بدخشان.

ب) زیر مجموعه گروه زبان‌های آرال - آلتایی: ازبکی، ترکمنی، قیرقیزی، قزاقی، مغولی و مانند آنها.

ج) زیر مجموعه گروه زبان‌های سامی: عربی و عبری. عرب‌های افغانستان در گذشته‌ها به زبان عربی تکلم می‌کردند؛ اما اینک دری‌زبان یا پشتوزبان هستند. تنها بخشی از یهودیان این سرزمین تا دهه پنجاه خورشیدی به زبان عبری سخن می‌گفتند.

د) گروه زبانی دراویدی: گروه قومی «براهویی» به این زبان تکلم می‌کنند و زبان یادشده

هنوز به حیات خود ادامه می‌دهد.

با توجه به قَلّت متکلمان به دو گروه اخیر، اکثریت مردم افغانستان به دو گروه زبان‌های

هندو-اروپایی (حدود ۸۰ درصد) و آرال - آلتایی (حدود ۲۰ درصد) تکلم می‌کنند. تعدادی از

اقوام ترک - مغول مانند هزاره‌ها، ایماق‌ها، قزلباش‌ها و ... نیز به زبان دری سخن می‌گویند. به

علاوه، آن دسته از گروه‌های قومی که زبان اصلی خود را رها کرده‌اند (مانند عرب‌ها، مغول‌ها،

آذری‌های کابل و ...)، اینک به یکی از زبان‌های هندو-اروپایی (دری یا پشتو) سخن می‌گویند.

فصل سوم

دلایل و عوامل تنوع قومی و فرهنگی افغانستان

پیش درآمد:

تنوع و پیچیدگی قومی، فرهنگی و زبانی کنونی افغانستان، نه پدیده تصادفی و ناگهانی بوده است، نه محصول کدام دسیسه و توطئه داخلی و خارجی، نه صرفاً معلول اراده و خواست کشورگشایان و نه برآیند تباری پنهان و آشکار جهانگشایان قدیم یا استعمارگران جدید. هیچگاه قصد و غرض یا برنامه‌ریزی و تصمیم‌گیری آگاهانه در ورای این فرایند وجود نداشته است. هیچکس یا کسانی و هیچ قدرت یا حکومتی در تکوین و تشکیل این تنوع رنگ و فرهنگ، علت تامه و یگانه نبوده و نیست.

حقیقت این است که فرایند مذکور، پدیده کاملاً طبیعی و قابل انتظار بوده، از بستر تحولات گذشته، موقعیت جغرافیایی ویژه، حدود مرزی تحمیلی این سرزمین، جغرافیای طبیعی و سایر عوامل سر برآورده است. بطور خلاصه، تنوع و تکثر انسانی و فرهنگی امروز افغانستان، محصول معلول تاریخ و جغرافیای این دیار به شمار می‌رود و ریشه در تاریخ پر آشوب و سرشار از تهاجم و تخاصم این سرزمین و نیز موقعیت ویژه جغرافیایی آن و دیگر عوامل دارد. یک چنان پیشینه پر فراز و فرود و چنان موقعیت منحصر به فرد جغرافیایی، چنین جامعه‌ای ناهمسان و ناهمگون قومی، زبانی، مذهبی و فرهنگی را ایجاد می‌کرده است.

نمی‌شود تاریخ پرفراز و نشیب سه هزار ساله‌ی افغانستان را پذیرفت، یورش‌ها و مهاجرت‌های گسترده در پرتو آن را پذیرفت، تنوع و تکثر قومی و فرهنگی حوزه‌های تمدنی مجاور این سرزمین را قبول کرد، مرزهای کنونی آن را که باعث مثله شدن اقوام و زبان‌ها گردیده قبول کرد؛ اما برآیند و محصول طبیعی و بدیهی آنها یعنی تنوع قومی و فرهنگی کنونی افغانستان را انکار کرد و یا هویت قومی برخی از اقوام را به نفع قومیت‌های بزرگ‌تر مصادره نمود.

تنوع قومی و فرهنگی کنونی افغانستان پدیده خلق الساعه و تصادفی نیست؛ بلکه معلول علل و عوامل ریشه‌دار و پرشماری است که در این فصل به برخی از آن دلایل و عوامل آن اشاره می‌کنیم:

الف) میراث گذشته:

تنوع قومی، فرهنگی و زبانی موجود در سرزمینی موسوم به افغانستان، پدیده بدیع و نوظهوری نیست که مختص به افغانستان امروز و زائیده تشکیل و پیدایش این واحد سیاسی - اداری باشد؛ بلکه پدیده و حقیقت یادشده، برآیند تاریخ طولانی و پرآشوب این سرزمین و نیز موقعیت ویژه جغرافیایی این دیار است و ریشه در اعماق تاریخ این آب و خاک دارد.

پیش از اینکه قلمرو جغرافیایی مورد بحث ما به افغانستان تغییر نام یابد، بخشی از این حوزه جغرافیایی همراه با برخی سرزمین‌های مجاور به مدت تقریباً ۱۵۰۰ سال بنام «خراسان» نامیده می‌شد (غبار، ۱۳۲۶: ۳۲)؛ چنانکه قبل از آن نیز به مدت تقریباً ۱۵۰۰ سال دیگر، بخش‌های از آن «آریانا» و در برخی مقاطع تاریخی، قسمت شمال آن «باختر یا باکتریه» خوانده می‌شد (غبار، ۱۳۶۷: ۱). خراسان نیز زادگاه و زیست‌گاه اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های گوناگون بود و پدیده تنوع و ناهمسانی قومی - فرهنگی، گسترده‌تر از افغانستان امروز در قلمرو خراسان وجود داشت؛ چنانکه آریانا و باختر نیز تاحدودی همین‌گونه بوده است.

در واقع تنوع قومی - فرهنگی فعلی افغانستان، از خراسان و بافت جمعیتی متنوع و متکثر آن - و در مقیاس کمتر از آریانا و باختر - به میراث مانده است. حضور و حاکمیت سلاطین و سلسله‌های حکومتی مقتدر و دوامدار؛ و نیز مجموعه‌های مدعی قدرت که به اقوام و زبان‌های گوناگون

خراسان تعلق داشتند، روشن‌ترین گواه و دلیل بر وجود تنوع و تکثر قومی، زبانی و فرهنگی در خراسان آنروز می‌تواند باشد؛ که از آن جمله می‌توان موارد ذیل را مورد اشاره قرار داد:

غزنویان، غوریان، خوارزمشاهیان و سلجوقیان (ترک‌تبار) سامانیان و طاهریان (تاجیک‌تبار) ایلخانان مغول (مغول‌تبار) تیموریان یا گورکانیان و بابریان (ترک - مغول) افشاری‌ها یا افشاریه (ترکمان) صفویان (ترکمان آذربایجانی) شیپانی‌ها یا ازبکان شیپانی (ازبک) هوتکی‌ها (غلجایی) و آخرین سلسله حاکم بر خراسان یعنی ابدالی‌ها (پشتون). وجود و حضور این سلسله‌های متنوع حکومتی و یا مجموعه‌های متکثر مدعی قدرت، حکایت‌گر وجود و حضور اقوام، زبان‌ها و فرهنگ‌های مختلف و متنوع در قلمرو خراسان می‌تواند باشد.

حقیقت فوق نشان می‌دهد که حداقل گروه‌های قومی زیر در خراسان زندگی می‌کرده‌اند: تاجیک، پشتون، نورستانی، بلوچ، هزاره، ایماق، اعراب، سادات، ازبک، ترکمن، قزاق، قیرقیز، دیگر گروه‌های خُرد و ریز ترک‌تبار، مغولی‌تبار یا ترک - مغول و گروه‌های هندی‌تبار مانند سیک‌ها، براهویی‌ها و هندوها.

ب) محیط و گستره جغرافیایی پیرامون

نه تنها خراسان دیروز و افغانستان امروز زیستگاه اقوام متنوع و متکثر، با فرهنگ‌ها، زبان‌ها و ویژگی‌های زیستی خاص بوده و هست؛ بلکه در مقیاس وسیع‌تر، ممالک و سرزمین‌های همجوار با افغانستان (پاکستان، ایران، ترکمنستان، ازبکستان، تاجیکستان و ایالت سین کیانگ چین یا ترکستان شرقی) نیز از مردمان و ساکنان ناهمگون و نامتجانس تشکیل گردیده‌اند و گروه‌های ناهمسان قومی، زبانی، فرهنگی و مذهبی در این سرزمین‌ها زندگی می‌کنند.

در یک چشم‌انداز وسیع‌تر، نه تنها کشورهای همسایه و هم‌مرز با افغانستان؛ بلکه حوزه‌های کلان جغرافیایی و تمدنی پیرامون این سرزمین (شبه قاره هند، آسیای میانه یا ترکستان غربی، خاور میانه و کشور پهناور چین) نیز حوزه‌های برخوردار از تنوع قومی و فرهنگی هستند.

۱) کشورها و سرزمین‌های مجاور افغانستان:

در غرب افغانستان، کشور فارس (ایران امروز) قرار دارد که ساکنان آن از اقوام مختلف آذری، فارس، ترکمن، کرد، لر، عرب، بلوچ، ارمنی، تالشی، هزاره (خاوری)، قزاق، سادات و صدها ایل و قبیله کوچک و بزرگ از قبیل بختیاری، شاهسون، قشقایی، بویراحمدی، باصری و... تشکیل گردیده است (امیری، ۱۳۸۵: ۱۴). هم چنین زبان‌های آذری، فارسی، کردی، عربی، بلوچی، ارمنی، ترکمنی و دیگر گونه‌های گوناگون زبان در این کشور رایج است. از منظر دینی و مذهبی نیز جمعیت ساکن ایران از مسلمانان شیعه و سنی، زرتشتیان، کلیمیان (یهودیان)، مسیحیان ارمنی، مسیحیان آشوری، بهائیان و ... تشکیل می‌گردد.

در جنوب افغانستان نیز کشور نسبتاً تازه تأسیس پاکستان قرار دارد که باز از بافت جمعیتی ناهمسان و ناهمگون قومی، زبانی و فرهنگی برخوردار است. گروه‌های قومی موجود در پاکستان عبارتند از: پنجابی ۵۵٪، سندھی ۲۰٪، پشتون ۱۰٪، مهاجر ۱۰٪، بلوچ ۵٪، هزاره، سیراکی و دیگر گروه‌های قومی (نظیف کار و نورزوی، ۱۳۸۲: ۴۹-۴۸). گرایش‌های هویت‌طلبانه و گاه جدایی-طلبانه تباری و مناقشات قومی در این کشور نسبتاً حاد هم هست. مردم پاکستان نیز به زبان‌های گوناگون تکلم می‌کنند: پنجابی ۴۸٪، سندھی ۱۲٪، سیراکی (یک نوع لهجه‌ی پنجابی) ۱۰٪، پشتو ۸٪، اردو (زبان رسمی) ۸٪، بلوچی ۳٪، هندکو ۲٪، براهویی ۱٪ انگلیسی (زبان رسمی تحصیل‌کرده‌ها) ۸٪، بروشاسکی و دیگر زبان‌ها (همان: ۴۵ / لانگ، ۱۳۷۲: ۱۶).

در شمال افغانستان نیز ممالک آسیای میانه یا ترکستان غربی موقعیت دارند که سه کشور تاجیکستان، ازبکستان و ترکمنستان دارای مرز مشترک با افغانستان هستند. هرچند می‌توان ساکنان این منطقه وسیع (به استثنای تاجیک‌های تاجیکستان، سغدی‌ها و روس‌تباران) را تحت عنوان عام اقوام زرد پوست یا اقوام ترک و مغول جای داد؛ اما در عین حال شعبه‌ها و گونه‌های گوناگون از اقوام یادشده و دیگر گروه‌های قومی و زبانی در این سرزمین‌ها زندگی می‌کنند. یک پژوهشگر ایرانی تنها اقوام و طوایف ساکن آسیای مرکزی را به این شرح برشمرده است:

ازبک‌ها، اوْیغورها، تاجیک‌ها، ترکمن‌ها، چالاها، قیرقیزها، کولی‌ها، افغان‌ها، بلوچ‌ها، تارانبجی‌ها، دونگن‌ها، سرت کالمیک (کالموک)، قیچاق‌ها، کاشغری‌ها، ایرانی‌ها، پامیرها (غلجایی‌ها)، ترکان فرغانه و سمرقند، جمشیدی‌ها، قراقالباق‌ها، قرماها، هزاره‌ها و یغناپی‌ها (ورهام، ۱۳۷۲: ۱۴). علاوه بر گروه‌های فوق، اینک حضور ده میلیون روس زبان نیز بر تنوع و پیچیدگی قومی و زبانی آسیای میانه افزوده است.

۲) حوزه‌های بزرگ جغرافیایی و تمدنی مجاور:

در یک چشم انداز وسیع‌تر، نه تنها ممالک همجوار و متصل به افغانستان؛ بلکه حوزه‌های بزرگ جغرافیایی و تمدنی اطراف این سرزمین (شبه قاره هند در جنوب، خاور میانه غرب، آسیای میانه در شمال و کشور پهناور چین در شمال شرق) هم از تنوع قومی، زبانی و فرهنگی برخوردارند.

شبه قاره پهناور هند در جنوب، به سرزمین ۷۲ ملت معروف است. شاید هیچ منطقه‌ای در این کره پهناور از نظر ترکیب متنوع و ناهمگون جمعیتی به پای شبه قاره هند نرسد. تنوع قومی این سرزمین بگونه‌ای است که در طی هزاره‌ها، مردمانی از آسیای میانه، خاور میانه، اروپای شرقی و

دیگر مناطق جهان در اختلاط نژادی هند سهم بوده اند و از اغلب گروه‌های قومی موجود در پیرامون این حوزه گسترده، دسته‌ها و گروه‌های در بافت جمعیتی هند حضور دارد؛ بگونه‌ای که امروزه نمی‌توان هندی‌ها را بر اساس منشأ نژادی شان تقسیم بندی نمود (گودوین ۱۳۸۳: ۸۷).

در سرزمین هند پانزده زبان رسمی و بیش از ۱۶۰۰ زبان غیر رسمی و گویش وجود دارد و رسماً یک جامعه چند زبانی است (همان: ۸۵). از نظر دینی نیز هندوها، بودایی‌ها، سیک‌ها، مسلمانان، مسیحیان، یهودیان، زرتشتیان و پیروان ده‌ها آیین کوچک‌تر و محلی در این سرزمین زندگی می‌کنند.

منطقه وسیع خاور میانه در غرب نیز زادگاه و زیست‌گاه اقوام، ادیان، فرهنگ‌ها و زبان‌های مختلف بوده و هست. کشورهای ایران، عراق، ترکیه، سوریه، لبنان، فلسطین و مانند آنها، جوامع چند قومی و چند فرهنگی در این منطقه هستند. آنگونه که شکاف‌های قومی و مذهبی در منطقه خاور میانه، چالش برانگیز و دردسر ساز بوده و مناقشات و منازعات دنباله‌دار و دامنه‌دار تباری و مذهبی را در پی داشته است، در هیچ جای دیگر دنیا اینگونه تعین کننده و درخور توجه نبوده و نیست.

در شمال افغانستان هم حوزه آسیای میانه یا ترکستان غربی قرار دارد که در بخش پیشین (کشورهای مجاور افغانستان) به ترکیب و تنوع قومی - فرهنگی ساکنان آنجا اشاره شد.

در شمال شرق این کشور، حوزه جغرافیایی و تمدنی کشور کهن و پهناور چین قرار دارد.

این حوزه گسترده و کهن نیز از تنوع و پیچیدگی قومی و فرهنگی برخوردار است:

«بلافاصله بعد از تأسیس جمهوری خلق چین، برنامه‌ریزان دولتی، گروه‌های تحقیقاتی را به اطراف و اکناف سرزمین چین فرستادند تا اقلیت‌های مختلف را شناسایی و ثبت نمایند. اگرچه بیش از چهارصد گروه نژادی مختلف تقاضای به رسمیت شناخته شدن نمودند، فقط چهل و یک

اقلیت در آمار ۱۹۵۳ به ثبت رسیدند. در آمار سال ۱۹۶۴ تعداد ۵۳ اقلیت به رسمیت شناخته شدند و در سرشماری‌های ۱۹۸۲ و ۱۹۹۰، ۵۶ اقلیت ثبت گردیدند. هنوز نیز تعدادی از ۳۵۰ گروه باقی مانده در تلاش هستند تا از طرف دولت به رسمیت شناخته شوند ...

بدین ترتیب، چین کشوری با حداقل ۵۶ اقلیت ملی است که حدود ۸٪ کل جمعیت را بر اساس آمار حکومتی تشکیل می‌دهند و مابقی یعنی ۹۲ درصد از نژاد خان می‌باشد. لذا کلمه خان معادل چینی به کار می‌رود ...

برخی از اقوام و نژادهای چین: خان (چینی)، چوانگ، منچو، خویی، میاو، آیغور، توجیا، ای، مغول، تبتی، بویی، دونگ، یاو، کره‌ای، بای، قزاق، لی، دای، شی، لی سو، گلاو، دون شیانگ و ...»
(دفتر مطالعات س. ب. و. ا. خ. ا.، ۱۳۸۷: ۱۳-۱۶).

از آنچه در دو بخش پیشین مورد اشاره قرار گرفت، چنین معلوم می‌گردد که افغانستان از یکسو در مجاورت جوامع و کشورهای برخوردار از تنوع و تکثر قومی - فرهنگی قرار گرفته است و از سوی دیگر در کانون و چهارراه حوزه‌های جغرافیایی و تمدنی‌ای قرار گرفته که مردمان و ساکنان آنها از جوامع به شدت متنوع و متکثر قومی، مذهبی، زبانی و فرهنگی تشکیل گردیده است. موقعیت جغرافیایی این سرزمین به گونه‌ای است که از چهار جهت در محاصره چنین جوامعی قرار دارد.

نمی‌شود که چهارسوی افغانستان از جوامع نامتجانس و ناهمگون برخوردار باشد؛ ولی افغانستان به تنهایی در قلب و مرکز چنان محیط و جغرافیایی، دارای جامعه یک‌دست و یکسان باشد. محیط جغرافیایی که سرزمین ما در آن قرار گرفته، چنین تنوع و تکثری را ایجاب می‌کند و لازمه تعامل و مراوده با محیط پیرامون و جوامع انسانی مجاور، شکل‌گیری جامعه‌ی هم‌رنگ و

همسان با محیط را گریزناپذیر می‌سازد. هرگاه جامعه افغانستان از نظر بافت و ترکیب جمعیتی وضعیتی غیر از این می‌داشت، جای سؤال و تعجب داشت.

به جرأت می‌توان گفت جمعیت امروز افغانستان از گروه‌های قومی، زبانی و فرهنگی موجود در این چهار حوزه جغرافیایی تشکیل گردیده است و از اغلب گروه‌های تباری و فرهنگی موجود در ساحه‌های یاد شده، دسته‌ها و گروه‌های - کوچک یا بزرگ - در بافت جمعیتی امروز افغانستان حضور دارند.

ج) یورش‌ها، کشورگشایی‌ها و تاریخ پر آشوب

افغانستان امروز، خراسان دیروز و باختر و آریانای پریروز از نظر موقعیت ژئوپلیتیک و جایگاه ارتباطی، حکم چهار راه قاره کهن آسیا را داشت و در مرکز و نقطه اتصال و اصطکاک چهار حوزه بزرگ تمدنی قرار گرفته بود. شبه قاره هند در جنوب، توران و ترکستان در شمال، چین و مغول در شرق و پارس و عرب در غرب. این سرزمین بلادیده، دروازه ورود و گذرگاهی به سوی هریک از چهار حوزه یاد شده به شمار می‌رفت و از چهار جهت، پایمال سُم ستوران مهاجمان و جهانگشایان می‌گشت.

برای کشورگشایان و مهاجمان فارس، عرب و اروپایی، دروازه ورود به هند و چین بود و بعد ها برای استعمار انگلیس، دیواری برای حفاظت از هند در برابر پیشروی روس‌ها. برای قبایل و ملت های زرد پوست مقیم آسیای میانه، مغولستان و چین، گذرگاهی بود به سوی سرزمین های هموار و آباد خاور میانه، شبه قاره هند و اروپا. هم چنین بعدها برای روس‌ها، پلی بود برای رسیدن به آب های گرم، منطقه نفت خیز خاورمیانه و شبه قاره هند. افغانستان برای شبه قاره هند و هندی-ها نیز حیثیت منطقه حایل و کمر بند دفاعی در برابر کشورگشایان متعدد و قبایل مهاجم و مهاجر آسیای میانه و آسیای شمال شرقی را داشت.

به دلیل همین موقعیت ویژه، افغانستان در درازنای تاریخ خود هم گذرگاه جهانگشایان و معبر لشکرکشی‌های بزرگ تاریخ بوده است و هم بزرگ‌راهی برای عبور و مرور فرهنگ‌ها و مدنیت‌های مختلف. و هر کدام از این دو جریان دوامدار و دنباله دار، رسوبات و آثاری را در بستری بنام افغانستان بر جای نهاده اند که همان تنوع و پیچیدگی منحصر به فرد قومی، فرهنگی و زبانی امروز افغانستان است.

در خصوص دست اندازی‌های جهانگشایان و یورش‌های نظامی شاید هیچ کشوری در این جهان پهناور به اندازه خراسان و افغانستان امروز، محل تاخت و تاز و یورش‌های سلاطین، سرداران، اقوام همسایه و امپراطوری‌های قدرتمند جهانی و منطقه ای نبوده است.

۱- بزرگترین و قدیمی‌ترین تهاجمی که در تاریخ این سرزمین به ثبت رسیده، همانا تهاجم بنیان برانداز اقوام قفقازی یا آریایی است «که از قرن چهاردهم قبل از میلاد شروع شده و تا قرن ششم ق.م. امتداد یافته است» (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۳۸).

از آنجا که پس از یورش این اقوام، سرزمین‌های مورد بحث «آریانا» یعنی مأوای قوم آریا نام گرفت، بدیهی است که تاریخ این منطقه هم بر وفق مراد آنها شکل یافت و بر همین اساس، همواره از رویداد یاد شده بعنوان «مهاجرت» اقوام قفقازی یاد شده است؛ اما چنانکه بعداً این مسأله را بیشتر خواهیم شکافت، در هیچ تهاجمی به فلات قاره مورد بحث، اقوام پیشین به کلی منقرض و نابود نشدند؛ ولی در تهاجم اقوام آریایی، تمام ساکنان و مدنیت چند هزار ساله پیشین به کلی نیست و نابود گردید و هیچ اثری از آنان برجای نماند.

۲- دو مورد از یورش‌های قدیم به سرزمین باختر را مرحوم غبار بر اساس تاریخ مبتنی بر قصه‌ها و اسطوره‌ها، به شرح زیر روایت کرده است.

«قصه مشهورتر آنها داستان (ازی دهاکا یا ضحاک ماران) یعنی پادشاه چند هزار سال پیشتر سامی بین النهرین است که گویا از راه ایران [پارس] به افغانستان تاخته و دولت پیشدادی یا پارات های افغانستان را در پایتختش بلخ سقوط داده است و جمشید یا (یاما) پادشاه بلخ تاج خود را از دست داد تا شاه دیگری پیشدادی (فریدون یا تری تونا) قیام کرد و به بین النهرین عسکر کشید و ضحاک را بکوفت» (غبار، ۱۳۷۵: ۱۰۹).

۳- «هم چنین داستان (نینوس) پادشاه آشوری [آشوری] حاکی از آن است که او از راه ایران [پارس] و ارمنستان به افغانستان در هزاره اول قبل از میلاد تاخته و بلخ را فتح کرده است (همان).
۴- کوروش هخامنشی پادشاه مملکت پارس نیز از سال ۵۴۵ تا ۵۳۹ قبل از میلاد به سرزمین باختر که فاقد دولت مرکزی بود، لشکر کشید. باختریان شش سال در برابر سپاه نیرومند کوروش مقاومت کردند و سرانجام در سال ۵۳۹ قبل از میلاد، کوروش در یکی از همین جنگ‌ها کشته شد (همان: ۱۱۶).

۵- داریوش اول هخامنشی نیز بعد از آنکه در سال ۵۱۲ ق.م. مملکت اسکیت‌ها و تراس و مقدونیه را گرفته بود، به قلمرو افغانستان آنروز لشکر کشید و تا حوزه سند پیش رفت (همان).
۶- اسکندر مقدونی در سال ۳۳۰ قبل از میلاد از قلمرو پارس وارد باختر و سغدیانان شد. با وجود اینکه افغانستان فاقد دولت مرکزی بود، با این حال سردار مقدونی و سپاهیان به مدت چهار سال درگیر جنگ‌های سخت در این سرزمین گردیدند و سرانجام هم اسکندر در شرق افغانستان زخمی گردید (همان: ۱۲۱).

۷- از سال ۳۰۵ تا ۳۰۰ قبل از میلاد «چاندرا گپا موريا» بساط سلطه یونانیان را از هند برچید و نخستین و بزرگترین سلطنت تاریخی هند را تشکیل داد. وی به نواحی جنوب افغانستان لشکر

کشید و تمام ایالات جنوب هندوکش را از یونانیان گرفت و ضمیمه قلمرو خود نمود. ورود دیانت و فرهنگ بودایی در همین عصر آغاز گردید (همان: ۱۲۲).

۸- از اواخر قرن دوم پیش از میلاد، مهاجرت آمیخته با تهاجم شاخه از قبایل سیتی بنام «سکایی» یا «اسکایی» از استقامت شمال شرق و از ماورای سیحون (کاشغرستان در همسایگی چین) به سوی ماوراءالنهر و سپس باختر یا باکتریا آغاز شد. آنان نخست دولت یونانی - باختری را بسوی جنوب هندوکش متواری ساختند و باختر را به تصرف در آوردند. بعد به سوی غرب پیش رفتند؛ اما وقتی با مقاومت سلسله پارت ها مواجه گردیدند، این بار راه جنوب را در پیش گرفتند و در سیستان و قندهار مسکن گزیدند و از سال ۱۲۰ ق. م. تا ۷۵ ق. م. در دو ایالت یادشده حکومت مستقل تشکیل دادند. منطقه سیستان که در آن عصر «درانگیانا» نامیده می شد، متأثر از نام همین قوم به «ساکستان» «سجستان» و بعد «سیستان» تغییر یافت (همان: ۱۲۶ / فرهنگ، ۱۳۸۰: ۸).

۹- موج دیگر از مهاجرت آمیخته با یورش قبایل شمالی در قرن اول قبل از میلاد به وقوع پیوست. اینبار شاخه دیگر از اقوام سیتی بنام کوشانی ها یا یوچی ها (یوچه و یوئه چی هم گفته شده) مشتمل بر هزاران خانوار با عبور از جیحون، باکتریا یا باختر را تصرف کردند. اینان سلسله مقتدر کوشانی را تأسیس نمودند که حدود سه قرن ادامه یافت و نیز تمدن درخشان کوشانی را پایه گذاری نمودند. سرانجام بخشی از آنان در افغانستان ماندگار شدند و گروه دیگر به هند رفتند (غبار: ۱۳۴-۱۳۰ / فرهنگ: ۸-۹).

۱۰- در طول دوره حکومت سلسله های یونانی - باختری، سکایی ها و کوشانی ها، حملات و تعرضات مکرر سلسله اشکانی که در پارتیا (خراسان کنونی) مستقر بود، ادامه داشت. از جمله، اشکانیان جلوی پیشروی سکایی ها به سمت غرب را گرفتند. یک بار دیگر نیز سپاهیان کانیشکای کبیر مقتدرترین پادشاه کوشانی، سپاهیان اشکانی را در شمال غرب افغانستان شکست دادند. در

قرن اول قبل از میلاد که دولت یونانی - باختری رو به ضعف و انحطاط پیش می‌رفت، اشکانیان با حملات و پیشروی های مکرر، بخش های غرب و شمال غرب افغانستان را تحت سیطره خود در آوردند (غبار: ۱۳۴-۱۲۵ / فرهنگ: ۱۰-۷).

۱۱- موج دیگر از مهاجرت همراه با تهاجم قبایل شمالی از اواخر قرن چهارم و اوایل قرن پنجم میلادی آغاز گردید. اینبار شاخه‌ای از قبایل سیتی که بنام های هیاطله، یفتلی‌ها، هون های سفید و هون‌های یفتلی در تاریخ ذکر شده از جیحون عبور نموده، وارد شمال افغانستان شدند. آنان پس از فتح باکتريا یا باختر در شمال، گندهارا را در جنوب نیز فتح کردند و در سال ۴۲۵ م. در تخارستان دست به تشکیل دولت زدند و حکومت آنان تا ۵۶۶ م. ادامه یافت. مشهورترین قبیله یفتلی‌ها «زاولی» است که در غزنین ساکن شدند و منطقه یادشده به نام ایشان، زابل و زابلستان نام گرفت. (غبار: ۱۳۹-۱۳۷ / فرهنگ: ۱۰-۹ / یزدانی، ۱۳۷۲: ۳۵-۳۴).

۱۲- همزمان با حاکمیت یفتلی‌ها بر افغانستان، ایالت های غربی و شمال غربی این سرزمین در سیطره سلسله ساسانیان پارس قرار داشت. نبرد ها و لشکرکشی‌های میان یفتلی‌ها و ساسانیان بر سر کنترل مناطق یادشده اتفاق افتاد. در جنگ اول، یفتلی‌ها از بهرام گور ساسانی شکست خوردند؛ ولی در نیمه قرن پنجم م. یزدگرد دوم ساسانی را در حوزه مرغاب درهم شکستند (غبار: ۱۳۵).

۱۳- در عصر حاکمیت مقتدرترین پادشاه یفتلی «اخشنور» بار دیگر ساسانیان به قلمرو افغانستان لشکر کشیدند. اخشنور در جنگ سختی، سپاه پارس را تار و مار و شهنشاه ساسانی «فیروز» را اسیر گرفت. فیروز با امضای پیمان عدم تعرض، قبول تأدیه باج سالانه و گروگان گذاشتن پسرش «قباد» آزاد گردید.

فیروز با پرداخت باج سالانه و آزادی فرزندش، بار دیگر در سال ۴۸۰ م. به افغانستان هجوم آورد. این بار نیز سپاه ساسانی به سختی شکست خورد و فیروز در میدان جنگ کشته شد (غبار: همان / یزدانی: ۳۴).

۱۴- عنایت الله رضا یکی دیگر از یورش های اقوام و سلسله های ترک شمالی را به این شرح روایت کرده است: « در ماه اوت سال ۵۸۶ در دوران ساسانیان و پادشاهی بهرام چوبینه، یانگ سوئو پسر کوچک قراچورین به ایران حمله ور شد ... سپاه هفتاد هزاری ایران که در مرز به نگهبانی می پرداخت، مغلوب ترکان شد و پا به فرار نهاد و راه طالقان و سرزمین باختر را درپیش گرفت که هرات و بلخ و بادغیس، دژهای مستحکم آن بودند. این سرزمین بر روی ترکان گشوده شد...» (رضا، ۱۳۷۴: ۱۱۰).

۱۵- طبری بدون اشاره به تاریخ و زمان رویداد، مورد دیگر از هجوم ترکان را اینگونه مورد اشاره قرار داده است: «شابه پادشاه بزرگ ترکان در سال یازدهم پادشاهی با ۳۰۰ هزار سپاه تا بادغیس و هرات پیش آمد» (طبری، ۱۳۵۲: ۷۲۶).

۱۶- در اواسط سده هفتم میلادی که دولت یفتلی تحت فشار ترکان شمالی و حکومت ساسانیان، رو به زوال پیش می رفت و از دیگر سو دولت رو به انحطاط ساسانی تحت ضربات اعراب تاره نفس قرار داشت؛ بار دیگر ترکان از شمال و هندوان از شرق وارد افغانستان شدند و هرج و مرجی را که در نتیجه سقوط حاکمیت مرکزی رخ داده بود، شدت بخشیدند (فرهنگ: ۱۰).

۱۷- در قرن هفتم میلادی سلسله «تانگ» از امپراطوران چین بر ترکان غربی از جمله ترکان افغانستان غلبه یافته آنها را از قدرت انداختند. در نتیجه، افغانستان مدت یک قرن زیر نفوذ چینی ها بود (لغت نامه دهخدا: ذیل کلمه ترک).

۱۸- تهاجم گسترده و دنباله‌دار سپاه اسلام و عرب به سرزمین خراسان که از اواسط قرن هفت (۶۴۲م) آغاز و نزدیک به ۱۲۰ سال جنگ و گریز، تهاجم و مقاومت و لشکرکشی‌های متعدد را در پی داشت. با این حال، برخی از نواحی مانند کابلستان و غور تا قرن چهارم هجری هم چنان ناگشوده ماند و مردم نورستان تا عصر عبدالرحمن بر دین آبایی خود پایدار بودند. یورش دامنه‌دار مهاجمان عرب به خراسان، هم ویرانی‌ها، کشتارها و مصایب بی‌شماری را متوجه این دیار و ساکنانش کرد و هم تحولات مثبتی را پدید آورد.

۱۹- لشکرکشی‌های متعدد و مکرر خلفای اموی و عباسی به قصد سرکوب شورش‌ها و قیام‌های محلی در خراسان.

۲۰- از اوایل قرن پنجم هجری، شاخه‌ای از ترکمن‌های «غز» که در ماوراءالنهر می‌زیستند، به سوی خراسان و فارس سرازیر شدند. دسته‌ای از آنان که بنام جدشان «سلجوق» به سلجوقیان مشهور شدند، یکی از بزرگ‌ترین امپراتوری‌های تاریخ را تشکیل دادند. آنان دودمان غزنویان و غوریان را باجگذار خود ساختند. دسته‌ای از آنان به ترکیه رفتند و امپراتوری بزرگی را تشکیل دادند (یزدانی: ۶۹).

۲۱- از آغاز قرن سیزده میلادی تهاجم برق‌آسا و ویرانگر چنگیزخان مغول به ماوراءالنهر، خراسان و فارس آغاز گردید و این، زیان‌باترین یورش در تاریخ این سرزمین بود.

۲۲- حدود ۲۳ سال پس از بازگشت چنگیز خان به مغولستان، بار دیگر هلاکوخان برادر منگوقاآن با یک سپاه ۱۲۰ هزار نفری در سال ۱۲۴۵ میلادی به خراسان، فارس و عراق لشکر کشید و اسماعیلیان و عباسیان را بر انداخت. اخلاف او بنام ایلخانان مغول به مدت ۸۰ سال در نواحی یادشده حکومت کردند (غبار: ۳۷۹ / یزدانی: ۱۱۹-۱۱۸).

۲۳- حملات ویرانگر امیر تیمور گورکانی معروف به تیمور لنگ از اعقاب چنگیز خان که از

نیمه دوم قرن ۱۴ میلادی آغاز گشت و بسیاری از شهرهای آباد خراسان را به بیابان تبدیل نمود.

۲۴- حملات مکرر ازبکان ماوراءالنهر به رهبری محمد خان شیبانی به ایالات شمال، غرب و

مرکز افغانستان که از اوائل ۱۵۰۰ میلادی و در رقابت با صفویان فارس و بابریان هند آغاز گردید و

به مدت نزدیک به یک قرن، گاه و بیگاه ادامه یافت.

۲۵- حملات مکرر شاهان صفوی به ولایات غربی، شمالی و مرکزی افغانستان که اولین آنها

توسط شاه اسماعیل صفوی در سال ۱۵۱۰م. صورت گرفت و آخرین آن توسط شاه عباس ثانی در

سال ۱۶۴۸م. انجام پذیرفت و در طول ۱۵۰ سال، حملات آنان گاه و بیگاه ادامه داشت.

۲۶- به موازات لشکرکشی‌های صفویان و ازبکان شیبانی، بابریان هند نیز به صورت مکرر

مصروف لشکرکشی به نواحی جنوب و غرب افغانستان بودند.

همزمان با استقرار سلسله صفوی در فارس و ازبکان شیبانی در ماوراءالنهر، در جنوب

خراسان نیز سلسله قدرتمند بابری هند یا مغولان هند به حکومت رسیدند. خراسان که در این دوره

خود فاقد حکومت مرکزی بود، شهرها و ایالاتش میان لشکریان این سه امپراتوری دست به دست

می‌گشت و صدمات بسیاری به مدت بیش از دو قرن بر این سرزمین وارد آمد. بعنوان نمونه و

مثال: در سال ۱۶۴۲م. قندهار به تصرف شیبانی‌ها درآمد. مدتی بعد شاه جهان بابری آن را از ازبکان

پس گرفت و در سال ۱۶۴۸ عباس ثانی صفوی آن را از تصرف بابری‌ها خارج ساخت.

۲۷- تهاجم نادر قلی افشار (مرد پوستین‌دوز از ایل افشار ترکمن و آخرین امپراتور ترک‌تبار

خراسان) که در سال ۱۷۳۷ آغاز شد و در سال ۱۷۳۹ با فتح دهلی و در سال ۱۷۴۰ با عبور نادر از

جیحون و تصرف بخارا پایان یافت.

۲۸- لشکر کشی ناکام سلطان قاجاری فارس به افغانستان به قصد تسخیر هرات و محاصره طولانی مدت این شهر در سال ۱۸۵۷.

۲۹- تعرض اول نیروهای هند انگلیسی به افغانستان و نابودی ارتش برتانیا در راه کابل و جلال آباد در سالهای ۱۸۳۸ تا ۱۸۴۳.

۳۰- آغاز جنگ دوم افغان و انگلیس در سال ۱۸۷۹ و تسخیر کابل توسط انگلیس و نبرد تاریخی میوند در سال ۱۸۸۱ و خروج انگلیسی‌ها از قندهار.

۳۱- آغاز جنگ سوم افغان و انگلیس و بمباران کابل توسط طیارات انگلیسی در سال ۱۹۱۹ و حصول استقلال افغانستان در همین سال.

۳۲- یکی از یورش‌های ویرانگر و استعماری که در ظاهر ارتباطی به حکومت و قلمرو سرزمینی افغانستان نداشت، اما نقش عمده در تنوع قومی افغانستان و تثبیت مرزهای شمالی آن داشت؛ یورش‌های مکرر و سلطه‌جویانه روس‌ها به آسیای میانه و ماوراءالنهر و اشغال این سرزمین‌های مسلمان نشین بود. با سقوط حکومت بخارا و تکمیل سلطه استعماری روسیه بر سرزمین‌های یادشده، تعدادی از گروه‌های قومی به ناچار در قلمرو افغانستان سکونت اختیار کردند.

۳۳- تهاجم ارتش سرخ اتحاد شوروی سابق در ۶ جدی سال ۱۳۵۸ه.ش. و نه سال اشغال خونبار این سرزمین.

۳۴- تهاجم نیروهای ایالات متحده امریکا در سال ۱۳۸۰ه.ش. که تا کنون ادامه دارد.

درمقابل این‌همه یورش‌های بیرونی، لشکرکشی‌های بسیاری نیز از باختر، خراسان و افغانستان به مقصد دیگر سرزمین‌ها صورت گرفته است؛ مانند لشکرکشی ابومسلم خراسانی و

طاهر ذوالیمینین از خراسان به عراق و تسخیر پایتخت خلافت اسلامی، یورش‌های غزنویان، غوریان، نادرشاه افشار و احمد شاه ابدالی به هند و یورش محمود افغان به ایران و ...

نیاز به گفتن ندارد که این کشورگشایی‌ها و یورش‌های گسترده و ویرانگر هم باعث تغییرات و جابجایی‌های قابل ملاحظه در ساخت و بافت جمعیت و ساکنان محلی گردیده است و هم عناصر و گروه‌های قومی و زبانی جدیدی را وارد این سرزمین ساخته است. چه بسا در مواردی، ساکنان قبلی یک منطقه اساساً متواری و منقرض شده و جمعیت تازه جای آنها را گرفته اند.

بطور خلاصه، تاریخ پر آشوب و سرشار از تهاجم و تخاصم خراسان و افغانستان نشانگر این واقعیت است که جابجایی‌ها و سرازیر شدن‌های خواسته و ناخواسته، تغییرات ترکیبی و ساختاری ساکنان این مرز و بوم، اختلاط‌ها و امتزاج‌های قومی، انقراض و نابودی برخی گروه‌های انسانی، کشتارها و قتل عام‌ها، تبعیدها و کوچاندن‌های اجباری اقوام مغلوب، کوچاندن و تغییر اجباری محل سکونت گروه‌های قومی غالب به قصد تغییر ساختار جمعیت بومی برخی نواحی و ... در پرتو تاریخ و گذشته این سرزمین بسیار گسترده و مستمر بوده است.

(د) مهاجرت‌ها و جابجایی‌ها

به همان پیمان که یورش‌ها، کشورگشایی‌ها و لشکرکشی‌ها در پرتو تاریخ پر آشوب افغانستان، فراوان و پردامنه بوده؛ مهاجرت‌ها، سرازیر شدن‌ها و جابجایی‌های خواسته یا ناخواسته نیز در گذشته پر تلاطم این سرزمین، بسیار وسیع و قابل توجه بوده است. تاریخ این دیار با پدیده هجرت و خانه‌بدوشی انسان‌ها عجین گشته است.

بخش قابل ملاحظه‌ای از مهاجرت‌ها و جابجایی‌ها، از نوع «مهاجرت همراه با تهاجم» بوده است که در بخش پیشین مورد اشاره قرار گرفت. از آنجا که تفکیک و تشخیص مهاجرت‌های

مسالمت‌آمیز از مهاجرت‌های استیلاجویانه و همراه با تهاجم تا حدودی دشوار است؛ ما در این بخش به پدیده مهاجرت، نقل مکان و جابجایی گروه‌های انسانی به مفهوم عام می‌پردازیم و به همین دلیل ممکن است میان برخی از مطالب بخش حاضر و بخش پیشین، تداخل و همپوشی وجود داشته باشد.

در وسعت و گستردگی فرایند مهاجرت و جابجایی اقوام و گروه‌های انسانی در پیشینه افغانستان همین بس که تمام ساکنان و اقوام فعلی این سرزمین بلا استثنا، مهاجر و غیر بومی هستند و هیچکدام از آنها ساکنان و صاحبان اصلی و اولیه این دیار نبوده‌اند. نیاکان همه اتباع و اهالی کنونی افغانستان از بیرون مرزهای فعلی این سرزمین آمده‌اند؛ تنها با این تفاوت که اجداد برخی از اقوام زودتر آمده‌اند و برخی دیگر دیرتر. تنها گروه قومی‌ای که بعضی از پژوهشگران احتمال داده‌اند که از ساکنان بومی و اولیه افغانستان باشند، قوم کوچک «براهویی» دراویدی زبان است که در بخش معرفی قومیت یادشده اشاره گردید.

بنابر مسلمات و بدیهیات تاریخ و باستان‌شناسی، موطن و مأوای اولیه اقوام آریایی یا قفقازی به شمول پشتون‌ها، تاجیک‌ها، نورستانی‌ها، بلوچ‌ها، پشه‌ای‌ها، یفتلی‌ها و مانند آنها، شمال قفقاز و جنوب روسیه کنونی بوده است که طی مهاجرت بزرگ اقوام یادشده که از قرن ۱۴ پیش از میلاد شروع و تا قرن ششم قبل از میلاد جریان داشته (پیرنیا، ۱۳۸۴: ۱۳۸) وارد افغانستان و دیگر سرزمین‌ها شده‌اند.

مأوای اولیه تمام اقوام زرد پوست (ترک و مغول) ساکن افغانستان به شمول ازبک‌ها، هزاره‌ها، ترکمن‌ها، اغلب قبایل ایماق، قیرقیزها، قزاق‌ها، تاتارها، مغول‌ها و ... صحرای مغولستان و آسیای مرکزی بوده است که طی هزاران سال در مهاجرت‌های مسالمت‌آمیز و یا آمیخته با تهاجم، وارد این سرزمین شده‌اند.

اقوام سامی نژاد مانند عرب‌ها، یهودیان و سادات نیز موطن اولیه‌شان شبه جزیره عربستان و دیگر سرزمین‌های عربی بوده است و پس از یورش سپاهیان اسلام و عرب، وارد افغانستان شده‌اند. هکذا اقوام هندی‌تبار مانند گجراتی‌ها، هندوها، سیک‌ها، جت‌ها و کشمیری‌ها که مأوای اولیه‌شان شبه قاره هند بوده است.

تمام اقوام موجود افغانستان (به استثنای براهویی‌های دراویدی زبان) ریشه و منشأ شان به یکی از نژادهای بزرگ یادشده باز می‌گردد که گفتم مأوای اولیه آنان خارج از قلمرو افغانستان کنونی بوده است.

علاوه بر اقوام موجود، تعدادی از اقوام دیگر نیز در گذشته‌ها به این سرزمین آمده، حکومت‌هایی هم تشکیل داده‌اند که امروزه اثر چندانی از آنان نیست؛ مانند تخاری‌ها، کوشانی‌ها، یفتلی‌ها، سکایی‌ها، یونانی‌ها و امثال آنان.

علاوه بر جاذبه‌های خود افغانستان، برخی از اقوام و گروه‌های مهاجر و مهاجم، از این سرزمین بعنوان سکوی پرش و دروازه ورود به شبه قاره پهناور هند و ثروت افسانه‌ای آن دیار نیز استفاده می‌کردند؛ مانند سکایی‌ها، یفتلی‌ها، کوشانی‌ها، مغول‌ها، یونانی‌ها و دیگر قبایل و کشورگشایان شمالی و غربی که با استیلا بر افغانستان و عبور از آن وارد هند شدند.

تعدادی از اقوام و گروه‌های انسانی نیز بر اثر جابجایی‌ها، کوچ دادن‌ها و تبعیدهای جمعی توسط سلاطین و کشورگشایان، در این سرزمین اسکان داده شده و یا از یک ساحه به ساحه دیگر انتقال داده شده‌اند؛ مانند قزلباش‌ها که توسط نادر شاه افشار و احمد شاه ابدالی به افغانستان منتقل و در آنجا اسکان داده شده‌اند؛ یا هزاره‌های بادغیس که باز توسط نادر شاه افشار از هزاره‌جات به بادغیس کوچانده شده‌اند؛ یا بسیاری از قبایل ایماق که احتمالاً توسط امیر تیمور گورکانی، در موطن فعلی خود اسکان داده شده‌اند؛ هکذا یونانی‌ها، بخشی از عرب‌ها، مغول‌ها، ترک‌ها و دیگر

اقوام که توسط فاتحان و کشورگشایان، از مأوای اصلی‌شان منتقل و در دیگر سرزمین‌ها (از جمله افغانستان) اسکان داده شده‌اند.

برخی از گروه‌های قومی نیز در قالب مهاجرتِ مسالمت‌آمیز و در جستجوی مراتع برای احشام خود و یا دست یافتن به سرزمین‌های مستعدتر، وارد قلمرو افغانستان شده، به شکل آرام و تدریجی در این دیار اسکان یافته‌اند؛ مانند گروه‌های هندی تبار به شمول هندوها، سیک‌ها، گجراتی‌ها، جت‌ها و کشمیری‌ها؛ برخی از گروه‌های زرد پوست مانند بخشی از هزاره‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و سایر اقوام.

تعدادی از اقوام و گروه‌ها نیز به دلیل یورش و سلطه اجنبی بر زیست‌بوم و مأوای پیشین-شان، ناگزیر دست به مهاجرت زده، وارد افغانستان شده و در این سرزمین ماندگار شده‌اند؛ مانند بخشی از ازبک‌ها، ترکمن‌ها، تاجیک‌ها و دیگر اقوام آسیای مرکزی که پس از یورش و استیلای روس‌ها بر آن سامان، ناگزیر تن به مهاجرت و اسکان مجدد داده‌اند.

تعدادی دیگر از اقوام و گروه‌ها نیز به دلیل مثله شدن زیست‌بوم و سرزمین‌شان در مرزبندی‌های غالباً استعماری جدید، به صورت ناخواسته در قلمرو افغانستان کنونی قرار گرفته‌اند؛ مانند بلوچ‌ها که زیست‌بوم آنان میان سه کشور افغانستان، پاکستان و ایران تقسیم شده است و هکذا تاجیک‌ها، ازبک‌ها، ترکمن‌ها و پشتون‌ها که سرگذشت مثله شدن این اقوام در فراز جداگانه مورد بحث قرار خواهد گرفت.

بر بنیان آنچه تا اینجا گفته شد، یکی از عوامل و دلایل مهم و اساسی در تنوع و پیچیدگی قومی جامعه و سرزمین افغانستان؛ مهاجرت‌ها، جابجایی‌ها و عبور و مرور کاروان‌های آدمیان خانه-بدوش بوده است. گروه‌های پرشماری وارد قلمرو افغانستان شده، با حفظ هویت قومی خود، برای همیشه در این سرزمین سکنی گزیده‌اند. گروه‌های بسیاری نیز در این دیار رحل اقامت افکنده، اما

در مرور ایام در ساکنان پیشین جذب و هضم شده‌اند. برخی گروه‌ها نیز پس از مدتی سکونت در این دیار و یا احیاناً حکومت بر آن، به سوی هند، فارس (ایران امروز) و حتی آناتولی و عثمانی (ترکیه امروز) مهاجرت کرده‌اند. بسا گروه‌هایی که رو به انقراض رفته یا برای همیشه این سرزمین را ترک کرده‌اند. برخی از گروه‌های مهاجر نیز خواسته یا ناخواسته تغییر هویت داده و اینک جزء دیگر اقوام بزرگ‌تر به شما می‌روند.

هـ) مرزهای تحمیلی و مصنوعی

مرزهای کنونی کشورهای منطقه به شمول افغانستان، ایران، پاکستان و ممالک آسیای میانه عموماً محصول عصر استیلای استعمار و ملوک الطوائفی قرن‌های ۱۹ و ۲۰ میلادی است که هیچکدام بر اساس واقعیت‌های جمعیتی، تاریخی، طبیعی و نقشه قومی و فرهنگی منطقه شکل نگرفته‌اند. این مرزهای تحمیلی و مصنوعی، نه بر اساس خواست و اراده ملل و اقوام منطقه؛ بلکه بر اساس اراده و منافع استعمارگران و ملوک قدرت‌طلب محلی پدید آمده‌اند و هیچگونه اساس و بنیان طبیعی، تاریخی، جمعیت‌شناسی و منطقی ندارند.

این خطوط بی‌بنیان استعماری و استبدادی هیچگونه سازگاری و انطباقی با نقشه قومی - فرهنگی و جغرافیای تاریخی منطقه ندارد و در خط سیر تحمیلی و مصنوعی خود، در برخی ساحات از وسط زیست‌بوم یک قوم، در ساحات دیگر از میانه یک شهر یا روستا و گاه هم از وسط خانه یک خانوار عبور نموده است و بالاجبار و بی‌جهت، قوم واحد، اعضای یک قبیله، ساکنان یک شهر یا روستا و یا اعضای یک خانواده را از هم تفکیک نموده، در قلمرو دو کشور مجزاً قرار داده است.

خطوط مرزی افغانستان مثال خوبی برای این مورد است:

این خطوط و حدود مرزی و فرضی، در حوزه شمال کشور از میانه زیست‌بوم اقوام هم‌تبار، هم‌زبان و هم‌سرنوشت تاجیک، ازبک و ترکمن عبور نموده و این اقوام واحد را بی‌جهت در دو قلمرو جداگانه قرار داده است.

همین خطوط مرزی در حوزه غرب کشور، فارسی‌زبانان هرات و فراه، هزاره‌های بادغیس و برخی از گروه‌های چارایماق را از هم‌تباران و هم‌زبانان آنها در خراسان غربی جدا کرده است. در ساحه جنوب غرب، همین حدود و ثغور فرضی، هموطنان بلوچ را از هم‌تباران و هم‌زبانان آنها در بلوچستان پاکستان و سیستان فارس (ایران کنونی) تفکیک نموده است.

خطوط مرزی افغانستان در سمت جنوب و شرق نیز قبایل هم‌زبان و هم‌تبار پشتون را به شکل بی‌رحمانه از هم جدا نموده و در قلمرو دو کشور مجزا قرار داده است. هکذا ساکنان نورستان افغانستان و چترال پاکستان، قیرقیزهای تنگه‌واخان و هم‌تباران آنها در آسیای میانه و دیگر اقوام مرزنشین که توسط همین خطوط تحمیلی از هم تفکیک شده‌اند.

بر این اساس، مرزهای تحمیلی و ساختگی کشورهای منطقه و از جمله افغانستان باعث شده است که تکه‌ها و بخش‌های مثله شده از گروه‌های قومی و زبانی گوناگون، با تکیه بر شمشیر و قوه قهریه، در چارچوب کنونی این کشورها گنجانده شوند و تنوع قومی، فرهنگی و زبانی فعلی بر مردم و کشورهای منطقه تحمیل گردد.

در حالی که اگر مرزبندی جدید کشورها بر اساس نقشه قومی - فرهنگی منطقه و حتی یک درصد براساس تمایل اقوام و ملل منطقه پدید می‌آید، هیچگاه شاهد این همه جوامع متکثر و متنوع و کشورهای کثیرالاقوام در این منطقه نبودیم. بطور مثال اگر به ملل و اقوام منطقه اجازه داده می‌شد که مناطق پشتون‌نشین شمال پاکستان و جنوب افغانستان در چارچوب کشور واحدی بنام «پشتونستان» یا «افغانستان» سامان می‌یافت؛ سیستان ایران، بلوچستان پاکستان و نیمروز افغانستان

تحت نام کشور «سیستان» یا «بلوچستان» عرض اندام می‌کرد؛ نواحی تاجیک‌نشین شمال افغانستان و قلمروهای تاجیک‌نشین در آنسوی آمو در چارچوب یک واحد سیاسی به نام «تاجیکستان» یا «خراسان» گنجانده می‌شد؛ و هکذا ترکمن‌های افغانستان، ایران و ترکمنستان، ازبک‌های دو سوی آمودریا، آذری‌های دوسوی ارس، کردهای ایران، ترکیه، عراق و سوریه در درون یک چارچوب قرار می‌گرفتند و ... ؛ تاحدودی شاهد جوامع و ملت‌های یکدست و همگون در منطقه بودیم و طبعاً منازعات قومی در درون کشورها و نزاع‌های مرزی و اختلافات ارضی در حدود و ثغور کشورهای منطقه هم به شکل قابل ملاحظه‌ای کاهش می‌یافت.

اما صد دریغ و افسوس که هیچگاه چنین مجالی دموکراتیک و منطبق با موازین انسانی، برای ملل و اقوام منطقه فراهم نیامد و هیچکس اراده و خواست آنان را محترم نشمرد. حاکمان مستبد و ناآگاه پیشین با حمایت و اشارت دول استعماری، بدون در نظرداشت نقشه قومی و فرهنگی منطقه و بدون توجه به خواست و تمایل ملل و اقوام منطقه، صرفاً در اندیشه توسعه قلمرو سلطنت و امارت خود و در بند کشیدن اقوام و طوایف ناتوان‌تر بودند.

بر همین اساس، امیر مستبدی به نام «عبد الرحمان خان» با تکیه بر خون و خشونت، حوزه سکونت و زیست‌بوم اقوام تاجیک، هزاره، نورستانی، ازبک، ترکمن، بلوچ، هراتی و امثال آنها را ضمیمه زیست‌بوم پشتون‌ها نمود و نام آن را «افغانستان» گذاشت. در سوی دیگر، حاکمان مستبدی به نام‌های «آقا محمد خان قاجار» و «رضا خان میرپنج» با تکیه بر قهر و شمشیر و جاری ساختن سیل خون، بخشی از سرزمین‌های اقوام ترکمن، آذری، بلوچ، کرد، عرب و بخشی از خراسان تاریخی را ضمیمه زیست‌بوم فارس‌ها موسوم به «عراق عجم» کردند و نام آن را از فارس و عراق عجم به «ایران» تغییر دادند.

در نتیجه، مرزهای مصنوعی و تحمیلی موجود کشورهای منطقه به گونه‌ای ترسیم شده که اسباب مثله شدن اقوام و تکه تکه شدن فرهنگ‌ها و زبان‌های واحد و بومی منطقه را در قلمروهای سیاسی جداگانه فراهم ساخته و طبعاً بستر تنوع قومی و زبانی را در دو سوی خطوط مرزی مهیا ساخته است.

از همه جالب‌تر و در عین حال دردناک‌تر اینکه دولت‌های منطقه، خود چنان تنوع و پیچیدگی قومی و زبانی را با این مرزهای مصنوعی، بر ملل و اقوام منطقه تحمیل کرده‌اند و اینک تمام این دولت‌ها خود در برابر مسایل قومی و زبانی حساسیت فوق‌العاده نشان می‌دهند و سخن گفتن از آن را مغایر با وحدت ملی و مخل امنیت و حاکمیت خود تلقی می‌کنند.

(و) سرزمین دشوارگذر و فقدان راه‌های ارتباطی و وسایل ارتباط جمعی

جغرافیای طبیعی ناسازگار و طبیعت خشن و ناهموار افغانستان همراه با فقدان یا نقصان راه‌ها و ابزارهای مواصلاتی و وسایل ارتباطی جمعی، یکی از عوامل شکل‌گیری تنوع و پیچیدگی فرهنگی و زبانی در این سرزمین به شمار می‌رود.

از یک طرف، افغانستان سرزمین بسیار مرتفع است؛ تا آنجا که سیاح معروف «مارکوپولو»^{۹۱} از ناحیه «پامیر» به عنوان «بام دنیا» تعبیر کرده است (رشید، ۱۳۷۹: ۲۸). بعدها این تعبیر در مورد کل افغانستان تعمیم یافت و فهمی هویدی خبرنگار معروف مصری کتابی نوشت به نام «افغانستان بام دنیا».^{۹۲}

^{۹۱} Marco Polo

(۲) این کتاب توسط سرور دانش ترجمه و در سال ۱۳۶۲ شمی تحت نام «افغانستان سقف جهان» در ایران (قم) منتشر گردید. به نظر می‌رسد در ترجمه عنوان این اثر اندکی کم‌سلیقگی به خرج داده شده است؛ زیرا جهان و کره خاکی، اساساً چیزی به نام «سقف» ندارد تا افغانستان سقف آن باشد. ترجمه صحیح همان «افغانستان بام جهان» است.

از طرف دیگر، این بام بلند دنیا و سرزمین مرتفع، به شدت کوهستانی و دشوارگذر هم هست. وجود سلسله کوه‌ها و ارتفاعاتی چون هندوکش، پامیر، بابا، سلیمان، سفیدکوه، سیاه کوه و ... در کنار دره‌های عمیق و پرپیچ و خمی که در دامنه‌های آنها شکل گرفته اند، مانند دره‌های تگاب، نجراب، پنجشیر، غوربند، شکاری، ترکمن، دره صوف، دره نور، دره‌های پرشمار بدخشان و نورستان و ... ؛ افغانستان را به سرزمین کوه‌ها و دره‌ها نیز مشهور کرده است.

نیاز به گفتن نیست که وجود کوه‌های آسمان‌خراش و برف‌گیر، در جوار دره‌های عمیق و دشوارگذر، رفت و آمدها و ارتباطات میان مناطق مختلف کشور را دشوار و محدود می‌سازد؛ و در نهایت، مراودات اجتماعی و درهم‌آمیختگی‌ها و اختلاط‌های اجتماعی در میان اقوام و گروه‌های ساکن در نواحی مختلف را به حد اقل می‌رساند.

از جانب سوم، نبود یا کمبود راه‌ها و محورهای مواصلاتی و ابزارهای نقل و انتقال (راه‌ها، جاده‌ها، راه آهن، فرودگاه‌ها، وسایط نقلیه زمینی و هوایی و ...) به کمک طبیعت خشن و دشوارگذر افغانستان آمده، فاصله‌ها و شکاف‌ها میان ساکنان نواحی مختلف کشور را فزون‌تر کرده است.

از جانب چهارم، فقدان وسایل ارتباط جمعی و رسانه‌های گروهی مانند رادیو، تلویزیون، روزنامه‌های سراسری، نظام آموزشی سراسری، مخابرات و مانند آنها نیز باعث تشدید و تثبیت فاصله‌ها میان مردمان و ساکنان مناطق جدا افتاده گردیده است.

مجموعه عوامل یادشده دست به دست هم داده، جامعه افغانستان را به شکل مجمع‌الجزایر پراکنده‌ای از اقوام، فرهنگ‌ها، زبان‌ها و لهجه‌های گوناگون در آورده است. طبیعت خشن، ناهموار و دشوارگذر باعث گردیده که در دل هر دره و در حصار هر کوه، در طی قرون و اعصار، یک نوع آداب، رسوم، فرهنگ و شیوه زندگی خاص و یک گونه‌ای ویژه از زبان و لهجه‌ی محلی شکل

بگیرد؛ سپس فقدان راه‌ها و ابزارهای مواصلاتی و وسایل ارتباط جمعی در طی قرون و اعصار، باعث تداوم و پایداری این وضعیت گردیده؛ و در نهایت، مجمع الجزایر قومی - فرهنگی و جامعه موزاییکی با هویت چهل تکه‌ای کنونی افغانستان را پدید آورده است.

این مجموعه عوامل، مانع شکل‌گیری آداب، عادات، رسوم و هنجارهای عمومی در سطح کل جامعه، فرهنگ و شیوه زندگی‌ای مشترک در سطح کلان جامعه، زبان ملی و هویت واحد ملی در میان ساکنان این مجمع الجزایر پراکنده گردیده و فرایند ملت‌سازی و شکل‌گیری هویت ملی را با مشکل جدی مواجه ساخته است.

در فقدان مؤلفه‌های وحدت‌آفرینی چون فرهنگ، زبان، ارزش‌ها و هویت واحد ملی، اینک افغانستان چهره موزۀ زنده اقوام، فرهنگ‌ها و زبان‌ها را به خود گرفته است. وقتی از یک ولایت و شهر به ولایت یا شهر دیگر می‌روی، گمان می‌کنی از یک کشور به کشور دیگر رفته‌ای. ساکنان یک ولایت یا منطقه، زبان رایج در ولایت یا منطقه مجاور را نمی‌فهمند. شیوه زندگی، طرز پوشش، آداب، عادات و رسوم مردم از یک ناحیه تا ناحیه دیگر متفاوت است. شکل ظاهری و فیزیکی مردم نیز از یک دره تا دره دیگر تفاوت دارد.

در میان اینهمه تنوع و تکثر قومی، فرهنگی و زبانی، تنها نقطه اشتراک و حلقه وصل این جماعت متنوع و متکثر، همانا آیین اسلام است و بس.

مرحوم غبار در بحث «شکل فیزیکی» افغانستان، به صورت مختصر و گذرا به عوامل تنوع-زای فوق اینگونه اشاره کرده است:

«این اختلاف هوا و ساختمان طبیعی، با دره‌ها و وادی‌های مجزاء از همدیگر و سختی راه‌ها و فقدان وسائل حمل و نقل عمومی، با پسمانده گی اقتصاد فیودالی و بعضاً اقتصاد طبیعی و نیمه طبیعی یکجا شده، اختلاف رسم و عادت و لهجه و پوشاک و غیره را در قسمت‌های مختلف کشور

به وجود آورده است. و از همین جاست که مسأله تمدید شوارع [راه‌ها] و ترقی حمل و نقل، به غرض تسهیل آمیزش اجتماعی و اقتصادی مردم، برای تأمین وحدت ملی افغانستان یک قضیه حیاتی و حل طلب شمرده می‌شود» (غبار، ۱۳۷۵: ۶۵).

جمع‌بندی فصل:

بر بنیاد آنچه گفته شد، تنوع و پیچیدگی قومی، فرهنگی، لسانی و مذهبی امروز افغانستان، مولود و محصول تاریخ پر آشوب این سرزمین و دیگر ملت‌ها و کشورهای منطقه؛ مهاجرت‌ها و جابجایی‌های گسترده گروه‌های انسانی در پرتو تاریخ؛ موقعیت خاص جغرافیایی این سرزمین به عنوان چهارراه و شاهراه قاره کهن آسیا؛ محیط متنوع و متکثر حوزه‌های تمدنی پیرامون آن؛ حدود و ثغور تحمیلی و مصنوعی آن؛ محیط و طبیعت خشن و ناسازگار داخلی آن و سایر عوامل و دلایل بوده است. این ساخت و بافت جمعیتی از گذشته‌های دور به یادگار مانده و یک حقیقت اجتناب ناپذیر و غیر قابل کتمان است.

نمی‌شود تاریخ پرماجرا، جغرافیا و محیط ویژه افغانستان و مرزهای تحمیلی آن را پذیرفت؛ اما تنوع قومی، فرهنگی و لسانی آن را نادیده گرفت. تنوع زیستی و انسانی این سرزمین نه توسط کس یا کسانی شکل گرفته و نه توسط آنها از میان رفتنی است. این جمعیت ناهمگون نه به اراده و خواست ما پدید آمده و نه با اراده ما از بین می‌رود. انکار این حقیقت و یا تلاش در جهت تحریف یا تغییر هویت برخی از اقوام به منظور فربه‌تر ساختن برخی اقوام دیگر، نه میسر است و نه معقول.

عاقلاً نه‌ترین راه و شیوه برخورد با این پدیده، در قدم اول همانا درک و پذیرش آن حقیقت روشن‌تر از آفتاب است. افغانستان را بحیث یک جامعه چندفرهنگی، چندقومی و چندزبانی

بپذیریم و به هویت، فرهنگ، سنت‌ها و ارزش‌های هر قوم احترام بگذاریم. اگر می‌خواهیم مناسبات زیست باهمی و معیارهای زیست جمعی در جامعه و کشور ما بر بنیان‌های عقلانی و انسانی استوار باشد، تنها راه ممکن و موجود، پذیرش ساختار نیمه موزاییکی و تنوع قومی و فرهنگی جامعه افغانستان و احترام به هویت، فرهنگ، ارزش‌ها و حقوق سیاسی - مدنی تمام اقوام کشور است. پلورالیزم فرهنگی و کثرت‌گرایی مدنی، دوی درد افغانستان است.

یکسان سازی و یکدست سازی اجباری و دولتی یک اجتماع متنوع و ناهمگون، نه میسور است و نه معقول. با نگاه امنیتی به مقوله تنوع و تکثر قومی و فرهنگی و ضد وحدت ملی و مغایر امنیت ملی تلقی کردن هر گونه مطالعه قومی یا سخن گفتن از حقوق و جایگاه اقوام، هیچ کمکی به حل معضلات دیرپای قومی و زبانی افغانستان نمی‌کند. نه پشتونیزه کردن و پشتون سالاری گره گشای معضلات ریشه‌دار ملی و اقلیتی این سرزمین است و نه تحریف یا مصادره هویت قومی برخی از اقوام به نفع گروه‌های قومی بزرگ‌تر.

چقدر زیبا و دلپسند خواهد بود! که ما بجای نگاه امنیتی و مخاطره‌آمیز به پدیده تنوع رنگ و فرهنگ در سرزمین مان، با نگاه و دیدگاه قرآنی و آسمانی به این پدیده نگاه کنیم:

یا ایها الناس انا خلقناکم من ذکر و اُنثی و جعلناکم شعوباً و قبایل لتعارفوا ان اکرمکم عند الله اتقیکم.

پایان

ضمیمه ۱

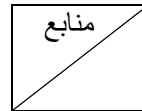
نمایه‌ها، جدول‌ها و نقشه‌ها

جدول گروه‌های قومی افغانستان

زبانی‌های فرهنگی و زیستی گروه‌های قومی	زبان	خانواده زبان	مذهب	منشاء تباری	محل زندگی
۱ پشتون	پشتو پختو	هندو-اروپایی	مسلمان حنفی	قفقازی (هندو-اروپایی)	جنوب، شرق و غرب به طور متمرکز، اغلب مناطق دیگر به صورت پراکنده.
۲ تاجیک	دری (فارسی)	// //	//	// //	شمال شرق (متمرکز)، شمال، غرب و حوالی کابل (پراکنده)
۳ هزاره	دری (فارسی)	// //	مسلمان شیعه	آرال - آلتایی (ترک و مغول)	مرکز کشور (دایکندی، بامیان، بخش‌هایی از غزنی، میدان و غور) به صورت متمرکز، شمال، غرب و کابل به صورت پراکنده.
۴ ازبک	ازبکی	آرال - آلتایی (ترکی - مغولی)	مسلمان حنفی	// //	شمال (فاریاب، جوزجان و سرپل) متمرکز، دیگر ایالات شمال پراکنده
۵ ترکمن	ترکمنی	// //	//	// //	سواحل جنوبی آمو و مجاور با ترکمنستان (فاریاب، بادغیس، جوزجان، بلخ، قندوز و بغلان)

۶	چارایماق	دری آمیخته با ترکی	هندو- اروپایی	//	//	شمال غرب (غور، بادغیس و بخشی از هرات).
۷	بلوچ	بلوچی	//	//	//	جنوب غرب (فراه، نیمروز، هلمند و قندهار).
۸	قزلباش	دری	//	//	مسلمان شیعه	شهرهای کابل، غزنی، هرات، قندهار و به صورت پراکنده در مناطق مختلف.
۹	نورستانی	شش زبان مختلف	//	//	مسلمان حنفی	شمال شرق (نورستان و کنر)
۱۰	پشه‌ای	پشه‌ای	//	//	حنفی شیعه اسماعیلی	شمال شرق (ولایت های لغمان و کاپیسا)
۱۱	عرب	دری و پشتو	//	//	مسلمان حنفی	شمال (بلخ) شرق (اطراف جلال آباد)
۱۲	سادات	//	//	//	حنفی و شیعه	پراکنده در سراسر کشور
۱۳	قیرقیز	قیرقیزی	آرال - آلتایی	مسلمان حنفی	آرال - آلتایی (ترک و مغول)	تنگه و اخان در منطقه پامیر
۱۴	یفتلی‌های پامیر	دری (فارسی)	هندو- اروپایی	//	قفقازی	منطقه پامیر در شمال شرق
۱۵	قزاق	قزاقی	آرال - آلتایی	//	آرال - آلتایی	چهاردره و خان آباد (قندوز) اندخوی (فاریاب) قلعه نو (بادغیس).
۱۶	تاتار	دری آمیخته با ترکی	هندو- اروپایی	//	//	سمنگان، قندوز و بغلان.
۱۷	مغول	دری و پشتو	//	//	//	هرات، غور، فاریاب، فراه، سرپل و بغلان به طور پراکنده.
۱۸	براهویی	براهویی	دراویدی (خانواده مستقل)	-----	دراویدی (مستقل)	چخانسور در نیمروز و شورابک در قندهار

۱۹	گجراتی	-----	-----	-----	هندی تبار	تخار، بغلان، کنر و کوهپایه‌های هندوکش (کوچنده).
۲۰	جَت	جَتی	هندی	مسلمان (سنی و شیعه)	قفقازی	به صورت کوچنده و غیرساکن
۲۱	هندو	سندھی و لهندا	// //	هندو	هندی تبار	شهرهای کابل، قندهار، لغمان و جلال آباد.
۲۲	سیک	پنجابی	// //	سیک	// //	کابل، گردیز و ننگرهار (جلال آباد).
۲۳	یهود	عبری	سامی	کلیمی	سامی	کابل، قندهار، هرات و شهرهای شمال.
۲۴	فارسی وان (فارس یا هراتی)	دری	هندو- اروپایی	شیعه و حنفی	هندو - اروپایی	ولایت‌های هرات و فراء



جدول ترکیب قومی جمعیت افغانستان

ل. دوپری ۱۹۸۲	سازمان ملل ۱۹۷۸	آدامک	هیمن ۱۹۷۹	اریوال ۱۹۸۶	۱. جاناتا ۱۹۸۱م	
۴/۸ میلیون	%۴۰	۶ میلیون	۷ میلیون	۴۸۰۰۰۰ تا	%۴۰	پشتون
۳/۵ میلیون	%۳۰	۴ میلیون	۳/۵ میلیون	۲۲۰۰۰۰ تا	%۳۰	تاجیک
یک میلیون	%۸/۳	۱/۱ میلیون	۱/۵ میلیون	۸۷۰۰۰۰ تا	%۸/۳	هزاره
یک میلیون	%۱۰	۱/۳ م	۱/۳ میلیون	۷۵۰۰۰۰ تا	%۱۰	ازبک
۴۰۰ هزار	%۴/۲	۰/۴ م	۳۰۰ هزار	۱۲۵۰۰۰ تا	%۳/۳	ترکمن
۵۰۰ هزار	%۴/۲	۰/۵ م	۸۰۰ هزار	۵۰۰۰۰۰ تا	%۵/۲	چارایماق
۲۰۰ هزار	%۱/۷	%۰/۱۶	۱۰۰ هزار	۴۰۰۰۰ تا	%۱/۷	بلوچ
۷۰ هزار	%۰/۶	%۰/۱	۱۰۰ هزار	۶۰۰۰۰ تا	%۰/۶	نورستانی
۶۰ هزار	%/۵	%۰/۱		۱۰۰۰۰ تا	%۰/۵	پشه‌ای
	سایر %۱/۴	%۰/۰۴			بقیه %۱/۴	قزلباش
چندین هزار		%۰/۱۱ همراه با			//	قیرقیز
		%۰/۰۶			//	تاتار
۱۰ هزار		%۰/۱۶ همراه با	۲۰۰ هزار		//	براهویی
۲۰ هزار ۱۰ هزار		%۰/۰۳			//	هندو- سیک
۶۰۰ هزار			۶۰۰ هزار		//	فارسی‌وان (فارسی)

منابع قوم	اسعدی ۱۳۶۶هـ	سازمان سیا ۲۰۰۰م	علی آبادی ۱۳۷۲هـ	اسلیوینسکی ۱۹۸۷
پشتون	۶۰٪	۳۸٪	۶ تا ۵/۶ میلیون	۱۳/۱٪
تاجیک	۳۰٪	۲۵٪	۳ تا ۴ میلیون	۳۷/۳٪
هزاره	یک میلیون	۱۹٪	۳ تا ۴ میلیون	۱۵/۶٪
ازبک	۵٪	۶٪	۱ تا ۲	۱۵/۴٪
ترکمن	۲۰۰ هزار	سایر: ۱۲٪	۲۰۰ تا ۴۰۰ هزار	
چارایماق	۸۰۰ هزار		۸۰۰ هزار	
بلوچ	۱۰۰ هزار		۷۰ تا ۱۰۰ هزار	
نورستانی	۱۰۰ هزار		۱۰۰ هزار	
پشه‌ای				
قرلباش	۲۰۰ هزار		۱۲۵ تا ۶۰۰ هزار	
قیرقیز				

تاتار				
براهویی	۲۰۰		۲۰۰ هزار	
هندو-سیک			۲۰ هزار	
فارسی‌وان (فارسی)	۶۰۰ هزار			

نمایه‌های پیشین	فیض محمد کاتب ۱۹۱۲ م.	افغان (پشتون) ۴/۵ میلیون، تاتار (ازبک، ترکمن، مغول، قیرقیز، قزاق و...) ۱/۵ میلیون، ایرانیان (تاجیک، قزلباش و سایر دری زبانان) ۱/۵، قبایل دیگر (هزاره، نورستانی، پشه‌ای، اعراب، سادات، براهویی و ...) دو میلیون.
	م. ا. الفنستون اوائل قرن ۱۹ م.	افغانان چهار میلیون و سیصد هزار، بلوچان یک میلیون نفر، تاتار از همه گروه‌ها یک میلیون و دوصد هزار، پارسیوان به شمول تاجیکان یک میلیون و پانصد هزار، هندیان به شمول کشمیریان و جت‌ها و دیگران پنج میلیون و هفتصد هزار، متفرقه سیصد هزار.

آذربایجان	۹۰٪ آذری، ۳٪ داغستانی، ۳٪ روس، ۲٪ ارمنی.
-----------	--

کاتب	افغان ۳۰۰ هزار خانه، تاجیک یک میلیون و ۸۷۵ هزار نفر، هزاره ۶۵۰
۱۳۰۸ هـ. ق.	هزار خانه، فرقه ازبک و ترکمان تخمیناً یک میلیون و پانصد هزار.
غبار	پشتون ۶ میلیون، ترکها بیشتر از یک میلیون، نورستانیها ۱۰۰ هزار،
۱۹۶۷ م.	بلوچها ۷۰ هزار، دری زبانان (تاجیک، قزلباش، هزاره، ایماق و...) هشت میلیون نفر.

آفریقای جنوبی	۲ / ۷۵٪ سیاه، ۳/۶٪ سفید، ۸/۶٪ رنگین پوست، ۲/۶٪ سرخ پوست.
آلبانی	۶۳٪ آلبانیایی، ۳۵٪ یونانی، ۲٪ بقیه.
ازبکستان	۸۰٪ ازبک، ۵/۵٪ روس، ۵٪ تاجیک، ۳٪ قزاق، ۶/۵٪ بقیه.
استرالیا	۹۵٪ هندو اروپایی (سفید پوست) ۴٪ آسیایی، ۱٪ بومی.
افغانستان	۳۸٪ پشتون، ۲۵٪ تاجیک، ۱۹٪ هزاره، ۶٪ ازبک.
ایالات متحده	۸۳ / ۴٪ سفید پوست، ۱۲/۴٪ سیاه پوست، ۳/۳٪ آسیایی.
ایران	۵۱٪ فارس، ۲۴٪ آذربایجانی، ۷٪ کرد، ۳٪ عرب، ۱۵٪ بقیه.
برزیل	۵۵٪ سفید پوست، ۳۸٪ دورگه سیاه و سفید، ۶٪ سیاه پوست، ۱٪ بقیه.
برتانیا	۸۱/۵٪ انگلیسی، ۹/۶٪ اسکاتلندی، ۲/۴٪ ایرلندی، ۶/۵٪ بقیه.
پاکستان	پنجابی، سندھی، پشتون، بلوچ، مهاجر (فاقد درصد).
تاجیکستان	۶۴/۹٪ تاجیک، ۲۵٪ ازبک، ۳/۵٪ روس، ۶/۶٪ بقیه.
ترکمنستان	۷۷٪ ترکمن، ۹/۲٪ ازبک، ۸/۷٪ روس، ۲٪ قزاق، ۵/۱٪ بقیه.
ترکیه	۸۰٪ ترک، ۲۰٪ کرد.
چین	۹۲٪ چینی هان، ۸٪ مغول، منچو، تبتی، هوی.
روسیه	۸۱/۵٪ روس، ۳/۸٪ تاتار، ۳٪ اوکراینی، ۱۱٪ بقیه.
عراق	۸۰٪ عرب، ۲۰٪ کرد.
عربستان	۹۰٪ عرب، ۱۰٪ آفریقایی و آسیایی.
قیرقیزستان	۵۲/۴٪ قیرقیز، ۱۸٪ روس، ۱۲/۹٪ ازبک، ۲/۵٪ اوکراینی، ۱۴/۲٪ بقیه.
قزاقستان	۴۶٪ قزاق، ۳۶٪ روس، ۵٪ اوکراینی، ۳٪ ژرمن، ۱۲٪ بقیه.
کانادا	۴۰٪ برتانیایی الاصل، ۲۷٪ فرانسوی الاصل، ۲۰٪ اروپایی، ۲٪ اسکیمو، ۱۱٪ آسیایی.
مغولستان	۹۰٪ مغول، ۴٪ قزاق، ۲٪ چینی، ۲٪ روس، ۲٪ بقیه.
هندوستان	۷۲٪ هند و آریایی، ۲۵٪ دراویش، ۳٪ مغولی و بقیه.

ترکیب قومی و نژادی کشورهای مهم جهان

(مأخذ: کتاب واقعیات جهان، ۱۹۹۷، سازمان اطلاعات مرکزی ایالات متحده آمریکا (سیا))

به نقل از: حقوق قومی اقلیت‌ها و همگرایی، علی ابوطالبی، ترجمه علی کریمی مله، فصل نامه مطالعات ملی، سال اول، شماره اول)

جدول زبان‌های رایج در افغانستان

شماره	نام زبان	محل تکلم
۱	پشتو	شرق، جنوب، جنوب غرب و به طور پراکنده در شمال، شمال غرب، حوالی کابل، میدان، غزنی و ...
۲	دری	شمال شرق، غرب، مرکز (هزاره‌جات) حوالی کابل و سایر نواحی
۳	بلوچی	ولایت هلمند و نیمروز و نواحی مجاور با ایران
۴	ازبکی	ولایات شمال کشور (فاریاب، جوزجان، سرپل، بلخ، تخار و ...
۵	ترکمنی	در شمال و شمال غرب تا ولایت هرات
۶	پراچی	در یکی از دره‌های نجراب، متصل به آلسای تگاب
۷	منجی	در منجان بدخشان
۸	واخی	در واخان (تنگه واخان در پامیر بدخشان)
۹	سریگی	در حاشیه شمال واخان
۱۰	سنگلیجی	در شرق منجان و جنوب زیباک بدخشان
۱۱	زیباکی	در زیباک بدخشان

۱۲	اشکاشمی	در اشکاشم بدخشان
۱۳	شغنی	در اشکاشم و شغن (بدخشان افغانستان و تاجیکستان)
۱۴	روشانی و وارشری	در حاشیه غربی بدخشان به جوار رود پنج
۱۵	که ته	در نورستان شرقی، مرکزی و غربی
۱۶	وایگلی	در نورستان مرکزی
۱۷	انبکوئی	در نورستان مرکزی و غربی
۱۸	پارونی	در نورستان مرکزی
۱۹	پشه‌ای	در جنوب نورستان مرکزی، غربی به حوالی لغمان، دره‌های تگاب، نجراب و کوهستان، کاپیسا و پغمان
۲۰	گوربتی	در حاشیه شرقی نورستان شرقی
۲۱	تیراهی	در غرب خیبر و دکه
۲۲	جتی	زبان جت‌های چادر نشین
۲۳	سندھی	هندوهای مناطق قندهار، کابل، لغمان و جلال آباد
۲۴	لهندا	بعضی از هندوهای قندهار
۲۵	پنجابی	سیک‌های شهر کابل، گردیز، ولایات ننگرهار و پروان
۲۶	مغولی	در چند قریه هرات و فاریاب
۲۷	قزاقی	در بعضی قریه‌های شمال کشور و قلعه‌نو مرکز فاریاب
۲۸	قیرقیزی	در پامیر و تنگه واخان
۲۹	اورموری	در ولایت لوگر

۳۰	آذری	قبلاً در برخی نواحی شهر کابل سخن گفته می شد و حالا اثری از آن نیست.
۳۱	براهویی	در اطراف شورابک و چخانسور

(ترکیب و تلفیقی از: شورماچ، ۱۳۵۰: ۲۹۲-۲۸۸ / ارباب شیرانی و اعلم، ۱۳۸۷: ۱۱۵-۶۵)

ضمیمهٔ ۲

نمایه‌ای اقوام، قبایل، طوایف، زبان‌ها، مکان‌ها و اشخاص

اسکندر	ابدالی (قوم)
اسلام	ابدالی، احمد شاه
اسماعیل خان	ابراهیم بیگ
اسماعیلی / اسماعیلیان	ابراهیم‌زی، شیر محمد
اشکاشمی (زبان / قوم)	ابسارنه‌ها (قوم)
اشکانی	ابوالخیر، شیبک خان
آشکون (مکان)	آتک (مکان)
اعتمادی، نور احمد	أجرستان
اعراب	آچکزى
اغوز - ترکمن (زبان)	اخشنور
افاغنه	اراکوزیا
آفریدی (قوم)	اردو (زبان)
افریدی، اعظم	اردوی زرین
افشار (قوم)	ارزگان
افشار / افشاریان (سلسله)	ارسالی (قوم)
افشار، محمود	ارغنداب
افشار، نادر شاه	ارمنی / ارمنی‌ها
افشاریه	ارموری (زبان / قوم)
افغان (قوم)	ارمیا
افغان، سید جمال الدین	اروپا
افغانا	اریوال، اروین
افغانه	ازبک / ازبکان
افغنه	ازبک خان
افندی، هاشم شائق	ازبک، سلطان محمد
آلیکوزی	ازبکستان
امان الله خان	ازبکی (زبان)
اموی / امویان (سلسله)	استاجلو (قوم)
امیر ابوی، محمد یحیی	اسحاقزى
الامین، محسن	اسعدآباد
اناطولی	آسکزى
انبکوئی (زبان)	

آندخوی	آرال - آلتایی (زبان / قوم)
آندَر	آرموری
انگلیس	آرنی، جورج
انور، محمد امین	آریانا
انوری، سید حسین	آریایی / آریایی‌ها
انوری، شاعر	آرین / آرین‌ها
اوبه (مکان)	آستراخان
اورتابولاغی‌ها (قوم)	آسیای مرکزی
اورموری (قوم)	آسیای میانه
اوستا	آفریقا
اوغان	آق قویونلو
اویغور / اویغورها	آقه‌ها (قوم)
اویغوری	آکاخیل (قوم)
ایالات متحده	آکنیر، شیرین
ایبک	آل ابی طالب
ایران	آل کرت
ایسپ (یوسف)	آلبانی
ایلخانان	آناتولی
ایلخانی / ایلخانیان	«ب»
ایلدرم بایزید	بابر، ظهیر الدین
ایلیاس	بابری / بابریان
ایماق / ایماق‌ها	باجور
ایماق، فیض الله	باختر
اینالو (قوم)	باختریان
اینگوش / اینگوش‌ها	بادام‌تو (مکان)
ایوامورا	بادغیس
«آ»	بارتولد، ولادیمیر
آجه‌گگ	بارکزی
آدامک، لودویک	باسمه‌چی
آذربایجان	باصری (قوم)
آذری (زبان / قوم)	بالاحصار

بالان، دانیل	بلوچ / بلوچان
بالکان	بلوچستان
بامیان	بلوچی (زبان)
بایری	بلیو، هـ . و.
بایلانی	بند امیر
بخارا	بَنگش
بخارائی	بَنو
بخت النصر	بنی اسرائیل
بختیاران	بنی هاشم
بختیاری	بنیامین
بدخشان	بنیر (مکان)
بدخشی، محمد طاهر	بوران
براهویی	بویراحمدی
بربرستان	بویل
بربری	بیات (قوم)
برجندی	بیکن، ی.ی.
برخیا	بیگی، عبدالرئوف
برد رانی	بیلیو
برنز	«پ»
بروک	پارتیا
بریتانیا	پارزی وان
بریچ	پارس
بَشگل (مکان)	پارسی (زبان / قوم)
بغلان	پارسیان
بکاول (مکان)	پارسی وان
بلچراغ (مکان)	پاروپامیزوس
بلخ	پارون (مکان)
بلخاب	پارونی (زبان)
بلخی / بلخیان	پاسخ، سید اسماعیل
بلخی، سید اسماعیل	پاکستان
بلخی، مولانا جلال الدین محمد	پامیر

پامیری / پامیری‌ها	تاتار
پتان	تاتارخان
پتروشفسکی	تاتاری
پته خزانہ	تاجیک / تاجیکان
پختون	تاجیک کوهستانی
پرچم (گروه)	تاجیکستان
پرمودن	تاجیکی (زبان)
پروان	تارانجی (قوم)
پروفسور همام	تازی
پره‌چی (قوم)	تازی / تازیان
پژواک، عتیق الله	تاشائوز (مکان)
پشتو (زبان)	تاشقرغانی، سلام
پشتون (قوم)	تالشی (قوم)
پشتونستان	تالیکا (مکان)
پشتون‌والی	تانگ (سلسله)
پشه‌ای (زبان)	تایلور، ادوارد
پشه‌ای / پشه‌ای‌ها (قوم)	تایمنی
پغمان (درّه)	تَبَت
پکتیا	تَبَتی / تَبَتی‌ها
پکتیکا	تخار
پلخمري	ترک
پنجاب	ترک - مغول (قوم)
پنجابی (زبان / قوم)	ترکستان
پنجشیر	ترکستان افغانی
پنجشیری، غلام دستگیر	ترکستان شرقی
پوپلزی	ترکستان غربی
پهتان	ترکمان / ترکمانان
پیچ (مکان)	ترکمن
پیشاور	ترکمن دیل (زبان)
پیکراج (قوم)	ترکمنستان
«ت»	ترکمنی (زبان)

ترکی - مغولی (زبان)	«ج»
ترکی (زبان)	جاجی (قوم)
ترکی جنوبی (زبان)	جاغوری
ترکی خاوری	جامی، عبد الرحمان
ترکی شرقی	جانانا، آلفرد
ترکی شمالی	جانی بیگ
ترکی قبیچاقی (زبان)	جاوید، عبد الاحمد
تَرکی / تره کی (قوم)	جت - بلوچ
ترکیه	جت/جت‌ها
تَرَنک (مکان)	جتی (زبان)
تره کی، نور محمد	جدران / زدران
تری بک	جدید الاسلام (قوم)
ترینکل	جغتای / جغتایی
تزیجر	جغتو
تسانگ، هیون	جکدال
تکه (قوم)	جگرن، سید
تکه لو (قوم)	جلال آباد
تگاب (دره)	جلالی (قوم)
تمنا، رضوان قل	جمشید
توخی (قوم)	جمشیدی (قوم)
تورات	جمعیت اسلامی
توران	جمعیت خراسان
توری	جنبش شمال
تهران	جنبش ملی - اسلامی
تیره‌ی (قوم/زبان)	جوزجان
تیرین	جوگی (قوم)
تیمور لنگ	جونز، سرویلیام
تیمورشاه	جُوین
تیموری (قوم/سلسله)	جیحون
تیموریان	«چ»
تیوره (مکان)	چارایماق / چارایماق‌ها

چالاها (قوم)	خراسان شرقی
چتراری	خراسانی
چترال	خروطی
چچن، چچن‌ها	خسته، مولوی خال محمد
چخانسور	خلج
چخانسور	خلجی
چگاسرای (مکان)	خلق (حزب دموکراتیک)
چنداؤل	خلق (گروه)
چنگیز خان	خلیق، صالح محمد
چوره	خلیلی، خلیل الله
چهاردره	خوات
چهلستون	خواجه رئوف (مکان)
«ح»	خواجه‌ها (قوم)
حافظ رحمت خان	خوارزم
حبشی (قوم)	خوارزمشاهیان
حبیبی، عبد الحی	خوارزمیان
حرکت انقلاب اسلامی	خوافی (قوم)
حزب اسلامی	خوست
حزب دموکراتیک خلق	خوگیانی (قوم)
حسینی، ابراهیم شاه	خیری، ابوالخیر
حضرت‌ها (قوم)	«د»
«خ»	داردها (قوم)
خالیار، انجنیر	داریوش
خان ازبک	داکتر محمد یوسف
خان آباد	دانش، اسماعیل
خانف، تیمور	داود خان
خانیکوف	داوود
خاوری (قوم)	دای چوپان
ختک، افضل خان	دایزنگی
ختک، خوشحال خان	دایکندی
خراسان	دایمرداد

دایه و فولاد	دیورند
درانگیانا	«ذ»
درانی (قوم)	ذکنی (قوم)
درانی / درانیان (سلسله)	ذوالقدر (قوم)
درانی، احمد شاه	«ر»
دراویدی (زبان/ قوم)	راجپوت / راجپوت‌ها
دردی (زبان)	رالین‌سون، سرهنری
درزی (قوم)	راورتنی، میجر
درگری	رحمان بابا
دره ترکمن	رسول پهلوان
دره شکاری	رشتیا، سید قاسم
دره فولادی	رضا خان / رضا شاه
دره نور	رضوی غزنوی، علی
دره صوف	روس / روس‌ها
دکنی، ابوالفضل	روسیه
دوپری، لویی	روشانی (قوم)
دوپری، لوئیس	روملو (قوم)
دوتنی	روموندن
دورکیم	روندی (قوم)
دورن، ا.	رهین، سید مخدوم
دوستم، ژنرال عبد الرشید	ریکاء (قوم)
دولت آباد	«ز»
دولت آبادی، بصیر احمد	زابل
دولت شاهی (قوم)	زابلستان
دولینگ	زاوول
دونگن (قوم)	زاوولستان
دهراود	زباکی (زبان)
دهگان (قوم)	زرتشت
دیره اسماعیل خان	زرتشتی
دیگان (قوم)	زرنی (مکان)
دیوانه‌قل، علی	زرین کوب، عبد الحسین

زمین داور	سکستان
زندیه	سکاها (قوم)
زوری (قوم)	سلار (قوم)
زیرک	سلجوقی / سلجوقیان
زینلی محمودی (قوم)	سلطان رباط
«ژ»	سلیمان خیل
ژاپن	سلیمانی
«س»	سلیموف، یعقوب جان
ساخری (ساغری)	سمرقند
سادات	سمنگان
ساریق (قوم)	سندهی (زبان)
سازمان ملل	سنسکرت (زبان)
سالور (قوم)	سنگ مزار (مکان)
سامانی / سامانیان	سنگچارک
سامی (قوم / زبان)	سنگلاخ (دره)
سانسکریت	سنگلیجی (زبان)
سان لیور، پیر	سنگلیجی (قوم)
سبزوار	سوات
ستاگیدیا	سواتی (قوم)
سجستان	سوری (قوم)
سجنی (زبان)	سوری، شیرشاه
سرابی، عبد الواحد	سوریه
سرپل	سوزمه قلعه
سرت کالمیک (قوم)	سهاک
سرخ و پارسا (مکان)	سیاوون (قوم)
سرخکمان	سیاه پوش، خواجه علی
سردار محمد داود	سیبری
سریکلی (زبان)	سیحون
سغد	سیستان
سغدیان	سیستان و بلوچستان
سقازاده، حبیب الله	سیستانی (قوم)

سیستانی، اعظم

سیستانی، افشار

سیک / سیک‌ها

سیتیان (قوم)

سین کیانگ

«ش»

شادی‌باز (قوم)

شاکر، محمود

شاملو (قوم)

شاه شجاع

شاه محمود

شاهسون

شاؤل

شرعی جوزجانی، عبدالحکیم

شرمن

ششپر (مکان)

شعاع، میر علی اصغر

شغنی (زبان)

شفیق، محمد موسی

شقنانی (قوم)

شلمانی (قوم)

شوروی

شولگره

شهپر، شهر الله

شهر دره ککرک

شهر ضحاک

شهر غلغله

شهرانی، عنایت الله

شهرستان

شهرستانی، شاه علی اکبر

شیبانی / شیبانی‌ها

شیبانی، محمد

شیخ صفی الدین

شیخ محمدی (قوم)

شیرشاه

شیرقلعه

شیندند

شینوار

شینواری (قوم)

«ص»

صافی (قوم)

صدیقی، جلال الدین

صفاری / صفاریان

صفوی / صفویان

«ط»

طالقان

طالوت

طاهری (قوم)

طاهری / طاهریان

طباطبایی، محیط

طخارستان

طخاری / طخاری‌ها

«ظ»

ظاهر شاه

«ع»

عباسی / عباسیان (سلسله)

عبد الرحمن

عبد الرشید

عبد الظاهر، داکتر

عبدالقادر، ژنرال

عثمانی (سلسله / مکان)

عراق

عراق عجم	فاریاب
عرب / عرب‌ها	فاضل، سید ابوالحسن
عرب غیرقریش	فاکس
عربستان	فراه
علی آبادی، علی رضا	فرخار (مکان)
علی خیل	فردیناند، کلاوس
علیزی	فرغانه
عمر صالح	فرهنگ، محمد امین
«غ»	فرهنگ، محمد صدیق
غازان خان	فریزر - تیلر
غبار، غلام محمد	فلچر
غربتی‌ها	فلسطین
غرجستان	الفنستون، مونت استوارت
غرچه	فوشه، آ.
غرنی / غزنه	فیروزکوه
غزنوی / غزنویان	فیروزکوهی
غزنوی، سلطان محمود	فیریر، ژ.
غزنوی، سلطان مسعود	فیشر، دابلیر. لی.
غفار پهلوان	«ق»
غلجی (قوم / زبان)	قاجار / قاجاری
غلچه‌ئی (زبان)	قاجار، آغا محمد خان
غَلزَی	قاجاریه
غور (مکان)	قاضی عطاء الله خان
غور / غوریان (سلسله)	قافلان سلطان
غوربند (دره)	القانه (مکان)
غورستان	قاینی
غوری	قبایل مقدس (قوم)
غوزییگ (مکان)	قبچاق (قوم)
«ف»	قَدُوزی
فارس (قوم / مکان)	قراقروم
فارسی‌وان	قراقویونلو

قرآن	کاشغریستان
قرلوق (قوم)	کاشغری (قوم)
قرلیق (قوم)	کاظمی، سید مصطفی
قرماها (قوم)	کافرستان
قره‌قالپاق (قوم/ مکان/ زبان)	کافرها
قریش	کافری (زبان)
قزاق	کاکا خیل، بهادر شاه ظفر
قراقستان	کاکر (قوم)
قرآقی (زبان)	کاکر، حسن کاکر
قزلباش / قزلباشان	کاموج (قوم)
قزوینی، علامه محمد	کاموز (قوم)
قشقای (قوم)	کانی گرم
قطغن (مکان)	کاوان مغول (مکان)
قفقاز	کتّواز (مکان)
قفقازی (قوم)	کتّی (قوم)
قلعه‌نو	کجاب
قلماق (قوم)	کجران
قم	کرخ (مکان)
قندوز	کرد / کردان
قندهار	کرلانی (قوم)
قیرقیز	کرمانی
قیرقیزستان	کروش
قیرقیزی (زبان)	کره
قیس	کشمند، سلطانعلی
«ک»	کشتو (قوم)
کابل	کشمیری / کشمیری‌ها
کابلستان	کلات
کاپیسا	کلاشه / کلاشا (قوم)
کاتب، فیض محمد	کلکانی، سید عبدالمجید
کارت بلند (قوم)	کلیفورد، مری لوئیس
کاشغر	کلیمیان

گیزاب	گُم (قوم)
گیلانی، پیر سید احمد	گُنر
گیلانی، سید اسحاق	کنفیلد، روبرت
«ل»	کوتانا (قوم)
لبنان	کوچی / کوچی ها
لران	کوشانی / کوشانی ها
لعلی، انجنیر	کوشک
لغمان	کولی / کولیان
لکزی (قوم)	کوهدامن
لودی (قوم)	کوئن، بروس
لوگاشوا، بی بی رابعه	کھزاد، احمد علی
لوگر	کیان (دره)
لولنج (مکان)	کیانی (قوم)
لھندا (زبان)	کیمسان
لیزکی (قوم)	«گ»
«م»	گاورباتی غربت (قوم)
مازندران	گجراتی / گجراتی ها
ماسون	گرجستان
ماکمون	گرجی / گرجی ها
ماکو	گردیز
مالستان	گرماب
مالکی (قوم)	گریگوریان، وارتان
ماوری (قوم)	گلاتزر، برنت
مبادی (قوم)	گلبهار (مکان)
مجاھد، عبدالحکیم	گلدی، وکیل
مجروح، سید بهاء الدین	گلستان (مکان)
مجروح، سید شمس الدین	گوچار (قوم)
محتاط، عبد الحمید	گوْجوْر (قوم)
محمدی، مولوی اسلام	گوربتی (زبان)
محمودی، سید حیدر	گورکانی، امیر تیمور
مختوم قلی	گوکلان (قوم)

میدان	مروی (قوم)
میرزابایی (قوم)	مزارشریف
میرزاها (قوم)	مساگت‌ها (قوم)
میرکش سلطان	مسعود / مسود (قوم)
میرویس خان	مشوانی (قوم)
میرها (قوم)	مشهد
میش مست (قوم)	مشهدی
میظر	مغول (قوم)
میمنه	مغول جغتائی
«ن»	مغول، جوجی خان
ناصری (قوم)	مغول، چنگیز خان
ناهور	مغولستان
نایل، حسین	مغولی (قوم / زبان)
نائب‌ها (قوم)	مُقَر (مکان)
نیالی	ملتان
نجراب (دره)	ملکی (قوم)
النجه خان	منجاب (دره)
نسارف	منجی یودغا (زبان)
نفیسی، سعید	منچوری
نکته‌دان، سید اسد الله	منشی محمد یوسف خان
ننگرها	مَنگَل (قوم)
نوا، نظر محمد	منگو خان
نوبهار، عبدالغیاث	منگوقاآن
نورزی (قوم)	مورکرافت
نورستان	مومو (قوم)
نورستانی (قوم / زبان)	مونجانی (قوم)
نوروز	موهن لال
نیازی (قوم)	مهدی، نسیم
نیمروز	مُهمند (قوم)
«و»	میتلند، پی. جی.
واخان (تنگه)	میثاق، کریم

واخی (قوم)	هلمند
واعظ، سید سرور	همام، سید سلطان شاه
وانبری	همدانی (قوم)
وانگوالی (قوم)	هند
وایرز، مخاییل	هندو
وخی (زبان)	هندو - اروپایی (زبان / نژاد)
وَرَدک (قوم / مکان)	هندو - آریایی
ورس (مکان)	هندوستان
وزیر / وزیری (قوم)	هندوکش
وزیرستان	هندی / هندیان
وَسی (قوم)	هوتک / هوتکیان
وَمای (مکان)	هوتکی، اشرف
ومبری، و. گ.	هون / هونها
وِیگل (مکان)	هونها های سفید
«ه»	هونها های زرد
هارلان	هویدی، فهمی
هاکر	هیرمند
هانها (قوم)	هیمن، آنتونی
هرات	هیاطله
هراتی	هیطل
هروی	«ی»
هروی، نجیب مایل	یازغلامی (زبان)
هروی، نعمت الله	یزدانی، حاج کاظم
هریرود	یعقوب (ع)
هزارستان	یغناپی (قوم)
هزاره / هزارگان	یفتل / یفتلی هاس
هزاره جات	یفتلی / یفتلی ها (قوم)
هزاره گی (زبان / لهجه)	یفتلی، محمد علی خان
هزاره سنی (قوم)	یکاولنگ
هالار (قوم)	یموت (قوم)
هلاکو خان	الینگر (مکان)

یونانی / یونانیان	یوچی / یوچی‌ها
یهود / یهودیان	یوسفزی
یهودی	یول
یفتلی‌های پامیر	یونانی - باختری

منابع و مآخذ:

الف) کتاب‌نامه:

س « آ »

آرنالد، انتونی، کمونیست چند حزبی، ترجمه محمد یوسف علمی، ۱۹۸۸، کانون ترجمه و نشر آثار جهاد، پیشاور، پاکستان.

آرنی، جرج، افغانستان گذرگاه کشور گشایان، ترجمه: محمد یوسف علمی و حبیب الرحمان هاله، ۱۳۷۶، مرکز نشراتی میوند، پیشاور، پاکستان.

آرون، ریمون، راه حل اندیشه در جامعه شناسی، مترجم: باقر پرهام، ۱۳۶۴، انتشارات و آموزش انقلاب اسلامی، تهران، ایران.

آقابخشی، علی / افشاری‌راد، مینو، فرهنگ علوم سیاسی، ۱۳۷۹ (چاپ اول)، نشر چاپار، تهران، ایران.

آقه‌باش قاجار، عبدالقادر خان، در تحقیق لفظ تاجیک، نقل از تاجیکان در مسیر تاریخ.

آکینر، شیرین، اقوام مسلمان اتحاد شوروی، ترجمه علی خزاعی‌فر، ۱۳۶۶، مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ایران.

« ا »

ابن العبري، مختصر تاريخ الدول، ترجمه عبد المحمد آيتي، ۱۳۷۷، انتشارت علمی و فرهنگي، تهران، ايران.

ارباب شيراني، سعيد / اعلم، هوشنگ (مترجمان)، همسايه نزديک تر از خويش (افغانستان از ويژگي هاي طبيعي تا خصوصيات انساني - مقالاتي از دايرة المعارف ايرانيکا)، ۱۳۸۷، نشر کتاب مرجع، تهران، ايران.

أريوال، اروين، قوميت بلوچ در افغانستان (مقاله)، ترجمه منيره حسينيون، به نقل از: افغانستان؛ اقوام - کوچ نشيني.

اسعدی، مرتضی، جهان اسلام، ج ۱، ۱۳۶۶، مرکز نشر دانشگاهي، تهران، ايران.
اوسن، ژان، محيط و تاريخ در جهان بيني قبيله پاشايي (مقاله)، به نقل از: افغانستان؛ اقوام - کوچ نشيني.

«ب»

بارتولد، ولاديمير، تاجيکان، نقل از: تاجيکان در مسير تاريخ.
بالان، دانيل، کوچ نشينان و ميزبانان يکجا نشين در کوه هاي هندوکش مرکزي و غربي افغانستان (مقاله)، ترجمه حسين بابائي و سيد مهدي سیدی، به نقل از: افغانستان؛ اقوام - کوچ- نشيني.

برهان، محمد حسين بن خلف، برهان قاطع، ۱۳۴۲، چاپ معين، تهران، ايران.
بينش، وحيد، بافت و ترکيب قومي، سياسي و مذهبي طالبان (مقاله)، نقل از: جريان پرشتاب طالبان.

بيرو، آلن، فرهنگ علوم اجتماعي، ترجمه باقر ساروخاني، ۱۳۸۰ (چاپ چهارم)، سازمان انتشارات کيهان، تهران، ايران.

«پ»

پاپلی یزدی، محمد حسین (تهیه و تنظیم)، **افغانستان؛ اقوام - کوچ‌نشینی** (مجموعه مقالات)، ۱۳۷۲، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ایران.

پاپلی یزدی، محمد حسین (گردآورنده)، **افغانستان؛ جنگ و سیاست** (مجموعه مقالات)، ۱۳۷۲، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ایران.

پاونوف، میشل / پرن، میشل، **فرهنگ مردم‌شناسی**، ترجمه علی اصغر عسکری خانقاه، ۱۳۸۴، انتشارات سمت، تهران، ایران.

_____، _____، _____، ۱۳۶۸، نشر ویس، تهران، ایران.

پژوهش، محمد احسان، **قزلباشان افغانستان**، ۱۳۸۴، مطبعه میوند، کابل، افغانستان.
پنجشیری، دستگیر، **ظهور و زوال حزب دموکراتیک خلق افغانستان**، ۱۳۷۷، مرکز نشراتی فضل، پیشاور، پاکستان.

پولادی، حسن، **هزاره‌ها** (تاریخ، فرهنگ، سیاست، اقتصاد)، ترجمه علی عالمی کرمانی، ۱۳۸۱، انتشارات عرفان، تهران، ایران.

پویان، رسول، **جغرافیه عمومی هرات**، ۱۳۸۸ (چاپ اول)، انتشارات ترانه، مشهد، ایران.

پیرنیا، حسن، **تاریخ ایران باستان**، ۱۳۸۴، مؤسسه انتشارات نگاه، تهران، ایران.

«ت»

ترکمان، اسکندر بیگ، **عالم آرای صفوی**، تصحیح محمد اسماعیل رضوانی، ۱۳۷۷، تهران، ایران.

تژی، (پوهاند) حبیب الله، **پشتانه**، ۱۹۹۹، دانش کتابخانه، پیشاور، پاکستان.

تیمورخانی، لطفی، **تاریخ ملی هزاره**، مترجم عزیز طغیان، ۱۳۷۲، اسماعیلیان، قم، ایران.

«ج»

جاوید، عبدالاحمد / صالح، عمر، **جغرافیه صنف نهم معارف**، ۱۳۴۵، کابل.

جاوید، عبدالاحمد، **سخنی چند در باره تاجیک‌ها**، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.

جبل العاملی، محسن الامین، اعیان الشیعه (دایرة المعارف شیعی)، ۱۴۰۳ق / ۱۳۵۴هـ
بیروت، لبنان.

جعفریان، رسول، تاریخ ایران اسلامی (صفویان از ظهور تا زوال) ج ۴، (چاپ سوم)، ۱۳۸۳،
دانش و اندیشه معاصر، تهران، ایران.

جعفریان، رسول، دین و سیاست در دوره صفویان، ۱۳۷۰، انتشارات انصاریان، قم، ایران.
جمعی از خاورشناسان فرانسوی، تمدن ایرانی، ترجمه عیسی بهنام، ۱۳۸۱، انتشارات علمی و
فرهنگی، تهران، ایران.

جمعی از نویسندگان، جریان پرشتاب طالبان، ۱۳۷۸، انتشارات بین المللی الهدی، تهران،
ایران.

«چ»

چلبی، مسعود، هویت های قومی و رابطه آن با هویت های جامعه ای ملی در ایران،
۱۳۶۷، تهران، وزارت کشور، دفتر امور اجتماعی.

«ح»

حبیبی، عبد الحی، تاریخ افغانستان بعد از اسلام، ۱۳۶۳، دنیای کتاب، تهران، ایران.
حبیبی، عبد الحی، تاریخ مختصر افغانستان، ۱۳۷۷ (چاپ سوم)، دانش کتابخانه، پیشاور
(پاکستان).

«خ»

خامی خسروشاهی، کتاب آسیا (ویژه افغانستان پس از طالبان)، ۱۳۸۳، مؤسسه فرهنگی
مطالعات و تحقیقات بین المللی ابرار معاصر تهران، تهران، ایران.

خاوری، محمد تقی، مردم هزاره و خراسان بزرگ، ۱۳۸۵، انتشارات عرفان، تهران، ایران.
خلیلی، خلیل الله، ماتمسرا (مجموعه شعر)، ۱۳۶۹ (چاپ سوم)، کتاب فروشی خاور، پیشاور،
پاکستان.

داعی الاسلام، محمد علی، فرهنگ نظام، ۱۳۶۴-۱۳۶۲، چاپ افسر، تهران، ایران.

دانشنامه جهان اسلام، زیر نظر غلام علی حداد عادل، ۱۳۸۰ (چاپ اول)، بنیاد دایرة

المعارف اسلامی، تهران، ایران.

دایرة المعارف بزرگ اسلامی، زیر نظر کاظم موسوی بجنوردی، ۱۳۸۵، مرکز دایرة المعارف

بزرگ اسلامی، تهران، ایران.

دفتر مطالعات سیاسی و بین المللی وزارت امور خارجه ایران، افغانستان، ۱۳۸۶، مرکز چاپ و

انتشارات وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

_____ ۱۳۷۱ (چاپ دوم) _____

_____ ، پاکستان (مباحث کشورها و سازمان‌های بین المللی / ۹)، _____ ،

_____ ، چین (مباحث کشورها و سازمان‌های بین المللی / ۱۹)، ۱۳۸۷، _____

دوپری، (داکتر) لوئی، افغانستان، ۱۹۸۰، امریکا (انگلیسی).

دوپری، لوئیس، افغانستان (تاریخ و جغرافیا)، ترجمه جعفر رسولی، ۱۳۷۹، ناشر: مترجم، قم

(ایران).

دولت آبادی، بصیر احمد، شناسنامه افغانستان، ۱۳۸۲، انتشارات عرفان، تهران، ایران.

_____ ، _____ ، طرحی جهت صلح و تفاهم ملی در افغانستان، ۱۳۷۵، صحافی

احسانی، قم، ایران.

دهخدا، علی اکبر، لغت‌نامه، زیر نظر دکتر محمد معین، ۱۳۳۹، چاپ سیروس، تهران، ایران.

رشید، احمد، طالبان، اسلام، نفت و بازی بزرگ جدید در آسیای میانه، ترجمه سد الله

شفایی و صادق باقری، ۱۳۷۹، دانش هستی، تهران، ایران.

رضا، عنایت الله، **ایران و ترکان در روزگار ساسانیان**، ۱۳۷۴ (چاپ دوم)، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ایران.

رنجبر، (دکتر) احمد، **خراسان بزرگ**، ۱۳۶۳، انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران.
روا، اولیویه، **افغانستان، اسلام و نوگرایی سیاسی**، ۱۳۶۹، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ایران.

روا، اولیویه، **افغانستان؛ الگوی مردم شناختی و آرام سازی** (مقاله)، ترجمه ابوالحسن سروقد
مقدم، نقل از: افغانستان؛ جنگ و سیاست ...

روح الامینی، دکتر محمود، **مبانی مردم شناسی** (رشته علوم اجتماعی)، ویراستار علمی: دکتر
حمید انصاری، ۱۳۸۳ (چاپ دوازدهم)، دانشگاه پیام نور، تهران، ایران.

«ز»

زرین کوب، عبد الحسین، **روزگاران** (تاریخ ایران آغاز تا سقوط سلطنت پهلوی) ، ۱۳۸۳
(چاپ پنجم)، انتشارات سخن، تهران، ایران.

«س»

سان لیور، پیر، **نقشه جدید قومی افغانستان**، ترجمه ابوالحسن سروقد مقدم، به نقل از:
افغانستان؛ اقوام - کوچ نشینی.

سیستانی، دکتر ایرج افشار، **کولی ها** (پژوهشی در زمینه زندگی کولیان ایران و جهان) ۱۳۷۷،
انتشارات روزنه، تهران، ایران.

«ش»

شاکر، محمود، **افغانستان** (تاریخ، سرزمین، مردم)، ترجمه عزیز الله علی زاده مالستانی، ۱۳۸۴،
انتشارات عرفان، تهران، ایران.

شرق، محمد حسن، **تأسیس و تخریب اولین جمهوری افغانستان**، بی تا، مرکز نشراتی
سعید، پيشاور، پاکستان.

شکور زاده، میرزا (گردآوری و تحقیق)، **تاجیکان در مسیر تاریخ**، ۱۳۷۳، انتشارات الهدی،
(مشمول بر سی مقاله از نویسندگان کشورهای مختلف در باب تاریخ، هویت و فرهنگ تاجیک)،
تهران، ایران.

شورماچ، محمد اکبر نورستانی، **جغرافیای عمومی افغانستان**، ۱۳۵۰، کابل، افغانستان.

شیروانی، زین العابدین، **ریاض السیاحه**، ۱۳۳۹، انتشارات سعدی، تهران، ایران.

«ص»

صالحی امیری، سید رضا، **مدیریت منازعات قومی در ایران**، ۱۳۸۵، مرکز تحقیقات
استراتژیک، تهران، ایران.

صدیقی، جلال الدین، **تاجیکان**، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.

«ط»

طاووسی، محمود، **مجموعه مقالات**، ۱۳۷۷، شیراز، ایران.

طاهری امین، زهرا (گردآورنده)، **چین**، ۱۳۷۵، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه ایران،
تهران.

طبری، محمد بن جریر، **تاریخ الرسل و الملوك** (معروف به تاریخ طبری)، ترجمه ابوالقاسم
پاینده، ۱۳۵۲، انتشارات بنیاد فرهنگ ایران، تهران، ایران.

طیبیان، دکتر سید حمید، **فرهنگ فرزنان** (فارسی - عربی)، ۱۳۸۴ (چاپ دوم)، نشر و
پژوهش فرزنان، تهران، ایران.

طنین، ظاهر (گردآورنده) **افغانستان در قرن بیستم**، ۱۳۸۳، انتشارات عرفان، تهران، ایران.

«ع»

عسگری خانقاه و کمالی، **ایرانیان ترکمن** (پژوهشی در مردم شناسی و جمعیت شناسی)،
۱۳۷۴، نشر طبر، تهران، ایران.

علی آبادی، علی رضا، **افغانستان**، ۱۳۷۲، مرکز چاپ و انتشارات وزارت خارجه ایران، تهران.

عمرزاده، محسن، **سرحد تاجیک زبان تاجیک است**، نقل از تاجیکان در مسیر تاریخ.

عینی، صدرالدین، **معنای کلمه تاجیک**، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.

«غ»

غبار، غلام محمد، **افغانستان به یک نظر**، ۱۳۶۷، مؤسسه نشراتی آریانا، کابل، افغانستان.

غبار، غلام محمد، **افغانستان در مسیر تاریخ**، ۱۳۷۵، صحافی احسانی، قم، ایران.

غبار، غلام محمد، **خراسان**، ۱۳۲۶، انجمن تاریخ، کابل، افغانستان.

غیاث الدین رامپوری، محمد بن جلال الدین، **غیاث اللغات**، ۱۳۷۵، منصور ثروت، تهران،

ایران.

«ف»

فاروقی، فؤاد، **سرنوشت انسان در تاریخ ایران**، ۱۳۷۸، انتشارات عطایی، تهران، ایران.

فرخ، سید مهدی، **تاریخ سیاسی افغانستان**، ۱۳۷۲، صحافی احسانی، قم، ایران.

فردیناند، کلاوس، **کوچ‌نشینی در افغانستان** (مقاله)، ترجمه حسن خباز زاده، به نقل از:

افغانستان؛ اقوام - کوچ‌نشینی.

فرهنگ، میر محمد صدیق، **افغانستان در پنج قرن اخیر**، ۱۳۸۰، دارالتفسیر، قم، ایران.

الفنستون، مونت استوارت، **افغانان؛ جای، فرهنگ، نژاد**، ترجمه محمد آصف فکرت، ۱۳۷۶،

انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ایران.

_____ ۱۳۷۹ (چاپ دوم) _____

فیلد، هنری، **مردم شناسی ایران**، ترجمه عبد الله فریار، ۱۳۴۳، تهران، ایران.

«ق»

قریب، دکتر محمد، **فرهنگ لغات قرآن**، ۱۳۶۶، انتشارات بنیاد، تهران، ایران.

«ک»

کاتب، ملا فیض محمد، **سراج التواریخ**، ج ۱ و ۲، ۱۳۷۲، مؤسسه مطالعات و انتشارات بلخ، تهران، ایران.

کاتب، ملا فیض محمد، **نژاد نامه افغان**، ۱۳۷۲، انتشارات اسماعیلیان، قم، ایران.

کشکی، صباح الدین، **دهه قانون اساسی**، ۱۳۷۵، مرکز نشراتی میوند، پیشاور، پاکستان.

کلیفورد، مری لوئیس، **افغانستان**، ترجمه مرتضی اسعدی، ۱۳۶۸ (چاپ اول)، تهران، ایران.

کوردویز، دیه گو / هریسن، سلیک، **حقایق پشت پرده تهاجم شوروی به افغانستان**، مترجم:

عبدالجبار ثابت، چاپ دوم، جوزای ۱۳۷۷، مرکز نشراتی میوند، پیشاور، پاکستان.

کورنا، لورل، **افغانستان**، ترجمه فاطمه شاداب، ۱۳۸۳، ققنوس، تهران، ایران.

کونن، بروس، **مبانی جامعه‌شناسی**، ترجمه غلامعباس توسلی و رضا فاضل، ۱۳۷۲، انتشارات

سمت، تهران، ایران.

«گ»

گروسه، رنه / دینکر، ژرژ، **چهره آسیا**، ترجمه غلام علی سیار، ۱۳۷۵، انتشارات فرزانه، تهران، ایران.

گروه پژوهشی سینا، **افغانستان در سه دهه اخیر**، ۱۳۸۱، مؤسسه فرهنگی ثقلین، تهران،

ایران.

گلانتر، برنت، **آیا افغانستان در آستانه تجزیه قومی و قبیله‌ای قرار دارد؟**، ۱۹۹۸، نقل از:

ویلیام میلی، ۱۳۷۷.

گلی، امین الله، **سیری در تاریخ سیاسی و اجتماعی ترکمن‌ها**، ۱۳۶۶، نشر علم، تهران،

ایران.

گودوین، ویلیام، **هندوستان**، ترجمه فاطمه شاداب، ۱۳۸۳، انتشارات ققنوس، تهران، ایران.

گولد، جولیس / کولب، ویلیام ل.، **فرهنگ علوم اجتماعی**، گروه مترجمان، ویراستار: محمد

جواد زاهدی، ۱۳۷۶، انتشارات مازیار، تهران، ایران.

گیدنز، آنتونی، **جامعه‌شناسی**، ترجمه منوچهر صبوری، ۱۳۷۴ (چاپ دوم)، نشر نی، تهران،

ایران.

«ل»

لانگ، روبرت، سرزمین و مردم پاکستان، ترجمه داود حاتمی، ۱۳۷۲، انتشارات علمی و فرهنگی، تهران، ایران.

لایق، سلیمان، مختصری در باره قبایل پشتون، ۱۳۶۵، ناشر: آکادمی علوم جمهوری دموکراتیک افغانستان، کابل.

لوگاشو، بی بی رابعه، ترکمن‌های ایران، ترجمه سیروس ایزدی و حسین تحویلی، ۱۳۵۹، تهران، ایران.

لیاخفسکی، الکساندر، طوفان در افغانستان، مترجم: عزیز آریانفر، ۱۹۹۹، مرکز نشراتی میوند، پشاور، پاکستان.

«م»

ماهیار نوایی، یحیی، تاجیک و تازی (عنوان مقاله)، نقل از مجموعه مقالات، ۱۳۷۷، محمود طاووسی.

مایل هروی، نجیب، تاریخ و زبان در افغانستان، ۱۳۶۲، بنیاد موقوفات دکتر محمود افشار، تهران، ایران.

محیط طباطبایی، محمد، در باره لفظ تاجیک و تات، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ. مصاحب، غلام حسین، دایرة المعارف فارسی، ۱۳۸۳ (چاپ دوم)، انتشارات امیرکبیر، تهران، ایران.

معین، محمد، فرهنگ فارسی، ۱۳۸۳ (چاپ بیست و یکم)، انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران. ملکی، رؤیا، مالزی، ۱۳۸۸، انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران.

مورگان، دیوید، مغول‌ها، ترجمه عباس مخبر، ۱۳۸۰ (چاپ دوم)، نشر مرکز، تهران، ایران. موسوی، سید عسکر، هزاره‌های افغانستان، ترجمه اسد الله شغایی، ۱۳۷۹، مؤسسه فرهنگی هنری نقش سیمرغ، تهران، ایران.

میتلند، پی. جی، هزاره‌ها و هزارستان (گزارش کمیسیون سرحدی افغان و انگلیس)، ترجمه محمد اکرم گیزابی، ۱۳۷۶، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، قم، ایران.

میلی، ویلیام، افغانستان؛ طالبان و سیاست های جهانی (مجموعه مقالات)، ترجمه عبدالغفار محقق، ۱۳۷۷، انتشارات ترانه، مشهد، ایران.

«ن»

نایل، حسین، سایه روشن‌هایی از وضع جامعه هزاره، ۱۳۷۲، انتشارات اسماعیلیان، قم، ایران.

نظروف، حق نظر، مقام تاجیکان در تاریخ افغانستان، ۱۹۹۹، برگردان از خط تاجیکی به فارسی طالب رازی، ۱۳۸۰، انتشارات شیخ الاسلام احمد جام، تربت جام، ایران.

نظیف‌کار، غزاله / نوروزی، حسین، برآورد استراتژیک پاکستان، ج ۱، ۱۳۸۲، انتشارات مؤسسه‌ی فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران، تهران، ایران.

نوبهار، عبدالغیاث، تاجیکان افغانستان، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.

نهری، جواهر لعل، نگاهی به تاریخ جهان، ترجمه محمود تفضلی، ۱۳۶۱، انتشارات امیر کبیر، تهران، ایران.

«و»

وای‌ولو، فرانک رابرت، انسان‌شناسی فرهنگی، ترجمه علی رضا قبادی، ۱۳۷۸، انتشارات دانشگاه ابوعلی سینا، همدان، ایران.

وره‌رام، دکتر غلام رضا، تاریخ آسیای مرکزی در دوران اسلامی، ۱۳۷۲، انتشارات آستان قدس رضوی، مشهد، ایران.

ولایتی، علی اکبر، نگاهی دوباره به تاریخ آسیای مرکزی: نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.

«ه»

همام، سید سلطان شاه، تاجیک‌ها، نقل از: تاجیکان در مسیر تاریخ.

هویدی، فهمی، افغانستان سقف جهان، ترجمه سرور دانش، ۱۳۶۲، انتشارات مالک اشتر، قم، ایران.

هیمن، آنتونی، افغانستان زیر سلطه شوروی، ترجمه اسدالله طاهری، ۱۳۶۴، انتشارات شبلیز، تهران، ایران.

هیمن، آنتونی، روسیه، آسیای مرکزی و طالبان، ۱۹۹۸: نقل از ویلیام میلی، ۱۳۷۷.

«ی»

یزدانی، حاج کاظم، پژوهشی در تاریخ هزاره‌ها، ۱۳۷۲ (چاپ دوم)، چاپخانه مهر، قم، ایران.

ب: مقالات، مجله‌ها، جزوه‌ها و نشرات الکترونیک و مکتوب:

ابوطالبی، علی، حقوق قومی اقلیت‌ها و همگرایی (مقاله) ترجمه علی کریمی مله، فصلنامه مطالعات ملی، سال اول، شماره اول.

احمدی، حمید، قومیت و قوم‌گرایی در ایران افسانه یا واقعیت (مقاله)، اطلاعات سیاسی - اقتصادی، شماره ۱۱۶ - ۱۱۵.

افریدی، اعظم، تاریخ پختون‌ها، ترجمه ملا دادر آریایی، روزنامه فرانتیر پست، پاکستان، ۱۵ اپریل ۲۰۰۲، به نقل از: سایت جاویدان www.jawedan.com

اسمیت، منابع قومی ناسیونالیزم (مقاله) به نقل از: مطالعات ملی (فصلنامه)، پیش شماره، بهار ۱۳۷۷.

امان‌اللهی بهاروند، اسکندر، بررسی علل گوناگونی قومی در ایران از دیدگاه انسان-شناسی (مقاله)، ص ۱۵: به نقل از فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۹، پائیز ۱۳۸۰.

تاجیک کیست؟ ۲۰۰۶، به نقل از سایت تاجیکستان: (who is a tajik)

www.tajikistan.com

دانشنامه آزاد الکترونیکی (ویکی‌پدیا)، ذیل مدخل: مردم نوستانی:

<http://fa.wikipedia.org/wiki>

رنا، محمد سرور، افغانستان مهد آریانا و وطن اقوام آریائی است (مقاله)، ۲۰۰۷، نقل از

سایت: افغان جرمن آنلاین. www.afghan-german.com

سیستانی، اعظم، خراسان، ایران و افغانستان (مقاله)، ۲۰۰۶، نقل از: سایت افغان جرمن آنلاین.

سراج (فصلنامه)، مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، خزان و زمستان ۱۳۸۴، ش ۲۶-۲۵، مقاله بصیر احمد دولت آبادی.

سراج (فصلنامه) مرکز فرهنگی نویسندگان افغانستان، سال سوم، شماره ۱۲، تابستان ۱۳۷۶: ۸۰-۴۹، مقاله دبلیو. لی. فیشر بنام: اوضاع سیاسی و اقتصادی افغانستان، ترجمه محمد علی جويا.

شهرانی، عنایت الله، اقوام و نژادها در افغانستان، فصل اول (پشتون‌ها)، ویراستار دکتر همت فاریابی، ۲۲ اکتبر ۲۰۰۷، نقل از: سایت کاتب.

شهرانی، عنایت الله، اقوام و نژادها در افغانستان، فصل چهارم (تورک‌های ایماق)، ویراستار دکتر همت فاریابی، مارچ ۲۰۰۸، نقل از سایت کاتب.

شهرانی، عنایت الله، اقوام و نژادها در افغانستان، فصل پنجم (تورک قزلباش)، ویراستار دکتر همت فاریابی، اپریل ۲۰۰۸، نقل از سایت کاتب.

صراط، ماهنامه عقیدتی، سیاسی، فرهنگی، اجتماعی، سال اول، شماره مسلسل ۴۳.

غرجستان (مجله)، ش ۱، ۱۳۶۶، کابل، صص ۵۷-۴۳، مقاله جلال الدین صدیقی.

کارلس، هیو، تاجیک‌های دره پنجشیر جبال هندوکش (مقاله)، ترجمه حسن مسعودی، مجله مردم‌شناسی، ۱۳۵۵، س ۱، ش ۵۴.

کنعانی، محمد امین، ایرانیان ترکمن (نگاهی به گذشته و حال)، ۱۳۷۸، فصلنامه مطالعات ملی، شماره ۴.

کهزاد، احمد علی، یفتل و یفتلی (مقاله)، ۱۳۳۷، ناشر: بنیاد فرهنگی کهزاد، نقل از: سایت افغان - جرمن آنلاین.

میظر، دیوید، افغانستان؛ تاریخ مداخله خارجی و تغییر و تحولات اجتماعی (مقاله)، ترجمه یاسمین میظر، ۲۰۰۳، نشریه کریتیک، ش ۳۴، ناشر: انستیتو مطالعات شوروی وابسته به دانشگاه گلاسکو (انگلیس)، نقل از :

<http://www.peykarandees.org/afghanistan/Afghan->

میثاق ایثار، نشریه حزب اسلامی افغانستان در ایران، شماره ۲۴، تاریخ: ۱۳/۶/۱۳۸۰.

هوشنگ، برنامه‌ها و تحولات در بخش تعلیمات ابتدایی (مقاله و گزارش)، عرفان، نشریه

وزارت تعلیم و تربیه افغانستان، شماره ۶، کابل، سنبله ۱۳۶۲.